٦

لب التواريخ

B. L. Ms.
No. 6
Lubbut-Tawarikh

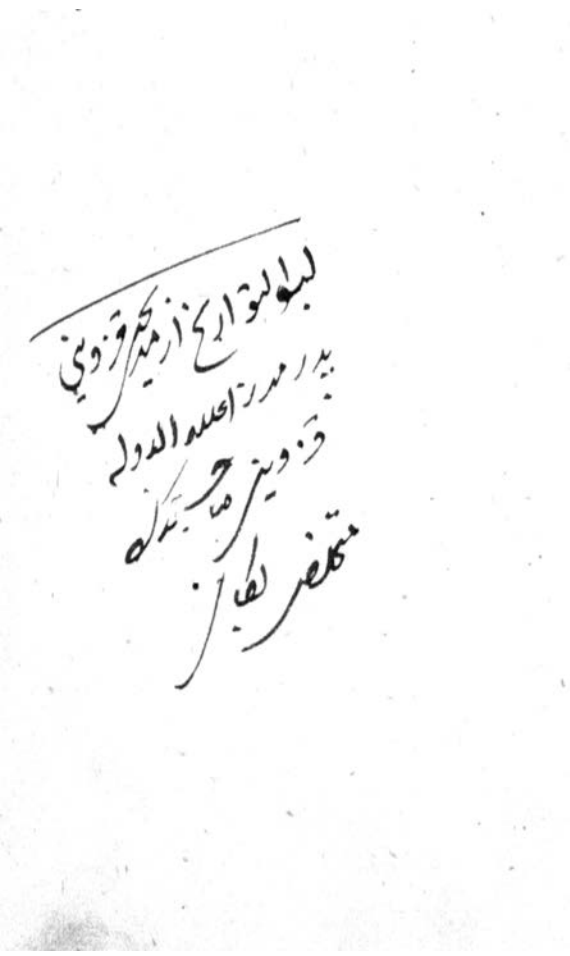

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس مر خدایی را است که سلاطین زمانی بر آستان عظمتش کمینه بندگان اند و خواقین زمان بر درگاه جلالش مامور امر و فرمان مملکتش از سمت استقبال مصونند و بزرگی ذات بی همالش باز صمت تغییر و زوال مامون و صلوات زاکیات بر نبی آخر زمان ابوالقاسم محمد مصطفی و وصی او ابوالحسن علی مرتضی و ایمه هدا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین اما بعد این مختصریست در بیان احوال حضرت سلطان و ایمه هدا علیهم افضل الصلوات و اشرف التحیات و تواریخ طبقات حکام و سلاطین که قبل از اسلام و بعد از اسلام بمسندی امر حکومت شده و لوای سلطنت برافراشته بر بلاد و عباد استیلا یافته در ممالک ایران برسند حکومت و ایالت نشسته اند و ذکر بعضی از علما و وزرای نامدار بر سبیل تفصیل طریق اجمال و ایجاز بموجب فرمان واجب الاذعان نواب نامدار عالیحضرت مهر سپهر سلطنت و کامرانی ماه آسمان معدلت و جهانبانی مظهر الطاف الهی دوحه سیادت و پادشاهی مطلع انوار هدایت و دودمان پیغمبری منبع آثار شجاعت خانه ای حیدری انکه در باغ شهریاری و اقبال نهالیست بی همال و در بوستان رافت و افضال سروی است بجد کمال حدت طبع نقادش بمرتبه اعلی و دقت ذهن وقادش بدرجه قصوی

بیت

دلش بچشم یقین در دریچه امروز هر شه احوال عالم فرد است

نتایج افکار منظر الانوارش رقم نسخ بر خطوط استادان تعلیق کرده و آثار اقلام کلک بدیع نگارش غبار تشویر بر چهره کل و ریحان توقیع نعم محقق است که کرا این مقدار زنده شخصی تراث قلمش را بقلم بردارد و هیئت کوی سبقت و میدان سبقات از ارباب دولت ربوده و بوسته بزبان اهل جهان بحسن شمایل و لطف خصایل محمد و ممدوح

بیت

کمال ذات شریفش زشرح مستغنیست بماهتاب چه حاجت شب تجلی را

رکن السلطنة القاهر عضد الخلافة الباهر شجاع السلطنة و الرافعة و العدالة و المنصفة و الاقبال و الاقبال ابوالفتح بهرام میرزا المینوی الشنوی لازالت رایات منصوره و جلالا منصوره و آیات حشمته و عنایته و کماله ناطق و مشهور هم در تک کتاب منظم میگردد و در زیب و زینت کلام بمستشهدات ایات و اخبار و اقتباس طریق تکلف مسلوک نمیدارد تا مقصود محجوب نگردد و هر کس فهم مطلوب ازان بسهولت توانه کرد و این مختصر موسوم است بلب التواریخ و مشتمل است بر چهار قسم قسم اول در بیان احوال هدایت آل

حضرت سید المرسلین و ایمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و آن مشتمل بر دو فصل است فصل اول
در ذکر حضرت محمد مصطفی صلوات التحیه فصل دوم در ذکر ایمه هدا علیهم السلام قسم دویم در ذکر
پادشاهانی که قبل از اسلام بوده اند و آن بر چهار فصل است فصل اول در ذکر پیشدادیان یازده تن
مدت ملکشان دو هزار و چهارصد و پنج سال فصل دویم در ذکر کیانیان ده پادشاه مدت ملکشان
هفصد و سی و چهار سال فصل سیوم در ذکر ملوک طوایف سی و شش تن و دو شعبیت و دو تن مدت ملکشان
سیصد و هفده سال فصل چهارم در ذکر ساسانیان که ایشان را اکاسره نیز خوانند سی و یک تن
مدت ملکشان پانصد و بیست سال قسم سیم در ذکر جمعی که بعد از اسلام حکومت و سلطنت
داشته اند و آن مشتمل بر سه مقاله و شش باب است مقاله اول در ذکر جمعی که بعد از وفات حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم متصدی امر حکومت شده اند مقاله دویم در ذکر تغلب و تسلط بنی امیه مقاله
سیوم در ذکر بنی عباس باب اول در ذکر طبقات سلاطین ایران که در زمان بنی عباس متصدی
امر سلطنت بوده اند و آن مشتمل بر یازده فصل است فصل اول در ذکر جمع طاهریان فصل دویم در ذکر
صفاریان فصل سیوم در ذکر سامانیان فصل چهارم در ذکر غزنویان فصل پنجم در ذکر غوریان فصل ششم
در ذکر آل بویه فصل هفتم در ذکر سلجوقیان فصل هشتم در ذکر خوارزمشاهیان فصل نهم در ذکر اتابکان
فصل دهم در ذکر اسماعیلیان ایران فصل یازدهم در ذکر سلاطین قراختائی کرمان باب دویم در
ذکر سلاطین مغول باب سیوم در ذکر ملوک طوایف که بعد از سلاطین مغول در ایران حکومت
کرده اند و آن مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در ذکر جوپانیان فصل دویم در ذکر ایلکانیان فصل سیم
در ذکر شیخ ابو اسحاق و بنو مظفریان و آن بر دو مقاله است مقاله اول در ذکر شیخ ابو اسحاق و مقاله
دویم در ذکر مظفریان فصل چهارم در ذکر ملوک ترکمان قراقوینلو و اق قوینلو و آن دو فصل است فصل
اول در ذکر قراقوینلو فصل دویم در ذکر اق قوینلو باب ششم در ذکر سلاطین اوزبکیه که بعد از
سنه تسعمایه در النهر و خراسان آمده اند قسم چهارم در ذکر پادشاهان خاندان ولایت و دودمان امامت
و هدایت علیهم السلام صنوف خصهم الله بالانوار الجلیه القدسیه والدولته السرمدیه که مقصود اصلی از تالیف
نشر مناقب بهیه و مآثر رفیعه ایشان است والله المستعان وعلیه التکلان قسم اول در بیان احوال
هدایت مآل حضرت سید المرسلین و ایمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و آن بر دو فصل است
فصل اول در ذکر حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بروایت صحیح عبد الله پدر آنحضرت
پیش از ولادت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بدار شام رفته به هنگام مراجعت
وبعضی گفته اند که پیش از توجه بدان جانب و برخی را عقیده آنکه بجهت خرما خریدن چون بمدینه
رسیده هادم اللذات بهدم قواعد بنیان قصر وجود او پرداخت و سرای که بدار النافیه موسوم بود
مدفون گشت مدت عمر شریف بیست و پنج سال و بعضی گویند سی سال بوده والعلم عند الله ولادت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم روز جمعه وقت طلوع آفتاب هفدهم ربیع الاول و نزد عامه
روز دوشنبه بعد از طلوع صبح صادق دوازدهم ربیع الاول عام الفیل در عهد کسری انوشیروان عادل
در مکه معظمه مبارکه شرفها الله تعالی بوده و کنیت مبارکش ابو القاسم است و نام مشهور آنحضرت محمد و

احمد است چنانکه قرآن مجید بدان نازل است و نسب شریفش محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن
هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر
بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان عبد مناف را با یک شکم دو پسر آمد
هر دو را پشت بهم خسپیده بود عبد مناف بیشتر از هم جدا کرد و لاجرم عداوت بیشتر در میان ایشان
بماند و ازان پسران یکی هاشم است که مشهور حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم شرف بعثت و دیگران عبد
الشمس پدر امیه و وفات هاشم در غزه از بلاد شام بوده و بعضی گویند در مکه است و نام او عمرو بوده است
ازانرا هاشم از برای آن گفتند که در قحط مکه نان بسیار در کار سه ثرید کردی و خلق را ازان دادی و در قاموس
هشم نان در کار شکستن باشد ازین جهت او را هاشم نام کردند و مادر هاشم عاتکه بنت هلال است و فرزندان
و قریش بعد از عبد مناف بدو رسیده و نسبت خود بدان پاک اسمعیل بن ابراهیم می رسوند و اما محقق نشده
بسط چندانست تا عدنان متفق است و مافوق او مختلف با وجود کثرت اختلاف جمهور مورخان متفق اند
که شش تن از انبیاء مرسل اسمعیل و ابراهیم و هود و نوح و ادریس و شیث علیهم السلام در سلسله آباء حضرت
خاتم تا ابو البشر آدم علیه السلام منتظم اند و مادر آنحضرت آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب
بن مره است و مرضعه آنحضرت اول چند روز ثویبه کنیزک ابولهب بوده و بعد از و حلیمه بنت عبد الله بن
الحارث سعدیه از بنی سعد بن بکر بن هوازن و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم سن مبارکش شش سالگی
رسید مادرش آمنه وفات یافت و بعد از وفات آمنه جدش عبد المطلب محافظت آنحضرت میکرد و
والده عبد المطلب سلمی بنت عمرو بن خنبد النجاری سمیه الانصاری است و او مدت یکصد و بیست سال
عمر داشت و چون حضرت هشت سال شد عبد المطلب در گذشت بعد ازان ابو طالب کرم عیال
آنحضرت بعد کفیل او شد و حمایت و رعایت آنحضرت قبل از ظهور نبوت و بعد ازان مرعی و بر
تمام فرزندان خود ترجیح و تقدیم میکرد و چون دوازده سال شد ابو طالب آنحضرت را همراه خود
به تجارت شام برد و بصواب دید بحیرا راهب که از علامات نبوت بعد در ان حضرت مشاهده
کرده بود باز گردانید که مبادا جهودان در حق او غدر کنند و در بیست و پنج سالگی بحبت خدیجه
به تجارت شام رفت چون ازین سفر مراجعت فرمود خدیجه را در نکاح آورد و چون سن شریف
سال شد قریش خانه کعبه را عمارت میکردند آنحضرت دران کار فرمود و حجر الاسود را بدست
مبارک خود بر رکن عراقی نشانید و چون سن شریف آنحضرت چهل سال تمام شد جبرئیل علیه السلام
در غار حرا بر وی ظاهر شد و حق سبحانه و تعالی او را بشرف وحی مشرف گردانید و به نبوت بخلق فرستاد
و قرآن نازل گشت آنحضرت تا مدت سه سال در خفیه مردم را به دین اسلام دعوت میفرمود و مردم
اندک اندک به دین در می آمدند و بعد از سه سال بفرمان الهی دعوت دین آشکار کرد و بتان قریش را
دشنام داد کفار قریش در مقام اذیت و انکار او شدند و مسلمانان را زحمت بسیار میدادند و
میالغیدند در ایذای ایشان میکردند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در ماه رجب سال پنجم از نبوت
بواسطه ایذا و کفار بعضی از مسلمانان را بحبشه فرستاد و در سال هفتم کفار قریش از غایت خشم و عداوت
اتفاق نمودند و عهد بستند که با بنی هاشم مناکحت و متابعت و معاملت نکنند و عهد نامه در بن باب

نوشتند و بر در خانه کعبه آویختند و قصد آنحضرت داشتند ابو طالب جهت احتیاط که مبادا
کفار در حق آنحضرت غدری کنند و براباب بر بنی هاشم بحصاری که آنرا شعب خوانند
ندی در آورد الا ابولهب و دخول ایشان در شعب اول محرم سال هفتم بعد از نبوت
و پیغمبر با بنی هاشم قریب بسه سال در آن شعب که تعلق با بو طالب داشت بسختی
و شکلی گزرانیدند عبد الله عباس در آنجا متولد شده و بعد از آن بعضی از قریش که میل کامل بنی
هاشم داشتند آن عهد نامه را باطل کردند و پیغمبر و ابو طالب و بنی هاشم از آن شعب بمنازل
خود آمدند و در شعب شوال سال دهم از نبوت ابو طالب وفات یافت و بعد از او خدیجه
به روز در گذشت عدیجه پنجاه و پنج ساله بود رسول صلی الله علیه و آله وسلم بود و شصت
و پنج سال عمر داشت و تا او در حیات بود رسول صلی الله علیه و آله وسلم هیچ زن دیگر
نخواست و حضرت بلفظ در شان آنسال راه ارا لحزن خواندند و بعد از ابو طالب برادرش
عباس امیر مکه معظمه داده بحمد الله شر قاشه و امردی حلیم بعد از آنکه قریش از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
دفع تمنوانست کرد کفار دست جفا و جور دراز کردند و آنحضرت را ایزار که پیشتر بران قادر
نبودند مرتکب شدند چنانکه آنحضرت در مکه میبار کرد شوانست بعد بجانب طایف تشریف آورد زانی
داشت و یکماه در طایف بسر برد و کسی دین او نپذیرفت و با او جفا کردند باز متوجه مکه شده و در
راه گروهی جن بدو رسیدند و مسلمان شدند و میان اتفاق کرده بودند که آنحضرت را در شهر نگذارند
مکرم بن عدی از اهل مکه که بخلاف ایشان برخواست و پیغمبر را صلی الله علیه و آله امان داده بمکه معظمه
در آورد پس حضرت بنی زهره تشریف بردند و معظم و اولاد وی ازان سرور خبر داده بودند و آن
حضرت با مر حق تعالی برایزای کفار صبر مینمود و در سال سیزدهم از نبوت شش کس از قبیله بنی
خزرج که در موسم حج بمکه آمده بودند با آنحضرت ملاقات کردند و مسلمان شده بمکه بمدینه باز گشتند
و ذکر آنحضرت در مدینه فاش شد و در سال دوازدهم معراج اتفاق افتاد و در سال سیزدهم
هفتاد مرد و سه زن از مدینه در ایام تشریف در خفیه مسلمان شده بآن حضرت بیعت کردند که
فرمان بردار باشند و بپیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دوازده نقیب در میان
ایشان تعیین فرمود و مصعب ابن عمیر را همراه ایشان بمدینه فرستاد تا ایشان را قرآن
و شریعت تعلیم کنند اکثر اهل مدینه بر دست او مسلمان شدند و چون کفار قریش در قصد
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اجتماع کردند آنحضرت صحابه را به تفاریق بمدینه فرستاد و حضرت
امیر المومنین علی را در مکه در منزل خود نگذاشت تا دوایعی که از مردم نزد آنحضرت بود بصاحبان
رساند و خود در عقب ایشان بفرمان الهی سال چهاردهم از نبوت در ماه ربیع الاول
بمدینه آمد و در محله قبا نزول فرمود و درین ایام حضرت امیر المومنین علی علیه السلام از مکه بیرون
آمده بدان حضرت ملحق شد و پیغمبر صلوات الله علیه و آله وسلم بعد از چهارده شبان روز بخانه
ابو ایوب انصاری نقل فرمود و در حدود آن خانه زمینی که اکنون بقعه متبرکه است تجریه
و بر و مسجد و خانه ساخت و مردم مدینه آن حضرت را نصرت کردند و بدین سبب انصار

لقب یافتند و آنحضرت با بعضی از جهودان که در شهر مدینه بودند صلح فرمود چون مسلمانان
فارس بخدمت آنحضرت آمد و مسلمان شد و جهودان مدینه گفتند که ما جادوی کرده ایم و مسلمانان را
نسل نباشد و خبر بکفر فرستادند کافران بدین شادمان گشتند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نسل
مسلمانان تا قیامت باشد و تولد عبدالله پسر در سال اول از هجرت بعد در مدینه و تولد نعمان
بن بشیر هم در سال هجرت بعد در مدینه [illegible] امان از تولد این دو فرزند شاد شدند از بهر آنکه جهودان
مدینه گفته بودند که ما افسون کرده ایم تا مسلمانان را فرزند نیاید و مختار بن ابی عبیده از عرب
نیز متولد شد و جهودان کاذب گشتند و این همه تن اماره یافتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میان
یاران این عقد مواخات بست حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند که میان یاران عقد مواخات
بستی و مراهج برادری تعیین نفرمودی آنحضرت فرمود که انت اخی فی الدنیا و الاخرة تو برادر منی در
دنیا و آخرت و بفرمان الهی حضرت فاطمه علیها السلام را با حضرت علی علیه السلام تزویج فرمودند و
منقول است که امیر المؤمنین علی علیه الصلوات و السلام هم در این سال خواستگاری حضرت فاطمه علیها
السلام نمود حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حق تعالی مرا بدین تزویج امر فرموده است
و او را در ماه صفر بحضرت مرتضی علیه السلام سپرد و فاطمه علیها السلام در آنوقت سیزده سال و مدت
زمان با علی علیه السلام بود و در سال دویم از هجرت در روز برات قبله بکعبه محول شد و در این
ماه شعبان روزه ماه رمضان فرض شد و آن ماه روزه داشتند و هم در این سال نماز عید گذاردند و
صدقه فطره واجب گشت و مدت ده سال که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه تشریف داشتند
پنجاه و شش سریه بر سر کفار فرستاد نیست و هفت بار با کفار به امر حق تعالی غزا کردند و تفصیل آنها
در کتب مفصل مسطور است اما در هر غزوه آنحضرت را به نفس نفیس خود با کفار مقاتله
واقع شد اول غزوه بعد است که در صبح روز جمعه هم ماه رمضان سال دویم از هجرت واقع شد پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم با [illegible] و انصار و بعضی گفته اند سیصد و سیزده کس در موضعی که آنرا
بدر خوانند با ضادیه قریش و پیران ربیعه رسیدند ابو جهل بن هشام با نهصد و پنجاه کس همراه و اشت
و عقبه بن ابی معیط که بد ولیه بود که خدای عز و جل آیه بفرستاد اندر شان وی برای انکه وی بغوی
بر روی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم انداخت و گفت یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی
اتخذت مع الرسول سبیلا و هم این عقبه بود که سر پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم نگاه داشت
تا شها با ملتش اندر بطحا که دستار بگردن رسول صلی الله علیه و آله و سلم اندر افکنند تا مردمان
فراز آمدند و او را خوار کردند پس آخر این عقبه ملعون بر دست مبارک حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم کشته شد آید بروز بدر روز وفات یکیم بر اشغل اک فلین و در لشکر اسلام
هفتاد شتر و دو اسب و شش زره و شت شمشیر پیش بود و در این غزوه فتح پیغمبر را بود و ابو جهل
و عقبه و شیبه و ولیه بن عقبه را چاهل خواند خدای عز و جل و امیر بن خلف با هفتاد کس از ضادیه
قریش کشته شدند و هفتاد تن اسیر گشته از انجمله نه تن از بنی هاشم بودند عباس بن عبد المطلب
و نوفل بن حارث و عثمان بن عمرو و ثابت بن عمری و عقیل بن ابو طالب و غنایم ایشان بدست
مسلمانان افتاد و از اهل اسلام چهارده کس از مهاجر و انصار شهید شدند و سیم غزوه احد است

کرد در نهم ماه شوال سال سیوم از هجرت واقع شد ابوسفیان و عکرمه بن ابوجهل و صفوان بن امیه و خالد بن
ولید و ابوعامر راهب با سه هزار کس بجنگ آنحضرت آمدند و از مسلمانان شهید شدند هفتاد کس از مکه آمده بودند
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با هفصد کس در برابر کوه احد با ایشان مقابل شد اول ظفر آنحضرت را بود
و بیست و دو کس از کفار کشته شدند و در آخر نکاهی رسید و لشکر عم آنحضرت با هفتاد کس از مسلمانان شهید
شدند و هفتاد دیگر مجروح گشتند و رباعی مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله بضرب سنگ مجروح شد
و حلقهای خود در رخسار با انوار آنحضرت نشست سید الشهدای حمزه با رسول صلی الله علیه و آله و سلم
شیر خورده بود از ثویبه یمنی و مادرش هاله بنت وهب خاله رسول الله صلی الله علیه و آله بود مردی مشهور است
و بران اختراعات کرده اند و کتب ساخته اند در این حرب بر دست وحشی غلام معظم بن عدی
شهید کشت حضرت رسول او را هفتاد نکبیر نماز گذارد و گفت اگر نه آنست که دل خواهرش صفیه آرام
گیرد او را در کور نکردمی تا او را وحش و طیر بخوردندی و او را ازان درجه بودی و حضرت امیر
المومنین علی مرتضی علیه الصلوات و السلام بضرب ذوالفقار کفار را منهزم کرد اینبود و آنحضرت
را از شر ایشان نکاهداشت و رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر حق امر فرمود لا فتی الا علی لا سیف
الا ذوالفقار بعد ازان کفار بمکه رفتند و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه
مراجعت فرمود در این جنگ شمشیر حضرت مرتضی علی علیه السلام بشکست حضرت رسول صلی الله علیه و آله
ذوالفقار بدو داد کویند ذوالفقار شمشیر منبه بن الحجاج سهمی بود در روز بدر پدر او عاص داشت
علی ابن ابی طالب علیه السلام او را بکشت و شمشیر او را بنظر حضرت آورد آنحضرت برای خود اختیار
کرد و بعد ازان بحضرت مرتضی علی علیه السلام بخشید سیوم غزوه بنی المصطلق است که در
شعبان سال پنجم از هجرت در موضع مریسیع دست داد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
درین غزوه فتح فرمود و ده کس از کفار که مقدم ایشان حارث بن ابی ضراره بود کشته شدند و یک
تن شهید شد و اموال و اسباب و زنان ایشان را برده و اسیر کردند چهارم غزوه خندق
است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر کرد مدینه لشکر خود بصواب دید سلمان فارسی خندق
حفر فرموده بودند و این غزوه احزاب نیز کویند در ذی قعده سال پنجم از هجرت واقع شد
ابوسفیان با ده هزار کس در کرد خندق فرود آمده بود و مسلمانان با ایشان مدت بیست روز
محاربه میکردند و درین غزوه عمرو بن عبد ود که از مشاهیر مبارزان قریش بود بر دست امیر المومنین
علی علیه السلام کشته شد و بعد از بیست روز چون کفار را کاری از پیش نرفت و خوف و هراس
بر ایشان غالب شد بمکه باز کشتند و مسلمانان از شر ایشان خلاص یافتند و درین غزوه تیری بر
دست سعد بن معاذ رسید و بعد از فتح بنی قریظ بدان در کذشت پنجم غزوه بنی قریظ است
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در همان روز که از غزوه خندق فارغ شده بسبب انکه بنی
قریظ خلف عهد کرده بودند و در غزوه خندق با کفار حاضر کشته بودند بسای قلعه ایشان رفت و بیست و
پانزده شبانروز فتح کرد و صواب دید سعد بن معاذ مردان ایشان را اکر بردایتی شصت کس و بروایتی
هفتصد کس بودند فرمود تا کردن زدند و زنان و کودکان ایشان را برده کرفتند و اموال ایشان را میان

مسلمانان قسمت نمودند شش غزوه [illegible] خبر است که در سال هشتم از هجرت واقع شده
و آن هفت قلعه بود و هم امیرالمومنین علی علیه السلام در یکروز سه قلعه فتح فرمود و با چهار قلعه دیگر بر سر
مال صلح کردند شجاعت و مبارزت حضرت مرتضی علی علیه السلام در استخلاص این مشهور است
و درین غزوه پانزده کس از مسلمانان به شهادت رسیدند و نوزده کس از یهود کشته شدند نهم فتح
مکه است که در رمضان سال هشتم از هجرت واقع شده حضرت رسول با ده هزار کس بمکه رفت
بعضی از اهل مکه در موضعی که آنرا حدیبیه خوانند با مقدمه لشکر اسلام جنگ کردند و از صحابه دو کس شهید
شدند و از اهل مکه بیست و چهار کس بقتل رسیدند و شهر مسخر گشت و رسول صلی الله علیه وآله وسلم
مکه معظمه را از بتان پاک گردانید و اهل مکه مسلمان شدند نهم غزوه حنین است که در شش ماه شوال سال
هشتم واقع شده رسول صلی الله علیه وآله وسلم بعد از فتح مکه با ده هزار کس بحنین رفت و بجنگ کفار هوازن
و ثقیف و امیر هوازن مالک بن عوف نضری و بشوای ثقیف کنانه بن عبد یالیل ثقفی بود و با این دو
چهار هزار مرد بجنگ درین غزوه اول شکست بر مسلمانان افتاد و هزیمت کرفتند و حضرت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم با حضرت امیرالمومنین علی علیه الصلوات والسلام و عباس و ابوسفیان بن حارث بن
عبدالمطلب و شش کس دیگر از بنی هاشم ثبات قدم فرمود تا مسلمانان بروی جمع شدند و بر کفار حمله
کردند و هفتاد کس از کفار کشته شدند و چهار کس از مسلمانان شهید شدند و اموال و اسباب هوازن
و ثقیف بدست مسلمانان افتاد و در کشف الغمه مسطور است که در سوکه حنین کافری مشهور ربیعه جبر نام
داشت بمیدان جدال تاخت و رجز خوانده مبارز طلب نمود و لاوران سپاه اسلام از طول قامت
و مهابت او ملاحظه نموده کسی جرات مبارزت او ننمود حضرت شاه مردان علیه الصلوات والسلام متوجه
آن مدبر شدند و بیضرب ذوالفقار دوسر او را بهم فرستادند و اینمعنی سبب ازدیاد استظهار سپاه
ابرار و موجب انکسار کفار گشت نقل است که حضرت قدوس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم عباس بن
مرداس اسلمی را از غنایم حنین چهار شتر مرحمت فرموده و او مخزون گشت از غایت خشم بیتی چند
در آن باب انشاء کرد و آن ابیات بسمع مبارک حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم رسید حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم امیرالمومنین علی علیه السلام را فرمود که بر خیز و زبان او را از من قطع کن حضرت
علی علیه السلام برخواست و دست عباس را گرفته روان شد عباس گفت یا علی زبان من خواهی برید
جناب ولایت مآب فرمود که بموجب فرموده حضرت عمل خواهم کرد و چون بقطار شتران رسیدند
ابن عم خیر انام عباس را گفت اختیار کن از این شتران چهار تن یا صد تن عباس گفت پدر و
مادرم فدای تو باد حضرت امیر عباس را گفت که حضرت شمار چهار شتر انعام کرده اگر خواهی که در
سلک اشراف باشی بهمان چهار شتر اکتفا نمایی و اگر خواهی که داخل مولفة قلوب کردی صد شتر
بگیر عباس بموجب استصواب شاه ولایت پناه علیه الصلوات والسلام بهمان چهار شتر قانع شد
نهم غزوه طایف است در ماه شوال سال هشتم واقع شده حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
بقصد عوف بن مالک و جمعی از هوازن و ثقیف که در طایف حنین فرار نموده بودند و در حصار طایف
طایفه مستحص گشته متوجه شده و هفده شبانروز آن طایفه را محبوس و محاصره کرده و آن مدت

جنگهای عظیم واقع شد وجمعی کثیر از اهل بجراحت یافتند و دوازده کس شهید شدند بعد ازان از پای حصار
فتح ناکرده کوچ فرمودند و بمنزل جعرانه آمدند و غنایم کرا از حرب حنین و طایف بدست مسلمانان
آمده بود در آن موضع قسمت فرمود و درین منزل بیست و چهار کس از هوازن از حصار طایف مسلمان
شده و بنزد آنحضرت آمدند و از اسلام سایر قوم خبر دادند و از عقب ایشان مالک بن عوف نیز
بیامد و مسلمان شد و رسول صلی الله علیه وآله وسلم تمام حرم هوازن را بایشان باز داد بالجمله آنحضرت
در زمان نبوت سیزده سال در مکه اقامت نموده و ده سال در مدینه و درین مدت اهل مدینه و مکه و
طایف بمن مسلمان شدند و قبایل عرب از هر طرف بمیل مسلمانی کردند و باسلام درآمدند و قواعد
دین تکمیل یافت و اشیعه انوار دین منیف منتشر گشت و آثار ظلمت کفر و ضلالت محو شد و اصحاب
که بجانب حبشه هجرت کرده بودند و مقدم ایشان جعفر طیار رضی الله عنه باز آمدند و آنحضرت از مدینه هفت
رسول بپادشاهان اطراف فرستاد و بهریک نامه نوشت و ایشانرا باسلام خواند عمرو بن امیه
ضمری را بنجاشی ملک حبشه فرستاد و بنجاشی نامه رسول را اقدام فرمود و از تخت فرود آمده بر زمین
نشست و نامه را مطالعه فرمود و جواب نامه نیکو نوشت و تحفها فرستاد و مسلمان شد و جعیه کلبی را بهرقل
قیصر فرستاد او هم جواب نیکو نوشت و در اسلام او اختلاف است و عبد الله بن حذافه سهمی را نزد
پرویز شاه فرستاد وی مسلمان نشد و نامه را پاره کرد و در حق رسول صلی الله علیه وآله وسلم ناسزا گفت
آنحضرت او را نفرین کرد و بدین سبب ملک او برافتاد و کشته شد و از نسل او کسی دیگر از پادشاهی
تمتع نیافت و حاطب بن ابی بلتعه را بمقوقس باسکندریه فرستاد او مسلمان نشد اما جواب نامه
را نیکو نوشت و تحفه فرستاد یکی از تحفه ماریه القبطیه است و بعضی گویند دلدل ازان تحفهاست
که بحضرت امیر المومنین علی علیه السلام بخشید و شجاع بن وهب اسدی را بحارث غسانی بشام فرستاد
او مسلمان شد و نامه را نیز جواب نوشت و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در سال ششم از هجرت سلیط
بن عمرو عامری را بهوذه بن علی حنفی پادشاه یمامه فرستاد مسلمان نشد و جواب نامه را نیکو نوشت
و سلیط را جامهای خوب پوشانیده و انعام فراخور داد و علای حضرمی را بمنذر بن ساوی
ملک بحرین فرستاد و مسلمان شد و جواب نیکو نوشت و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در سال
دهم از هجرت با اهل البیت و اصحاب بمکه معظمه توجه فرمود و آنرا حجة الوداع گویند و در
حین معاودت در غدیر خم با اصحاب گفت است اولی بالمومنین من انفسهم یعنی منم من اولا
بمومنان از نفسهای ایشان آنگاه فرمود بدرستی که خدای تعالی مولای من است و من مولای
جمیع مومنان ام و بعد ازان دست امیر المومنین علی را بگرفت و فرمود من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصره واخذل من خذله و ادر الحق معه
کان وچون بمدینه رسید در ماه صفر بیمار شد چنانچه شیخ جمال الدین حسن بن یوسف ابن
مطهر حلی ولادت شیخ جمال الدین مطهر حلی در تاسع عشر رمضان سنه ثمان و اربعین وستمایه
قوع یافته وفاتش در شب بیست و یکم محرم سنه ست وعشرین وسبعمایه بعد در تحریر آورده
حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در بیست و ششم صفر سنه احدی عشر من الهجرة از

فنا بدار القا پیوسته و بعضی گفته در ماه ربیع الاول همین سال آنحضرت از عالم رحلت نمود اختلاف
است میان ارباب سیر که مدت مرض آنحضرت چند روز بوده اکثر بر انند که سیزده
روز و بعضی دوازده روز گفته اند و طایفه بر انند که ده روز بوده و حضرت امیر
المومنین علی علیه التحیة و السلام و عباس و فضل و قثم پسران عباس در غسل آنحضرت حاضر
بودند حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام آنحضرت را بشست و دیگران مدد کردند
و چون تجهیز و تکفین نمودند امیر المومنین علی و رفقا بران حضرت نماز گذاردند و در همان خانه
که آنحضرت در آنجا از عالم رحلت نمود ابو طلحه انصاری باشارت حضرت امیر المومنین علی علیه السلام
بحفر قبر مشغول شد و لحد کرد حضرت مرتضی علی و عباس و فضل آنحضرت را در قبر نهادند و صورت
قبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه اکنون هست راست کردند سن مبارک
آنحضرت شصت و سه سال بود آنحضرت را بعد از وفات بغیر از حضرت فاطمه علیه السلام فرزند دیگر
نمانده و مادر وی خدیجه است علیها السلام و التحیة و حضرت خیر النساء علیها السلام فاطمه زهرا در ماه رمضان
سنه احدی و عشر ستین ماه بعد از وفات رسول صلی الله علیه و آله و سلم وفات یافت و بیست و نه سال
عمر داشت و حضرت امیر و اسماء بنت عمیس او را غسل دادند و در بقیع دفن کردند و در
معجزات و خوارق عادات و شمایل و فضایل و کرایم اخلاق حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله و سلم
مجلدات پرداخته اند و این مختصر احتمال آن نمیکند و اعظم معجزات آنحذات مقدس قرآن است
که قیام قیامت باقیست بیت تا شب نیت روز نمیزاده آفتابی چو او ندارد یاد ده قرنهای سایر او
فیض فضل خدای دایر او ده اوست نقد بنه خزینه اجداد همه عالم طفیل و او مقصود فصل دویم در ذکر ائمه
هدی علیهم الصلوات و السلام و ایشان دوازده امام اند اول ایشان حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب
ابن عبد المطلب بن هاشم عبد مناف است که پدر عم پیغمبر حضرت رسول هاشمی و زوج بتول فاطمه
زهرا است صلوات الله علیهم و السلام و ولادت آنحضرت روز جمعه سیزدهم ماه رجب و بروایتی هفتم
ماه شعبان بعد از عام الفیل سی سال در حرم مکه معظمه بود مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد
مناف که بفضایل بسیار و برکات بشمار اتصاف دارد و طالب و عقیل و جعفر و اخیه و امهانی
و الحمام از فاطمه بنت اسد متولد شده اند و حضرت امیر المومنین علی اصغر بود کنیت مشهور آن حضرت ابو الحسن
و ابو تراب است و لقب شریفش مرتضی و امیر المومنین و یعسوب المسلمین بعد از حضرت رسول امام
بحق و افضل عالم و غوث زمان و خلیفه او و وارث علوم نبی و وصی رسول و ولی جمیع مومنان اوست
و مقصود از آیه انما ولیکم الله و رسوله هل اتی و صاحب لو کشف الغطاست در همه مشاهد و غزوات
رفیق حضرت مصطفی بوده مگر در غزوه تبوک که رسول آنحضرت را در مدینه قایم مقام خود کرده بودند
و در شان او فرموده انت منی بمنزلت هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و در وقتی دیگر فرموده
علی منی و انا منه همیشه کاشف علمای مومنین در مسایل مشکله از مشکلات علم آنحضرت بمقتضای حدیث صحیح
مصطفی انا مدینة العلم و علی بابها و بموجب ای قول صحیح مرتضی سلونی عما شئتم مستفیض و مستفید بوده اند و پیوسته
علما برایای مسلمین از مصابیح کرامات و خوارق عادات آنحضرت مقتبس و مستفیض گشته مناقب و فضایل

وخوارق عادت ومواظبت برعبادات وحلم وعلم وکرم وسایر خصایل سنیه وشمایل
علیه آنحضرت زیاده ازآنست که بتقریر زبان وتحریر بیان استقصاء آن توان نمود وشافعی
درمناقب ایشان فرموده کفی فی فضل مولانا علی اوقوع اشک شفیه انه الله در آخر
ذی حجه سنه خمس وثلاثین من الهجره مسلمانان درمسجد رسول صلی الله علیه وآله وسلم با آنحضرت
بیعت کردند ومتصدی انتظام کافه انام گشت جهان ازاشعه آفتاب هدایت آنحضرت نورانی شد
ومعاقد دین منیف تقویت وترویج یافت ومبانی شرع شریف تاسیس وتشیید پذیرفت واهل
عالم درسایه مرحمت آنحضرت بسعادت دارین فایز گشتند بعد ازین آنحضرت را با مخالفان
سه نوبت جنگ واقع شد اول جنگ جمل است که در ماه جمادی الآخر سنه ست وثلاثین من الهجره
در بصره اتفاق افتاده ودرین جنگ ازمخالفان کرا ایشان نزا ناکثین خوانند طلحه وزبیر باجمعی کثیر
کشته شدند وحق بر باطل غالب آمده آنحضرت نصرت یافت وبکوفه تشریف ارزانی فرموده
ازانجا دارالخلافه ساخت دویم جنگ صفین است که درغره صفر سنه سبع وثلاثین من الهجره
بامعاویه واهل شام دست داد ومدت قریب صد روز درمیدان کشت وقریب پنجاه هزار
کس ودر روایتی هشتاد هزار کس ازاهل اشقاق که ایشان نزا قاسطین گفته اند درین جنگ کشته
شدند واز جانب حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام عمار یاسر که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلام مکرر
فرموده بودند که او بدست اهل بغی کشته شود وذوالشهادتین خزیمه بن ثابت انصاری ازصحابه
کبار واویس قرنی ازتابعین باجمعی کثیر شهادت یافتند البغی ائتجار عن الحق هر طایفه ازاهل اسلام
که بامامت او بدرآیند واطاعت او اکردن نهند وامتناع نمایند ازادای حقی که برایشان باشد
ایشانرا اهل بغی گویند یعنی اهل ستم ودرآخر چون شامیان بمکر عمرو عاص مصحفها بر نیزه کردند
وگفتند که ما شمارا بکتاب خدا میخوانیم لشکر امیر مردان بعضی درجنگ سست کردند وآنحضرت
بجانب کوفه مراجعت کردند ومعاویه بشام رفت سیوم جنگ نهروان است
که ثمان ثلاثین باخوارج که ایشان نزا مارقین خوانند واقع شد جمله خوارج که چهار هزار کس و
یا شش هزار کس بودند تمام کشته شدند مگر نه تن که بروم رفتند وذوالثدیه که رسول
علیه الصلوٰة والسلام ازقتل او خبر داده بعد ازخوارج درین جنگ بقتل رسید وحضرت
امیر فتح نموده بکوفه مراجعت فرمودند ودیگر بار عزم جنگ معاویه واهل شام
داشته درین اثنا عبدالرحمن ملجم علیه اللعنه بوقت صبح نوزدهم رمضان سنه اربعین من
الهجره وبروایتی هفدهم رمضان درمسجد کوفه آنحضرت را زخم زد وبکار کرآمد ودرشب بیست
ورمضان مذکور ببار جنان درروضه رضوان خرامید ومقصد صدق عنده ملیک مقتدر مدت
عمر آنحضرت شصت وسه سال بود بقول شیخ شهید رحمه الله ومشهد شریفش بنجف کوفه است
که تا انقراض زمان مقصد جهانیان ومطلب ومطاف عالمیان است وآنحضرت سه
بروایت شیخ مفید پسر وهفت دختر بجا گذاشت اما حسن واما حسین وزینب کبری وزینب

صغری کہ کنیت او ام کلثوم است و مادر ایشان فاطمہ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
حضرت امیر المومنین علی علیہ السلام زینب کبری را بعبد اللہ بن جعفر طیار داد و جعفر یاں
کہ خود را بہ سیہ کونی نسبت مروہند بسبب پشت فاطمہ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
است و محمد حنیفہ کہ کنیت او ابو القاسم است مادر او خولہ بنت جعفر حنیفہ و فات محمد حنیفہ
در سنہ احدی و ثمانین بودہ و در بقیع او را حنیفہ بمادر باز خوانند و او سیاہ چردہ
بود و شصت و نہ سال عمر یافت و ام الکلثوم کہ رقیہ کبری است و زینب صغری نیز خواہ اند
حضرت اسد اللہ علیہ الصلوٰۃ والسلام اند ام محمد بن جعفر طیار داد بعد ازو بہ برادر شس حسن
بن جعفر طیار داد و عمر و رقیہ تو امان اند مادر ایشان حبیب است و جعفر و عبد اللہ و عثمان
مادر ایشان ام البنین بنت حزام بن خالد است و محمد اصغر و عبد اللہ مادر ایشان لیلی
بنت عمیس خثعمیہ است تولد عبد اللہ در حبشہ بودہ و در صغر سن بشرف خدمت سید
کائنات علیہ افضل الصلوات مشرف گشت و ازان حضرت نوازش یافت و ام الحسن
و رملہ مادر ایشان ام سعود بن عروہ بن مسعود ثقفی است و نفیسہ و رقیہ صغری و امہانی
و ام الکرام و ام جعفر و امامہ و ام سلمہ میمونہ و خدیجہ و فاطمہ از امہات مختلف امام دوم امام
حسن بن امیر المومنین علی علیہ السلام است آنحضرت بعد از والد بزرگوار خود افضل
و اکرم اہل عالم است و فرزند نخستین حضرت امیر مردان و فاطمہ بنت سید المرسلین
است و کنیت آنحضرت ابو محمد است و لقب شریف تقی و طیب و زکی و سبط و سید
و ولادت آنحضرت روز سہ شنبہ منتصف شہر رمضان سنہ اثنین من الہجرۃ در مدینہ بودہ
و بعد از امن و فات حضرت امیر المومنین علی علیہ السلام اہل عراق مادر بیعت کردند
بعضے گویند روز جمعہ بعد این خبر بمعاویہ رسید بمجاربہ برخواست و آہنگ عراق
کرد و حضرت امام نیز با لشکر عراق برابر رفت و چون بعضے از اہل عراق در مقام
عذر شدند آنحضرت در ربیع الاول سنہ احد و اربعین من الہجرۃ امر حکومت بمعاویہ
سپرد و باز گشت و در مدینہ شریفہ بعبادت مشغول گشت و در آخر بفرمودہ معاویہ
الماس سمی در کوزہ آنحضرت ریختند و آنحضرت را مسموم ساختند مدت چہل روز بیمار
بود و در روز دوشنبہ ہفتم صفر سنہ سبع و اربعین و بروایتے سنہ خمسین بمعالم بقا
انتقال فرمودہ اند و در بقیع مدفون شدند مدت عمر شریفش چہل و ہفت و بروایتے چہل و
ہشت سال بود و آنحضرت سہ پسر بروایت شیخ مفید باقی گذاشتہ فرزندان بودہ زید و حسن
و حسین مادر ایشان امام بشر بنت ابو مسعود است و حسن مادر او خولہ بنت منظور و عمرو
قاسم و عبد اللہ مادر ایشان ام ولد بودہ و عبد الرحمن مادر او نیز ام ولد بود و حسین و اثرم
و طلحہ و فاطمہ مادر ایشان ام اسحق و ام عبد اللہ و ام سلمہ و رقیہ از امہات مختلف و عقب از
آن اولاد کرام آنحضرت از زید و حسن باقی ماندہ عقب از امام حسن علیہ السلام از دو پسر ماندہ
حسن مثنا و زید از حسن مثنا عقب از پنج پسر ماندہ عبد اللہ المحض و ابراہیم العمر و حسن الشنا

و داود و جعفر الخطیب و از زید بن حسن عقب از یک پسر مانده حسن بن زید و از بن حسن
بن زید هفت پسر عقب مانده است و العلم و عند الله تعالی و تقدس نقل است که چون ابو موسی
هرمزان را بصلح از قلعه برآورد و اموال او را تصرف نمود و بندگان بر هرمزان نهاده او را
با قرباد و فرزندان و متعلقان و جماعتی از خواص خدمتکاران بمدینه مبارک فرستاد و چون او
را بخدمت عمر آوردند چون چشم عمر بر او افتاد شکر خدای تعالی بجای آورد و پرسید که صنع
خدای را در باره خود چگونه دیدی هرمزان گفت تو نمیدانی که ما این بلا بمن رسیده بلکه رنج
مردان را رسید و داقوم ردما نزا افته بعد ازان عمر گفت کلمه شهادت بگوی هرمزان گفت
بدین حالت چگونه گویم عمر گفت اگر کلمه نگوی ترا بکشم و ترا کشتن واجب شد هرمزان خاموش
استاد و دانست که او را خواهند کشت گفت بفرمای تا مرا آب دهند که تشنه ام عمر فرمود
تا آب بیاورند در کاسه چوبین هرمزان دزدست گرفت و نمیخورد و سبب ناخوردن پرسیدند
هرمزان گفت من از چوبین نخورم که همیشه از کاسه طلا و جواهر آب خورده ام امیر المومنین علی
علیه السلام در انجا تشریف داشت فرمود که در کاسه آبگینه آبش دهید که آبگینه اقسم از جواهر
چون در کاسه آبگینه آب آوردند آنرا در دست نگاه داشت و در آشامیدن تعلل مرکوز
از سبب تعلل سوال نمودند گفت من میترسم که این آب را ناخورده مرا بکشند عمر گفت بخدای
عهد کردیم که تا تو آن آب نخوری ترا نکشیم در حال کاسه را از دست بیفکند و کاسه بشکست و آب
بریخت عمر ردی بمسلمانان آورده گفت عجب مکری کرد حضرت اسد الله علیه السلام فرمود
که چون با او عهد کردی بر سر او جزیه مقرر کن و در مدینه باشد هرمزان گفت بر چون من
کسی جزیه نهند که من پادشاهم و پادشاهزاده لیکن من خود از جنس رای خویشتن بر طوع و رغبت
پی اکراه اشباه مسلمان شدم و کلمه طیبه بگویم و گفت اشهد ان لا الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
و فرزندان و خدمتکاران او نیز مسلمان شدند و امیر المومنین علی علیه السلام عظیم خوشحال
گشت و در مدینه او را سرای داد تا توطن گیرد و بعد از فتح قلعه روزی ابو موسی در میان
قلعه که هرمزان مرتبه گیر و محفه نظرش بر صورت سنگ افتاد که بر در و دست او بوی زمین مالیده
بانگر کوبی بوی زمین اشاره میکند بمحفه تفکر نمود که ای مرد بزرگ بچه وجه این سنگ و صورت
بدین شکل بر دیوار کرفته بفرمود تا سر او را کاشتند زر بسیار مسکوک بنام کشتر و کوشوار ها و
قلاده ها از هر نوع جمله بجواهر مرصع بر آمد ساعتی بران نظر کرده بگریست بخشم او در آمد از بافوت آزرا
نگاه داشت و مجموع را در ان صندوق نهاده بخدمت عمر فرستاد چون بنظر هرمزان در آمد سبب
خود را دیده از او پرسیدند که چیز فوت شده یا زخرفی نمود که هم بر جایست الا یک انگشتری
یاقوت که قیمت آن نصف این مال است عمر گفت که ابو موسی بمن نوشته که یک انگشتری نگاه
داشته ام تو انرا بر من ببخشش من با بو موسی ببخشیدم که او بغایت دیانت است و تمام
عمر هرمزان تسلیم نمود امام سیوم امام حسین بن امیر المومنین و امام المسلمین علی ابن ابی طالب
علیه الصلوة و السلام است و ولادت آنحضرت چنانچه شیخ شهید در دروس نقل

شهر ربیع الاول سنه ثلاث من الهجرة و بروایتی روز پنجشنبه سیزدهم رمضان بوده و بروایت شیخ
مفید پنجم شعبان سنه اربعه بوده کنیت مبارک آنحضرت مقدس ابو عبد الله و لقب شریف
وطیب و وفی و سید و زکی و مبارک و سبط و التابع لمرضات الله و افضل عالمیان است
چون معاویه در سنه ستین رخت ازین عالم بقا کشید اهل عراق بطلب آنحضرت فرستادند
آنحضرت مسلم بن عقیل را که ابن عم او بود پیشتر بکوفه فرستاد قریب بیست هزار کس بیعت در
آمدند و صورت حال عرض داشت بحضرت امام مظلوم آنحضرت را طلب داشت درین اثنا عبید الله زیاد
بفرمود یزید پلید از بصره بکوفه آمده مسلم را بقتل رسانید و چون حضرت امام از مکه بعراق آمد اهل
عراق خلاف کرده بعبید الله زیاد در قصبه آنحضرت متفق شدند و آنحضرت با هفتاد و دو تن و بروایتی
هشتاد و دو تن از اهل بیت و اتباع را روز جمعه عاشور محرم سنه احدی و ستین شهید ساختند و جسد
مبارک آنحضرت علیه السلام با بر شهید در حایر پرشت کربلا مدفون گشت اولاد آنحضرت بعضی
روایت شش اند علی اکبر کنیت و ابو محمد است مادر ایشان شاه زنان دختر یزدجرد ابن شهریار کرملک
عجم بوده و علی اصغر مادر او لیلی بنت ابی مره که در کربلا شهید شده در بعضی روایات او را علی اکبر گفته اند
و جعفر مادر او فضا علیه که در زمان حیات امام وفات یافت و عبد الله در کودکی در جنگ کربلا تیری
بدو رسیده و شهید شده و سکینه مادر او رباب بنت امرء القیس و فاطمه مادر او ام اسحق بنت
طلحه و بعضی گفته اند آنحضرت را پسری دیگر بوده او را علی اوسط میگفته اند و جمعی گفته اند که امام
حسین علیه السلام پسر دیگر داشت علی اصغر الملقب بزین العابدین و او در ایام حیات حضرت
امیر المومنین علی علیه الصلوة و السلام متولد شده است و او را علی اصغرین وسطی گویند و در روز
شهادت امیر مردان علیه السلام دو سال بوده و بوقت حادثه کربلا بیست سال بوده است
مادر او شهربانو دختر یزدجرد جنگ چهار بوده بدان سبب حرب نکرده است مدت عمر حضرت
امام حسین علیه السلام پنجاه و هفت سال و بروایتی پنجاه و شش سال و پنج ماه بوده است
امام چهارم امام زین العابدین بن امام حسین بن امیر المومنین علی مرتضی صلوات الله علیهم اجمعین بود
کنیت آنحضرت ابو محمد و ابو القاسم و بروایتی ابو الحسن است و لقبش سید العابدین و زین
السجاد و ذو الثفنات بوده بعد از امام حسین علیه السلام افضل و اعلم اهل عالم است و لادت
بروایت شیخ شهید روز پنجشنبه پنجم شعبان سنه ثمان و ثلاثین در زمان حیات حضرت
امیر علیه السلام در مدینه بوده مادرش شاه زنان دختر کسری چنانچه گذشت آنحضرت در
روز عاشورا با امام حسین علیه السلام بیمار بوده و اتباع یزید آنحضرت را با مخدرات اهل بیت بشام
برده و یزید ایشان را بمدینه فرستاد آنحضرت در جوار مرقد منور حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم ساکن شده و چون سن شریفش بهیجده و هفت سال رسیده بروایت
شیخ شهید روز شنبه دوازدهم محرم سنه خمس و تسعین و بروایتی سنه اربع و تسعین در تسمیم اعداء
دین بجوار قدس رحمت رب العالمین انتقال فرموده و در بقیع مدفون گشت و آنحضرت را
پانزده فرزند بوده امام و قایم مقام محمد باقر مادرش ام عبد الله و بروایتی ام حسن بنت

ابو محمد بن علی ابوطالب است و زید و عمر مادر ایشان ام ولد بعد و عبد الله و حسن و حسین
و الده ایشان هم ام ولد و حسین اصغر و عبد الرحمن و سلیمان مادر ایشان نیز ام ولد و علی کوچک
تر فرزندان بعد با خواهر خود خدیجه ام ولد است و محمد اصغر هم مادرش ام ولد است و فاطمه و علیه
وام کلثوم والده ایشان معلوم نیست کرام ولد با عبرام ولد بعد بروایتی عبد الله نیز از اولاد کرام
حضرت امام است و بعبیه الله اعرج مشهور و سادات بنی مختار از نسل وی اند و مادر نامدار ش
فاطمه بنت الحسن ولادت با سعادت انجناب در مدینه بعد امام پنجم امام محمد بن علی زین العابدین
بن امام حسین بن امیر المومنین علی مرتضی صلوات الله علیه و آله کنیت آنحضرت ابو جعفر و لقب شاکر و
هادی و شریف ترین القاب آنحضرت باقر است جهت بقر آنحضرت یعنی توسعش در علم
نسب شریف ازدو جهت منتهی بحضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام میشود از جانب
پدر و از جانب مادر چنانکه مذکور شد بعد از حضرت امام زین العابدین علیه السلام خلیفه
پدر و قایم بامامت اوست و آثار رسمی و علم قرآن و سیرت و فنون آداب از امام محمد
باقر علیه السلام ظاهر شیعه و ولادت آنحضرت از دیگر اولاد امام حسن و امام حسین علیهم السلام
ظاهر شده و ولادت آنحضرت بروایت شیخ شهید در شنبه سوم صفر سنه سبع و خمسین و بروایتی
روز جمعه غره رجب سنه مذکوره در مدینه ترقوده عمر عزیزش بروایت اصح پنجاه و هفت
سال بعد و رحلت آنحضرت بروایت شیخ شهید روز دوشنبه هفتم ذی حجه سنه اربع و عشرماه
برده و در اکثر کتب مسطور است که در زمان ولید بن عبد الملک مردان بفرموده ابراهیم بن ولید
مسموم شد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام متصدی غسل آنحضرت شده بود بعد از قیام بلوازم
تجهیز و تکفین در بقیع نزد جده عالیمقدار و والد بزرگوار در قبه کشت و اولاد آنحضرت بروایت
شیخ مفید علیه الرحمه در پانزدهم ذی قعده سنه ست و ثلاثین و ثلثمایه بعد و در شب جمعه سوم ماه
رمضان سنه ثلاث و عشر و اربع ماه وفات یافت و اولاد آنحضرت هفت اند ابو عبد الله
جعفر بن محمد و عبد الله بن محمد مادر ایشان ام ولد و ام سلمه و ابراهیم و عبد الله و الده ایشان
ام فروه دختر قاسم بن محمد ابو بکر بوده و علی و زینب مادر ایشان ام حکیم بنت اسد و نزد
بعضی آنست که دختر امام همین ام سلمه بعد امام ششم امام جعفر صادق بن امام محمد باقر بن امام زین
العابدین بن امام حسین بن امام علی مرتضی است علیهما السلام والده امام جعفر باتفاق علماء
افادت اعلام ام فروه بوده بنت قاسم بن محمد ابو بکر و مادرام فروه اسماء بنت عبد الرحمن
ابو بکر کنیت مبارکش ابو عبد الله و ابو اسماعیل نیز گفته اند و لقب همایونش صابر و فاضل و
طاهر و مشهور ترین القاب ایشان صادق است آنحضرت در زمان امامت جد اشرف
اولاد رسول و اکرم اجداد بتول بعد و امام عالمیان حضرت امام محمد باقر نص فرموده بر امامت
امام جعفر صادق همچنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نص فرموده بر امامت امام علی مرتضی
علیه السلام را و حضرت امیر المومنین نص فرموده بر امامت امام حسن و امام حسین نص کرده بر امامت
امام حسین علیه السلام را و هم چنین هر امامی برا[illegible] دیگری نص فرموده تا منتهی شد سلسله امامت

بامام الحجت القایم امام محمد المهدی الاهادی صلوات الله علیه و آله اجمعین و این نص بطریق تواتر خلف از
سلف نقل کرده اند و ولادت آنحضرت چنانچه شیخ شهید در روضه آورده روز دوشنبه
هفدهم ربیع الاول سنه ثلاث و ثمانین بوده در مدینه مشرفه و صاحب کشف الغمه روایت
دویم را اصح گفته والده آنحضرت ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابوبکر است چنانچه گذشت
در ایام پدر بزرگوار امامت آثار بدو از وی ظاهر گردید و بعد از وفات جد شریف
خود امام علی بن ابوالحسن علیهم السلام نوزده سال دیگر در خدمت پدر بزرگوار بسر برد و
بعد از وفات پدر بزرگوار سی و چهار سال زمان امامت آنحضرت است پس عمر مبارکش
شصت و پنج سال بوده وفات آنحضرت بروایت شیخ شهید در شوال و بروایتی
روز دوشنبه منتصف رجب سنه ثمان و اربعین بوده مدفن عالیش در بقیع در پهلوی
مرقد شریف امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسن علیهم السلام واقع شده و بروایت
طبرسی آنحضرت را ده فرزند بود اسمعیل و عبد الله و ام فروه مادر ایشان فاطمه بنت الحسین
الاثرم ابن حسین بن علی ابوطالب است و حضرت امام موسی و اسحاق و فاطمه و محمد از
حمیده بربریه کرام ولد بهم متولد شده اند و عباسی و علی و اسما از امهات اولاد اند امام
اسمعیل بزرگترین برادران خود است و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام با او
محبت و شفقت بسیار بعمل چنانچه کرد هر از شیعه در حیات امام گمان بردند که بعد از
امام قایم مقام او خواهد بود و لیکن در حیات پدر بزرگوار وفات یافت و در محل
جنازه نماز بر جنازه مرقد حضرت امام چند نوبت بوضع جنازه امام داده اسمعیل
امر فرموده اند و هر نوبت روی مبارکش را کشوده بمردم مینمود تا موت او بمردم
یقین کرد و در بقیع مدفون است و بعد از وفات اسمعیل از خواص امام جعفر
گمان امامت او داشته از آن رجوع کردند و بعضی که از خواص امام نبوده اند او را در
بوده اند بحیات او قایل شدند و بعد از آنکه امام فوت شده فرقه از آن طایفه گویا
او قایل بوده اند از آن اعتقاد برگشته با امامت امام موسی قایل شده اند و باقی این طایفه
دو فرقه شده اند یکی از آن دو قایل بامامت محمد بن اسمعیل گشته به گمان آنکه اسمعیل امام بوده
و بر احق است بامامت از برادر و دیگری بحیات اسمعیل قایل بوده دعوی امامت او
کرده اند و این هر دو گروه را اسمعیل گویند و عبد الله جعفر بعد از اسمعیل از باقی برادران
بزرگتر بوده و بعد از فوت حضرت امام دعوی امامت کرده اند کی تابع او شده اند
و اکثر ایشان رجوع کرده اند و بامامت امام موسی علیه السلام قایل شده اند و تابعان
او را افطحی خوانند جهت آنکه عبد الله پایهای بزرگ داشت و افطح مرد بزرگ پای را گویند
با آنکه داعیه ایشان بدین و مذهب عبد الله افطح بوده امامیه محمد بن جعفر بر عقیده زیدیه بوده
که امام را خروج بسیف لازم است و او سخی و شجاع بوده و بدینباج مشهور است روزی روزه
داشته و روزی افطار کردی در سنه تسع و تسعین خروج کرده بر مامون و عیسی جلودی

بقیه حال او در

بقتال او رفت واصحاب او منهزم شدند واو را نزد مامون فرستادند مامون او را گرامی داشت
و در خراسان با مامون میبود تا در ثلاث وماتین وفات یافت در تاریخ گزیده آورده اند که قبر امام
زاده محمد بن امام جعفر صادق علیه السلام در جرجان است و بگور رزخ مشهور است و در تاریخ مراصد
الجنان آورده که مامون او را بدست خود بر قبر نهاد اما اسحق بن امام جعفر صادق علیه السلام بغایت
متورع و فاضل و مجتهد بوده واز او روایت و احادیث و آثار بسیار است و ملازمت
حضرت امام موسی علیه السلام لازم داشت و قایل بامامت او بوده و بعد از و بامامت حضرت
امام رضا علیه التحیة والثنا و بامامت امام محمد جواد علیه السلام بوده واز پدر خود امام جعفر صادق علیهما السلام
نفی امامت برادر خود امام موسی نقل میکند و عباس ابن جعفر صادق علیهم السلام نیز مردی
بزرگ بوده امام هفتم امام موسی بن جعفر صادق بن امام محمد باقر بن امام علی زین العابدین
بن امام حسین بن امام علی مرتضی است صلوات الله علیهم اجمعین کنیت شریفش ابو الحسن و ابو ابراهیم
و ابو اسمعیل نیز گفته اند و لقب شریف عبد صالح و کاظم لقب مشهور آنحضرت است از
کثرت تحمل و بردباری و صبر بر محنت و بعضی صابر و طالح و امین نیز از القاب آنحضرت
مقدس شمرده اند و بعد از پدر بزرگوار بر مسند امامت و ولایت بوده و ولادت
آنحضرت بروایت شیخ شهید در سنه ثمان وعشرین ومایه بوده در روز یکشنبه هفتم صفر بمنزل
ابوکه میان مکه و مدینه است و بعضی گفته اند سنه تسع وعشرین ومایه بوده و چون عمر مبارکش
به بیست رسید بر مسند امامت نشست و مدت امامتش سی و پنجسال بوده و سن شریف
آنحضرت پنجاه و پنج سال است در آخر عهد بفرموده هارون بکسان محبوس بوده و بعد از یکسال
آنحضرت را ببغداد نقل کرده بفضل بن ربیع سپرده اند و مدتی در آنجا محبوس بماند بعد از ان او را از
فضل ربیع گرفته بفضل بن یحیی برمکی سپردند فضل بن یحیی در شرایط خدمتکاری آنحضرت تقصیر نکرد
بنابرین هارون بر فضل بن یحیی برمکی غضب کرد و سندی ابن شاهک مسلوم ان امام معصوم را با
خرمایی که میل فرموده اند مسموم کرده بخورد آنحضرت داد آنحضرت ازین معنی اخبار فرموده اند
که زهر در خرما کرده اند فی نکر دند فردا رنگ بدن من بزردی بعد از ان به سرخی و بعد از ان بسیاهی
میل خواهد کرد در سه روز ازین الوان بر جسم مبارک آنحضرت ظاهر شده و دیعت حیات
بخالق موت و حیات سپرد و این واقعه بروایت شیخ شهید در بیست و چهارم رجب سنه ثلاث
وثمانین ومائة واقع شده و بروایتی در بیست و پنجم رجب سنه احدی وثمانین ومائة و آنحضرت
را در مقبره که بنی هاشم انجا بوده اند در بغداد و بقابر قریش اشتهار دارد برده اند و انجا بجوار
رحمت الهی پیوسته اند و درین سالها در زمان هدایت نشان کثر الاحسان اعلی حضرت پادشاه
عالمیان ابو المظفر شاه اسماعیل بهادر خان الصفوی الحسینی تغمده الله بغفرانه و اسکنه فرادیس
جنانه بفرموده آنحضرت بر سر قبر مبارک حضرت امام علیه الصلوات والسلام گنبدی بزرگ و عمارت
عالی ساخته شده و در جمیع مشاهد حضرات ایمه های علیهم السلام ان قدر وظایف مقرر داشته
که در هیچ زمان مثل آن بنظر ما در آنحضرت چنانکه مذکور شد امام ولد حمیده بر بربه بوده اولا

و امجاد آنحضرت بروایتی سی و هفت بوده اند و بروایتی سی و شش پسر و نوزده دختر
اولاد مذکور را الا امام الهمام ابوالحسن علی الرضا علیه التحیه والثنا و زید و ابراهیم و عقیل و هرون
و حسن و حسین و عبد الله و اسماعیل و محمد و احمد و جعفر و یحیی و اسحق و عباس و ابوالقاسم و حمزه
که نسبت نسب و الا رتبت سادات علیه عالیه صفویه خصهم الله بالانوار القدسیه و منتهی میگردد و
تفصیل ان مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و دیگر عبد الرحمن و قاسم و جعفر الاصغر و اما دختران جمله
وام فروه و اسماء علیه و فاطمه الصغری و کلثوم و آمنه و زینب کبری ام عبد الله و زینب صغری ام القاسم
و حکیمه و ام ابیها الکبری و محمد و امامه و میمونه و در میان اولاد آنحضرت امام زاده ام احمد متصف
بمزیه کرم بوده و از کمال تقوی و ورع نزد والد بزرگوار خود محترم بوده و امام زاده محمد نیز
بصفت کرم و تقوی اتصاف داشته و ابراهیم بطریق کرم و شجاعت سلوک میکرده و سایر
اولاد آنحضرت هریک از آراسته بزیور کمال و مزین بانواع فضل و افضال بوده اند امام
هشتم امام علی الرضا بن امام موسی کاظم بن امام جعفر صادق بن امام محمد الباقر بن امام علی زین
العابدین بن امام حسین بن امیر المومنین علی اسد الله الغالب علیهم السلام و صلواته است کنیت
آنحضرت ابوالحسن و لقبش صابر و رضا و وفی و مشهورترین القابش رضا است جهت رضای
بودن موافق و مخالف از آنحضرت و علی سبیل از ائمه و حجت هشتم بر امامت آنحضرت بوده اند
ولادت شریفش بروایت شیخ شهید روز پنجشنبه یازدهم ذی قعده سنه ثمان و اربعین و مائه و بروایتی
در یازدهم ذی حجه سنه ثلاث و خمسین و مائه در مدینه شریفه بوده و والده آنحضرت ام ولد مسماة
بشقرا و بلقبه نجمیه بوده و بروایت نجمه و بروایتی مکنونه نام داشت و یکی از خادمان آنحضرت علیه السلام
ابن صالح بن سلامه است که مشهور است به ابوالصلت و فاتش در سنه ست ثلاثین و مائتین بوده در
زمان مامون رجا ابن ضحاک را که حال مامون بوده باجمعی از معتبران بخدمت امام علیه السلام بمدینه
فرستاده اند و آنحضرت سه باغ از املاک را از مدینه برآورده اند و آورده اند که چون امام رضا علیه السلام
ولایت عهد مامون را قبول فرموده در آن باب فصل نوشته و در آخر آن صحیفه ثبت کرده که الجفر
و الجامعه یدلان علی ضد ذلک و ما ادری ما یفعل بهما و ما یکم ان الحکم لله یقضی الحق و هو خیر الفاصلین لکنی
امتثلت امر المومنین و اثرت رضاه و الله یعصمنی و ایاه و بصحت پیوسته که امام جعفر صادق علیه السلام
روزی میگفت غایر و مرمورنکته القلوب و نقرة الاسماع و ان عندنا الجفر الاحمر و الجفر الابیض
و مصحف فاطمه علیها السلام و ان عندنا انی موقن بها یحتاج الناس الینا و ما یحتاج الینا احد من قبل ان کلام سوال کردند جواب
داد که غایر علم است بقضای گذشته از کنت در قلوب الهام است و مقصوص از نقر در اسماع
کلام ملایکه است که سخن ایشان را میشنویم و اما جفر احمر ظرفیست که سلاح رسول
صلوات الله علیه در آن موضع بوده و از آنجا بیرون نخواهد آمد تا وقتی که قایم آل محمد ظهور نماید اما جفر
ابیض ظرفی است که توراة موسی و انجیل عیسی و زبور داود و سایر کتب آسمانی در آنجاست
و جامعه کتابت که طول آن هفتاد ذرع است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم املا فرموده اند
و امیر المومنین علی بخط خود نوشته هرچه محتاج الیه خلق است تا روز قیامت در آنجا مسطور است

حیث آن غیبه القدس والجلده و نصف الکبد مالکتب و در روز پنجشنبه پنج رمضان سنه احدی و مائتین ولایت
عهد مامون در مجمع عظیم بآنحضرت بیعت کردند و نام مبارک آنحضرت را در خطبه و سکه در آوردند
و لباس سیاه عباسیان بلباس سبز علویان تبدیل کردند و بعد از مدتی رای مامون را بر حضرت
امام تغییر دادند و آنحضرت را مسموم ساختند و این صورت در طوس در ماه صفر سنه ثلاث و مائتین
واقع شده و بروایتی در ماه رمضان و قبر آنحضرت در سناباد و در موضع نوقان از اعمال طوس است
و آن مشهد را چنانچه در تاریخ گذیده آورده اند سوری بن معن کرد در زمان سلطان محمود غزنوی حاکم
نیشاپور عمارت کرد و آنحضرت را شش فرزند بوده ابو جعفر ثانی الامام محمد الجواد التقی و
ابو محمد الحسن و جعفر و ابراهیم و حسین و صاحب کشف الغمه از شیخ مفید نقل میکنند که مامید انیم
فرزندان امام رضا را غیر از امام محمد الجواد امام نهم امام محمد بن ابو الحسن علی الرضا بن امام موسی کاظم بن
امام جعفر صادق بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام حسین بن امیر المومنین علی مرتضی است
صلوات الله علیه و آله و سلم اجمعین القاب آنحضرت ناصح و هادی و فتاح و تقی و مرتضی و متوکل است
و چون در سر من رای که آنرا عسکر گویند اقامت داشت او را عسکری نیز گویند ولادت آنحضرت
چنانچه شیخ شهید رحمة الله در درویش آورده و صاحب کشف الغمه از شیخ مفید نقل کرده منتصف
ذی حجه سنه اثنی و عشرین مائتین است در موضع صریا از مدینه والدت آن حضرت ام ولد سمانه مغربیه است
و در روز دوشنبه سوم رجب سنه اربع و خمسین و مائتین در سر من رای در روضه رضوان خرامیده
قبر مبارک آنحضرت مشهد سر من رای است و آنحضرت را چهار فرزند بوده باختلاف روایات
ابو محمد الحسن عسکری و حسین و جعفر المشهور بالکذاب دیگر دختر عائشه و بعضی عاشیه را نام میبرند
و علم را افزاینده و الله اعلم بعد از حضرت امام محمد تقی علیه السلام امام محمد علی نقی است در نسخه و نسخه دیگر
ذکر نکرده اند و وجه آن ظاهر نیست امام یازدهم حسن بن علی بن محمد بن امام علی الرضا بن امام موسی
کاظم بن امام جعفر صادق بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام حسین بن امیر المومنین علی علیه الصلوة و السلام
کنیت آنحضرت ابو محمد است و لقبش خالص و زکی و هادی و سراج و عسکری و ولادت آنحضرت
چنانچه شیخ شهید در درویش آورده است روز دوشنبه چهارم ربیع الآخر سنه اثنین و ثلاثین و مائتین
بوده در مدینه و در اکثر روایات سنه احدی و ثلاثین و مادر ایشان نبطیه والده آنحضرت ام ولد است
نام او حدیثه در زمان معتمد عباسی در روز یکشنبه یا جمعه باختلاف روایات هشتم ربیع الاول
سنه ستین و مائتین و در سر من رای بر دست رضوان خرامیده و اکثر روایات این واقعه در روز یکشنبه
و دوم محرم مجهز و در پهلوی پدرش مدفون کرده اند طبری گوید بسیار از اصحاب بر بنی رفته اند
که امام بجهت زهری از اعدای دین بدان ان اهتمام کرده بودند رحلت نمودند و هم چنین ایمه علیهم السلام
از اجداد آنحضرت بغیر شهادت قطع نظر از این عالم فانی کرده اند و دلیل جسته بقول امام جعفر
صادق علیه السلام حیث قال والله ما منا الا مقتول الشهید و آنحضرت را غیر از خلق دایم
و حجت قایم فرزند بزرگوار امام دوازدهم امام محمد المهدی بن امام محمد العسکری بن امام علی النقی
بن امام محمد التقی بن امام علی الرضا بن امام موسی الکاظم بن امام جعفر الصادق بن امام محمد الباقر بن

بن امام زین العابدین بن امام حسین بن امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات علیه وعلیهم اجمعین باحضرت
رسالت پناه محمدی صلوات علیه وآله وسلم در اسم وکنیت متحد است وازالقاب آنحضرت محمد و
قایم ومهدی وخلف صالح وصاحب الزمان وصاحب مطلق پی قیه زمان شیعه درغیبت آنحضرت
بزبان رمز از آنحضرت باحیه مقدس تعبیر میکرده اند وعزیم وصاحب الامر نیز میگفته اند ولادت آنحضرت
شب جمعه منتصف شعبان سنه خمس وخمسین ومائتین بوده در سرمن رای نام مادر آنحضرت نرجس است وچون
والد ماجد آنحضرت امام حسن العسکری از عالم رفت آنحضرت پنجاه سال بوده وحق سبحانه وتعالی آنحضرت
درطفولیت علم حکمت داد چنانچه در مهد بر عیسی مریم ویحیی معصوم علیهما السلام نبوت وحکمت ارزانی داشت
وامروز قطب اعظم ومدار عالم وامام اشرف بنی آدم است واو آن کسی است که پر کند زمین را از قسط وعدل
چنانکه از ظلم وجور پر شده بمرتبه وشل او در این امت چون حضرت علیه السلام و آنحضرت را دو غیبت است
یکی از دیگری درازتر است غیبت اولی در وقت معتضد خلیفه عباسی برغم اهل تاریخ در سنه ست وستین
ومائتین بوده ودرین غیبت سفارت و آمد ورفت محرمان آنحضرت واقع بوده واز جمله
محرمان است ابو هاشم داود بن القاسم الجعفری ومحمد بن علی بن اسحاق اهل آل وابو عمرو عثمان بن سعید
السمان وپسر او ابو جعفر محمد بن عثمان واحمد بن اسحاق وابراهیم بن مهزیار ومحمد بن ابراهیم وجماعتی دیگر
نیز هستند واسامی ایشان موجب تطویل کلام است اما مدت این غیبت وسفارت یعنی رسالت
چنانچه صاحب کشف الغمه نوشته هفتاد وچهار سال بوده وبروایت شهاب کشته که ابو عمرو
عثمان بن سعید مدت مظهر کرامت ومنظهر حالات حضرت امام بوده وچون او وفات یافت
پسر او محمد قایم مقام او شد بموجب نص پدر که ناشی از حکم حضرت امام بود واو در شعبان سنه اربع
یا خمس وثلثمائه از عالم رحلت کرد وبعد ازان ابو الحسن بن روح از بنی نوبخت بنص ابو جعفر بجای او
نشست واو در شعبان سنه ست وعشرین وثلثمائه بدار البقا نقل نمود ابو الحسن علی بن محمد السمری قایم مقام
ابو الحسن بن روح شد واو در شعبان سنه ثمان وعشرین وثلثمائه دنیا را باز پرداخت وواقعه وفات
او چنان است که روایت کرده اند از ابو محمد الحسن بن احمد المکتب که گفت در مدینه السلام بغداد بودم
سالی که علی بن محمد از عالم ارتحال اختیار میکرد نزد او رفتم قبل از وفات او توقیعی بیرون آورد ونسخه
جمع کرده پیش او بودند ونسخه آن اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد السمری اعظم الله اجر اخوانک
فیک فانک میت ما بینک وبین ستة ایام فاجمع امرک ولا توص الی احد یقوم مقامک
بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی وذلک بعد طول
الامد وقسوة القلب وامتلاء الارض جورا وسیاتی شیعتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة
قبل خروج السفیانی والصیحة فهو کذاب مفتر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم راوی گوید
که چون بدین توقیع عالم گشتیم واز نزد علی بن محمد بیرون آمدیم روز سادس وفات کرد وکسی را وصیت نکرد
بجای خود بعد ازین غیبت کبراست تا زمان ظهور وعلامات بعد ازان باذن الله تعالی از مکه مبارکه معظمه
ظاهر خواهد شد وعالم را از عدل وانصاف مملو خواهد ساخت قسم دوم در ذکر پادشاهان که قبل از اسلام
بوده اند وآن بر چهار فصل است فصل اول در ذکر پیشدادیان یازده تن مدت ملکشان دو هزار و

چهار صد و پنجاه سال اول ایشان کیومرث است بعضی از مورخان او را آدم میخوانند و بعضی او را نسل سام
بن نوح علیه السلام میدانند نوح علیه السلام اولوالعزم و دویم است لقب او نجی الله نسب او نوح بن
ملک لمک بن متوسلخ بن ادریس بن یارون بن مهابیل بن قنان ابن انوش بن شیث
بن آدم علیه السلام بعد از چهل سال و بروایت مختلف بعد از دویست و پنجاه سال وحی بدو منزل
شد مدت عمرش یکهزار و شصت سال بوده و در کبیر روایات قریب شصد سال و سیصد سال
سال بوده او را چهار پسر بود سام و حام و یافث بدو ایمان داشتند و کنعان کافر بود و ایشان
المستعان مخفی نماند که اولوالعزم شش آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و پینا صلوات الله علیهم اجمعین
قاضی بیضاوی در کتاب نظام التواریخ ترجیح این قول نموده بعضی گفته اند آدم بنت اما پیش
از نوح بوده از نسل شیث بن آدم است حقیقت الزا ایزد تعالی میداند بهم قولی پیش از
او پادشاه بخط مقام او در غار بود و پوست حیوانات پوشیدی و در آخر عمر عمارات
ساخت و خانه کرد و شهر ازان پیدا کشت کیومرث را هزار سال عمر بود اما سی سال
پادشاهی کرد از آثار او بعضی از اصطخر فارس و دماوند و بلخ است هوشنگ بن سیامک
بن کیومرث بعد از جد پادشاه شد صاحب فرهنگ بود و بجهت این او را هوشنگ خواندند
و در عدل و داد کوشید چون پیش از و آیین داد ندیده بودند او را پیشداد لقب کردند
و بعضی او را ایران خوانند و گویند ایران زمین بدو منسوب است و بعضی گویند بایرج
بن فریدون منسوبست و او کتابی در حکمت علی ساخته و آنرا جاودان خرد گویند و بعضی
ازان راحتی بن سهیل و او را زاذ آذربایستی نیز گویند و دختر او زوجه مامون بود و وزیر
مامون یافته بود و بزبان عربی آورده شیخ ابوعلی مسکویه کرر اسمی و ریش حکما عمر بود ترجمه
حسن بن سهیل را در دیباچه مسکویه در کتاب ادب العرش والفرش تضمین کرده و مطالع
آن دلیل ظل بر حصانت نفس و کمال فضل او از معادن و بحار کار بعضی فلزات و حلیات
پیرون آورد از آثار او شهر سوس و شوشتر و بعضی اصطخر فارس است ادریس علیه السلام
معاصر او بود و مدت پادشاهی او چهل سال بعد طهمورث بن هوشنگ بن سیامک بن کیومرث
او را بلقب دیوبند گویند طهمورث را دیو بند از جهت آن میگویند که بکثرت ریاضت علم
تسخیر ملک جن بلکه کرده بود و بواردات غیب و الهام مات قدس کاه کاه متعرض ایشان میشد
جنود دیوان سینه و وفور قوت و هیبت را منسخ خود کردی و ایشان را کارهای صعب
فرمودی مانند غوص در دریاهای بی پایان و نقل سنگهای گران و بریدن کوههای عظیم و کفیتی
کار دیوان خرانست و بی باک و اقدام خبث و ناپاکی و عداوت انسان با ایشان
ایشان را دشمن دارید بدان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا انما یدعو حزبه لیکونوا من
اصحاب السعیر تمامت اسلحه را کار فرمایند اوست رسم بت پرستی در زمان او پیدا شد
از آثار طهمورث کهن دژ مرده است و اصل طبرستان و اصفهان و بابل او آباد کرده از جمله
مدائن سبع عراق مدت پادشاهی او سی سال طهمورث هیکس را در دین متعرض نمیشد

وگفت هر کس هر دین که خواهد نگاهدارد جمشید بن هوشنگ بن سیامک بن کیومرث بعضی
گویند برادر طهمورث بود نام جم ولقب شید بجهت انکه از خوبی صورت و روشنی که از
روی او تابیدی او را بجور شید نسبت کرده اند پادشاه بزرگ بود اقوام مردم را از هم جدا کرد
و بعضی را بسپاهگری و بعضی را به بزرگری مشغول گردانید اکثر صنعتها در زمان او پیدا شد
آهن از سنگ بیرون آورد و ازان الات حرب کارزار ساخت علم طب در زمان او آغاز
کردند بت پرستی در عهد او غلبه کرد آورده اند که در آخر عهد دعوی خدایی کرد و بر شکل
خود تمثالها ساخت و باطراف فرستاد و فرمود تا از او پرستند از آثار او تمامی مصنوعات فارس است
چنانکه دوازده فرسنگ طول و دوازده فرسنگ عرض داشت و در اندرون مواضع و مزارع
داشت و شهر همدان و شهر طوس و پل سنگیچ جرد جلو او ساخت چون اسکندر را بدیه
گفت اثر عظیم است پادشاهی فرس را و ترا بگفاف اردشیر بابکان خواست که آنرا
عمارت کند دلتنگش نداد از زنجیر حسرت مدت پادشاهی جمشید هفصد سال بود آخر از
ضحاک بگریخت و صد سال گرد جهان میگشت تا وفات کرد ضحاک از نسل سیامک ابن
کیومرث است فارسیان او را به لقب ده اژدها گفته اند یعنی خداوند ده عیب
زشت پیکری و کوتاهی قد و پیدا کردن و بسیار خوردن و بدزبانی و دروغگویی
و شتاب زدگی و بد دلی و بی خردی و عرب لفظ ده اژدها معرب کرده ضحاک گفتند
خواهر داده جمشید بود و بر و خروج کرد و پادشاهی از و بستد ظالم و ستمکار بود و در آخر دولتش
او را با دو فضل بر دوش از رنج سرطان پیدا شد و مجروح گشت و دردی میکرد و ابلیس خویش را بدو نمود
بصورت آدمی و او را گفت من فرشته ام از آسمان آمده ام اگر ترا حاجتی هست بگو تا آنرا روا
کنم ضحاک گفت مرا جبلتی آموز که این ریشهای من درد هم کشند تا نکو بهتر شوند ابلیس گفت
این را مرهم مغز سر آدمی ست با به این هم خلق بتکان تواند اینرا هم کشن و مغز سر ایشان را بر
ریش نه تا بهتر شوند و تسکین او از مغز سر آدمی بود از حکم او خلق بیشمار بدین واسطه کشته شدند
و مردم او را اژدها خوانند و در اصفهان آهنگری بود کاوه نام داشت و او را دو پسر بود
ایشان را بجهت کشتن بداد ای ضحاک بگرفتند فریاد برآورد و پوست آهنگری بر سر چوب کرد
و روان شد خلق بشمار بجمله فطرت ضحاک بر او گرد آمدند و او بفریدون پیوست و به بیت
المقدس رفتند و ضحاک نابرانداختند از آثار ضحاک کنگ دز بود ببابل و مدت پادشاهی
او هزار سال بود افریدون بن آبتین از نسل جمشید بود افریدون بمدد کاری کاوه آهنگر و
اکابر ایران بر ضحاک خروج کردند و او را بگرفت و در کوه دماوند بند کرد و در جاهی و آنروز
را که بر و مستولی شد مهرجان نام نهاد افریدون در ابادانی جهان و عدل و داد کوشید
و آن پوست آهنگر را که کاوه بر سر نیزه درفش برافراخته بود بر خط مبارک دانست و آنرا
بجواهر ثمین مرصع کرد و درفش کاویانی نام نهاد و بعد ازان پادشاهان بر و جواهر می افزودند
تا بمرتبه رسید که مقوم از حصر و بهای آن عاجز گشت بوقت فتح قادسیه بدست مسلمانان

افتاد

افتاد بر لشکر بخشش کردند افریدون را بپرسنا بداریه مملکت خفه بدیشان بخشش بخفه و یارمغرب تا رود
فرات بپسر مهتر خفه سلم داد و یارمشرق را تا رود جیحون بپسر میانز خفه تور داد و میان ملک کشکاه
او بوقه برابران منصوب بپسر کهتر خفه ایرج داد برادران مهتر حجت فضیلت تخت کاه برو رشک بردند
داد را بکشتند و سرش را بپیش افریدون فرستادند از ایرج دختری مند و بعقد افریدون او را تربیت کرد
و بپسر برادر خفه داد و منوچهر از و حاصل شد چون بسن مردی رسید سلم و تور را بکشت و سرهای شان
پیش افریدون فرستاد و از آثار افریدون بارو و خندق و شهرهاست افریدون افسونهای بسیکو
دانست تریاق مهره مار واقعه از بهر دفع زهر مار او ساخت و خبر بر مادیان در عهد او جهانیدند
تا استر حاصل شد در عهد او کوس پیل دندان برادر ضحاک بر ولایت بربر مستولی شد و دعوی
خدایی کرد و فریدون سام نریمان را بجنگ او فرستاد میان ایشان محاربات عظیم رو داد آما ظفر سام
را بود کوس را بمتابعت در آورد و نمرود بن کنعان از نسل کوس است فریدون بعد از قتل مهرپرس
وفات یافت مدت پادشاهیش پانصد سال از سخنان اوست روزگار کار نامه کردار نیست
بر انجا صورت کردار نیکو باید نگاشت منوچهر بن منوچهر پسر برادر افریدون است چون افریدون
در گذشت بحکم ولی عهدی بپادشاهی نشست و بهر اقلیم پادشاهی و بهر دهی دهقانی بگماشت و او
جهان پهلوانی بنام نریمان داد تا رود فرات وسط حد کرد و بعراق آذربایجان و ارمنستان تاخت و
انواع اشجار و ریاحین از پشتها و کوهها بدانجا نقل کرد و بعمارت عالم مشغول گشت و چون ایام دولتش
بشصت سال رسید در ان ایام افراسیاب از نسل تور آهنگ وی کرد با لشکر شام منوچهر از
وی بگریخت و بر طبرستان شد افراسیاب از پی وی نتوانست شدن بصلح کرد و بر آمل ماوراء
جیحون افراسیاب را باشد و باز گشت و هم در زمان وی باری تعالی شعیب را علیه السلام به
اولاد مدین بن اسمعیل بن ابراهیم علیهما السلام فرستاد و موسی و هارون را بفرعون برسالت
فرستاد مدت سلطنت منوچهر صد و پنجاه سال بود بعد ازان در گذشت فرعون ولید بن
مصعب بن ریان است و لقب او فرعون است و او دعوی خدایی میکرد و در تفسیر مدارک و بیضاوی
و تفسیر مولانا نظام الدین ابو مسلم نیشابوری و غیرهم از تفاسیر مذکور است که روزی جبرئیل
علیه السلام بدیوان مظالم فرعون آمده باین صورت فتوی بدو نمود که حکم امیر چیست در شان بنده
که نشو و نما در میان مال و نعمت خواجه خود یابد و تربیت از سایر ممالک ممتاز کرد و پس کفران
نعمت پیش آورد و دعوی خواجگی آغاز کرده فرمان مولای خود بنزد فرعون بدست خفه
در ذیل فتوی او نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که سزای بنده که بر سید خفه
بیرون آید و نعمت او را کافر گردد او را در دریا غرق باید کرد جبرئیل علیه السلام الخط را فرا
گرفت و در آن وقت که فرعون بگرداب فنا افتاده بعد اظهار ایمان بنمود حضرت
جبرئیل علیه السلام الخط را باو نمود و گفت هم بفتوی تو بتو عمل نمودند ذکر نور بن منوچهر بود از
پدر بپادشاهی نشست از اولاد تور بن فریدون افراسیاب با وی مخاصمت نمود و میان ایشان
محاربات عظیم روی نمود نور اسیر شد و بحکم افراسیاب کشته گشت مدت ملکش هفت سال

افراسیاب از نسل تور بن فریدون است بعد از قتل نوذر بر ایران مستولی شد
و قتل عام غارت کرد و در خرابی این ملک کوشید و عمارات بشکافت و چشمها
و کاریزها بینباشت و درختان ببرید و درین حال سام نریمان وفات یافته بود زال
پسر سام او را از این ملک براند و پادشاهی زو بن طهماسی داد مدت استیلای افراسیاب
بر ایران دوازده سال بعد زو بن طهماسب بن منوچهر در بعضی تواریخ او را ذاب نوشته اند
و در سن هفتاد سالگی بعد و ذال مذبر پادشاه شد و در عمارت ملک سعی نمود و هفت
سال خراج از ملک برداشت نامردم در عمارت افزوده اند و ملک معمور شد و
او آخر این پادشاهانی است که دست افراسیاب نبود و نرسیده بعد بخروج خصم و اتباع
خصم کرد و از آثار او رود خانه در دریاچه بکبرست که آب از ممر کرد انیده است
و بدجله رسانیده است و آبزار این گویند و بر آن رود خانها ده ها ساخته چون او سنی
بعد در حال حیات خود پادشاهی بر پسر داد پادشاهی او بروایتی پنجاه و بعضی یازده
سال گفته اند و برخی گفته اند سی سال گرشاست بن زو بن طهماسی در حال حیات
پدر پادشاه شد و بعضی گفته اند برادر زاده اوست در نظام التواریخ آورده است
که مادر او دختر ابی یامین بن یعقوب علیه السلام است و هم چنین نقل کرده اند که رستم دستان
از نسل اوست افراسیاب با او جنگ کرد و او در ان جنگ کشته شد مدت سلطنت
او بروایت صاحب نظام التواریخ سی سال و بروایت صاحب تاریخ گزیده
شصت سال و بعضی دیگر از مورخان پادشاهی او مسلم نداشته اند و الله اعلم فصل دوم
در ذکر کیانیان ده پادشاه مدت ملکشان هفتصد و سی و چهار سال اول ایشان
کیقباد بن زاب ابن زو بن طهماسی بن منوچهر بعد و ذال و پرسش رستم ایران از دست
افراسیاب مستخلص گردانیده و ملک او را صافی شد و او جهان پهلوانی که این زمان
امیر الامرای میخوانند برستم داد و ده یک خراج جهت لشکر نبها دمرد بعهد او
بکشاورزی کوشیدند فرشنگ او پدید کرد چون کیقباد با تورانیان صلح کرد
سرحد بر رود جیحون مقرر شد مدت پادشاهی او صد سال دار الملک او اصفهان
بعد و آذرگوره معتبر گردانیدند و از پیغمبران که در زمان او بودند خضر قیل و الیاس
و خضر و الیسع و اشمویل علیهم السلام گیکاوس بن کی قباد گرو هی گویند که پنجره کیقباد
بعد و بوصیت کیقباد پادشاه شد بعد از مدتی بجانب مازندران رفت و انجا
گرفتار گشت رستم زال بر او بهفت خوان جریده بمازندران رفت و نگذاشت
مازندران را بکشت و گیکاوس را خلاص داد و پادشاه مازندران جنگ
کرد و او را بکشت و گیکاوس را بدار الملک رسانیدند دیگر باره گیکاوس بمازندران
رفت و گرفتار شد رستم لشکر کشیده و پادشاه مازندران و مصر و شام و روم جنگ
کرد و ایشان را بکشت و گاوس را مشرف تا تختگاه آورد گاوس بگناهان خواهر خود مهناز

رازنی بر رستم داد و از پهلوانی و امارت بپادشاهی رسانید بعد ازان رستم بر سبیل
شکار به شهر سمنگان رفت و دختر پادشاه انجا را بخواست و سهراب حاصل شد
چون بکه بلوغ رسید با لشکر افراسیاب بجنگ کاوس به ایران آمد و بدست
رستم نشانه کشته شد مادرش بکین خواستن آمد رستم او را دل خوش کرد و
ازو فرامرز بزاد و کاوس دختر را از نسل کرسیوز که ایرانیان از توران بدست
آورده بودند بخواست و سیاوش ازو بزاد بسیار خوش صورت بود سیاوش
بر سبب تهمت سودا وه زن کاوس که بر و عاشق شده ملک پدر بگذاشت و با سپاه
به ترکستان پیش افراسیاب رفت افراسیاب دختر خود فرنگیس نام را بدو داد
و چون فرنگیس حامله شد سیاوش بقصد کرسیوز برادر افراسیاب کشته شد
و چون خبر قتل او به ایران آمد رستم زال که اتابکش بود سودا وه را بکشت و با اکابر
ایران بر ترکستان رفت و با افراسیاب جنگ کرد و او را منهزم کردانید رستم
تا هزار فرسنگ زمین در ولایت ترکستان خراب کرد و قتل عام رفت پادشاهی
کاوس صد و پنجاه سال در نظام التواریخ آورده که از پیغمبران و حکما که در زمان وی
بوده اند داود سلیمان و لقمان علیهم السلام و ابو صدی در مایل و یکی در بغداد و
لقمان مردی بود سیاه فام و مولوی بود نه پیغمبر حضرت داود مدت ده سال او را
بود که خدای عزوجل او را حکمت داد سی سال با داود علیه السلام بود و بعد از
داود تا زمان یونس بزیست کیخسرو بن سیاوش بن کاوس بن کیقباد بعد از قتل پدر
بچهار ماه از فرنگیس متولد شد چون بکه بلوغ رسید کیو بن گو درز اصفهانی از ایران
برفت و او را با مادرش از ترکستان بیاورد و او را در راه با لشکر افراسیاب
محاربات رفت کیو مرد میدان بود و بکشتی از جیحون عبور کردند در ایران طوس
بن نوذر حمیت فرزند کاوس گرم کیخسرو است با او در کار پادشاهی منازع کرد
و قرار بر فتح دژ بهمن بارد پیل نهادند فرزند ازان عاجز شد و کیخسرو ازا فتح کرد و
پادشاهی بر و قرار گرفت و بشکر بجنگ افراسیاب فرستاد و میان لشکر
ایران و توران در عهد او مکرر محاربات رفت و از طرفین ظفر و هزیمت مرتبه
و مردانگی رستم در ان حرب مشهور است تفصیل آن از شاه نامه فردوسی معلوم میشود
و در آخر از هر دو طرف دوازده پهلوان اختیار کردند تمامی پهلوانان توران
بدست پهلوانان ایران کشته شدند و شکست بر تورانیان افتاد و این جنگ را
دوازده رخ خوانند پس ازین کیخسرو خود بجنگ رفت و بر درخوارزم مصاف
دادند شبیه از سر افراسیاب بدست کیخسرو کشته شد و افراسیاب منهزم
گشت کیخسرو از عقب او برفت و او را گرد جهان مردوانه تا آخر در اذربایجان
بدست بهرام زاهد اسیر شد کیخسرو او را با برادرش کرسیوز بمنزل فنا رسانید

بعد ازان شصت سال پادشاهی کرد پس سهراب راولیعهد کرد و اینده و از پادشاهی کرانه
گزید کرد و هر کوه بلند کنجرد در کوه کیلویه در دو فرسخی دهدز و اژدهای عظیم بر کوهی کرد در
میان عراق و فارس است و از اکوشیده خوانند پیدا شده مردم ازیم آن آباد انتها گذاشته
و کنجرد و بنوحستار و آن اژدها را بکشت و بران کوه آتشی بساخت آنرا دیر کوشیده خوانند
از سخنان اوست سعادت در ساعدت قضاست و از شاهر جگاکه در عصر او بوده اند
فیثاغورس تلمیذ داود پیغمبر و لقمان حکیم و از انبیاء عظام ارمیا و دانیال و عزیر علیه السلام
لهراسپ بن اورندشاه بن کیقباد چون بجرد و اپسر نجد پادشاهی بود داد و چون پدر
آن او را مدار نجف شد بر دل اکابر گران آمد چنانکه فردوسی میفرماید بیت همه هر کسی را شکفت
بماند که لهراسپ راشاه بایست خواند لهراسپ چون بر تخت نشست دیوان عرض لشکر بنهاد
و جهت لشکریان نان پاره مقرر کرد و امرا را بر تخت زرین نشاند و جهت خود سراپرده زد
و هوار ده بتسخیر غلو ملک و ملوک مشغول شد تا بیشتر اقالیم بگشاد آورد بند کر بخت النصر کر
بمار به را جعین ابن سلیمان رفت و بیت المقدس خراب کرد کما شته وی بعد فارسیان
بخت النصر را نام میکوینده پرستش کشتاست را بهوس پادشاهی بعد پدر به و بمنداد بخشم
بجانب روم رفت و دختر قیصر روم بنکاح او در آمد او بسیار راز ولایت در ملک قیصر
افزود قیصر بقوت او آهنگ ایران کرد لهراسپ را معلوم شد که قوت قیصر بواسطه کتابت
است تاج و نگینی پیش کشتاست فرستاد و پادشاهی بدو تسلیم کرد و بعبادت مشغول
شد ارجاسب بنزه افراسیاب بر بلخ آمد و لهراسپ دانگشت مدت پادشاهی
صد و بیست سال و از شاهیر انبیاء در عصر او بوده اند ارمیا و عزیر علیهم السلام از کشتاست
بن لهراسپ است ابن اورندشاه در شهر حلب تاج و تخت بدو رسید و بپادشاهی
نشست زردشت پیشوای گبران کرشاکر دیکی از تلامذه ارمیا علیه السلام بعد بعهد او
دعوت کرد کشتاست دین گبر پذیرفت و اهل ایران را الزام کردند گبر شدن کشتاست بخط
و کشتاست را اصطخر فارس مقام گرفت و بزند خواندن مشغول شد زند کتاب زردشت
است و آتشکده ها ساخت و در کوه اصطخر و حوالی ان صورتها و دخمها باشد و مدفن
ملوک عجم پیشتر انجا بگاه است و کورهای ملک عجم که پیش از اسلام بوده اند در کوه نقش رستم
بعضی در غارها و دخمها در کوهها نهاده اند و چندی در مابین کوه نهاده اند و سنگ بسیار
بران ریخته اند چنانکه تلی گشته و بعضی در دخمها نهاده اند و خم در زمین تعبیه کرده اند و چون از
جانب لهراسپ رانگشت گشتاسپ بزابلستان بر کوه گرنجیت و برادر خود جاماست
حکیم را بفرستاد تا اسفندیار پسر او را که در قلعه گرد کوه گرنجیت بند کرده بیرون آورد و نوید پادشاهی داد اسفندیار بار جاست جنگ کرد ارجاست
از و بگریخت اسفندیار از عقب او بر اه اصفخوان بترکستان رفت و بهر شکل
بازرگانان در روین در آمد و ارجاست را بکشت و پادشاهی توران بر یکی از پادشاهان

ارشنان

فرزندان اغریرث داد چون اسفندیار مظفر بایران آمد از پدر پادشاهی طلبید گشتاسب از جهت
انکه از رستم آزرده بود او را بحیلت رستم فرستاد و رستم بدست یافت و او را بتیر گز
هلاک کرد مدت پادشاهی گشتاسب صد و بیست سال از آثار گشتاسب قلعه سمرقند
و دیواری در میان ایران و توران بیست فرسنگ ازان سوی سمرقند و شهر بیضا بفارس
است و از حکما که در زمان وی بوده اند بقراط و جاماست که در علم نجوم بی نظیر و همال بوده اند
و حد فن او در فارس است بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب بن لهراسب بحکم وصیت
پادشاه شد و بکین پدر بجنگ خاندان رستم شد و فرامرز بن رستم را بکشت و زال زر
را محبوس گردانید و پس ازان خلاصی داد و رستم در آن حال بمکر برادر مجروح شده
بود و بدان در گذشت بهمن ولایت بسیار در حکم آورد و بیرحمت النصر را از بابل
معزول کرد و کیرس را یکی از اسباب جاماست بن لهراسب که مادرش یکی از اینا بنی
اسرائیل بود بعوض وی فرستاد و بفرمود تا جملهٔ بنی اسرائیل را بیت المقدس آورد و کیرس
ایشان خواهد بر سر ایشان کمارد و کیرس ایشان را جمع کرد و دانیال را علیه السلام با تفاق آن
ریاست بنی اسرائیل و ملک شام داد و ایشان را باز بمقام خود گسیل کرد و بیت المقدس
را عمارت فرمود و مادر بهمن از اولاد طالوت بود و زنش از نژاد راجیم بن سلیمان
او را پسری ساسان نام و دختری همای نام بود بهمن همای را زن کرد و پادشاهی بدو داد
و ساسان از رشک بعبادت مشغول شد مدت پادشاهی بهمن صد و دوازده سال
از اکابر حکما که در عصری بوده اند بقراط طبیب و بقراطیس بود است همای بنت بهمن زنی
باحزم و رای بود و سیرتی پسندیده داشته بحکم پدر وصیت پدر پادشاه شد از بدو حامل
بود بعد از وضع حمل پری شد حب شاهزادگی بر مهر پدری غالب شد او را در صندوقی نهاد و بر آب
انداخت کارزی آنصندوق را بگرفت و پسر را دارآب نام نهاد و بپرورد چون بحد بلوغ
رسید گوهر پادشاهی بکارزی فرو نمی آورد چون عمرش زیاده شد و بسلاح ورزیدن
مشغول شد و با لشکر کی مادرش بجنگ رومیان میفرستاد ظفر شد امیر لشکر در راه آثار
دولت در او مشاهده میکرد چون بروم رسید مردی بسیار کرد احوال او بهمای
تقریر کردند تفحص احوال او نمود محقق شد کی پسر اوست پادشاهی تسلیم کرد و خط کرانه کز به
و بعضی گویند چهل منار و خانه کی در وسط اصطخر فارس بوده است و مسلمانان آنرا مسجد
ساخته اند و اکنون بغایت خراب است وی ساخته است پادشاهی همای سی و دو
سال از آثار او شهر جرباذقان است داراب بن بهمن بجای مادر پادشاهی کرد و پادشاه
باعدل و رای بود و پیشتر ملوک عجم متابع و منقاد وی بودند و او صاحب خبر از ایقان
کرده تا خبر زود تر رسانند و حبت ایشان در منازل است بست و داراب دختر
فیلقوس را بخواست و بسبب بوی ناخوش از دهانش میرمید او را پیش پدر فرستاد
دختر از داراب بسکندر حامل بود چون بزاد فیلقوس گفت ازمن است و داراب

پسری دیگر بعد دارا نام او را ولی عهد خود کرد و پند مدت پادشاهی او دوازده سال و
پیشتر مقام او بفارس بعضی از آثار او شهر دارابجرد و کوره کردان منسوب است و از
حکیمان که در عصر او بودند افلاطون آلهی کرشکر دستراط است دارا بن داراب بحکم
وصیت پدر پادشاه شد میان او و اسکندر رومی بر سر بعضی از ولایت ایران که در
تصرف رومیان بود مخاصمت افتاد و آهنگ جنگ یکدیگر کردند و دو مرد دهقانی از
کسان دارا او را خبر دادند و بشکر اسکندر کرختند اسکندر فی الحال پیام و پوزش
برزانو نهاد و سوگند مغلظ خورد که من نفرمودم و قصد قتل تو نداشتم دارا از وی التماس
کرد تا کشندگان وی را بکشد و دختر و پیرایه بدو کند و بر او و اولاد ملوک فارس بیکبار ننگارد
و ایشان را خار ندارد و اسکندر از وی پذیرفت و بر آن وفا کرد و از بن جهت ملوک
طوایف بگماشت و نخواست که مخالفت عهد خصم کند و بنا راست از اقارب دارا
کسی را قایم مقام دانستن مبادا اگر مستولی شوند و از وی یا اولاد وی کینه خواهند و نیز
گویند که ارسطاطالیس تلمیذ افلاطون او را بدین اشارت کرد تا اسکندر بر
قتل پادشاهزاده کمان اقدام ننماید مدت پادشاهی او چهارده سال گفته اند از
آثار او شهر ابهر است اسکندر بن داراب که لقب او ذوالقرنین است و بعضی
گویند اسکندر پسر فیلقوس رومی است و برخی گفته اند که اسکندر پسر نفر بن هرمز بود
از نسل ابراهیم علیه السلام و او را بسبب آن ذوالقرنین میخوانند که شبی در خواب دید
که آفتاب را مثال آینه در زیر ران کشیده و بر پشت او سوار شده و هر دو پای
بر کعبه او در آورده از تیروان بقاف شتافته و از خاور باختر باخته و بعد از
قیصر و زرد م بر مسند سلطنت نشست و بعد از پادشاهی ایران بدو رسید
و او تمام جهان در ضبط در آورد و بطلب آب حیوان رفت و خضر علیه السلام
بر مقام او بود باو رسید و از آن آب بخورد و اسکندر محروم بماند ارسطاطالیس
حکیم وزیر وی بود و حکمت و فلسفه و منطق و مجسطی و اقلیدس و هیات و غیر آن
از ایران بروم فرستاد و از آثار اسکندر سد یاجوج و ماجوج است بمشرق و
اسکندر به مغرب و دمشق به شام و مرو و هرات در خراسان و سمرقند بماوراءالنهر
و بروح بارمان و برخز از بلاد خان گفته اند که سد یاجوج و ماجوج ذوالقرنین اکرخته
است و طلب آب حیوان نیز او کرد چون اسکندر رحلت خواست کرد
جهان بر ملوک طوایف بخش کرد و در ایران نود پادشاه متعین فرمود چنانکه
هیچ یک فرمان دیگری نبردی و بدین سبب کسی بروم حکم نکردی و در تاریخ خالدیه
مسطور است که اسکندر ذوالقرنین در اثنای اسفار خصوصا بر طایفه از صلحای بنی آدم
رسیده و بر نژاد او بتحقیق پیوست که این جماعت پی و جمله عالمی بایکدیگر در کمال
عدالت زندگانی میکنند و آنچه از هر ممر بدست می آید بسویت تقسیم می نمایند

دارابجرد

دارا
اکنون بفارس دارا
وگرد گویند معدن
بیاض کمدن
ا - انجاست ه

و بر سراهای خود در نشانده اند و هر یک بر در سرای خود قبری کنده و در میان ایشان قحط و غلاء و خصومت
و نزاع واقع نمیشود لاجرم تعجب نمود و پرسید که بچه سبب در ابواب بیوتات خود قبور حفر کرده اند
جواب گفت اند که تا از مرگ فراموش نکنیم باز سوال کرد که چرا خانهای شما در ندارد جواب دادند
که در میان ما کسی که از دیانت در وجود آید موجود نیست و الترمین دیگر بار پرسید که چرا
برای سبی را با بارت خود نصب نکرده اید گفتند که ما با یکدیگر ظلم و تعدی روا نمی داریم و تعیین امرا
و فع ظلم و جور باشد باز سوال کرد که چون است که در میان شما نزاع و خلاف واقع نمیشود گفتند
بواسطه تالیف قلوب ما یکدیگر باز سوال نمود که چون است که در میان شما فقیر و حاجتمند نیست
جواب دادند که آنچه بدست ما می آید بسویت تقسیم مینمایم باز سوال نمود که چرا در میان شما قحط
و غلا نمی شود گفتند که ما در استغفار بهیچ حال غافل نمی باشیم باز سوال کرد که چون است که شما امکنه
محزون نمی بینم فرمودند که برای آنکه ما دل بر تزلزل بنا نهاده ایم باز پرسید که چون است که
آفات بمردم نمیرسد و به شما نمی رسد گفتند که توکل و یقین ما به الله تعالی درست است باز سوال
نمود که مرا خبر دهید که آبا و اجداد شما نیز بهمین طریق پسندیده اوقات میگذرانیدند گفتند
پدران ما در این صفات از ما بسیار بهتر بودند سکندر را از ان سخنان دل شگفت
و بر ان مردم بخشید مدت پادشاهی سکندر چهارده سال و فات او در شهر بابل
و در ان وقت بیست کس از اعاظم حکما بر سر او حاضر بودند و هر یکی سخنی مناسب حال
مشتمل بر نصیحت و موعظت بگفتند ارسطاطالیس از جمله ایشان نصیحت سکندر را
اجزای ماسکر مالیدند و بر طابوت طلا نهادند و به سکندریه آوردند مادرش اورا
از طابوت طلا بیرون آورد و طابوت از سنگ مرمر کرا از مصر آورده بودند نهاد
و در سکندریه دفن کرد و امق و عذرا حاضر بودند بعد از ان ملک بر پرسش
دارا نام گرشتگرد ارسطاطالیس بجای عرض کردند و بعلم و عبادت مشغول شد و از
ایالت اسکندر مردی را دعوسی نام بپادشاهی برداشتند و او را بطلیموس گفتند و معنی
این ملک بزرگ بعد چنانچه ملک عجم را کسری میخوانند و ملک یونان و مصر و شام و مغرب
تا حد عراق و لب و جزء در حکم او شد او نبی اسرائیل را به زمین بیت المقدس بگذاشت
و یکتن از ایشان را مهتر کرد و تزویج دین و شریعت تورات فرمود و او عوسی
بعد از سی و هشت سال از پادشاهی در گذشت و بعد از او قیانوس به پادشاهی
نشست و او بود که اصحاب کهف از دقیانوس بگریختند و به کهف افتادند و بعد از او
مردی دیگر به پادشاهی رسید نام او اغسطوس چون پادشاهی بیافت و شش سال
بگذشت عیسی مریم علیه السلام از مادر متولد شد و میان عیسی علیه السلام و اسکندر
صد و شش سال و بعضی زیاده بر این نیز گفته اند فصل سیوم در ذکر ملوک طوایف
از عهد اسکندر تا زمان اردشیر بابکان مدت سیصد و پنجاه سال ایران ملوک طوایف

داشتند و ایشان با یکدیگر کوشش بسیار مشکل کردندی لاجرم مردم در عهد ایشان در
تحصیل علوم میکوشیدند و اهل عالم در علم بدرجه اعلی رسیدند و ایشان سه فرقه اند و پیوسته
پادشاه بودند و از دیگران بزرگتر بودند فرقه اول اربطخش رومی چون اسکندر جهان بگرفت
طوایف بخشش کرد حکومت خراسان و عراق و فارس و کرمان بدو داد و او مدت
چهار سال مباشر حکومت بود تا بر دست اشک بن دارا کشته شد فرقه دویم اشکانیان
اند دوازده پادشاه مدت ملکشان صد و شصت و پنجال اشک بن دارا در زمان
عیسی اسکندر از بیم او پنهان شد بعد ازان بر اربطخش خروج کرد و او را بکشت و ملک
اربطخش او را مسلم شد با دیگر پادشاهان اطراف مقرر کرد که نام او در فرمانها بالای
نام خود نویسند و او نیز از ایشان خراج نخواهد و بوقت تشویش بر لشکر یکدیگر را مدد دهند و عزل
و نصب هیچکس بر دست دیگری بنا شد مدت پادشاهی او پانزده سال بود اشک
بن اشک بن دارا بعد از پدر بحکم بهرث بپادشاهی نشست و مدت هفت سال
حکم کرد و درگذشت شاپور بن اشک بن دارا او را شاپور بزرگ خوانند بعد از
برادر پادشاهی را تعلق گرفت و او بجنگ روم رفت و خلق بشمار بقتل آورد و از
اموال و خزاین که اسکندر برده بود باز آورد و مدت پادشاهی او شش بود بهرام
ابن شاپور بن اشک بعد از پدر بحکم وصیت پادشاه شد و مدت یازده سال
پادشاهی کرد و درگذشت بلاش بن بهرام ابن شاپور پس از پدر کار ملک بدو تعلق
گرفت و مدت یازده سال پادشاهی کرد و نماند هرمز بن بلاش بن بهرام بعد از
پدر پادشاهی یافت و مدت شانزده سال حکومت کرد نرسی بن بلاش بن شاپور
بن اشک بعد از برادر پادشاه شد و مدت چهارده سال در پادشاهی بماند و درگذشت
فیروز بن هرمز بن بلاش بن بهرام بعد از عم پادشاه شد و مدت هفت سال در پادشاهی
بماند و درگذشت بلاش بن فیروز بن هرمز بن بلاش بعد از پدر پادشاه شد و مدت
دوازده سال حکم کرد و درگذشت خسرو بن بلاش بن فیروز بعد از پدر پادشاه شد
و مدت بیست سال در پادشاهی بماند و درگذشت بلاسان ابن بلاش بن فیروز
بلاسان اصفهان بدو منسوب است بیست و دو سال در پادشاهی بماند و از دنیا
برفت اردوان بن بلاسان بعد از پدر پادشاه شد و مدت سیزده سال در پادشاهی
بر بربر دو در جنگ اشکانیان کشته شد فرقه سویم اشغانیان اند از نسل خسرو کاوس
هشت پادشاه مدت ملکشان صد و پنجاه و سه سال اردوان بن اشغ با اشکانیان
جنگ کرد و دولت از خاندان ایشان بیرون آورد و ملک بر و قرار گرفت و با
ملوک طوایف همان شرط کرد مدت بیست و سه سال در پادشاهی بربر دو درگذشت
خسرو بن اشغ بحکم وصیت بعد از پدر پادشاه شد نوزده سال در پادشاهی بربر دو
عیسی علیه السلام در عهد او متولد شد بلاش بن اشغ بعد از پدر پادشاه شد دوازده سال

در پادشاهی بعد و در گذشت کودرز بن بلاش بن اشغ او را کودرز بزرگ خوانند کیین یحیی معصوم
علیه السلام از پیغمبر اسرائیل او باز خواست مدت سی سال پادشاه بعد نرسی بن کودرز بن بلاش بعد از
پدر پادشاه شد و مدت پنت سال در پادشاهی بماند هو یه در این در زمان او حاکم خراسان
بعد نه از قبل او نرسی بن نرسی بن کودرز بن بلاش بعد از پدر پادشاه شد و مدت ده
سال حکم برند و بماند نرسی بن نرسی بن نرسی بن کودرز بن بلاش بعد از پدر پادشاه شد پادشاه
روم بعهد او قصد ایران کرد و وی از پادشاهان طوایف مدد خواست و ایشان را از ایران
دفع کرد و مدت یازده سال در پادشاهی بماند و در گذشت اردوان بن نرسی بن نرسی
بن نرسی بن کودرز بعد از پدر پادشاه شد و آخر ملوک طوایف است مدت سی و یک سال در
پادشاهی بماند و در جنگ اردشیر بابکان کشته شد و دولت ملوک طوایف بر آمد فصل
چهارم در ذکر ساسانیان که ایشان را کاسره خوانند سی و یک پادشاه مدت ملکشان
پانصد و پنت و یک سال اردشیر بابکان بجد مادری منسوب است ببابک و این بابک از
قبل اردوان حاکم فارس بود و شهر بابک میان فارس و کرمان بدو منسوب است و پدر را
اردشیر ساسان نام بود از نسل ساسان بن بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب پدر اردشیر شبانی
بابک کردی و بابک در حق او خوابهای دید و از تراوش پرسید اظهار کرد بابک او را معزز کرد
و دختر بدو داد اردشیر از و متولد شد چون بحد بلوغ رسید بخدمت اردوان رفت و بمرتبه
ارسران او سر برآورد و هر دو بیکدیگر خشم و بفارس رفتند اردوان پسر خود را بجنگ او فرستاد
اردشیر برو منظفر شد بجنگ اردوان رفت و او را بر ظاهری بعد از مجاهده بکشت
و بر ملک او مستولی شد و دختر شیرین را زن کرد و دختر بفریب برادر اردشیر راز او خواست
داد اردشیر فهم کرد و او را بور زداد تا بکشد زن گفت حاملم چون اردشیر را فرزند نجیب
وزیر اور را او از نهاد داد و خود را خصم کرد و بعد از چند ماه شاپور از و متولد شد و زیر او را
سرور دو در ده سالگی در حالت کودکی باختن با اردشیر ظاهر گشت و زیر احوال عرض داشت اردشیر
زیر را نوازش نمود آل برمک از نسل آن وزیرانند اردشیر پادشاهی عظیم الشان و ملک روی
زمین در تصرف او بود روزی او با حرم خود غضب کرد و او را بوزیر داد که این حرم را
بقتل رسان چون وزیر حرم را بخانه خود برد و خواست که او را بقتل رساند حرم پادشاه
اظهار حمل نمود و وزیر از کمال دانائی او را در خانه زیر زمین کرد و فی الحال آلت مردی خود را
بریده در حقه نهاد و سر حقه را بسته به نزد سلطان آورد و التماس نمود که امیر سلطان بداند که
این امانت بر مهر حفت در خزانه بسپارم سلطان حقه را مهر نمود بخازن سپرد و بعد از چند گاه
حرم سلطان را خدا بفرزندی پسری ارزانی داشت و او را شاپور نام نهاد و بعد از ایام روزی
وزیر بملازمت اردشیر آمد دید که پادشاه غمگین و دلگیر نشسته از سبب دلگیری پرسید
سلطان گفت مرا خدا بتعالی هیچ مرادی داده الا فرزند از این جهت دلگیرم که بعد از من کیست
که ملک من براند و کامرانی کند وزیر عرض داشت که سلطان دلگیر نباشند رحمتی سبحانه و

او را پای فرزند نخواهد گذاشت سلطان ازین سر پرسید که این سخن چه معنی دارد وزیر گفت
امانتی دارم در خزانه نهاده بعد ازان سر این سخن بتو ظاهر نمایم سلطان خازن
را طلب کرد انچه بدو سپرده بود طلب داشت و چون مشاهده نمود عجب ماند و ازان سوال کرد
وزیر حالت گذشته را بعرض رسانید سلطان بغایت خوشحال شد وزیر را در بر گرفت
و نوازش کرد و فرمود که شاپور را با بعضی پران دیگر همراه بنظرین در آر تا شاهده مهر پدری بنام
وزیر چنان کرد شاپور را با بعضی پران بمجلس سلطان آورد و سلطان تا عرق پدری بجوش آمده
پسر را بشناخت و خواست که پسر بهتر ازان امتحان کند اشارت کرد که بازی فرمود گوی بر
نزدیک تخت اردشیر رفت هیچکدام جرات نکردند که بر نزدیکتر شد سلطان روی شاپور
دلیری کرده رفت و گوی را بر داشت سلطان را گمان یقین شد و پسر را در بغل گرفت
و بنواخت و وزیر را نوازشها کرد و الله اعلم بالصواب اردشیر پادشاهان ملوک طوایف را
هر کدام کردم مخالفت زدند نگذاشت و هر کدام که متابعت ولی کردند و خراج پذیرفتند
بگذاشت و هر که بعد از محاربه بمتابعت در آمدند قبول داشت از آثار اردشیر جزه
فارس است و عضد الدین ولد دیلمی آنرا فیروز آباد نام نهاد و شهر کوریست که دار الملک
کرمان است و در اول بر دشیر میخوانند و آهوازو بندر رود و مژفان بخوزستان فرستاد
و جزیره بدریای بکر و بحرین بدیار فارس و ز چه بقزوین و هریست بهمه گیلان که اکنون
بگرجیان میخوانند و ری در میانه نیستان و کرمان و شهری ازمدائن سبور و عراق و نرماشیر
و ریم و اکنون ازان اثری نیست و آب زنده رود در اصفهان میان رعایا بخش کرد و نصب
هر ولایت مقرر نمود مدت پادشاهی او چهل سال بود و ماه بعد و او پادشاه باعدل و
سخاوت بود و بارای و شجاعت و در عدل و سیاست قاعده ها نهاد که پیش ازوی نهاده
بودند و او را وصایا و عهدهاست بغایت خوب و در آخر سلطنت حکم وی بر جمیع ربع مسکون
نفاذ یافت شاپور بن اردشیر پادشاهی بود بعدل و سخاوت بعد از پدر مدت سی و یک
سال و چند ماه پادشاهی کرد و در جهان عمارت بسیار ساخت ازجمله نیشابور که طهمورث
بنا کرده بود و اسکندر خراب کرده آباد ان کردانید و از شعبی که در جنوب آن شهرست
غاری هست و صورت شاپور از سنگ تراشیده بشکل ستونی در میان غار ایستاده است
و بر سر شعب صورت چند کرده اند و چون شاپور در خوزستان او ساخت و بهر ولایت
روستاهای بسیار ساخت شاپور بلفظ تازیست یعنی پر ملک بهر پسر شاپور مردی بود با جمال و
قوت و بهادر علم مدت دو سال پادشاهی کرد و از آثار او شهر رامهرمز بخوزستان و دستگرد میان
بغداد و خوزستان است بهرام بن هرمز چون بعد از پدر پادشاه شد شیعه مانی را معزز و مکرم
داشت و بخود شان نزدیک کرد تا مانی بروی اعتماد کرد و پیش او حاضر شد بهرام وی را
تعظیم کرده اتباع وی را جمله بدست آورد و انگاه علماء را جمع کرد تا مانی بحث کردند و مناظره
کردانیدند و کفر او مبین شد تو بروی و امتش عرض کردند قبول نکردند بهرام بفرمود تا

پوست او پر کاه کردند و گماشتگان را بفرمود تا مقربان را هلاک کنند و از ایشان هر که دعوت کرده بود بفرمود تا در زندان محبوس داشتند و مذهب وی از این سبب برطرف شد کوینده اثر آن در چین مانده است و مدت ملک او پنج سال و سه ماه بود از آثار او چیزی مشهور نیست بهرام بن هرمز مردی نیکوسیرت بود و مدت ملکش هشت سال از آثار او چیزی مشهور نیست مقام وی نجندشاپور بود مردی بود کینه‌جوی و به‌خوی و با تجبر و تکبر اما عدل شامل شایع و عطای واسع داشت و بر ضعفا و رعایا بخشیدی و در ترازوی همت او زر و خاک و یاقوت یکسان بودی طالع او با عمارت موافقتی داشت و بر هر خرابه که گذشتی همت مصروف کردی که آباد دان کردانند البته معمور کردی بهرام بن بهرام ابن هرمز او را اشکانی شاه خوانند و بهرامیان نیز گویند بعد از پدر مدت چهار ماه حکم کرد نرسی بن بهرام بن بهرام بعد از پدر بر سریر پادشاهی نشست و مدت نه سال در حکومت بماند هرمز بن نرسی بعد از پدر بر سریر پادشاهی نشست و اول پادشاهی از الماسره که بر نفس خود در دیوان مظالم نشست او بود سیرت نیکو داشت و داد مظلومان دادی مدت نه سال جهان در تحت فرمانش بود از آثار او روستاهای بسیار در ولایت خوزستان است شاپور ذوالاکتاف بن هرمز بوقت وفات پدر هنوز متولد نشده بود و هرمز هیچ فرزند نداشت ارکان دولت او احتیاط کردند مادر شاپور حامله بود پادشاهی بدو دادند بعد از چهل روز شاپور متولد شد طفل را بر تخت خوابانیدند و تاج بر بالای سر او آویختند چون او کوچک بود ملک را آشوب شد از عرب طایر غانی لشکر کشید و بخانگاه ساسانیان غارت کرد و خواهر هرمز را اسیر کرد و زن کرد چون شاپور بحد مردی رسید بجنگ طایر رفت دختر طایر [illegible] او متفق شده او را در قلعه راه داد تا طایر را بکشت و بسیاری از قوم عرب بقتل رسانید چون از قتل ملول شد فرمود تا شانه اعراب را بپرون میکردند و ایشان بخشم میرفتند اعراب بدین سبب او را ذوالاکتاف میخوانند از اجداد حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم مالک بن نضر پیش او رفت و او را از سبب آزار عرب پرسید شاپور گفت از بنجمان شنیده‌ام که از عرب شخصی خیزد که ملوک عرب را براند از و بدین کینه این قتل میکنم مالک گفت شاه به قول منجمان دروغ باشد و اگر راست است و البته بود بهتر است اولی آنکه قتل کمتر باشد تا آن صاحب دولت را کینه کمتر باشد بدین سخن شاپور دست از آزار عرب بداشت و شاپور بر رسم رسول نزد قیصر روم رفت و قیصر او را بشناخت و بگرفت و محبوس کرد و خود با ایران آمد و خرابی بسیار کرد و در این ملک متمکن شد و شاپور از زندان بحد دکینزکی که بر و عاشق شده بود بگریخت و بآن کنیزک بر ایران آمد و تا زمین قزوین هیچ جا آرام نگرفت و در آن زمین ماغ گرا کنون شاپور رشهور است شاپور ساخته و در آن وقت باغ کوچک و صومعه بر ذان پرستش بود قفل کرد و از احوال ایران استکشاف مرتفع صومعه دار با و بگفت و زیر شاپور در رود بار است و لشکر در شد و گفت اکنون لایق سلطانیست که بند شاپور به استحضار و زیر و لشکر اشارت کرد و

بخدمتش پیوسته و اتفاق بر قصد قیصر روم روان شدند و بر سر قیصر رسیدند و او را دستگیر کردند
و ملک شاپور صافی و شاپور زین قزوین را برخود مبارک دانست و فرمود تا انجا شهری
سازند معماران بعمارت مشغول شدند و دیلمیان مزاحم ایشان میشدند و هرچه ایشان برو
میساختند بشب خراب میکردند معماران بشاپور انهاکردند شاپور بدفع اعراب و دیگر طایفه
ملک مشغول بود بکار دیلمان نمیتوانست پرداخت جواب فرستاد که دیلمان را بحال مشغول
کنید و شهر بازید چنان کردند و شهرستان باخته آغاز عمارت قزوین در ماه آبان
سنه ثلاث و ثلاثین و مایتین و ارجعاد اسکندری بطالع جوزا و جمعی از لشکریان جهت دفع دیلمیان
در انجا ساکن شدند چون شاپور در دفع طاغیان و ملک کرد بجنگ دیلمان آمد و بکنار دریای
خزر بگرفت و قتل عام کرد و بر هیچ دیلمی ابقا نکرد و هرچه بغارت لشکریان ازان برده بودند
بعضی را بسوخت و بعضی بزیر گل کرد و از بردن آن عار داشت در تاریخ گزیده آورده است
که مانی صورت کرد در زمان شاپور ذوالاکتاف دعوی پیغمبری کرده و بعضی گویند در زمان
شاپور بن اردشیر چنانچه گذشت و صاحب نظام التواریخ و حمزه اصفهانی بر انند که در
زمان همای اول بوده چنانچه مذکور شد و دعوی پیغمبری بر آن کردی که خطهای دراز و کوتاه
کشیدی نی مسطر چنانکه بر بکار و مسطر کرا احتیاط رفتی تفاوت نبودی و صورت ربع مسکون
و ربع غیر مسکون بر کوهها نگاشته بود چنانکه تمامت شهرها و دریاها و رودها از آن معلوم میشد
و میرابی نیز ساخته بود که چون پوشیدی مرهبودی و چون از تن بیرون کردی نامرهی اما در
مناظره با علما در وغ زن شد و کشته گردید از آثار شاپور شارستان قزوین که اکنون محلی
است ازان و شهر این و تجدید عمارت انبار حوزه شاپور که انرا سوس خوانند و چند
شهر در سجستان و سند باخت مدت عمر و پادشاهی هفتاد و دو سال اردشیر نیکوکار
برادرش پسر ذوالاکتاف بعد از او در چون پسر شاپور کوچک بود پادشاهی بدو ندادند
گر تا چون شاپور بن شاپور بزرگ شود پادشاهی بدو سپرد اردشیر مرد عاقل بود با مردم در زمان
دولت نیکو زیست و نیکویی کرد بدین سبب نیکوکار لقب یافت مدت دولت و پادشاهی
او دوازده سال بود شاپور بن شاپور ذوالاکتاف بعد از عم پادشاه شد شکارد و مست
بود و نخجیرگاه با دشت برآمد و ستون بارگاهش بشکست و بر سرش آمد و بدان درگذشت
مدت پادشاهی او نیم سال و چهار ماه بود شیرویه بن دختر معاصر بود و ند قیصر روم را پیری
کوچک بود بوقت مرگ نزد شاپور فرستاد که کسی بفرستید تا ملک مضبوط نگاه دارد
و چون پسر بزرگ شود ملک تسلیم کند شاپور شیرویه را بفرستاد تا حاکم روم شد چون بر قیصر
بخدمتی رسید ملک بدو سپرد و او شیرویه را رخصت مراجعت نداد شیرویه تا
عهد بهرام گور در روم بماند شاپور بهرام ابن شاپور ذوالاکتاف که بکرمانشاه مشهور است
ظالم و جبار صفت بود او کس ندادی مدت سیزده سال در پادشاهی بماند و در گذشت
یزدجرد بن بهرام بن شاپور بعد از پدر پادشاه شد و یکسال حکم کرد فارسیان او را

در عهد و پادشاهی یاد کرده اند اما حمزه اصفهانی و مورخان دیگر بر درستی احوال او مبالغه نموده اند
یزدگرد بزه کار که او را یزدگرد اثیم نیز گویند بن شاپور بعد از برادر زاده حاکم و پادشاه شد
عظیم ظالم و ستمکار بود فارسیان او را یزدجرد بزه کار لقب کردند مدت پادشاهی او بیست و
یک سال و نیم در عهد او اکثر ایران از ظلم او خراب شد نزد بعضی از اهل تاریخ اینست که
یزدجرد اثیم برادر بهرام است و او را یزدجرد اینان از جهت گفته اند که خون ناحق بسیار
کردی و گرد فتنه و فساد بسیار انگیختی و از ارتکاب معاصی هیچ باک نداشتی آورده اند که
روزی در عهد و دوران بعید نخجیر مشغول بود ناگاه اسپی بلند هیکل و برجوالی شکار حاضر
شد یزدجرد آهنگ گرفتن او کرد و سپاه چون دایره که گرد مرکز محیط نقطه از
چپ و راست او بگرفتند و او را در رقیدند آوردند و چون خواستند که او را در زیر
زین و لگام کشند زور از مایان سپاه از و عاجز آمد ند یزدجرد خود دامادست
بر یال او مالید و بزین و لگام بیاراست و عزم کرد که پای در رکابش آورد اسب
رمیدن گرفت و دست از زمین برگرفت و چنان بر سینه او زد که برجای بپست شد
و از ان شکارگاه روی بصحرا نهاد و گوی برق بود که بجست و یا باد بود که بر دشت
بگذشت و خلایق آفت او را محض راحت شناختند و از ظلم و فساد او خلاص
یافتند و بعضی مورخان چنین نوشته اند که یزدگرد اثیم در چشمه سبز طوس جشنی آراسته
کرده بود که ناگاه اسپی از ان آب بیرون آمد که چشم دوربین فلک هرگز چنان اسپی
مشاهده نکرده بود یزدگرد فرمود که آن اسب را بگیرند هر چند لشکریان
سعی نمودند میسر نشد خود به نزدیک آن اسب آمد اسب خاموش بایستاد
تا یزدجرد زین بر پشت او نهاد و خواست که قشقان بر اندازد که جفت
لگدی بر سینه یزدجرد زد که هم انجا هلاک شد و بازبان چشمه در اندونا
پدید شد و العهدة علی الراوی بهرام گور پسر یزدجرد بعد از پدر بر شش ارکان
دولت بسبب ظلم پدرش او را قبول نکردند و بادشاهی بنکری نام دادند
با او منازعت و مخاصمت انجامید بهرام در پی لشکر خود است و گفت دعوی من
و او راست تاج بر تخت مینهیم و دو شیر گرسنه بر تخت مینشانیم هر که شیران را
بکشد و تاج بردارد پادشاهی او راست گوی گفت من صاحب ملکم و تو مدعی
بنشین تا بهرام شیر از (بکشت و تاج برداشت و پادشاهی بر و مقرر شد و نیز
جراحاتی که پدرش کرده بود مرهم نهاد و در عدل و داد کوشید و بکردار نیکو
مردم را هوا خواه خود گردانید بغایت مردانه بود و تیر او خطا نرفتی
شکار دوست داشتی و خر گور بسیار کشتی بدین سبب او را بهرام گور خواندند
زمان او زمان عشرت و طرب بود تا نیم روز بکسب مشغول بودند و تمام دیگر
بعشرت گذرانیدندی کار مطربان رواج تمام گرفت بهرام گور از هندوستان

لولی بجهت مردم ایران بیاورند نسل ایشان هنوز در ایران مطربی میکنند و الجماعت را
کهرام از هند آورده بعد ایرانیان آنها را کولی میگویند بعضی گویند کهرام از کابل مردم بسیار
کوچانیده بر ایران آورد بجهت مطربی اهل ایران و الحق آنچه دوم را ایرانیان کاولی میگویند
در اصل کابلی بوده که بکثرت استعمال کاولی شده بهرام بعشرت مشغول بوده کار ملک بوزر
واگذاشته بود وزیر ولایت را خراب کرد و مردم لشکر را مرسوم نمیداد بهرام روزی
بشکار بیرون رفته بود بر درخانه چوپانی سگی بر درخت آویخته دید از سبب آن پرسید
چوپان گفت این سگ بر بن کلمه معتمد من بود ناگاه نقصان در کلمن بهم رسید و موجب
معلوم نشد متفحص شدم این سگ باده کرگ الفت گرفته بود و با او درساخته
و گرگ گوسفندان را تلف میکرد بهرام ازین سخن متنبه شده و متفحص احوال
وزیر شده و چون گناه بیشمار داشت او را سیاست کرد مدت پادشاهی او شش
و سه سال بود بفرمود تا بر گورش نوشتند که با انکه از بن جهان هم کامگار برداشتم بناکام گذاشتم
نرسی کرد بن بهرام گور بن یزدجرد بن بهرام بعد از پدر بحکم وصیت پادشاه شد
مدت پادشاهی هجده سال بود بهرام پادشاه عادل و خیر و عادل بود و در محاسن اخلاق
و مکارم آداب درست نافع و طبعی مشفق داشت مال بیاشید و گنج بخشید خلایق
از یمن معدلت و نشر مرحمت او فوایده و منافع ازان زیاده یافتند که در زمان بهرام گور نرسی
بن یزدگرد بعد از پدر بموجب وصیت پادشاه شد برادر مهترش بپادشاه هیاطله ایلچی برد
و باو جنگ کرد و او را اسیر گردانید مدت پادشاهی او یکسال بود فیروز بن یزدگرد
بن بهرام بعد از برادر کهتر پادشاه شد سیرت پسندیده داشت در زمان او
قحط عظیم خواست تا ضعفا و رعیت متاصل نگردند هفت سال خراج ازمیان برداشت
و داد مظلومان میکوشید دزدی و مجرمان را بزندان نفرستادی و هم در مجلس حکم جزا بامضا
رساندی او را با خوش نواز ترک مصاف افتاد و کرفتار گشت مدت پادشاهی او
ده سال بود بلاش بن فیروز بن یزدگرد بعد از پدر پادشاه شد برادرش قباد از و بگریخت بلاش چند مرتبه لشکر بایران فرستاد آخر الامر بعهد او سوفرای
که از بهلوانان جهان بود برفت خوشنواز را بگشت مدت پادشاهی او چهار سال بود
قباد بن فیروز بن یزدجرد بعد از برادرش پادشاه شد در زمان او مزدک دعوی
پیغمبری کرد و مال و زن را مشترک گردانید قباد برو بگروید و جهان بر قباد بشورید
و او عزلت اختیار نمود و برادرش جاماست بجای او نشست اما مورخان نام او در
پادشاهان نیاورده بعد و پادشاهان هیاطله باز پادشاه شد و ملک برو قرار گرفت
و برادرش جاماست دست از تصرف ملک کوتاه نکرد قباد زمام ایالت ری و ربنه
و شروان دارسینه در قبضه اختیار جاماست نهاد و تا آخر عمر دران حدود بفرمان
فرمایی قیام نمود و او چون معالم آخرت رحلت فرمود از او پسر پادکار مند ترش

بکیلان

وبهواطر سرخاب سرخاب ملوک تبرستان است اما نرسی قایم مقام پدر گشت وبعضی از بلاد کم
در ان نواحی بعد بحکمت تصرف در آورد وبعد از و پسرش فیروز قایم مقام پدر گشت ودر ایام
دولت خود مملکت را مسخر ساخت ودختری از ملک زاده کماج آملک در نکاح در آورد
واز ان مستورهٔ پسری متولد گشت وفیروز آن پسر را جلاب شاه نام نهاد واورا پسری شد
جیل نام واو طبرستان وجرجان وفیروزکوه وغیرهٔ بتصرف در آورد واورا کاوپاره خواندند
واو در سنه اربعین من الهجرة وفات یافت ونوشیروان بن قباد مزدک واتباع اورا دفع
کرد وجهانی از شر او پاک شد از آثار قباد او جان وحلوان وشهر آباد جرجان وچند
موضع در طبرستان است مدت پادشاهی قباد شصت وچهار سال بعد انوشیروان عادل
بن قباد بعد از پدر پادشاه شد واورا کسری گفتند وهرکه بعد از و بپادشاهی رسید اورا کسری
خوانند بعضی از مورخان آورده اند قباد سلطنت ممالک عجم به پسر بزرگ خود کیموس ارزانی داشت
وکیموس مدت هفت سال حکومت کرد انگاه میان او وبرادرش مخالفت افتاد اتفاق کیموس
بر دست برادرش اسیر گشت وبقتل رسید واز وی پسری بعد شاپور نام ملازمت انوشیروان
اختیار نمود وایالت طبرستان بدو تعلق گرفت ورفته رفته کار او در آن ملک بالا گرفت و
ازان جماعت پنجکس در ان مملکت ایالت کردند ومدت ملک ودولت ایشان صد وده
سال بعد واسامی ایشان اینست زرمهر داد ومهرولاش کجیل بن جیلان شاه مشهور است
بکاوپاره مشغول گشت وانوشیروان عادت نیکو نهاد تربیت ملک وضبط لشکر بکرده کرده
کرده دفتر عرض وعارض او پیدا کرد وبوزرجمهر را وزارت داد وبعد از مدتی عزم روم
کرد وملک روم بگرفت وقیصر را در فرمان خود آورد وبر وطراج نهاد وروم را بدو باز
گذاشت برقرار انکه هر چند سال بدرگاه آید وجیب الرسطور است که چون آن تاکید مفتوح
گشت سرا را آوضاع آن شهر خوش آمد فرمان داد تا صورت آن بلده در کاغذی کشیدند
واستادان ماهر همان شکل بی زیاده ونقصان در حوالی مدائن شهری بنا نهادند وبعد از
اتمام کرد مثال داد کر جمله مردم انطاکیه بر ومیه شتافتند کوچه وسرا همچنان مشابه بود که
هرکس از دروازه پی تا مل راه خانه خویش را بازیافت وکسری چون از فتح روم فارغ گشت
بماوراء النهر رفت وبا خاقان صلح کرد بشرط انکه تا فرغانه انوشیروان را باشد ودختری
بخواست وباتفاق به محاربه هیاطله برفتند وایشان را قهر کردند وبعد ازان بکابل هندو
چین رفت وایشان صلح کردند وخراج ممالک برخود نهادند وچون باز گشت از دربند
خبر آمده بود که قفجاق مستولی شده اند کسری آهنگ ایشان کرد وایشان را قهر کردند و
ایشان راقع فرموده دربند معمور گردانیده وجمع لشکر یانرا انجا بداشت تا آن لشکرگاه
میدانند وبموضعی حصنها ساخته وپلها عمارت کردند وراه ها نگاه داشته از دزدان
ومفسدان وگیلان ودیلمان او را مسخر گشت وکتاب کلیله ودمنه وشطرنج در عهد او به
ایران آوردند ووزیر او خواجه بوزرجمهر در مقابل شطرنج نرد ساخت در ایام او

سیف وی پرش از انبای ملوک حمیر زد وی آمد و استمداد کرد و بر مسروق بن [illegible] سوره
الفیل در شان آن نازل شده انوشیروان مدد داد تا یمن از ایشان مستخلص کرد و بالجمله انوشروان
عادل جهانرا بنام نیکو بداد بگذشت و چون هفده سال از پادشاهی او بگذشت عمارت
عالم بانجا رسید که امتحان کرده پنجاه خراب هر چند در ممالک او جستند نیافتند
و مبشر و بهتر آفرینش پیغمبر ما محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله و سلم در آخر زمان وی بوجود آمد آنروز
آتشکدها فرو مرد و دریای ساوه خشک شد و دوازده کنگره از ایوان کسری بیفتاد
و انوشیروان عادل از و متفکر شد و این حال با سطیح کاهن گفتند سطیح گفت این دولت
کند بر و لادت نبی عرب و استیلای امت وی بر جمله آتشکدها و بعد هر کنگره که افتاده است
یکی از الکاسره پادشاهی کنند بعد ازان پادشاهی از ایشان منقطع شود و انوشیروان ازین
خبر جزم پیدا نخواهد از انبای وی رومیه است که بشکل انطاکیه ساخته است به جنب مدائن
و در بارگاه وی چهار کرسی زرین بود یکی برای بوزرجمهر و دوم از برای قیصر روم و
سیوم جای ملک چین و چهارم برای ملک قفجاق مدت ملکش چهل و هفت سال کورش
بر حیل الحمایه فرمود تا بر کورش نویسند که هر چه از پیش فرستادیم ما را ذخیره است پیش
کس که جزای نیکی نگاهدارد و در بدی نیفزاید لایکون العمران جیبجو رسلطان در تاریخ
حافظ ابرو مسطور است که انوشیروان در وقت فوت بر خفه هرمز را وصیت نخفه و ولی
عهد خفه گردانیده و امور پادشاهیرا بتفویض فرخفه و فرخفه چنانکه از پدر یافتیم تسلیم پسر
نمودیم اکنون تو بیدار و بی آزار و خردمند باش و طلب دانش کن که مردم بدانش
سزاوار تاج و تخت اند و بدانکه پادشاهرا هیچ چیز بر آزادیست و عهد و پیمان
خفه نگاه دار که پیمان شکن کم زنده کامانی کند و از آزاری کنامان به بهر چیز و بگفتار بد گویان
عمل مکن و دروغ مگوی که دروغ فروغت ببرد و اگر از فرودستان یکرا بسیار
بخه و ران طمع مکن که گنج تو در عمارت بخه و ذخیره تو تونگری رعیت و باید کرترا
خوف از مهالک بران ندارد که آخرت بکلی فراموش کنی و مال تو چون در خزانه بخه هیچ
نقصان بینی زیاده نمیشه چه نمو بمعنی زیادتی است و نمایش نخواهد بخه و اگر در علاج صلاح
رعیت و زراعت و عمارت زمین خرج کنی همیشه در نشو و نما خواهد بخه و باید که تو
کار ها را از بهر خدا کنی و اجر آن از خدا طلبی و با علما در امور بسیار مشورت کنی و از
پیران و ارباب تجربه سخن فراگیری و با نجیبان و مردم سفله مشاورت مکن که زیانش بیش
از سخه بخه و عمل امروز بفردا میفکن که شاید فردا حادثه روی نماید که کار امروز بتوان
کرد و باید که بغرور در رویشان بی نوا خود برسی و تفقد احوال درویشان و بیماران و
پیرزنان و ضعیفان کنی و ایشانرا از بیت المال وظیفه باشد باید که روزبروز بایشان
رسد و کوران را کسی تعیین کن که دست ایشان گرفته بمنزل ایشان برساند و خدمت
خستگان و بیماران طبیبان تعیین نمای و طلب کاران را چندان چیزده که راضی توند

و اهل حاجت را چنان بارده که خود عرض حال نمایند و اجازت ده که بی حجاب در آیند و ترا
ملازمت نمایند و با ایشان خوش در آی و مرحمت را شامل حال ایشان گردان و اگر از
ایشان چیزی پرسی چنان پرسش که از تو دهشت نکنند و بهترین پادشاهان طایفه اند که رعایا
در عهد ایشان از بلا ایمن باشند و بصلاح عیش خویش گزرانند و هر که با تو نیکوی کند
در مکافات او تاخیر و تقصیر مکن که فرصت غنیمت است و طالب هنر باش و هنر
مند را بحضرت نزدیک دار و از ستیز دور باش و هر که پیش تو جان سپر کند او را گرامی
دار و همیشه از مردم ایمن ملازم خود دار و او را عزیز گردان تا همیشه از تو شاکر باشند
و بهر جا که رسند شکر تو گویند و باز رگانان را که باطراف روند از خود راضی و شاکر
گردان تا در هر ولایت نام تو به نیکوی برود و مردم سفلر ا پیش خود راه مده و
اگر ایشان را ساز جنگ دهی در روز جنگ بطرف دشمن روند و با تو بانی الات
جنگ نمایند و سخن پادشاهان را فراموش مکن و بآن کار کن و سنجا باندازه دخل باید
کرد و بفقیر و فرومایه بخشای و از خون ناحق بپرهیز و بایه که این سخنها را امام خوف
سازی و بدان عمل کنی تا دولت و عظمت تو روز بروز افزون باشد و الله اعلم
بالصواب ذکر هرمز بن انوشیروان بعد از پدر پادشاه شد ظلم و ستم کار بعضی ارکان
دولت کسری را به بهانهای ناواجب براند اخت و خراج زیادت کرد و بدین
سبب ارکان دولت و رعیت از و بیزار شده برگشتند و پادشاهان بیکار بحدود
ملک ایران کردند ساوه شاه از ترکستان با لشکر بسیار بطرف خراسان آمد و
پادشاه دشت خزر و قیصر روم و قوم عرب آنها را لشکر دند و لشکر کشیدند
هرمز متحیر گشت موبدان تدبیر کردند تا پادشاه دشت خزر و قیصر و عرب را بهدایا
و تحف مشغول گردانیدند تا بازگشته بهرام چوبین را با لشکر گران بجنگ ساوه شاه فرستاد
و بهرام او را در جنگ بگشت و با پرسش بی حرمتی کرد و از غنیمت آنچه لایق پادشاه باشد
جمله خود تصرف کرد هرمز ازین حرکت برنجید و خلعتی زنانه نزد او فرستاد بهرام
برو عاصی شد و پسرش برویز ابرو متهم گردانید بنام برویز دو برادر بزرگ بود برویز از پدر
به ترسید و بگریخت و بولایت ارمن رفت و ببرادختر پادشاه آنجا شیرین
نام عاشق شد چون هرمز ظلم کم نمیکرد ارکان دولت او را خلع کردند و میل
کشیدند و پسرش برویز را بیاوردند و پادشاهی بدو دادند پس هرمز را بکشتند
مدت ملک هرمز دوازده سال بعد بهرام چوبین بقولی از فرزندان گرگین
میلاد بعد و بقولی از نخم یزدجرد بزه کار به دعوی خونخواهی هرمز بهوس
پادشاهی بکین خواستن هرمز پیش رود نهروان او را با پرویز ملاقات
افتاد و به محاربه انجامید پرویز منهزم شد و بهرام بر ملک مستولی شد پرویز بعد
خلاف خصم بند و به روم رفت و دختر قیصر روم مریم نام را در نکاح در

آورد و بعد از لشکر قیصر به ایران آمد و در آذربایجان با بهرام جنگ کرده بهرام گریخت
خورد و بخراسان گریخت و از انجا پیش پرموده خاقان چین برفت و دختر او را بخواست
پرویز فرزند خود را بفرستاد و یکی را بفرنگیت تا او را هم از انجا بگشت مدت استیلای بهرام
بر ایران دو سال و کسری بعد خسرو پرویز بن هرمز بن انوشیروان عادل اراد تا ارد شیر
بهمن پدر است و هیجده پادشاه بوده اند بعد از بهرام چوبین پادشاهی بر و قرار گرفت
کسانی که پدرش را کشته بودند اگرچه خالان او بودند او بسعی ایشان از ورطهٔ بهرام چوبین
خلاص شده بود بقصاص پدر بگشت و فارسیان در شرح بزرگی او مبالغه کنند و چنین
گویند که ملوک شیروان از نسل وی اند گویند پانزده هزار کنیزک مطربه و خدمتکار پرستش
هزار خادم و حارس و بیست هزار دربان بفرمان او بودند اسب بارگیر عربی و رومی و استر بر دی داشت
و نهصد و شصت زنده فیل در حضرت او می بودند عنبر انجا در شهرها داشت و چون
سوار شدی دویست کس با مجمرهای زرین در حوالی او رفتندی تا بوی خوش بدو نرسیدی
و هزار آدمی و چهار پای بر رهگذارش آب پاشیدی تا گرد در و نشیند و او بروی خوب
و لطف گفتار و حسن خلق و زور و دلیری و قوت شهوانی سرآمد زنان خود بودی و
اینکه او را بعد دیگری را بنعم اول انگبیاره طلاداشت نرم چون موم هر شکل که خواستی پی
آتشی ازان ساختی و دستی از عاج با پنج انگشت چون او را فرزند خواست شد آن پنجه
را در آب نهادی چون فرزند متولد شدی ان پانگشتان فراهم آمدی و منجم طالع گرفتی و احتیاج
بختنی از هرم عنبر گرفتن و کاسه که چون آب ازان بخوردندی پی انکه آب در وریزند پرشدی
و پیل سفید در عهد او در ایران بچه آورد و با ایران فیل تولد نیفتاد و باربد مطرب
که تا غایت مثل او در ین علم نیفتاد است او را جهت پرویز سیصد و شصت و شش
نوا بعد هر روز یکی گفتی و استادان موسیقی را قول او حجت است در حسب امیر
آورده که پرویز را تختی بود در غایت وسعت و رفعت مرصع بجواهر قیمتی که صد و
چهل هزار مثقال نقره در اطراف او بکار برده بودند و یکهزار کوی زرین تعبیه کرده
صورت دوازده برج و کواکب سبعه و غیر ذالک مصور و منقش ساخته و سی
هزار مرغ زرین مرصع داشت و گنج باد آورد و آنچنان بود که میان او و قیصر مخالفت
افتاد پرویز آهنگ ملک او کرد و بکنار دریای قیصر از بیم خزاین و دفاین اباواجداد
خود و تمام در کشتیها نهاد تا در جزایر دریا نهد باد آن کشتیها را بمنزل پرویز رسانید
و آن همه خواسته روزی او شد چون از ملک پرویز نوزده سال بگذشت حضرت
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم بشرف وحی مشرف شد و چون از وحی نوزده سال
بگذاشت نامه به پرویز فرستاد و او را باسلام خواند پرویز ازین جهت که نام مطهر پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم را بر بالای نام او نوشته بود برنجید و نامه را پاره کرد چون آن خبر
به پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در حق او فرمود مزق الله ملکه کما مزق کتابی دعای

الفوز

آنحضرت در ساعت مستجاب کشت و پرویز به باد آن که ملک یمن بعد نامه املا کرد که
بفرست تا آنکه در نهاد دعوی پیغمبری میکند باز بدین قوم خود رود والا او را بر من
فرست باد ان فیروز دیلمی را با چند معروف دیگر بفرستاد چون این حکایت
در حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم عرضه داشتند رسول صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود که پرویز را دوش کشته شما این حکایت برای که میکنید ایشان تاریخ ضبط کردند بعد
از مدتی خبر قتل وی رسید موافق قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بعد و انجامت
جمله بشرف اسلام رسیدند و سبب کشتن او آن بود که پرویز بدخوی بعد اکابر یکدیگر موالات
کردند و پرسش شرویه را بر آن داشتند که پدر را محبوس کرد و از و راضی نشدند بفرمود
تازه کمان در کلوی وی کردند و بآن هلاک ساختند و بعضی برانند که او را شرویه بدست
خود هلاک کرد و شیخ اوحدی موافق آن نظم فرموده بیت شیرشرویه چون حرام افتاد
خنجرش را پدر بنیام افتاد این واقعه در شب سه شنبه بیستم جمادی الآخر سنه تسع من الهجرة
النبویه صلی الله علیه و آله وسلم واقع شد شش ساعت از شب مذکور گذشته از آثار
پرویز و قصر شیرین و ایوانی که در بیستون مرمت و تمام نشد مدت پادشاهی پرویز
سی و هشت سال بود شیرویه بن پرویز بعد از مرگ پدر پادشاه شد و سلطنت
بدو قرار نمیگرفت او بدین سبب برادران و اقربای خود را بکشت و بدی کار او را
برنج تن مبتلا کرد و بعد از شش ماه بمرد و مشهور این حال شیخ نظامی گنجه فرموده است
بیت پدرکش پادشاهی را نشاید و گر شاید بجز شش ماه نپاید مدت عمر شیرویه
دو سال بود اردشیر بن شرویه بعد از مرگ پدر پادشاه شد کودک بود
بعد از یکسال و نیم بر دست بنده کشته شد قراین امر بعد از امرای پرویز
بعضی نام او را شهرایران و برخی شهریار نوشته اند حاکم ملک روم بود چون دولت
ساسانیان روی در انحطاط نهاد او طمع در ملک کرد و به تغلب و استیلای
خود پادشاه شد و مدت دو سال حکم کرد ارکان دولت با او ناخوشند
و او را بکشتند و رسنی در پای او کردند و در همه محلتها بکشیدند و منادی ندا کردند
که هر که نه از خاندان ملک باشد و دعوی پادشاهی کند سزای وی این باشد
توران دخت بنت پرویز چون از اهل کسری کسی نیافتند مگر ان دختر شکر خم پادشاهی
بدو دادند مدتی عاقله بعد بعضی گویند که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم در غنداد
بدار القرار رحلت کردند مدت پادشاهی او یکسال و چهار ماه بود از وی رحلت
بنت پرویز بعد از خواهر پادشاه شد بغایت جمیله و عاقله بود امیر شکر خواست که با آن
عشق بازی کند بخلوت راه داد و بکشت مدت ملکش چهار ماه بود فرخ زاد بن
پرویز از مطربه شکر نام اصفهانی حاصل شده بود نسب او را مصدق نبود انداشتند
چون از و نسل دیگر حاضر نبود پادشاهی به و دادند قریب یکماه حکم کرد و بروایتی

شش ماه در دست بنده کشته گشت یزدجرد بن شهریار بن پرویز آخر ملوک عجم است
چون شیرویه پسران خود را بکشت دایه او را با بفارس گریزانید و آنجا بزرگ
بطلب عزلت خواستی چون در اصل خردی کسی بنعت پادشاهی بدو دادند روزگار جلالت
او صفر سنه احدی وعشر هجری بعهد او در آن وقت پانزده ساله بعهد قدری ملک کند
و در زمان دولت او وفات حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم اتفاق افتاده
بعهد و در زمان او کار اسلام قوی شده بعهد و دولت ملوک عجم ضعیف گشته
چون لشکر اسلام بجنگ عجم آمدند یزدجرد رستم بن فرخ زاد را با برادر فرستاد
رستم بن فرخ زاد منجم بعهد دانست که دولت اکاسره بآخر رسیده است
میخواست که صلح کند میسر نشد و رستم بن فرخ زاد در آن جنگ کشته شد و
لشکر اسلام قوت گرفت و یزدجرد از عراق بخراسان رفت و پناه بامیر لشکر
خود ماهوی سوری برد و لشکر عراق بخراسان رفتند و در مرو رود دو ماه حرب
کردند ماهوی او را با لشکر مدد داد یزدجرد هوس عراق کرد باز خبر یافت که بزین
پادشاه ترکستان قصد ایران دارد به جنگ او رفت ماهوی سوری با بزین
متفق شد و با یزدجرد جنگ کردند یزدجرد بگریخت و در آسیابی پنهان شد کسی
ماهوی را از آن حال اعلام کرد حکم بقتل رفت بفرمان ماهوی یزدجرد را در آن آسیاب
انداختند بکشتند و بزین پادشاه ترکستان ماهوی را با فرزندان بکشت و بسوخت مدت
پادشاهی او بیست سال بعهد اما چهار سال پیش رواج نداشت شانزده سال دیگر
ازین طرف بر ایشان بعهد تا در سنه احد وثلاثین کشته شد و دولت اکاسره
سر بسر شد

مقاله اول در ذکر ابوبکر وعمر وعثمان وعلی ابن ابی طالب رضی الله عنهم در خلافت

نشسته و مردم را بهدایت خود داند و در زمان ایشان اکثر ایران و توران و شام از پرتو
شد چون حضرت خاتم النبیین علیه الصلوات والتحیه از جهان فانی بنعیم باقی انتقال فرمود و میت
زده کان اهل بیت بغسل و تکفین و تجهیز و دفن آنحضرت مشغول بودند انصار در مسجد بنی ساعده
جمع شدند و میخواستند که سعد بن عباده را بر خود امیر کردانند چون این خبر بابوبکر رسید
با تفاق عمر بدانجا رفت و بیعت عمر انصاریان با ابوبکر بیعت کردند و اکثر مهاجرین نیز تابع
شدند و ابوبکر را بر خود امیر ساختند و او دو سال و سه ماه حکم کرد و در ماه جمادی الآخر
سنه ثلاث وعشرین الهجرة در گذشت در زمان او بعضی از عراق عرب و بعضی از شام
بدست مسلمانان مفتوح گشت و مسیلمه کذاب که در یمامه دعوی پیغمبری میکرد کشته شد
بعد از وفات عمر بموجب وصیت ابوبکر بجای او بنشست و ده سال و نیم خلافت کرد و در
آخر ذی حجه سنه ثلاث وعشرین ابولولو او را بکارد زد ابولولو فیروز الفارسی غلام مغیره بن شعبه
بعهد و عمر در مستهل محرم سنه اربع وعشرین از جهان انتقال فرمود و در زمان او فارس و عراقین
و مصر و شام او از ربایجان و بعضی از روم بار دیگر بر دست اهل اسلام فتح شد بعهد او

عثمان

عثمان بن عفان برجای او نشست و بار ده سال و دو ماه حکم کرد جمعی از مسلمانان بر و خروج
کردند و در مدینه خانه او را در حصار گرفتند و در نصف آخر ذی حجه سنه خمس و ثلاثین من
الهجرة بقتل آمد و مسلمانان در زمان او خراسان بگرفتند بعد ازان حضرت مرتضی علی
با تمامی صحابه و اهل اسلام بر مسند خلافت نشست و مدت چهار سال و نیم عالم بنور هدایت
امیر المومنین نورانی بعد و چون احوال هدایت مآب آنحضرت در صدر کتاب مذکور
شده بدان اکتفا رفت مقاله دویم در ذکر استیلای بنی امیه چهارده رقم مدت
حکومتشان بعد و یکسال اول معاویه بن ابو سفیان بن امیه ولادت معاویه پنج سال
قبل از بعثت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم مادرش هند بنت عتبة
بن ربیعه است که در روز جنگ احد جگر سید الشهدا حمزه را مکید بنابرین معاویه را
ابن اکلت الاکباد میگفتند در عهد عمر امارت شام یافت و چون در ربیع الاول
سنه احد و اربعین هجری حضرت امام حسن صلوات الله علیه طریق انقطاع مسلوک داشت
او بر جمیع ممالک اسلام حاکم شد و در زمان او عبید الله زیاد در سنه ثلاث و خمسین
حاکم بصره شد و قبل ازان بدو سال کوفه بمغیره بن شعبه داده بود و بصره به
زیاد بن امیه و نسبت زیاد به ابو سفیان قبول کرد او را برادر خواند و چون مغیره
در سنه خمسین بمرد مادر زیاد سمیه نام داشت کنیز دهقانی بوده او را بر سم حق
العلاج بحارث ابن کلده ثقفی بخشید و ازوی دو پسر آورد یکی ابو بکره لقب
داشت و نافع اما هیچ یک را فرزند نمیگفت و آخر الامر نافع را گفت تو پسر منی اما
ابو بکره پسر عبید غلام است و حارث هر گاه که ملاقات سمیه کردی بخانه عبید رفتی
و هم دران اوقات ابو سفیان بطایف در خانه ابو مریم خمار فرود آمد و شربت
خمر قضاء نحف نحف درین اثنا از ابو مریم شاهدی طلبید ابو مریم سمیه را آورد و ابو
سفیان با او صحبت داشت و بزیاد حامله شد و در سنه ست و خمسین معاویه
بنام پسرش یزید یعنی از اهل عالم بیعت گرفت هم کس بیعت کردند مگر پنج کس
امام حسین علیه السلام و عبد الله عباس و عبد الله زبیر و عبد الله عمر و عبد الرحمن ابو بکر
معاویه بایشان جماعت مضایقه نکرد و تکلیف کردن مصلحت ندید و در منتصف
رجب سنه ستین من الهجره بمرد و هم در اوایل این سال کوفه بنعمان بن بشیر
داد و مکه بعبد بن عاص و مروان بن حکم را در مدینه امارت داد و نعمان بن
بشیر در زمان یزید بدستور سابق حاکم کوفه بود تا انکه مسلم بن عقیل از جانب امام
حسین بکوفه آمد و از مردم کوفه بیعت میگرفت و نعمان در کار او تغافل
میکرد و مردم را منع نمیکرد بنابرین یزید او را عزل کرد و امارت کوفه به عبید الله
زیاد داد و قاصدی نزد او فرستاد که بتعجیل بکوفه رود و بدفع مسلم بن
عقیل و شیعه اهل البیت مشغول شود عبید الله زیاد مبادرت نمود پیشتر از امام

وهو من آیات العذاب الظاهر علیه ومختار موصل وجزیره وان حدود را
مالک داد و بعد ازان مصعب بن زبیر از جانب برادرش عبد الله زبیر بجنگ مختار
آمد و در چهاردهم رمضان سنه سبع وستین مختار کشته شد و عبد الملک بن مروان
در جمادی الآخر سنه اثنین وسبعین بجنگ مصعب بن زبیر بعراق آمد و او را بکشت و
عراق به تصرف عبد الملک در آمد و سر مصعب بن زبیر بخراسان فرستاد و از
قبل زبیر ابن خازم والی خراسان بود بران رقعت بسیار کرد و در سنه تسع
وستین در بصره علت وبا و طاعون شیوع یافته در مدت سه روز هر روز
سی هشتاد هزار کس قالب تهی کردند و بروایتی دران بلیه بیست هزار
عروسی از حجله ناز روی بجواز رحمت بی نیاز آوردند و بروایتی قتل مصعب
در روز سه شنبه سیزدهم جمادی الاول سنه ثلاث وسبعین واقع شده وبعد
از آن عبد الملک بشام مراجعت عفو وحجاج بن یوسف را در ماه رمضان
سنه مذکوره بجنگ عبد الله زبیر فرستاد و او را بکشت چنانکه گذشت وحجاج
بن یوسف مردی بود بالا کوتاه و بروی زشت و بینی باریک و چشم
اخفش و لبها چیزی سرخ و آب ازوی همی دویدی و حجاج برادر خود
محمد بن یوسف را بحکومت بفارس فرستاد و شیراز را او
وچند انکه عبد الله زبیر در حیات بود پادشاهی بر بنی امیه قرار نمیگرفت
چون او کشته شد مردم طوعا وکرها تابع او شدند و عبد الملک در سنه
خمس وسبعین حجاج را از حجاز عزل کرد و عراقین و فارس و خراسان
و آن حدود بدو داد و در سنه ثلث وثمانین شهر واسط بنا کرد و عبد الملک
در دمشق در منتصف شوال سنه ست وثمانین بمرد بیست و یک سال و یکماه
پادشاهی کرده بود نقل است که در اشتداد مرض عبد الملک اطبا گفتند
که اگر آب میخورد هلاک میشود و تشنگی بر وغلبه کرد و از ولید آب طلبید
ولید گفت بنا بر قول اطبا آشامیدن آب ممنوع است عبد الملک ذوی
بدختر خویش آورد و همین التماس بعفو ولید خواهر خود را از آب دادن
منع مبالغه عبد الملک گفت بگذار تا مرا آب دهد والا ترا از ولایت عهد عزل
کنم ولید گفت دیگر هیچ نماند و امر فرمود تا او را آب دهند آشامیدن همان
بود و بر دو نرخ زمان همان مدت عمر عبد الملک شصت سال و ولادت
عبد الملک در سنه ست وعشرین و مادرش عایشه بنت معاویه بن المغیره
ابن العاص بن امیه بود چنانکه سبب السبر نقل کرده و در او عمر تبه بدنبو بود که
بجز دانگه کمی بر لب او مرتب بود سی و شش ولید بن عبد الملک بن مروان
بعد از پدر پادشاه شد و حکومت او زیاده از عبد الملک بود و لادت

ولیه

ولید در سنه احدی و تسعین بعده و در زمان او قتیبة بن مسلم از خراسان بترکستان
رفت و ماوراء النهر و خوارزم را دیگر ولایت گرفت و از طرف شمالی مسیلمة ابن عبد الملک
عموریه و قسطنطنیه مسخر کرد و مجدد در روضه رسول را وسعت تمام و توسیع کرد اینند و مسجد
بنی امیه در دمشق ولید ساخته است و بعد از ولید مهدی از خلفای عباسی مسجد رسول
صلی الله علیه و آله و سلم عمارت کرد و بعد ازوی مامون تجدید نمود و زیاده کرد اینند
و بنای انرا استحکام داد و تا اکنون بنای مامون است و در سنه ثمان و ثمانین ولید عمر عبد
العزیز را بمدینه فرستاد تا خانهای ازواج رسول صلی الله علیه و آله و سلم را منکافنشد و داخل
مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم نمود اینند و آن روز اهل مدینه میگریستند و میگفتند
این خانهارا نمیبایست شکافت تا مسلمانان کراز اطراف بدینجا می آیند میدیدند که قبر
صلی الله علیه و آله و سلم بچه نوع خانهادر دنیا اکتفا کرده و در زمان ولید حجاج بن یوسف
در بیست و پنجم رمضان سنه خمس و تسعین بمرض ذات الجنب بیست سال امارت نمود و پنجاه
و چهار سال عمر داشت و زیادت از صد هزار آدمی را کشته بعد در حضور خود بسوای
اندک در جنگها کشته بعد اند و در روز مرگ او چهل هزار کس در حبس او بودند
و ولید بن عبد الملک روز سه نصف جمادی الاول سنه ست و تسعین بمرض ذات الجنب
نه سال و شش ماه پادشاهی کرده و چهل و پنج سال عمر داشت در تاریخ گزیده مسطور
است که ولید در ایام ایالت خویش در راه بادیه و مصانع ساخت و در دمشق
دار الشفا و دار الضیافه طرح انداخت و پیش از و این رسم نبود و در معجمی دیگر از و
کتب مذکور است که وضع منار بجهت بانگ نماز از مخترعات او است و برجی
از مورخان نقل کرده اند که مسجد بنی امیه در مدت نه سال باتمام رسید
و شش بار هزار هزار دینار در آن مسجد صرف نمود و العهدة علیهم هفتم سلیمان
بن عبد الملک مروان بعد از برادر پادشاه شد و ولادت او در سنه اربع و
خمسین من الهجرة بوده و در زمان او یزید بن مهلب ولایت کرمان و طبرستان
بگرفت جعفر برمکی وزیر سلیمان بود و بفرمود تا زرنقره تمام عیار زدند و پیش
از آن در زمان عبد الملک زر کم عیار مضروب کرده بودند بدین سبب زر جعفری
بدو منسوب است سلیمان عمر عبد العزیز را ولی عهد ساخت در روز آدینه
هشتم ماه صفر سنه تسع و تسعین بزخم ذات الجنب بمرد و سال و شش ماه پادشاهی
کرده بود شتم عمر عبد العزیز مروان بعد از عم زاده پادشاه شد و ولادت
وی در سنه احدی و ستین من الهجرة بود و ریاح بن عبیده گوید که پیش از انکه عبد
العزیز خلیفه شود جبت او جامه حریر خریدم بر نهصد دینار چون پیش او بردم گفت
سخت درشت است و چون خلیفه شد کلیمی خریدم بشصت دینار چون نزد
او بردم گفت بسیار نرم است و اهل البیت نبی صلی الله علیه و آله و سلم را بسیار

احترام کرد و مردم را از بی ادبی نسبت بایشان منع محض و در زمان او در سنه
ما را بتداء دعوت بنی عباس بعد و محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب
داعیان باطراف فرستاد و مردم را بخفیه دعوت کرد عمر عبد العزیز روز آدینه
بیست و پنجم رجب سنه احدی و مائه بمرد و سبب موت او آنکه هشام غلام او
را بغیبت با او مراند زهر داد و دو سال و پنج ماه و نیم حکومت کرد و چهل
سال عمر داشت بعد یزید بن عبد الملک بن مروان بعد از عم زاده پادشاه
شد و بحکومت نشست و بروایتی ولادت یزید در سنه خمس و ثلاثین
و بقولی سنه ست و ثلاثین بعد و کنیزک مغنیه داشت یکی حبابه و دیگری
سلامه یزید بر ایشان چنان شیفته بود که دست از هم کمار ها باز داشته بود
برادرش مسلمه او را گفت اهل جهان روی بدرگاه تو آورده اند و تو روی
در روی دو کنیزک آورده بنگر کر مردم ترا چه میگویند یزید منفعل شد و بعد
از زمانی حبابه پیش او آمد یزید بدو ملتفت نشد حبابه گفت چرا بر کرانی
میفرماید یزید گفت از انکه برادرم مرا عیب کرد حبابه گفت یک نوبت
نوای مرا استماع فرمای پس ازان هر چه فرمایی حاکم و سازرا باز آورد
و بتحسین کرد یزید از استماع ان باز بر عشرت رفت بعد از یک سال حبابه
بمرد و یزید تا سه روز و غسل نکرد و پس از و در خانه او دفن کرد
بر سر گور ش زاری بسیار کرد و مرثیه میخواند و در تاریخ روضة الصفا
مسطور است که روزی یزید انگور میخورد و دانهای انگور بحبابه مرا انداخت
و حبابه بدهن میگرفت اتفاقا دانه ازان انگور در گلوی او بند شد و
حبابه بگذشت و بار بر فسید و در دم بمرد و یزید ازان واقعه بسیار غمگین و اندوه
ناک گشت و سه روز از انگاه داشت دو سه دفعه بان باغ میرفت مجامعت
بحبابه و بعد از انکه مردم او را ازان امر فسیح سر زنش بحفو اند او را دفن کرد و چند
هفته ازان واقعه گذشت روزی در انجا نه طوف میکرد به مسکن حبابه
رسید سلام بگذشت و بیت عربی با و بهر اه ساز به آواز خوش خواند یزید
از استماع آن ابیات بیهوش شد و هم دران بیهوشی بحبابه پیوست و ترجمه
ان ابیات اینست بیت سکنت دل انگه چون بمنزل یار بگذر و بگذرد
زصبر و قرار بیقراری و بیخودی نکند ترک آئین بخردی نکنند و در زمان او در
سنه ماء ابو مسلم خراسانی در خراسان بمحبت بنی عباس بدعوت مشغول
شد و در نیز چهار سال و یکماه حکومت کرد و در شب آدینه بیست و یکم
شعبان سنه خمس و مائه بمرد و هم هشام بن عبد الملک بن مروان بعد از
برادر بحکومت نشست از جهت انکه پدرش وصیت کرده بود که پادشاهی

بعد از هشام را باشد و بعد از وازان پرشی ولید باشد هشام مردی دراز
بالای شادر بعد و سیاست تمام داشت ولادت او در سنه سبعین یا ثلاث وسبعین
بعد و او حکومت خراسان بر نصر سیار داد و عراقین بر یوسف بن عمر ثقفی تفویض فرمود
و در زمان او زید بن حضرت امام علی زین العابدین علیه السلام را در سنه احد وعشرین
و مایه در کوفه بر قیبل یوسف بن عمر شهید کردند و هم در زمان هشام در سنه ست وعشر
مائیه مقتدای معبر بن ابو بکر بن محمد بن حزم وفات یافت و حسن بصری قبل از فوت ابن
سیرین بصد روز جنازه او را بدرود کرده و در ماه رجب در سنه مذکوره بعالم عقبا خرامید
و حسن هفتاد و دو سال عمر داشت و بدر حسن غلام ربیع بن ثابت الانصاری
بعد و مادرش کنیزک ام سلم در وقت طفولیت حسن کاهر که مادر حسن غایب میگشت
و او میگریست ام سلم بستان مبارک خود در دهان او می نهاد که بند شرف علم
و فصاحت و بلاغت بدان سبب او را حاصل شده بعد و هشام در سادس ربیع الاول
سنه خمس وعشرین و مایه بمرد و نوزده سال و هشت ماه حکومت کرده بعد یازدهم
ولید بن یزید بن عبد الملک ولادت او در سنه ثمانین یا سنه تسعین بوده بعد از
عم جادش هر نشست و در زمان او در خمس وعشرین و مایه محمد بن علی بن عبد الله
عباس وفات یافت و پسر خود را ابراهیم و بعد از و پسری دیگرش سفاح
را ولی عهد خود ساخت و ولید طریق زنادقه ظاهر ساخت لشکر بر و خروج
کردند و او را در روز چهارشنبه بیست و یکم جمادی الاول سنه ست وعشرین و مایه
بکشتند مدت یکسال و دو ماه حکومت کرد دوازدهم یزید بن ولید بن عبد الملک
در اول رجب سنه ست وعشرین و مایه بجای عم زاده نشست مادر یزید بن
ولید بن عبد الملک دختر دختر یزدجرد بن شهریار آخر ملوک عجم بود که
قیبل بن مسلم او را در خراسان اسیر کرده بودند و به حجاج بن یوسف فرستاد
و حجاج او را بخدمت ولید بن عبد الملک فرستاد و ولادت یزید در سنه ثمانین
بوده و او را یزید ناقص خوانند بجهت انکه وظایف مردم را کم کرد مدت
ششماه حکومت کرد و در بیستم ذی حجه سنه ست وعشرین مایه در دمشق بطاعون
بمرد و عمرش چهل سال رسیده سیزدهم ابراهیم بن ولید بن عبد الملک بعد از
برادر بحکومت نشست و دو ماه حاکم بود مروان حمار بر و خروج کرد در
صفر سنه سبع وعشرین و مایه از مروان بگریخت و حکومت بمروان گذاشت
و بعد از سر ماه گشته شد چهاردهم مروان ابن محمد بن حکم بن عاص بعد
از فرار ابراهیم بن ولید بحکومت نشست و ولادت مروان در سنه خمس
سبعین یا سنه اربع وسبعین بوده او را مروان الحمار گویند بدان سبب او
را مروان الحمار گویند که عرب هر صد سال را حمار گویند و در عهد او دولت

بنی امیه قریب بصد رسیده بود و چون حکومت بنی امیه بآخر رسیده بود و لاچون
حکومت [illegible] در عهد او فتنه بسیار شد و در خراسان یکی از بنی مهلب مشهور بکرمانی بر نصر سیار
خروج کرد و میان او و نصر سیار محاربات رفت و در آن اثنا ابو مسلم در سابع
عشرین رمضان سنه تسع وعشرین و مایه در دهی از مواضع مرو دعوت بنی عباس اظهار
کرده باکرمانی در جنگ نصر سیار متفق شد نصر سیار بجنگ ایشان رفت و کرمانی
کشته شد و نصر سیار از ابو مسلم بگریخت و در ولایت ساوه در ربیع الاول سنه
احدی و ثلاثین و مایه بمرو در آمد و ابو مسلم دریغ و قایع از اتباع بنی امیه صد هزار کس
بکشت و خراسان ابو مسلم را صافی شد و قحطبه بن شبیث طایی را بجانب عراق
فرستاد و او بلاد عراق مسخر کرد و از عراق عزم کوفه نصر بن هبیره که مقدم لشکر مروان
الحمار بود از و اسلا بجنگ قحطبه آمد و در کنار فرات بهم رسیدند شب بود که جنگ در
پیوست قحطبه در آب غرق شد اما لشکر ندانستند جنگ کردند و یزید بن هبیره را شکست
دادند چون روز شد و قحطبه غرق شده بود پرسش حسن بن قحطبه را بر خلیفه امیر کردند و بکوفه
شدند و سفاح بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس را بیرون آوردند و به مسجد بردند و تمام
اهل کوفه با او بیعت کردند و چون مروان الحمار واقف شد ابراهیم بن محمد را که در بند داشت
بکشت و این صورت در اول سنه اثنی و ثلاثین و مایه بود تا در اواخر سال لشکر بجنگ
سفاح کشید سفاح اعمام خود را عبد الله و عبد الصمد پسران علی بن عبد الله عباس را بجنگ او فرستاد
و بر کنار فرات جنگ کردند مروان حمار منهزم شد و لشکر بنی عباس از عقب او رفتند
و او را بحدود مصر در ناحیه ذی قعده سنه اثنی و ثلاثین و مایه بکشتند و حکومت بنی
امیه بر شد سفاح و اولاد بنی امیه را طلب کرد هشتاد کس را یافتند همه را بالقتل رسانیدند
رسانیدند و پادشاهان بنی امیه را هم از گور بر آوردند و بسوختند الا عمر عبد العزیز
در سبب هزیمت لشکر مروان اختلاف کرده اند روایتی درین باب آنست که
مروان خواست که لشکر یانرا مشغول گرداند تا جنگ بعد از پیش واقع شود بنابرین
در صندوق های پر از زر را باز کرده دست بعطا بگشاد و هر کس را چیزها داد
روی براه گریز نهاد و قولی آنکه چون فرار است شد مروان بجهت ارا قبول
بگوشه فرود آمد و اسب او زمین ده در معرکه بداشت سپاه بتصور آنکه او را حادثه
دست داده بهزیمت رفتند و بعضی از ظرفا گفته اند ذهبت الدولة بقوله و طاعة
از امور خان گفته اند که چون هزار و سپاه از تسویه فارغ شدند موسی بن کعب با عبد الله
بن علی گفت بفرمای تا لشکریان پیاده شوند و نیزها در دست گرفته بر اتفاق پیش
روند و اهل شام در جنگ با خیر میکردند زیرا که مروان بر ایشان گفته بود که در حرب
تعجیل بکنید تا وقت پسین برسد و چون مروان دید که سواران سپاه بر خصمان
که پیاده شده بودند غلبه توانند رفت با قوم بنی عامر گفت که شما نیز پیاده شوید و روی

بدشمنان آوریه ایشان گفتند یا قبله نبی عطفان بگوی تا بیاده شوند مروان بانجماعت
گفت عطفانیان نیز حوالت بدیگران کردند و هم چنین با هر قبیله گفت جواب دادند که
بفلان قوم بگوی و درین گفت وگوی بود که لشکر هزیمت رفتند و زمره از ارباب
اخبار آورده اند که چون مروان دید که سپاه در حرب تاهل میکنند فرمود
تا نقد بسیار آورده پیش او ریختند و گفت هر که جنگ کند ازین مال بر نصیب وافر
محظوظ گردد در این اثنا جمعی که در ملازمت مروان با می ازرق جنگ کرده بودند
آمده جلد و طلیعه بودند و طمع داشتند که مروان ازین تفحص چیزی بدیشان بدهد چیزی بآن
قوم نداد بهم گفتند که چون ۞ احمانی بما نمیکنند ما جان بازی چرا کنیم و از معرکه روی
برتافتند و دیگران نیز منهزم شدند و الله اعلم بحقیقت الاحوال

مقالهٔ سیوم در ذکر خلفای بنی عباس

و ایشان سی و شش تن بودند و مدت دولتشان پانصد و سی و چهار سال اصحاب تاریخ نقل کنند که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم عباس را از خلافت فرزندان
بعد از بنی امیه اعلام فرموده بود و مکرر عبد الله عباس را از خلافت فرزندان ابو الملوک
خطاب فرموده و عبد الله پدر علی است و چون علی از مادر زاد امیر المومنین علی علیه السلام
نام او را بالید و او را علی نام نهاد و این علی بوستانی داشت پانصد درخت در انجا بود در
زیر هر درختی دو رکعت نماز هر روز بگذاردی و علی بن عبد الله دو بار ولید بن عبد الملک
مروان تازیانه بر بخایند یک نوبت بجهت انکه زن ولید را بحکم خود آورده بود
و نوبتی دیگر انکه از وی نقل کرده اند که هذا الامر سیکون فی ولدی یعنی زود باشد که خلافت
بفرزندان من رسد او را بعقده تازیانه بزدو بنی امیه بنی عباس را منع کرده بودند
که زن نخواهند بدان سبب که از بنی امیه خلافت بمردی رسد که پدرش از نسل
عباس باشد و مادرش حارثیه و ابن علی بود که چون چهارده ساله شد پسری آورد
او را محمد نام کرد و او پدر خلیفه بود و ابن محمد در عهد عمر عبد العزیز اجازت خواست
و رابطه بنت الحارث را در نکاح آورد و حق تعالی او را از بن زن دو پسر داد
ابراهیم و ابو العباس و مهتر ازین دو فرزند دیگر بود ابو جعفر و ان چنین روایت
کنند که پسر محمد حنفیه ابو هاشم که در علم نجوم قدرت تمام داشت و چون او را وفات
نزدیک آمد وصیت کرد محمد بن علی را که چون از هجرت صد سال تمام شود و عیان
خود باطراف بفرست تا بهوای شما دعوت کنند چون صد سال تمام شد محمد آغاز دعوت
کرد چهار کس او را اجابت کردند از اهل کوفه منیر بن همدانی و ابو ریاح نبانی و
ابو عمر و ترار و مصفر و طحان و دیگر دعیان باطراف خراسان فرستاد در سنه
خمس و مایه ولادت سفاح بود از حارثیه پدر او را در خرقه پیچیده نزدیک
نقباء خراسان آورد و گفت خلیفه شما این خواهد بود و چون سال سنه خمس
و عشرین و مایه در رسید نقباء خراسان بکوفه آمدند و ابو مسلم مروزی دعوت

ممالک

قبول نمود بعد نقبا علامات دولت در ناصیهٔ او میدیدند و چون نقبا از نو فرقه
رسیدند خبر ابو مسلم با محمد گفتند فرمود که اگر آزاد است او را بدست آرید و اگر نه بقتل
او را اجازت بعد ازین ابو مسلم بخدمت محمد بن علی رسید او را خدمت فرمود
چون محمد برحمت حق پیوست بر بزرگش قایم مقام پدر شد و ابو مسلم را بخراسان
فرستاد و او شهر مرو را خندق کرد و خشم بسیار جمع کرد و باظهار دعوت بنی عباس
روز عید کرد و نماز گذارد و خروج کرد در رمضان سنه سبع و عشرین و مایه و
مردانیه را بر اندخت اسفاح بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس روز آدینه
ثالث عشر ربیع الاول سنه اثنی و ثلاثین و مایه بیعت کردند و او مصر و شام
و مغرب بزعم خود عبد الله بن علی داد و جزیرین بعم دیگر داد و بن علی و برادر خود
ابو جعفر را بجنگ یزید بن هبیره بواسط فرستاد که از جانب بنی مروان حاکم بود
و ابو جعفر باد جنگ نخورده کار او باخت و باز پیش برادر آمد سفاح او را ولی
عهد کرده بخراسان فرستاد تا از کار ابو مسلم واقف شود و بیعت از و بستاند
ابو مسلم با ابو جعفر تواضع فرمود و اعزاز بسیار نمود و بیعت کرد سفاح وزیر خود
ابو سلم خلال را فرمود تا بکشت و وزارت بخالد برمکی داد و در ثالث عشر ذی حجه
سنه ست و ثلاثین و مایه وفات یافت حکومتش چهار سال و نه ماه و ولادت
او در سنه خمس و مایه بوده و ده سال از ابو جعفر کوچک تر بود و وفات
علی بن عبد الله بن عباس در سنه ثمان و عشر و مایه بوده هشتاد سال عمر یافت
و ولادت او چند روز قبل از شهادت امیر المومنین و امام المتقین صلوات
الله علیه بود و درین سال یعنی اثنی سنه اثنی و ثلاثین عبد الله مسعود و ابو ذر
الغفاری و ابو طلحه الانصاری و عبد الرحمن بن عوف وفات کردند و در
اثنی و ثلاثین عباس بن عبد المطلب بدار بقا رحلت فرمود و هشتاد و پنج
سال عمر داشت و بعضی هشتاد گفته اند و ولادت عباس سه سال قبل
از ولادت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بود و ولادت
عبد الله عباس قبل از هجرت سه سال در شعب ابو طالب چنانچه
قبل ازین مذکور شد و وفاتش در طایف سنه ثمان و ستین و هفتاد و سال زنده
کافی کرد المنصور بالله ابو جعفر عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله عباس
چون در طبع او بخل غالب بود او را ابو الدوانیق خوانند و ولادتش سنه اثنی و مایه
بود بعد از برادر بحکم وصیت بحکومت نشست و چون ابو مسلم مطاع متبع و
غالب مطلق بود و ابو جعفر تکبر و استغنای او میدانست بحیله او را نزد خود طلبید
بخفیه و در رومیه بدایر ابو مسلم را بکشت و این حالت در خامس عشرین
شعبان سنه تسع و ثلاثین و مایه روی داد و بعد از قتل ابو مسلم در پادشاهی و حکومت

مستقل گشت و هیبت او در دلها نشست از علویان محمد بن عبد الله بن حسن بن امام حسین
علیه السلام در مدینه و برادرش ابراهیم در بصره و بر ابو جعفر خروج کردند و بعد از محاربات
مغلوب گشته و بفر شهادت رسیدند ابو جعفر در سنه خمس و اربعین و مایه ببغداد
رحلت کرد و در سادس ذی حجه سنه ثمان و خمسین مایه در تربیمون بمرد و پسر خود را ابو
عبد الله ولی عهد خود ساخت و او را المهدی بالله لقب کرد مدت عمرش شصت و شش
سال حکومتش بیست و دو سال و هم در این سال عیسی بن علی کرم سفاح و ابو جعفر بود
فوت شد و بروایت اصح ولادت ابو جعفر در سنه خمس و تسعین من الهجره بود المهدی بالله
ابو عبد الله محمد بن منصور بعد از پدر بحکومت نشست در زمان او مردی در خراسان
خروج کرد نام او حکیم بن هاشم سازنده ماه نخشب در سحر و شعبده آنقدر مهارت داشت
که مدت دو ماه هر شب از چاه نخشب مانند ماه صورتی بدور و منور بیرون می آورد که دو
فرسخ در دو فرسخ بر تو می انداخت اصلش از ده کهاریزه بولایت بادغیس اول در دیوان
ابو مسلم کاتب بود در جنگ تیر بر چشمش آمده کور شد برقعی بر آن چشم فرو گذاشت اورا
بدین سبب برقع گفتند شکلی عظیم بدو داشت و دعوی خدائی کرد خلایق بسیار بر او گرد شدند و در
ولایت کش و نخشب قلاع چند فرا گرفت و کار او عروج تمام گرفت مهدی سیب بن زهره را
بجنگ او فرستاد چون بر تلک آمد اقربای خود را در شراب زهر داد تا تمامت بمردند
و خود را در میان او و یه جاده بسوخت و بعضی گفته اند که در خم تیزاب نشست تا جوارح او
بکداخت چنانکه از اعضا و جوارح او هیچ باقی نماند و بدین سبب اتباع او کم راه شدند و
گفتند او بآسمان رفت و این واقعه در سنه ستة وستین و مایه و بروایتی در سنه ثلاث وستین
و مایه بود مهدی در روز پنجشنبه بیست و دویم محرم سنه تسع وستین و مایه در گذشت
دو سال و یکماه حکومت کرد و لادت او در سنه سبع وعشرین و مایه بوده در سنه
احدی وخمسین مایه معن بن زائده الشیبانی کرد عدل و شجاعت بسان رستم بود و در جود و
سخاوت مانند حاتم طایی ضرب المثل بوده بتبع بعضی از پی باکان سیستان شربت
شهادت چشید و معن در ایام ایالت بنی مروان مدت مدید در بعضی از ولایات
عراق عجم و آذربایجان بحکومت اشتغال داشت و بعد را امکان در زمان ایالت
خود اعلام نصفت و احسان برمرافر اشت در سنه اثنی وستین و مایه ابراهیم بن ادهم
بن سلیمان بن منصور البلخی بروضه رضوان خرامید و هم در این سال ابو سلیمان داود
بن النصر طایر روی بعالم باقی آورد و بقولی در سنه خمس وستین و مایه رو داده المهدی بالله
موسی بن مهدی بعد از پدر بحکومت نشست و یکسال و ماه حکومت کرد و مردی دراز
بالای تمام و بعد لب زیرین کوتاه داشت بنوعی که لب بالا بلب زیرین نرسیدی و بد
خوی و درشت سخن بود و در شانزدهم ربیع الاول سنه سبعین و مایه در گذشت حسن
بن علی بن حسین بن علی مرتضی علیه السلام بر مادی خروج کرد مادی او را قهر کرد و عبد الله بن حسین

بن حسن علی صلوات علیه و آله بر بعضی از اندلس مستولی شد و زیادت از سیصد سال حکومت
انجا در نسل او بماند و در زمان هارون در سنه سبع و سبعین و مایه مالک و مدینه در گذشت
و در سنه ثمانین و مایه حسین بن سلیمان که در کوفه از جمله قراء عظیم ایشان بود بدار بقا از محال
نمود و او از شاگردان عاصم است مدت عمر سال عمر داشت و هم درین سال برادر
سفیان ثوری مبارک بن سعید متوجه عالم آخرت شد و در سنه اثنین و ثلاثین و مایه
ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم بن حبیب بن سعد الکوفی روی بعالم عقبا آورد و درین
سال یونس بن حبیب النحوی فوت شد مدت عمرش صد و شصت سال بوده آن رشید
بالله هرون بن مهدی بعد از برادر بجای او نشست و وزارت بیحیی بن خالد برمک داد یحیی بن
خالد بن جعفر برمک و این جعفر را برمک گفتندی و جد ایشان برمک است که روزی جعفر نخست
سلیمان بن عبد الملک بن مروان به فت و سلیمان دو مهره در باز داشت که هر گاه
زهر مهره بوی ان مرشبند حرکت میکردند به محض آمدن جعفر آن دو مهره در حرکت در
آمدند سلیمان از و پرسید که مگر زهر همراه داری جعفر جواب داد که زهر در زیر نگین
انگشتری دارم که در وقت شدت بر مگم بنابرین به برمکی مشهور شد و یحیی را چهار پسر بود فضل
و جعفر و محمد و موسی در سنه سبع و ثمانین و مایه جعفر کشته کشت و خواهر هرون در نکاح
وی بود و یحیی بن خالد چون در حبس هرون وفات یافت رقعه دیدند نوشته و بر بند
جامه بسته که خصم به محکمه عدل روان شد و مدعی علیه متعاقب او میرشد و قاضی حاکمیست
عادل که غیر حق از و صدور نیابد و او را هیچ حاجت بگواه نیست و یکی از نویسنده
همان اوقات چنین گفته که یکبار بر دفاتر ابراد نو مصحف رشید را او کردم نظم بر وقه افتاد
که در انجا محرر بود که انعام ابو الفضل جعفر بن یحیی ادام الله برکاته نقد چندین وقاش این مقدار و در
وجه قیمت عطریات این مبلغ چون هر را میران کردم سه هزار هزار درهم بود و در محل دیگر
احتیاط کردم که در سجان سال قیمت نفط و بوریا که او را بدان سوخته بودند چهار درهم و نیم
دنگ آن را روزی نویسد این را روزی در سال جلوس هرون راد و پسر شد یکی را محمد
امین نام کرد که نذر زبیده خاتون متولد شده بود و یکی را مامون و هرون ولایت خزر را
از عقبه حلوان تا چند انکه اسلام رسیده بود محمد امین را داد و ولایت ثغره را با مامون
و روم و دیار بکر و آذربایجان بر پسر دیگر قاسم داد و او را مؤتمن لقب کرد و در خطبه اول
نام محمد امین بس نام مامون پس از ان نام مؤتمن مقرر شد و پسر دیگر معتصم را در حجاب
نیاورد اما خدای تعالی چنان خواسته که حکومت بدو رسد و او بعد از مامون بخلافت
نشست و حکومت در نسل او بماند کویند صد سال عمر داشت و هرون در صفر
سنه سبع و ثمانین و مایه بر برامکه غضب کرد و ایشان را بزندان فرستاد و فضل برمکی در سنه
اثنین و تسعین و مایه در حبس وفات یافت و تولد او بروایت یانعی در ربیع و بروایت
ذی حجه سنه تسع و اربعین و مایه بوده و بعد از برامکه وزارت بفضل بن ربیع داد و در سنه

وتسعین ومایه قیصر روم بجنگ بیرون آمد وبعد از محاربه صلح کردند براینکه قیصر
هرسال سیصد هزار دینار بدهد وقیصر نقض عهد کرده وتعرض بدیار اسلام
رسانیده زستان بسمت بعد هرون در آن سر ما برفت وبسیاری از رومیان
بکشت قیصر دیگر باره صلح کرد ودر سمرقند رافع بن لیث نصر سیار خروج کرده
برماوراالنهر مستولی شد هرون بجهت رفع او غزیمت خراسان کرد چون بطوس
رسید بیمار شد ودر شب شنبه ثالث ربیع الاخر سنه ثلاث وتسعین ومایه در
گذشت ولادتش بیست وهفتم ذیحجه سنه تسع واربعین ومایه ومادرش خیزران
است واو جاریه مهدی بعد او را آزاد ساخت وبعد ازان نکاح کرد وفات
خیزران درشب جمعه بیست وهفتم سنه ثلاث وسبعین ومایه بعد هرون مرد دراز
بالا وفربه وسفید بعد واندک احوالی دریک چشم داشت مدت عمرش چهل وسه
سال وسه ماه وشش روز بعد ایام حکومتش بیست ونه سال وشش ده روز
الامین محمد بن هرون رشید او را ولی عهد یه داد ومامون را بسلطنت بخراسان
فرستاد بس چون امین پادشاه شد علی بن عیسی را با لشکری گران بجرب مامون
فرستاد مامون طاهر بن حسین را که عامل ری بود بدیره لشکر فرستاد ومیان ایشان
مقاتله رفت وشکر امین منهزم گشت طاهر از پی ایشان ببغداد آمد واین را
هلاک ساخت نقل است که علی بن عیسی آخر روز شنبه سنه خمس وتسعین
ومایه از بغداد بیرون آمد محمد امین تا نهروان متابعت با او همراه شد ولشکر
او را عرض داد ودیگر در انجا بود وبامدینه السلام آمد وچون محمد امین بمتابعت
علی بن عیسی میرفت بازاریان وصناع وکارگران چند ان با آن لشکر برفتند که
یکفرسنگ زمین در زیر لشکر بود ومشایخ اهل بغداد حکایت کردند که ما
هرگز لشکر چنان وچندان سلاح نیکو وسلاح وعدت ندیده بودیم ودر
روز جنگ علی بن عیسی را مردی که نام او طاهر صقیر تاجی میگفتند بکشت وچون
بشارت فتح بطاهر ذوالیمین رسید غلامان خاصه را که پیش او بودند شکرانه
آن بشارت آزاد کرد وبفرمود تا او را دعوتی بچیدند ودر چاهی افکندند
وبشارت فتح بذوالریاستین فرستادند ومیان هردو موضع صد وپنجاه فرسنگ
بود مبشر شب آدینه از انجا برفت وروز یکشنبه بمرو رسید وروز سه شنبه
سر علی بن عیسی بمرو آوردند مامون فرمود تا ان سر را کرد خراسان بگردانیدند
وبعد ازین مردم مامون را بخلافت سلام کردند ومحمد امین مدت چهار سال
وزده ماه حکومت کرده بود ودر خامس محرم سنه ثمان وتسعین ومایه کشته شد ودر
ذوالحجه سنه سبعین ومایه بعد المامون ابو العباس عبد الله بن هرون در سنه
ثلاث وتسعین ومایه بمرو رفت وبعد از قتل برادرش حکومت یافت

وچون منصب امارت ووزارت بفضل بن سهل تفویض فرمود او را ذوالریاستین لقب کردند
فضل بن سهل سعی کرد تا مامون ولایت عهد بحضرت امام علی بن موسی الرضا داد بدین سبب
بنی عباس مامون را بر فضل بن سهل متغیر گردانیدند و فضل بن سهل را در سرخس در حمام کشته
و مامون قاتلان فضل را بقصاص کشت و مامون بفرمود تا کتب اوایل از حکمت و نجوم
و هندسه و اقلیدس و منطق و غیر آن از سریانی به عربی نقل کردند و در شهور سنه
خمس و ثمانین و مائه خراج را بطاهر ذوالیمینین داد احوال طاهر بعد ازین خواهد آمد و در
زمان مامون در سنه احدی و مائتین بابک خرم دین در آذربایجان خروج کرد و بابک خرم
دین آن بود که میگفت که هیچ چیز در دین جهان حرام نیست نه خواسته و نه زن و نه فرزند
دین در سنه اربع و عشر و مائتین محمد بن حمید طوسی را با لشکر بسیار بدفع او فرستاد و
منهزم شدند و بابک قوت گرفت و فتنه او تا زمان معتصم باقی بود مامون در سابع
عشر رجب سنه ثمان و عشر و مائتین وفات کرد بیست سال و هفت ماه حکومت کرد
ولادت او در منتصف ربیع الاول سنه سبعین و مائه مدت عمرش چهل و هشت سال
و چهار ماه بود و مدفن او طوس است سبب فوتش آنکه انجیر تازه ارزو کرد و دران
حدود نیافت بود ناگاه اعرابی از راه برسید و سبدی انجیر تازه آورد مامون
ازان بسیار بخورد و بخورشد و بدانی درگذشت مامون مردی دوبرخه بود سفید
و نیکو روی و بعضی گویند اسمر بود و بازوی امینه و چشمان بزرگ داشت و بینی
کشیده و ریشی دراز تنک و برخد خالی سیاه داشت و دران وقت که بمرد شیب
بر و اثر کرده بود المعتصم بالله ابو اسحاق معتصم بن هرون بعد از مامون بخلافت
رسید و در سنه عشرین و مائتین شهر سامره بنا کرد و در دفع بابک سعی تمام کرد و
مال بسیار بر لشکر خرج کرد و بعد از زحمت بسیار بابک را گرفته نزد معتصم آوردند
و در ثلاث صفر سنه ثلاث و عشرین و مائتین فرمود تا دست و پایش از خلاف
ببریدند و او را بر اشتر نشانده گردانیدند معتصم معتزلی بود و در سنه تسع و عشرین و مائتین
احمد حنبل را با بعضی علما زجر بسیار کرد تا از معتزله رجوع کنند و بعضی گفته اند که در
سنه عشرین و مائتین احمد حنبل را در حضور او تیاز یانه چندان بزدند که غش کرد
و از خود برفت و قرا نزا مخلوق گفت و معتصم از آزار او نادم گشت و بعد ازین
معتصم بروم رفت و فتح کرد و در ربیع الاول سنه سبع و عشرین و مائتین وفات
کرد و ولادت او در ثمانین و مائه بود و معتصم را خلیفه مثمن خواندند زیرا که بطن
هشتم است از عباس و هشتم خلیفه و هشت سال و هشت ماه و هشت روز
خلافت کرد و چون هشت سال عمر داشت و هشت پسر و هشت دختر داشت
و هشت هزار غلام داشت و هشت هزار اسب داشت و هشت فتح بزرگ کرد
و هشت ملک معتبر را بکشت و هشت هزار هزار دینار میراث گذاشت معتصم دی

دو برخ نبود و ریشی سرخ و دراز داشت و روی سرخ و سفید و چشمان میگون الواثق
بالله ابو جعفر هرون بن معتصم برجای پدر بخلافت نشست و مدت پنج سال و نه
ماه حکومت کرد و در آخر ذی حجه سنه اثنین و ثلاثین و مائتین بمرض استسقا وفات یافت
واثق گندم گون سرخ و سفید و نیکو روی بود و بر چشم چپ نقطه سفید داشت و بیست
سال عمر داشت المتوکل علی الله جعفر ابن معتصم بعد از برادر بر جای او نشست
با اهل البیت عداوت داشت و مردم را از زیارت حضرت امام حسین
علیه السلام منع کردی و آب در صحرای کربلا افکنده آب انجا که اکنون مشهد مقدس است
حیرت آورد و بایستاد و بدین سبب ایرا مشهد حایر خوانند مدت حکومت
متوکل یازده سال بود و در منتصف شوال سنه سبع و اربعین و مائتین بر دست
غلامان کشته شد و بجهنم رفت باغوای پسرش منتصر و بعد از متوکل دولت عباسیان
ضعیف شد و قریب نود سال عزل و نصب ایشان در دست غلامان بود گویند
هیچ کس از خلفای آن تمکین نیافت که جعفر برمکی از هرون الرشید و فتح خاقان
بیمار شدی دل از همه کارها برداشتی و چندان غم در دل گرفتی که او نمیزید از آن علت
گرفتار شدی گویند پیش متوکل صفت شیرینی کردند بحرین فرستاد و انرا به بهایی
گران بخرید و بغلام خود یاغر ترک داد و گفت ازین چیزی ارزد و نه تو اول زخم
یاغر ترک بدان شیرینی زد و فتح خاقان خود را به او انداخت و گفت لا ارید الحیوة
بعدک یا امیر المومنین و در سنه اثنین و ثلاثین و مائتین خواجه ابو الولید احمد بن ابی الرجا
کرجمالی حاشیی بجلیه علوم ظاهر و باطن آرایش داشت و در علم حدیث رایت مهارت
برمرافع داشت در بلده فاخره بخارا وفات المستعین بالله ابو جعفر محمد بن متوکل بعد از
پدر حکومت بدو متعلق گرفت شش ماه حکم کرد و در پانزدهم ربیع الاخر سنه ثمان و اربعین
و مائتین بمرض سرسام درگذشت بعضی گویند بر شی درم کرد و چهار روز درین رنج بماند
و بعد از چهار روز زبهان در دمرد و العلم عند الله تعالی و تقدس المستعین بالله ابو العباس
بن محمد بن احمد بن معتصم بعد از عم زاده حکومت بدو قرار گرفت سه سال و نه ماه
حکومت کرد و در آخر محرم سنه اثنین و خمسین و مائتین غلامان بر او خروج کردند و او
را خلع نمودند و محبوس کردند و طعام از و باز گرفتند تا وفات مقدم غلامان وصیف
و بوقا رصغیر بودند که با تفاق محمد بن عبد الله بن طاهر بر مستعین خروج کردند تا خود
را خلع کرد و در ایام او الداعی الی الحق حسن بن زید العلوی در سنه خمس و مائتین
در طبرستان خروج کرد و جیل و دیلم ماوی یکی شدند و از ملک ری تا کنار سفید رود
دیگر فشده بدانکه از کنار سفید رود تا انجا که از توابع تنکابن است دیلمان گویند
و از تنکابن تا جرجان طبرستان خوانند و ازان طرف سفید رود تا قومس را کرکان
گاف جیلان گویند و تا سنه احدی و تسعین و مائتین حکومت طبرستان در ذریت

داعی بود و سلسلهٔ نسب شریف داعی بدین ترتیب است حسن بن زید بن اسمعیل بن
حسن بن زید بن علی بن حسین بن علی ابو طالب قال الرافعی فی کتاب اللّدین الحسن
بن زید العلوی شریف فاضل موصوف بحسن الطریقة و در بحر الانساب مذکور است
که داعی عقب نداشت بعد از وی اولادش از جانب خواهر احمد بن محمد بن ابراهیم
بن علی بن عبد الرحمن الشجری زیدی اند حکومت نشست و ولادت رافع در شب
یکشنبه بیست و یکم شوال سنه خمس و خمسمائه بوده و وفاتش در شب پنجشنبه سادس
ذی قعده سنه ثلاث و عشرین و ستمایه بوده در روز مذکور بعد از ظهر و در اهل
در مقبره کهرون مدفون شد و از اشعار اوست بیت طلب کردن علم از
انست فرض کرچی علم کس را بحق راه نیست کسی نیک دار دز آموختن کر از نیک
نادانی آگاه نیست بعد ازان داعی بن محمد بن زید بر و خروج کرد و او بقتل آورد
و بر طبرستان مستولی شد مدت هفده سال و هفت ماه در حکومت ماند حسن
بن زید را طبرستانیان داعی کبیر گویند و داعی الحق نیز گویند و در حق پور رافع بن
مریم خطبه بنام او کرد تا آنکه محمد بن هرون رخجی صاحب امیر اسمعیل سامانی با او
محاربه کرد و او را بقتل آورد و سر او را با برشی زید بن محمد به شهر بخارا فرستاد و بدن
او را در جرجان دفن کردند عند قبر و باغ محمد بن امام جعفر صادق علیه السلام
و فات محمد بن الامام جعفر الصادق علیه السلام در سنه ثلاث و مائه بوده و این
واقعه در شهور سنه سبع و ثمانین و مائتین بوده بزعم بعضی از مورخان طبرستان محمد
بن زید ملقب بداعی الصغیر بعد اما به اعتقاد سید ظهیر داعی صغیر حسن بن قاسم
الحسنی است نسبت سید بر ین موجب است حسن بن قاسم بن حسن بن
علی بن عبد الرحمن الشجری بن قاسم بن حسن بن زید بن الامام حسن بن امیر المومنین
علی ابن ابو طالب صلوات الله و سلامه علیه و آله اجمعین المعتز بالله ابو عبد الله زبیر
بن متوکل بعد از مستعین بخلافت نشست و مدت رسید و شش ماه
و بیست روز حکم کرد بعد ازان غلامان بر و خروج کردند و او را فرو دند
ناخوش را خلع کرد و هر چه داشت بزجر از و گرفتند و او را در حمام گرم آب یخ
زهر آلود دادند تا بمرد و این حال در سابع عشر رجب سنه خمس و خمسین
و مائه بود و معتز موسی بن بوغا را در سنه ثلاث و خمسین و مائه بجنگ
داعی فرستاد و ری و قزوین و ابهر و زنجان از تصرف او بیرون آورد و داعی
منهزم شد و بطبرستان قناعت نمود و در سنه احدی و سبعین و برو ماند
سنه ستین و مائه بموت وفات کرد و بعد از آن برادرش محمد بن زید سنه سبع
و ثمانین حاکم طبرستان بود و بعد ازان بر دست محمد بن هرون رخجی صاحب
امیر اسمعیل سامانی کشته شد و در سنه اربع و خمسین و مائه بوبکر را در سرخس

را آی بفرمان معتز بکشند و سرش از منارهٔ سُرَّ مَنْ رَآی بیاویختند و بعد ازان ببغداد فرستادند معتز لوزی سفید داشت و رخساره سرخ و موی سیاه و بسیار و روی چشمان نیکو داشت و پشانی و بالای دراز داشت المهدی بالله ابو اسحق محمد بن واثق بن معتصم بعد از معتز یازده ماه حکومت کرد غلامان او را گرفته حبس کردند و بعد ازان بکشتند در ثامن عشر رجب سنه ست و خمسین و مائتین و ترکان قبل از قتل مهتدی صالح بن وصیف را در سُرَّ مَنْ رَآی که پیشوای غلامان بود پی رخصت مهتدی بکشتند و سه روز سر او را بر سر تیره کرده میگردانیدند پس بباب العباده بیاویختند و این حال در اوایل سنه ست و خمسین و مائتین بود مهتدی مرد فراخ پشانی و گرفته روی و پیش چشم و بزرگ شکم و دراز ریش و کوتاه بالا بود و در سنه خمس و خمسین و مائتین شیخ ابو الحسن الثری القطان از عالم انتقال نمود عمرش نیف و هشتاد سال بود و در سنه ثمان و خمسین و مائتین یحیی بن معاذ رازی که از مشایخ اسلام است وفات یافت و ان جناب در وعظ مهارت بی نهایت داشت چنانکه یوسف بن حسن رازی گفته است که در صد و بیست بلدهٔ بخدمت علماء و مشایخ رسیدم و هیچ کس را قادر تر بر سخن از یحیی بن معاذ رازی ندیدم المعتمد علی الله احمد بن متوکل بعد از مهتدی بخلافت نشست و بیست و سه سال حکم کرد دو برادر زاده را احمد بن طلحه بن متوکل بر یمن و حجاز فرستاد و در عهد او بعراق عجم حسین بن علی بن حسن بن علی بن عمر بن الامام زین العابدین علیه السلام خروج کرد و در سنه تسع و ثمانین و مائتین که زمان معتضد خلیفه بود به دیلمان رفت و خلق را بخود دعوت نمود کار او انجا بالا گرفت مردم گیلان او را ناصر الحق و ناصر الاسلام گویند و امام معتمد شناسند و قول او نزد ایشان اعتبار عظیم دارد و بمذهب او عمل مینمایند و او را در ثالث عشرین و ثلثمائه در آمل وفات یافت و هم انجا مدفون است نحو و نه سال عمر داشت و معتمد در اواسط رجب سنه تسع و سبعین و مائتین وفات یافت و ابو العباس المبرد محمد النحوی الازدی البصری در سنه خمس و ثمانین و مائتین وفات یافت و در تاریخ ایافعی کانت ولادة المبرد یوم الاثنین سنة عشر و قیل سنة سبع و مائة و توفی یوم الاثنین سنة خمس و قیل سنة ست و مائتین و در سنه خمس و ثمانین و مائتین شیخ ابو سعید حراز متوجه عالم آخرت گشت نام شیخ ابو سعید احمد بن عیسی است او بغدادی الاصل است مدتی موزه میدوخت و باز میگذاشت پرسیدند چرا چنین میکنی جواب داد که نفس خود را مشغول میکنم پیش از انکه او مرا مشغول گرداند و چون خرز در لغت دوختن موزه است بجراز ملقب گشت المعتضد بالله ابو العباس بن احمد موفق بن متوکل بعد از معتمد خلافت بدو تعلق گرفت عالی همت و کامل و عاقل و صاحب تجربه بود

پیش از خلافت بخواب دید که بر کنار دجله مرد نورانی دست در دجله کردی و کف آب
بر داشتی و در دجله آب نماندی باز آن آب بر یختی و دجله بر قرار روان شدی معتمد از
احوال او پرسید کفتندی امیر المومنین علی مرتضی است علیه السلام معتضد بر و سلام
کردی آنحضرت او را اکرام فرمودی و کفتی چون خلافت بتو رسد فرزندان مرا نیکو دار
و مکذار کز حمتی بدیشان رسد معتضد بدین سبب رعایت علویان بغایت
کردی و اموال ایشان بسیار بخشیدی و حکم کرد که بر سر منبر بر معاویه لعنت کنند ارکان
دولت مانع شدند و کفتند موجب خروج علویان مرشد و بدولت آل عباس منفرت
دارد و مدت زمان خلافت او نه ماه و خلافت بماند و در آخر ربیع الاول سنه تسع و ثمانین و مایه
کهین از افراط مباشرت بمرد و در سنه سبع و تسعین مولد مایه سید الطایفه شیخ ابو القاسم
جنید بن محمد نهاوندی بغدادی از علم اشتغال نمود و در سنه احد و تسعین شیخ
ابو اسحق ابراهیم بن احمد الخواص وفات یافت و در زمان مکتفی ابو العباس المشهور
بثعلب احمد بن یحیی الشیبانی النحوی الکوفی صاحب التصانیف المفیده در سنه
احدی و تسعین و مایتین وفات یافت الشیبانی نسبه الی شیبان حی من بنو بکر بن وایل
توفی ایام المقتدر الطبیب الماهر محمد بن الزکریا الرازی فی سنه ثلاث و عشرو ثلثمایه العدامه
المشهور المکتفی بالله ابو محمد احمد بن معتضد بعد از پدر بخلافت رسید و در زمان
او قرامطه خروج کردند و راه حج مسدود کردانیدند مکتفی ایشان را براند خلافت و شش
سال و هفت ماه و بیست روز خلافت کرد و در ثالث عشر ذی حجه سنه خمس و
تسعین و مایتین در کذشت المقتدر بالله ابو الفضل جعفر بن معتضد بوصیت برادر
دست بدو تعلق کرفت و در عهد او قرامطه قوت کرفتند و در مکه معظمه
قتل عام کردند و حجر الاسود را از مکه بکوفه نقل کردند و بفرموده او وزیر او حامد در سنه
تسع و ثلثمایه روز سه شنبه شش روز مانده از ذی قعده حسین بن منصور حلاج را بکشتند
و مقدر بدست بعضی خواص در سابع عشرین شوال سنه عشرین و ثلثمایه کشته شد پست
و پنج سال خلافت کرده بعد القاهر بالله ابو منصور محمد بن معتضد بعد از برادر او را
نامزد خلافت کردند و بعد از یک سال و نیم او را خلع کردند و میل کشیدند و در اواسط جمادی
الاول سنه اثنین و عشرین و ثلثمایه فوت شد و بعد از انکه قاهر را کور کردند شانزده
سال و نیم دیکر بزیست عمرش پنجاه و یک سال بادشاهان نصر بن احمد سامانی و عضد
الدوله دیلمی معاصر او بودند و دیلمان هنوز بر بغداد مستولی نکشته بودند و چون
مرداویج غلامانش بوزن و وزیر الحکم ماکان بکشت از اصفهان بکرخشد و عزیمت بغداد
کردند بحکم امیر الامرا در زمان متقی بدست جلاد کشته شد الراضی بالله ابو العباس محمد بن
مقتدر بعد از عم بخلافت رسید این مقله در سنه ست و عشرین و ثلثمایه بود و ولادت ابن
مقله بود خطاط و وزیر او بود بحکم ماکانی که منصب امیر الامرایی داشت دست ابن مقله را ببرید

الکوفی

انکه مکتوبی نوشته بعهده دیگری را بامیرالامرا خواند بیرند و بافعی گوید که بعد از چند روز زبانش
نیز بیرند و این واقعه در سنه ست وعشرین و ثلثمایه بوده ولادت ابن مقله بعد از عصر روز
پنجشنبه نزدیک نه بعد از شوال سنه اثنی وسبعین و مائتین بوده در بغداد و وفاتش در سنه
ثمان وعشر و ثلثمایه و اول کسیست که این خطوط را از خط کوفی استنباط کرده و در تاریخ یافعی
مذکور است که جمیع کتابات امم از شرق و غرب ربع مسکون دوازده نوع است
عربی و عجمی رومی و یونانی و فارسی و سریانی و عبرانی و رومی و قبطی و بربری و اندلسی و هندی و چینی
و عربی که عبارت از خط کوفی است واضع آن عامر ابن حدره است رافضی شش سال و دو
ماه خلافت کرد و در سابع عشرین ربیع الاول سنه تسع وعشرین و ثلثمایه در گذشت واز
خلفا اول کسی که در امامت و خطابت نایب تعیین کرده او بعد و هم در این سال صاحب
مصنفات ابوبکر محمد بن بشار الانباری بعالم آخرت شتافت و هم در این سال شیخ مرتضی
نیشابوری در بغداد از عالم اشتغال بمعقول نامزدی عبد الله بن محمد بعد المتقی بالله ابو اسحق ابراهیم بن
معتضد بعد از ارافی بخلافت نشست و در عهد او کوکبی ظاهر شد که ذنب آن از مشرق تا مغرب
بگرفت و سیزده روز بماند و از تاثیران علامت یک جریب کندم به سیصد و بیست دینار رشته
و در بغداد قحطی شد که آدم آدم میخورد و در اثنای قحط وبا نیز هم رسید چنانچه مردم یکدیگر را
دفن نمیکردند و در آن سال بعد کرومیان مستولی شدند و دیگر دیار بکر را غارت کردند و
قریب چهار سال متقی خلافت کرد بعد ازان در عشرین صفر سنه ثلاث وثلاثین و ثلثمایه
او را از خلافت معزول کردند و میل کشیدند و بیست و چهار سال دیگر بزیست و در شعبان
سنه سبع وخمسین و ثلثمایه بالری و هو شیخ جلیل القدر عظیم الشان سمع منه شیوخ الطایفه و له مصنفات
کثیرة لم یوتی بمثله یحکی القمر فی حفظ کثرة علم نحو یمین ثمان مصنف المستکفی بالله ابو القاسم عبد الله بن مکتفی بعد
متقی بخلافت نشست چون یکسال و چهار ماه خلافت کرد معز الدوله از آل بویه او را بگرفت
و خلع کرد و میل کشید و این صورت در اوایل سنه اربع و ثلاثین و ثلثمایه بعد باعث این
مقدم توزان بود که امیرالامرا بعد و در عهد مستکفی کور شد و بمرد و مستکفی بعد ازین چهار
سال دیگر بزیست مدت عمرش چهل و شش سال و از پادشاهان جهان نوح سامانی و عضد
الدوله دیلمی و برادرش معاصر او بودند المطیع بالله ابو القاسم فضل بن مقتدر بعد از مستکفی
بعهد معز الدوله بن بویه بخلافت رسید و با قرامطه صلح کرد و حجر الاسود را که او مکه
بکوفه نقل کرده بودند از ایشان بخرید و به مکه فرستاد و مطیع مدت بیست و نه سال
هم در خلافت بماند بس مغلوج شد و خود را خلع کرده خلافت به پسر خود طایع داد
و این صورت در آخر ذی قعده سنه ثلاث وستین و ثلثمایه بعد مطیع دو ماه دیگر
بزیست و در محرم سنه اربع وستین و ثلثمایه بمرد تو فی فی هذه السنه شیخ العارفین ابو بکر شبلی رحمة
الله علیه و ایضا القایم بامر الله ابن محمد اسمعیل الطایع بالله عبد الکریم بن مطیع بوصیت پدر
بخلافت قرار گرفت هفده سال و هشت ماه در خلافت بماند و در اواخر شعبان

ابو جعفر محمد

سنه احدی و ثلاثین و ثلاث مایه بالزام بهاء الدوله دیلمی خود را خلع کرد و مدت ده از ده سال
دیگر بزیست و تا قادر خلیفه بخلافت کرد و قادر او را اکرام نمود و مدت عمرش شصت و نه
سال مردی میانه بالا بوده است بدرازی مایل و سرخ و سفید و رویی بسیار نیکو داشت و
بزرگ چشم بود و مولدش انبوه داشت و مادر او کنیزک بود نام او تمنی القادر بالله ابوالعباس
احمد بن اسحق بن مقتدر بعد از طایع خلافت بنام او کردند در عهد او سلطان محمود سبکتکین
در خراسان پادشاه شد قادر چهل و یک سال و چهار ماه خلافت کرد و در پانزدهم ذیحجه سنه
اثنین و عشرین و اربع مایه درگذشت در ثالث رمضان سنه احدی و سبعین و ثلثمایه شیخ
ابوعبد الله محمد بن خفیف شیرازی از عالم مجاز نقل فرمود حیاتش نود و پنج سال و بقولی
صد و چهار سال بوده القایم بامر الله ابوجعفر عبد الله بعد از پدر بحکومت نشست در
ایام او طغرل بیک بن میکائیل بن سلجوق خراسان فرو گرفت و قایم او را خلعت
فرستاد و رکن الدین لقب کرد و بعد ازان با سپاه بسیار بهمک دیلم بعهد دعوت
اسماعیلان پذیرفته قصد قایم بامر الله کرد و او را گرفته محبوس ساخت قایم از طغرل
بیک استعانت خواست سلطان طغرل بیک با لشکر تمام برفت و با بساطیری
در میانه واسط و کوفه جنگ کرد و بساطیری بزمیت رفت سلطان قایم را بدار
السلام آورد و بمسند حکومت رسانید و مال بغداد به تصرف سلطان طغرل
بیک آمد و خلیفه با سلطان طغرل بیک پیوند کرد و از [illegible] سلطان خاتون بنت
جغر بیک را در نکاح آورد و دختر خود سیده خاتون را به سلطان طغرل بیک داد قایم
چهل و چهار سال و شش ماه حکومت کرد و در اواسط شعبان سنه سبع و ستین
و اربع مایه درگذشت و در اوایل زمان قایم خلیفه علی بن هلال بجانب که مشهور است
به ابن البواب خطاط در سنه ثلاث و عشرین و اربعمایه فوت شد و در سنه ست و
عشرین و اربعمایه شیخ ابو اسحق ابراهیم بن شهریار کازرونی ببغداد جاودانی انتقال
نمود و او در طلب علم مسافرتها کرده در بصره و مکه و مدینه از علما استماع حدیث
فرموده بعهد عمرش از شصت سال زیاده گفته اند و هم درین سال سلطان مسعود
بن سلطان محمد غزنوی در اصفهان قتل بسیار کرد و اعیان انجا را بکشت المقتدی بالله
ابوالقاسم عبد الله بن احمد بن قایم بعد از جده بحکومت نشست مدت نوزده سال و
هفت ماه حکومت کرد و در اواسط محرم سنه سبع ثمانین و اربعمایه بموت عجاه
درگذشت آورده اند که روزی مقتدی با جمعی از خواص بر سفره نشسته
طعام خورد و چون دست بشست و اکثر مردم متفرقه شدند غیر قهره ماند و خواست
النهار بازپس نگریست هیچ آفریده را ندید و همان لحظه دست و پای مقتدی از
کار افتاد و روز کار حیاتش سر آمد و در روز فوت مقتدی یازده ملک
مثل ملک هند و ملک ترک و غیره از دار دنیا نقل کردند و مستظهر بالله اسماعیل ام

دربی

در این سال در گذشت المستظهر بالله ابو العباس احمد بن مقتدی بوصیت پدر بخلافت
نشست بار دوی شرقی بغداد خندق در و از ها او ساخت و مستظهر بیست و نجای
و سه ماه حکومت کرد و او را در زمان حکومت هیچ تشویش نرسید و در ربیع الآخر
سنه عشرین و خمسمایه در گذشت المسترشد بالله ابو المنصور فضل بن مستظهر بعد از
پدر بخلافت نشست شکوه و هیبت تمام داشت و سلاطین سلجوقی را محل نه
نهای بنا بر این میان او و سلطان مسعود سلجوقی به محاربه انجامید منهزم شد و در
دست سلطان مسعود گرفتار شده و در سراپرده مسعود محبوس گشت
و این صورت در رجب سنه تسع و عشرین و خمسمایه بود بعد از این بهشت ماه
مسترشد او را در خرد و در خیمه کاردی زدند و بدان در گذشت مدت هفده
سال و دو ماه حکومت کرده بود الراشد بالله ابو منصور جعفر بن المسترشد
چون پدرش در جنگ سلطان مسعود اسیر شد در بغداد حکومت بدو
دادند او نام سلجوقیان از خطبه بیفکند و به انتظام کار پدر آهنگ جنگ سلطان
مسعود کرد سلطان مسعود نیز عقب او در آمده نه اشد ار سلطان مسعود بگریخت
و از بغداله بخدمت مسعود اصفهان آمد ملاحده او را نیز بدرجه شهادت رسانیدند
و در رابع عشرین رمضان سنه اثنی و ثلاثین و خمسمایه در شهرستان اصفهان
لشکرگاه او بود چون شهید شد او را در کنار رزنده رود میان شهرستان
اصفهان دفن کردند و آن مقام را امروز علمدار میخوانند مدت خلافت او
هشت ماه در دیار عرب و در دیگر ولایات یکسال و چهار ماه و در سنه
احدی و ستین و خمسمایه شیخ محی الدین عبد القادر گیلانی بمرد و هو محی الدین عبد القادر
بن ابی صالح موسی بن ابی عبد الله یحیی بن محمد بن الامام حسن علیه السلام و مادر شیخ
محی الدین عبد القادر ام الخیر فاطمه دختر ابو عبد الله الصومعی بود که از جمله مشایخ
گیلان است بنا بر این شیخ محی الدین عبد القادر را گیلانی گویند و تولد آن
جناب در گیلان در سنه سبعین و اربعمایه بود به بغداد تشریف قدوم ارزانی
فرمود و در آن دیار بدرجه فضل و کمال ترقی کرده از آن جناب کرامات
و خوارق عادات بکثرت ظهور رسید چنانچه در کتب مبسوط مسطور است
و الله المستعان و در سنه اثنی و ستین و خمسمایه صاحب التصانیف تاج
الاسلام حافظ ابو سعید الکریم بن محمد منصور السمعانی که محدث مشرق و
مغرب بود از جهان فانی روی بعالم جاودانی نهاد و فی التاریخ الیافعی
کان بلغ عدة شیوخ ابی سعید السمعانی یزید علی اربعة الاف شیخ و کان
حافظا ثقة مکثرا واسع العلم کثیر الفضایل ظریفا لطیفا مجملا لطیفا نبیلا شریکا و
شریفا کان ابوه فاضلا مناظرا فقیها محدثا حافظا و له عنده تصانیف المقتفی بالله

ابو عبد الله محمد ابن مستظهر چون راشد بکرسی سلطنت نشست سلطان مسعود با مقتدی بیعت
کرد و تا سلطان مسعود در حیات بود حکومت او را روا نداشت چون سلطان
مسعود در گذشت کمر او رونق گرفت پست و چهار سال و یازده حکومت
کرد و در اوایل ربیع الاول سنه خمس و خمسین و خمسمایه در گذشت المستنجد بالله ابو
المظفر یوسف بن المقتفی بعد از پدر بحکومت نشست وقار و هیبت و کیاست تمام
داشت و بلطیف طبع بعد و اشعار نیکو دارد یازده سال حکومت کرد و
در اوایل ربیع الاول سنه ست و ستین و خمسمایه در گذشت المستضی بنور الله
ابو محمد بن مستنجد بعد از پدر بحکومت بدو قرار گرفت بزرگ منش و بسیار
عطا بخش و ابن عطا کر وکیل در خانه او بود اجازات نوشته بود که هر انعام که
کم از دو هزار دینار باشد بمستضی نگفته به مستحق رسانند و چون بدو هزار
رسد اجازت طلبد مستضی نه سال و هشت ماه حکومت کرد و در آخر شوال
سنه خمس و تسعین و خمسمایه در گذشت الناصر لدین الله ابو العباس احمد بن مستضی
بعد از پدر خلیفه شد مردی دلاور و دانا بود و در عهد او بغداد و ملک عرب آباد
تمام یافت مدت چهل و شش سال و یازده ماه در حکومت بماند در عهد او خوارزمشاه
بان سلطنت از دست سلجوقیان بیرون بردند و چنگیز خان بر ممالک توران و ایران
مستولی شده قتل عام کرد وفات ناصر در غره شوال سنه اثنی و عشرین و ستمایه بود و در
سنه سبع و تسعین و خمسمایه ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد بن علی المعروف بابن
الجوزی اشرف فوت شد و او را در انواع علوم و اصناف فنون مانند تفسیر و فقه و طب
و سیر و تواریخ و اخبار و حید اد و ار و فرید اعصار بود از مصنفات شتی ملاقح و منتظم و اعمار
الاعیان در میان طوایف انسان مشهور است و نکات آن کتب در مولفات علماء
و فضلا منقول و مذکور اظاهر بالله ابو منصور محمد ابن ناصر بعد از پدر حاکم شد بحسن سیرت
او هیچکس را از خلفاء بنی عباس بنحو او کار نیش رواج نداشت مدت نه ماه و سیزده
روز در خلافت مهلت یافت و در ثالث عشر رجب سنه ثلاث و عشرین و ستمایه
در گذشت المستنصر بالله ابو جعفر منصور بن ظاهر بعد از پدر بحکومت نشست و او مرد
کریم رحیم بود گویند هر مالی که در مدت پانصد سال اولاد عباس جمع کردند جمله را به
بخشید در عهد او ملک عرب شکست بهشت کشت و نشان خرابی در ان مملکت
نماند و در زمان او مغل مستولی شدند و جرما لا غون نوین از مغل به بغداد در رفت
و با شرف الدین اقباق شیرمانی محاربه کرد و منهزم گشت مدت حکومت او هفده
سال بود در آخر جمادی الآخر سنه اربعین و ستمایه در گذشت از افاضل زمان
مستنصر ابو الحسن عز الدین علی بن محمد الجزری است که در میان ارباب اخبار باین
اشبر اشتهار دارد و او در موصل اقامت داشت و همت بلند نهمت بر تصنیف

تالیف مذکور است و از جمله مصنفات آنجناب تاریخ کامل بغایت مشهور است و نکات و
حکایات در مولفات متاخرین منقول و مسطور است و ابو سعد ادریس انساب ابن سمعانی را
انتخاب کرده و دران منتخب بر اغلاط مصنف شرط تمیز بجای آورده آنچه از ابن سمعانی
فوت شده بعد اضافه بمنتخب دران منتخب در سه جلد است و اصلش در شش مجلد و دیگر از
مولفات ابن اثیر کتاب معرفة الصحابه است در شش مجلد وفاتش در سنه ثلاث ثلاثین و
ستمایه اتفاق افتاد و وفات شیخ شهاب الدین سهروردی در غره محرم سنه اثنی و ثلاثین
وستمایه بعهد مستضی در بغداد واقع شد و ولادتش در رجب سنه تسع و ثلاثین وخمسمایه
بوده و در سنه خمس وثلاثین وستمایه شیخ اوحد الدین کرمانی بجوار رحمت حق واصل
شده المستعصم بالله ابو احمد عبد الله بن مستنصر بعد از پدر بخلافت نشست آخر خلفاء
بنی عباس است مرد متورع بود اما رای نداشت مدت پانزده سال و هفتماه حکومت
کرد از پادشاهان مغل هلاکو خان لشکر بجنگ او آورد و در اوایل صفر سنه
وخمسین وستمایه او را با اکثر اهل بغداد بقتل آورد و درین باب گفته انه نظم سال
هجرت ششصد و پنجاه و شش روز یکشنبه چهارم از صفر شه خلیفه بتر هلاکو خان دوان
دولت عباسیان آمد بسر و در تاریخ مرآت الجنان چنین مذکور است که در بغداد
کم از هزار و ششصد هزار آدمی کشته شدند و دولت بنی عباس آخر رسید بعد
ازین مغل بر عراق عرب مستولی شدند باب اول در ذکر طبقات سلاطین
ایران که در زمان بنی عباس متصدی امر سلطنت بوده اند بر یازده فصل است
فصل اول در ذکر طاهریان و ایشان پنج تن بوده اند شاعری اسامی ایشان درین
دو بیت مندرج ساخته است بیت در خراسان زال مصعب شاه طاهر
وطلحه بعد وعبد الله باز طاهر دگر محمد آن کو بیعقوب داد تخت وکلاه اول ایشان
طاهر بن حسین بن مصعب خزاعیست که او را ذو الیمینین میخوانند و او در زمان مامون
خلیفه منصب امر الامرایی داشت و محمد امین برادر مامون بر دست او کشته شد و به
سعی او مامون بخلافت رسید و او را ذو الیمین برای آن میگویند که با حضرت امام
علی موسی رضا علیه السلام بیعت میکرد گفت دست راست من بر بیعت مامون
مشغول است و بدست چپ با حضرت امام بیعت کنم و گفت باری که بر
بیعت امام مشغول شد آنرا نیز بمین توان گفت بنابرین او را ذو الیمینین لقب کردند
یک چشم او از نور بهره نداشت و شاعر درین باب گفته یا ذا الیمین و عین واحده
نقصان عین ویمین زایده مامون بر طاهر ذو الیمین جهت کشتن برادر خود محمد امین
گردان بعد او را از پیش خود دور کرد و غسان بن عباد را که عم زاده فضل بن سهل
بود از خراسان عزل فرمود و حکومت خراسان بدو تفویض نمود و در سنه خمس
ومائتین طاهر ذو الیمین در اندک وقتی در خراسان مستقل گشت و در سنه سبع و مائتین

تین وفات یافت آورده اند که وقتی که مامون طاهر ذوالیمین را بجنگ علی بن عیسی
از جانب محمد امین میرآمد فرستاد افضل بن سهل که وزیر مامون بود و منجم بی نظیر او را
بطالع نجسته روان کرد و گفت لوای تو به طالعی بسته ام که قریب شصت سال
آنرا هیچکس نشوانده کشود و چنین بعد ازین وقت تا زمان غلبه بنی لیث صفار نیز ده
شش سال حکومت خراسان در دست طاهریان بود بعضی مورخان این طایفه
را در عداد سلاطین نیاورده اند و احوال ایشان در ضمن احوال بنی عباس ذکر کرده اند
اما چون طاهر ذوالیمین که مقدم این طایفه است این فرقه را بدو باز میخوانند در آخر عمر
هوای سلطنت باستقلال کرده بود و بعد از و حکومت خراسان در خانه و اولاد او
بود و بعضی دیگر ذکر ایشان علاحده ایراد فرموده اند طلحه بن طاهر بود از پدر بحکم
مامون حاکم خراسان شد در زمان او شخصی حمزه نام در ولایت سیستان خروج
کرد طلحه بدان جانب لشکر کشید و بعد از محاربات ظفر یافت و سیستان را ضبط
کرد و به خراسان مراجعت نمود و در سنه ثلاث وعشرین ومائتین در گذشت علی بن
طلحه قایم مقام پدر شد در اندک وقتی جعفر برو خروج کرد نداورا در نواحی نیشابور
بکشتند مدت حکومت علی بن طلحه شش سال عبدالله بن طاهر بعد از فوت طلحه و پرش
بحکم مامون والی خراسان شد و بغایت ادیب و فاضل بود و سخاوت بی نهایت
داشت در عدل و داد کوشید خراسان در زمان او معمور و آباد ان گشت
عبدالله هفده سال حکومت کرد و در سنه ثلاثین ومائتین در گذشت قبر عبدالله
طاهر در نیشابور است و قبر او معروف است و زیارت کنند و چنین گویند
که هر حاجت که در انجا بخواهند باجابت مقرون میگردد طاهر بن عبدالله بعد از
پدر بحکم واثق حکومت خراسان بدو تعلق گرفت و او نیز سیرت پدر داشت
هفده سال حکومت کرد و در سنه ثمان واربعین ومائتین در گذشت و در سنه
خمس واربعین ومائتین شیخ ذوالنون مصری وفات یافت و هو ابوالفیض
ثوبان بن ابراهیم وابراهیم از بلاد ثوبه بود و در سلک موالی قریش انتظام داشت
و در همین سال ابوتراب علی بن حصین نخشبی در بادیه بصره به بیابان عدم
شتافت و از نفحات الانس چنان مستفاد میگردد که نام ابوتراب عسکر
بوده نه علی العلم وعند الله وتعالی محمد بن طاهر بن عبدالله بن طاهر بعد از پدر بحکومت
بحکم مستعین بجای پدر نشست و به عقل و ادب موصوف بود و به لهو و طرب
و عشرت بغایت مایل بود در زمان او یعقوب بن لیث صفار که در سیستان
خروج کرده بود لشکر بخراسان کشید و از علویان حسن بن زید الحسنی که مدتی
کبیر مشهور است بر طبرستان مستولی شده بود و بجرجان آمد چون محمد امین
طاهر را از دو طرف دشمن پیدا شد متزلزل گشت و نزد یعقوب رسول فرستاد

پیغام کرد که اگر منشور را از خلیفه داری بنمای تا اطاعت کنم و اگر منشوری نداری بی فرمان
خلیفه به کجا می آیی یعقوب چون پیغام شنید شمشیر از زیر مصلّی بیرون آورد و گفت
منشور من اینست و به نیشابور در آمد و در سنه تسع وخمسین و مائتین محمد بن
طاهر را با صد و شصت نفر از اقارب و عشایر بگرفت و بسیستان فرستاد
و دولت طاهریان در خراسان بر آمد و ایشان با همه پادشاهان عادل و کریم
و هنرور بودند خراسان در ایام حکومت این طایفه در نهایت معموری
و آبادانی بوده و در سنه اربعین و مائتین شیخ ابو حامد سلطان احمد خضرویه
که در جمله او در زهد و عبادت و اظهار کرامات و خوارق عادات در غایت
رفعت بود و در قبت السلام بلخ از این عالم فانی بعالم بقا رحلت نمود و قبر آن
جناب در ظاهر بلده مذکوره مشهور است مدت عمر شریفش نود و پنج بوده والله
و اعلم فصل دویم در ذکر صفاریان از ایشان که بسلطنت رسیده اند و مدت
حکومتشان سی و چهار سال بوده در حبیب السیر مسطور است که نسب لیث صفار
به انوشیروان عادل میرسد یعقوب بن لیث روگر کیچه سیستانی بود چون در خود
نخوتی میدید بروی کار سلطنت نشد و از سلاح و رزی بغیاری و راهزنی افتاد امّا در
طریق انصاف مرعی داشتی و مال کسی را بیکبار بنردی بعد ازان بملازمت درهم بن نصر بن
رافع بن لیث بن نصر سیار که والی سیستان بود رفت و پیش او مرتبه و جاه یافت و
امیر لشکر شد و حبیب السیر مسطور است که یعقوب بن لیث در ان ایام که راه زنی میکرد
شبی نقبی زده بخزانه درهم بن نصر بن رافع بن لیث بن نصر سیار که بتقلب بر ولایت
سیستان استیلا یافته بود رفت و زر و جواهر بیشمار و اقمشه و امتعه بسیار و درهم بسته میخواست
که بیرون آید پایش بر چیزی خورد و آنرا که هر سنه اشت انرا برداشته بجهت امتحان
زبان خود را بر و مالید معلوم او شد که نمک است آنگاه حق نمک را بر اخذ اموال غالب داشته
انچه درهم آورده بود همانجا گذاشته بیرون آمد علی الصباح چون خازن بخانه در آمد و کیفیت
اموال نزد او بوضوح پیوست متحیر گردیده به نزد درهم رفت و او را بر صورت واقعه
مطلع گردانید درهم فرمود تا در شهر منادی کنند تا هر که این کار از و بوضوح پیوسته باشد
از من ایمن است بملازمت رسد تا او را باضاف الطاف شایسته سرفراز و ممتاز
گردانم یعقوب چون منادی شنید امیدوار بوده به درگاه درهم آمد و درهم کیفیت
احوال از و استفسار نمود یعقوب جواب داد که رعایت نمک از تصرف در انجهات
غالب آمد درهم را بغایت مستحسن افتاده او را در سلک بزرگان خاصه سرافراز
گردانید و روز بروز او را ترقی میداد تا به منصب امارت رسید و بعد از وفات
درهم بن نصر بر پرانش خروج کرده بر سیستان مستولی شد و در سنه ثلاث وخمسین و
مائتین روز بروز کار او بالا گرفت تا در سنه تسع وخمسین و مائتین بر خراسان

دست یافت و محمد ابن طاهر را در نشابور بگرفت و به فرمود و سلطنت خراسان
یافت و بعد از تسخیر خراسان عزیمت فارس کرد و بشیراز رفت و مسخر کرد و کرمان
نیز بدست آورد و موسم خلیفه او را منشور سلطنت و خلعت فرستاد و او هر جا گمان
مال بر دشمنان و زور بستد و مال های جهان بر وجمع شد آهنگ عراق و مازندران کرد
و با هفتاد هزار کس بجنگ دامغان رفت و حسن ابن زید العلوی رفت و منهزم شد پس ازان
هوس ملک عرب کرد و بجنگ معتمد خلیفه رفت معتمد برادر خود موفق را بجنگ او
فرستاد و بین الفریقین در ماه رجب سنه اثنین وستمائه در رحد دو و اسطخار بعظیم واقع
شد و در تیر بر حلق و تن یعقوب زدند و لشکر یعقوب منهزم شدند و یعقوب بخوزستان
رفت و بعد از مدتی بمرض قولنج بمرد و در رابع عشر شوال سنه خمس وستین و مائتین
در جیب السیر مسطور است که چون یعقوب بمرض قولنج مبتلا شد اطبا علاج این
مرض را متعذر و رحقنه یافته او قبول نکرد و ابا نمود تا طبیعتش دست از تصرف امور
بدن کوتاه کرد یعقوب بغایت بزرگ و عاقل بود و سیاست و سخاوت بکمال
داشت هرگاه که لشکری داشتی ملک او بود مکر اندکی و علیق از خاصه خود میداد
و بر تخت چوبین بلند که بر هم لشکر مشرف بود نشستی و اگر از او ضایع لشکر را در نظرش
ناپسندی بودی تغییر فرمودی و دو هزار مرد جلد را هر یک چماقی زرین داده بود که
هریک ازان یکهزار مشعله وزن داشت و هیچکس را وقوف بر اسرار او نبود و با کسی
مشورت نمیکرد و چون دشمن او بهزیمت میرفت از لشکریان او کسی زهره نداشت
که دست بغارت برد مدت سلطنت یعقوب دوازده سال بود و عمر لیث
بعد از برادر پادشاه شد بیست و دو سال حکم کرد کار او عروج تمام یافت
بر خراسان و عراق و فارس و کرمان و سیستان و قهستان و مازندران و غزنه مستولی
شد در بغداد بنام او خطبه کردند بیشتر ازآن در خطبه خبر خلیفه را دعا نکردندی
عمر طمع در خوزستان و عراق عرب کرد و با معتضد خلیفه طریق منازعت سپرد
خلیفه اسمعیل سامانی را که والی ماوراءالنهر بود بجنگ عمر و لیث باهشتاد هزار مرد
آراسته در برابر آمد چون فریقین صف بیاراستند طبل جنگ فرو کوفتند اسب
عمر و لیث نشاط کرد و او را در ربود و بمیان لشکر اسمعیل سامانی آورد و پی
جنگ گرفتار شد و این صورت در منتصف ربیع الآخر سنه سبع وثمانین
مائتین بود امیر اسمعیل عمر و لیث را مقید نزد خلیفه فرستاد و خلیفه او را محبوس
کرد دو سال در حبس بود و در وقت وفات معتضد خلیفه او را در حبس
فراموش کردند و او از گرسنگی بمرد و عجب انکه در زمان پادشاهی سیصد شتر
در زیر مطبخ او میرفت عمر و اعور ربود و بغایت قهار و فتاک و از آثار او مسجد
جامع عتیق شیراز است و نیز به نظر رسیده که چون عمر و لیث در برابر لشکر امیر

الجمل

اسمعیل سامانی صف آراسته بقتال و جدال مشغول شده هزیمت بلشکر عمرو داد
آورد و منهزم گردید یکی از خادمان دور باد از لشکرگاه برآمد چون مسافت بسیار
طی نمود از اسب فرود آمد و گرسنگی و تشنگی بر عمرو استیلا یافته بود طلب چیزی
از خادم نمود خادم گفت هیچ چیز که قابل خوردن شما باشد همراه ندارم مگر قدری
جو که در توبره اسبم باقی مانده عمرو گفت بهر طریق که باشد آنرا بکوبید نزد من آرید پس
کوب را بدان آب داد همراه داشت اندکی آب بهم رسانید و آن جو را در آن
سطل انداخت و شروع در پختن کرد ناگاه او را بقضای حاجت احتیاج افتاده بطرف
صحرا رفته بود عمرو مشاهده میکند ناگاه سگی از بر بیابان رو باو کرده می آید و از
راه رسیده و سر در میان سطل آورده شروع در خوردن آن نمود سنگی بپیش عمرو
بود بجانب سگ انداخت ناگاه گوشه دسته سطل راست بود بر گردن سگ
افتاده بدان طعام سطل را برداشته رو براه نهاد چون خادم مراجعت نموده دید
که سطل بر جا نیست و عمر ولیث خنده میکند سوال کرد که سطل چه شد و سبب خنده
چیست عمرو حقیقت احوال باز نمود آنمرد از غایت کرسنگی به لیث درشت
گفت که خود را و مرا از گرسنگی کشتی و هنوز خنده میکنی این چه غیرت است
عمر ولیث گفت چون نخندم در دیروز سیصد شتر مطبخ مرا از جای بجای میبردند و امروز
باد رچیخانه مارا با طعام سگی برداشته بغراغت میرود و طاهر بن محمد بن عمرو بن
عمرو اسیر گشت طاهر بمکیت و نسجستان رفت ارکان دولت او را بادشاهی
نشاندند بعد از یکسال امر اسمعیل بر وغلبه کرد و بادشاهی از و بستد و ایام دولت
صفاریان سیر شد **فصل سوم در ذکر سامانیان** مدت ملک ایشان صد و دو
سال و شش ماه ملک ایشان از دیار ترک و هند تا حدود فارس و عراق بود و
دار الملک ایشان بخارا و شش عرس سامی ایشان در بن دو بیت آورده بیت نرتنی
بودند از آل سامان مشهور هر یک بحکومت خراسان مذکور اسماعیل و احمدی و نصری
دو نوح و دو عبد الملک و دو منصور سامان از تخم بهرام چوبین بود اجداد شی پیش
از اسلام بشرحکام ماوراء النهر بودند و بعد از اسلام صاحب لشکر پدر سامان را روزگار
مخالف شده و بساربانی افتاد و سامان را کوهری بزرگ بود سر بکار ساربانی داد و بیاورد
و بعیاری مشغول شد پرش اسد بن سامان را در عهد مامون الرشید خلیفه حرمتی پیدا شد
و بعد از و مامون برادرش را بولایت امارت داد و در سنه احدی و ستین و مائتین
معتمد خلیفه تمامت ماوراء النهر به نصر بن احمد بن اسد بن سامان تفویض نمود و چون
در سنه تسع و ستین و مائتین نصر در گذشت تمامت کار بر اسماعیل قرار گرفت
امیر اسماعیل ابن احمد بن اسد ابن اسد در مرو وفات یافت در وقتیکه مامون
عزیمت دار السلام بغداد نمود و اسد را چهار پسر بود نوح و یحیی و الیاس و احمد

اسماعیل بن احمد مرد فرزانه باشکوه بود و اول کسی که از سامانیان پادشاهی کرد او بود ملک
خراسان و ماوراءالنهر و خدا و معمورش چون بنی لیث صفار دست برآورده معتقد
خلیفه او را فرمان داد تا ایشان را براند اخت و اسم پادشاهی بر او اطلاق رفت و او در حرات
ساحت جمیل بتقدیم رسانید و در عدل و داد کوشید مدت سلطنتش در ایران هشت سال
و فاتش در رابع عشر صفر سنه خمس و تسعین و مائتین بوده در جیب السیر مسطور است
که در وصایای خود خواجه نظام الملک ثبت فرموده که در ان زمان که عمرولیث اسیر پنجه
تقدیر شده امیر اسماعیل در تفحص خزاین که عمرولیث همراه داشت شرایط مبالغه بجای آورد
و ندانست که ان اموال کجاست کسی نزد عمرولیث فرستاد و پرسید جواب داد
که یکی از خویشان من بنام متعهد ضبط خزینه بعهده من تواند بود که بهرات برده باشد امیر
متوجه هرات گشته ساکنان آن بلده امان خواسته بعد از امان از حال بنام و خزاین عمرو
استعلام نمود هر چند در آن باب اهتمام نمود چیزی نیافت و حال انکه لشکریانش در نهایت
عسرت بودند بواسطه عهدی که با مردم هرات کرده بعد از ایشان طمع نکرد و توکل بر کرم
الهی نموده از انجا کوچ کرد و هر چند امرا مبالغه نمودند که از اهل هرات چیزی نگیرد و قبول
نمود و خلال آن احوال کیزکی از کیزکان شهریار عدالت شعار کردن بندی که مرصع بود
بر قطعهای لعل آبدار از کردن خود پرون کرده در موضع نهاد غلیواز از قطعهای لعل را
گوشت پاره تصور نموده در ربود و پرواز کرد بعضی از ترکمان سوار شده بهر جانب
که او میرفت از عقب او میتاختند بحسب اتفاق آن حمایل از چنگ او خلاص شده
در چاهی از چاههای کاریز افتاد شخصی بجهت پرون آوردن بچاه در رفت در آن چاه
بچاه دیگر راه برد صندوقی چند بنظر او در آمد چون نزدیک او رفت معلوم او شد که
مملو زر است و جواهر و کوهر و آن خود خزانه عمرولیث بود چون مراجعت نمود
معلوم امیر اسماعیل نموده امیر اسماعیل از انملکریان قسمت نمود احمد بن اسمعیل بحکم
وراثت بعد از پدر مدت شش سال و شش ماه بر اسم پادشاهی قیام نمود بعد ازان
بدست جمعی از بندگان خویش کشته شد در سنه احدی و ثلثمائه نصر بن احمد بن
اسماعیل بعد از پدر بر پادشاهی نشست تمامی غلامان را که قصد کشتن پدرش کرده
بودند بکشت و مدت سی سال در عدل و داد و راستی پادشاهی کرد و در ماه
شعبان سنه احدی و ثلاثین و ثلثمائه بمرض سل فانی نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل بعد از
پدر پادشاه شد و دوازده سال و هفت ماه در جهانداری بر بود و در تاسع
عشر ربیع الاخر سنه ثلاث و اربعین و ثلثمائه رحلت کرد عبدالملک بن نوح بن
بن احمد بن اسماعیل بعد از پدر پادشاه شد و هفت سال و نیم پادشاهی کرد و در
حالت ناختی از اسب بیفتاد و بدان درگذشت در منتصف شوال سنه خمس
و ثلثمائه المعزالدین الله اسماعیل در روز جمعه یازدهم ربیع الاول سنه خمس و ثلثمائه

وفات یافت و البتکین در زمان عبد الملک امارت لشکر یافت و در سنه
ثلاث و اربعین و ثلثمایه ابو نصر فاریابی وفات کرد در تاریخ الیافعی سنه
تسع و ثلاثین و ثلثمایه توفی ابو نصر فاریابی الحکیم المشهور منصور بن نوح مدت
یازده سال بعد از پدر پادشاه شد و داد و عدل و خیرات داد و در منتصف
شوال سنه خمس و ستین و ثلثمایه وفات یافت در عهد او البتکین به امارت
خراسان رفت و املاک بی قیاس بر وجمع شد نوح بن منصور بعد از پدر
پادشاه شد و امرای خراسان بروی عاصی شدند و او با امیر سبکتکین که شحنه غزنه
بود نامه کرد تا شر ایشان کفایت فرمود و این صورت در سنه اربع و ثمانین
و ثلثمایه امیر نوح امارت بعضی از خراسان با امیر سبکتکین و بعضی به پرستش سلطان
محمود تفویض فرمود و ابتدای دولت سلطان محمود غزنوی از اینجاست مدت
ملک امیر نوح بست و یکسال و هفت ماه بود وفات او روز جمعه ثالث
عشر شهر رجب سنه سبع و ثمانین و ثلثمایه و در شوال همین سال فخر الدوله
در ری بمرض قولنج بمرد منصور بن نوح بعد از پدر پادشاه شد و یکسال
هفت ماه حکم کرد بعد ازان پسر نوزده ساله غلام پدر را و بعد بمرتبه امیر الامرائی
رسیده بود او را در رجب خسر میل کشید در روز چهارشنبه ثامن عشر صفر سنه
تسع و ثمانین و ثلثمایه عبد الملک بن نوح بعد از برادر پادشاهی مدت و تعلق
گرفت خراسان که امارت خراسان از سلطان محمود بگیرد و بدین سبب
میانه ایشان محاربات و مقاتلات واقع شد عبد الملک بهزیمت به ری
و ملک ترک ایلک خان بروی مسلط شد و ماوراء النهر به تصرف او در آمد
در ثانی عشرین ذی حجه سنه تسع و ثمانین و ثلثمایه بعد ازین ایلک خان عبد الملک را
بدست آورده به ازوکند فرستاد و در انجا سری شد و شعله دولت
آل سامان فرو مرد مدت حکومت عبد الملک شش ماه و هفده روز بود

فصل چهارم در ذکر غزنویان

عدد ایشان چهارده تن مدت ملکشان
صد و پنجاه و پنج سال اصل ایشان سبکتکین است و او غلام البتکین مملوک
سامانیان بود البتکین در زمان سامانیان مدت شانزده سال در غزنه
و حدود هند پادشاهی کرد بعد از حکومت او ملک به سبکتکین رسید
و در سنه اربع و ثمانین و ثلثمایه امارت خراسان یافت و در ماه شعبان
سنه سبع و ثمانین و ثلثمایه در گذشت پرش سلطان محمود بجای او نشست
و بعد از انقراض دولت سامانیان از دار الخلافه سلطان خراسان منصب
گشت السلطان یمین الدوله ابو القاسم محمود بن سبکتکین پادشاه مشهور است
پیوسته در هند با کفار غزا میکرد و مادرش دختر رئیس زابل بود و او را بدین سبب

ز ابلی میگویند چنانکه فردوسی گوید سلم خجسته در کرمعه ز ابلی در بایست که ام و ما کجا زا
کرا زیبد این بیت نشنیدم بدر یا غلط زدم ندیدم در یکی بخت من این بیت کناه در یا بیت
سلطان محمود شش ماه راه از هند مسخر کرد و بسیاری کفار را باسلام در آورد خوارزم
را نیز در تصرف آورد و در سنه سبع و تسعین و ثلثمایه میان او و ایلک خان کرمان
ماوراء النهر بعد بر در بلخ جنگ واقع شد و سلطان محمود ظفر یافت و ایلک خان ماوراء النهر
گرگیت و در سنه ثلاث و اربعمایه وفات یافت ایلک خان پادشاه عادل خیر دوست
بود و تعصب اسلام کردی و دانشمندی اکرام دوستی و در حق ایشان احسان
فراوان کردی و در ایام دولت و اکثر ترکستان مسلمان شد و بعد ازان ایلک
خان طغان خان بر ملک مستولی شد و با سلطان محمود مصافی کرد و راه ماوراء النهر و خراسان
کشاده گشت و در زمان طغان خان اهل چین طمع در ترکستان کردند و لشکر بسیار
بقصد طغان خان متوجه شدند و غایبانه ایشان نمدی بود که کوبند صد هزار خرگاه زیاده در
لشکر ایشان بود و طغان خان با ایشان جنگ کرد و مظفر شد و قریب صد هزار
کشته شدند و صد هزار دیگر برده و اسیر شدند و در عقب این فتح طغان خان
وفات یافت و برادر او ارسلان خان بر جای برادر پادشاه شد و این برادران
هر پادشاهان عادل بودند و سیرت نیکو داشته القصه بعد از فوت ایلک خان
قدر خان و ارسلان خان از ماوراء النهر و ترکستان باتفاق یکدیگر قصد خراسان کردند
و چون بر بلخ رسیدند سلطان محمود با ایشان مصاف داد و جنگ عظیم واقع شد و در ان روز
سلطان محمود بر فیل سفید نشسته بود حمله بر دشمنان کرد و ایشان را منهزم گردانید چهار دنگ
لشکر ایشان در وقت گریز در آب امویه غرق شدند سلطان از جیحون بگذشت و در
ماوراء النهر خرابی بسیار کرد و بخراسان معاودت فرمود و این حال در سنه عشر و اربعمایه
بود سلطان محمود در آخر عهد بر عراق عجم مستولی شد و والی ابی مجد الدوله رستم بن فخر الدوله
را در خوارزی بگرفت و خفیه بکشت و عراق بر پسر خود مسعود داد و تمام عراق در ضبط
آورده هر سر که سرکشی کرد سیاست فرمود و چهار هزار کس از مردم اصفهان بقتل
آورد و چون در نیشابور از مردم قزوین مخالفت واقع شده بود ایشان را نیز
کوشمالی عظیم داد و سلطان محمود از دولاب ری معاودت بغزنین رفت
و در روز پنجشنبه سیزدهم ربیع الاول سنه احدی و عشرین و اربعمایه وفات یافت
او در قصر فیروزه غزنین دفن کردند عمرش شصت و یک سال و ولادت او در شب
پنجشنبه عاشورا سنه احدی و ستین و ثلثمایه بود و مدت سلطنتش سی و یک سال بود قبل از
ولادت سلطان محمود پدرش امیر سبکتکین در خواب دید که در میان خانه او از ناف
او درختی برآمده و چنان بلند شده که بر جهان در سایه او پوشیده گشتی از فرع آن
خواب چون پدر ارشد در اندیشه بود که تعبیر چون بود که بشارت رسانیدند که خدایتعالی

پسری داد سبکتکین شادمان شد و کفت پسر را محمد نام کردم و در عهد سلطان محمد در
سنه سبع و عشرو اربعمائه استاد المتکلمین ابو اسحق ابراهیم بن محمد بن ابراهیم الاسفرائینی
در روز عاشورا در نیشابور وفات یافت و او را نقل باسفرائین نمودند و در همین
سال ثمان و عشرو اربعمائه ابو اسحق ثعلبی که یکی از اعاظم مفسرانست و کتاب عرایس
تالیف اوست در گذشت و ابو الامتنان و قبل ازین صابی ابو الحسن ابراهیم بن هلال
کاتب استاد منشیان زمان بعد و ما غایت چون منشیان را مدح کنند بر و مانند نمایند در حادی عشر
شوال سنه اربع و ثمانین و ثلثمائه وفات یافت و در تاریخ ابن خلکان آن النصابی کان یهودیا
و مات علی الکفر لکنه حفظ القرآن المجید لاحتیاجه الیه فی الانشاء محمد بن محمد بحکم وصیت
پدر سلطنت خراسان و عراق و خوارزم بدو متعلق گرفت و دیار هند و غزنی برادرش
محمد بن محمد تعلق داشت مسعود از برادر بزرگ التماس کرد تا او را در خطبه شریک
گرداند محمد اجابت نکرد پس آنهنگ غزنه کرد پیش از وصول او یوسف بن سبکتکین
محمد را اسیر کرده میل کشید و بقلعه میلاد فرستاد نه سال محبوس بود سلطان مسعود
بر جمیع ممالک پدر مستولی گشت و چون سلطان مسعود بر مسند سلطنت غزنین
متمکن گردید احمد بن حسن را وزیر ساخت آن وزیر صاحب تدبیر بپرداخت امور
ملک و مالی پرداخت تا در شهور سنه اربع و عشرین و اربعمائه بمعالم بقا خرامید و چون
میان مسعود و سلجوقیان منازعت افتاد مسعود از ایشان منهزم گردیده به غزنین
رفت و محمد مکفول را از قلعه بیرون آورده و غزمیت هندوستان کرد چون از
رود ویلم بگذشت لشکر بر مسعود بیرون آمدند و محمد مکفول را بستدند و بر تخت
نشاندند و در لشکر گرداندند و مسعود را گرفته پیش محمد آوردند محمد او را بقلعه
غرستاد و در راه لشکریان او را بکشتند در جمادی الاول سنه ثلاث و ثلاثین و اربعمائه
مدت سیزده سال پادشاهی کرد و بعد ازین محمودیان بغزنین قناعت کردند
و ایشان را بدین سبب غزنویان گویند و دران ملک آثار ایشان بسیار است
محمد بن محمود سبکتکین در حیات برادر در اول عهد چهار سال در غزنی پادشاهی
کرد و بس بکحل برادرش مسعود نه سال محبوس بود و بعد از قتل مسعود یکسال
دیگر حکومت کرد و در سنه اربع و ثلاثین و اربعمائه بدست برادرزاده
کشته شد و هم در شعبان این سال شیخ ابو علی سینا مرو کرسی سال
روزه دانست که کس ندانست در مرو بمعالم عقبی خرامید مودود ابن
مسعود بن محمود بر عم خروج کرده به قصاص خون پدر او را باتمامت اولاد
و هر که در خون مسعود ساعی بود بکشت و دختر جغربیک را بخواست
و از وی پسری بهم رسید او را مسعود نام کرده مدت هفت سال پادشاهی
کرد و در رجب سنه احدی و اربعین و اربعمائه بدین جغربیک عزم

کرد کخراب ن رود در راه بمرض قولنج در گذشت و هم درین سال ولادت
حضرت شیخ احمد النامقی بوده و وفات وی سنه ست و ثلاثین و خمسمائه
بعده و هم در سنه احدی و اربعین و اربعمایه شیخ محمد در ماه رجب بعالم جاودانی
خرامید مسعود بن محمد بعد از پدر طفل بود و چند روزی نام شاهی بر اسم او مرسوم
بود پس اکابر مملکت و ارکان دولت برغم او اتفاق کردند علی بن مسعود بن محمد
چون نوبت پادشاهی بدو رسید عبد الرشید بن محمد که سالها در قلعه موسوم
بقلعه خلد یافت بود و لشکر جمع کرد و او را در سنه ثلاث و اربعین و اربعمایه
مقهور گردانیدند عبد الرشید ابن محمد بعد از برادر زاده بر پادشاهی نشست و در سنه
خمس اربعین و اربعمایه وفات یافت فرخ زاد ابن مسعود بن محمد بعد از عبد
الرشید بادشاه شد و چون زابلستان خراب شده بود خراجش ببخشید
با خلق نیکوئی کرد و در طاعت و عبادت درجه عالی داشت سه ماه روزه داشتی
و بیشتر شب نماز گذاردی و در سنه خمس و اربعمایه بمرض قولنج در گذشت ابراهیم
بن مسعود بن محمد بعد از فرخ زاد پادشاه شد و دراز عمر بود مدت چهل و دو سال
پادشاهی کرد و در خیرات کوشید و مسجد و خانقاه و رباط بسیار ساخت گویند
از ولایت نصیب داشت شبها کر دمحلات غزنین گردیدی و بهر نماز او مجتاجان
را طعام دادی و در عهد او در غزنین دار و ی چشم داد و بیرو اشر بنام بیماران
از خزانه او بردندی و او را سی و شش پسر بود و همه را نام در کتب و تواریخ اورده
و چهل دختر داشت همه را بادب تمام پرورد و خرابیها که در ملک افتاده
در زمان او به ابادانی بدل شد و چند قصبه بنا فرمود خیر آباد و ایمن آباد و غیر ذالک
او را در القاب سید السلاطین نوشته اند و خط خوب نوشتی و در هر سال یک
مصحف بخط خود نوشتی و با احوال فرادان بمکه معظمه فرستادی و سه ماه رجب و شعبان
و رمضان روزه داشتی وفات او در خامس شوال سنه اثنی و تسعین و اربعمایه
بعد مسعود بن ابراهیم بن مسعود بعد از پدر پادشاه شد و خواهر سلطان سنجر سلجوقی
را در نکاح آورد و مدت شانزده سال پادشاهی کرد و در سنه ثمان خمسمائه
بدار البقا پیوست شیر زاد بن مسعود بکر پادشاه شد یکسال حکم کرد و برادرش
ارسلان شاه بر او خروج کرد و او را بگرفت در سنه تسع و خمسمائه ارسلان شاه
بن مسعود بعد از پدر بر پادشاهی نشست میان او و برادر دیگرش بهرام شاه نزاع
واقع شد بهرام شاه بناه بسلطان سنجر سلجوقی برد که خال او بود و بموافقت او
بغزنین آمد و بر ارسلان شاه محاربه نموده نصرت یافت و ارسلان شاه هزیمت
یافت و سلطان سنجر بهرام شاه را بر تخت نشاند و باز بقهستان رفت پس ارسلان
رجوعت کرد بهرام از وی بگریخت و بخدمت سنجر آمد و از وی لشکر بسیار و بغزنین

رفت و برادر سلطان شاه مسلط شده او را هلاک کرد این صورت در سنه اثنی
وعشر وخمسمایه بعهد و مستظهر بالله عباسی و درین سال وفات یافت بهرام شاه بن مسعود بن
ابراهیم بعد از پدر بادشاهی رسید و قرار گرفت بزرگ منشی و علم پرور و علم دوست بود
فضلای زمان بنام او کتب ساخته اند از انجمله کتاب کلیله دمنه است که ادیب نصرالله بن عبدالحمید
بعبارتی که اکنون مشهور است بنام او ساخته و شیخ ثنایی کتاب حدیقه بنام او نظم کرده و در زمان
او امن و راحت بود و سی و دو سال بادشاهی کرد و در آخر همه او علاء الدین حسین بن حسین
که اول ملوک غور است بر او خروج کرد و بهرام شاه از او منهزم شده برفت علاء الدین
حسین برادر خود سوری را در غزنین بپادشاهی داد و مراجعت بفیروزکوه کرد در راه برادر
دیگرش سام نام بمرد بهرام شاه باز بغزنی آمد و با سوری جنگ کرد و سوری بدست او
گرفتار شد و بهرام شاه فرمود که او را بر کاوشاندند در شهر گردانیدند و بعد از خواری تمام
تمام تر او را بکشت و سرش نزد سلطان سنجر فرستاد و چون این خبر بعلاء الدین حسین رسید از آن
ناخوش شده و با لشکر انبوه عزیمت غزنین کرد و پیش از رسیدن او بهرام شاه در سنه اربع و اربعین
وخمسمایه درگذشت خسروشاه ابن بهرام شاه بعد از پدر بحکم وراثت پادشاهی بود داده
و چون علاء الدین حسین با سپاه انبوه بجنگ او آمد نگریخت و بدیار هند رفت علاء
الدین حسین غزنین را غارت کرد و خلق بسیار بقتل آورد و برادرزاده خود غیاث
الدین ابوالفتح بن سام را بنیابت در غزنین پادشاهی داد و ملک غیاث الدین ابوالفتح
خسروشاه با ابواعیه برخود ایمن گردانیده و بعد ازان آورا دست گیر کرد و قلعه
فرستاد و این صورت در سنه خمس واربعین وخمسمایه بود خسروشاه دو سال در قلعه
محبوس بود و در سنه خمس وخمسین وخمسمایه درگذشت و دولت غزنویان سری شد و ملک
ایشان بغوری رسید و از نسل محمودیان کسی نماند فصل پنجم در ذکر غوریان پنج تن
مدت ملکشان صد و شصت و چهار سال اصل ایشان از نسل سوریان پادشاه غوریان
است که لشکر سلطان محمود غزنوی ایشان را براند اخت سوری از بیم سلطان نهند و ستان
گریخت او را پسری بود سام نام مسلمان شد و تجارت میکرد و سام را پسری بود حسین
نام بهمه هنری آراسته سام باو اتباع و انچه داشت براه دریا عزیمت غور نمود باد
مخالف برآمد و کشتی غرق شد و حسین بن سام دست در تخته پاره زد که مگر کنار
افتد بیرد رنده در کشتی بود او هم دست بران چوب پاره زد که مگر خلاص شود و باقی مردم
در گرداب فنا غوطه زدند حسین با بیرحمه روز بر آب بماند چون باحل رسیدند ببر
بگفت و حسین بر ست بر ساحل دریا بشهری رسید بر دکانچه بگفت عسس او را بگرفت
هفت سال در زندان بماند بعد از هفت سال بادشاه بمخمور شد بصد قربانها
بیزار ماکردند حسین نیز آزاد شده و متوجه غزنین گشت چون بدان حدود رسید جمع
از قطاع الطریق او را جوانی خوب صورت یافتند اسب و سلاح دادند شب پیش

ایشان بعد در آخر شب بسبب اتفاق در آن شب طایفه از لشکر سلطان ابراهیم غزنوی
کرمتی در طلب انجاعت بعوند بر ایشان ظفر یافته و هم را کشته چون نوبت بر حسین
رسید جلاد چشم او را بست حسین گفت الهی میدانم که بر تو غلط روا نیست چون
که مرا ناحق میکشند جلاد دست از خون بریختن باز داشت و از احوال او باز پرسید سرگذشت
خود شرح باز گفت و حکایت او سمع سلطان رسید سلطان بر حالش رقت کرد و او را
نوازش فرمود و در مرتبه حجابت آورد و از اقرباء خود زن بدو داد و چون سلطنت
بمسعود ابن ابراهیم رسید او را امارت غور داد کارش بلند شد بعد از و پسرش حسن
بن حسین بجای او نشست علاء الدین حسین بن حسین بن سام چون دولت غزنویان
روی در نقصان داشت او بر مملکت ایشان مستولی شد و در سنه احدی و خمسین
و خمسمایه در گذشت آورده اند که چون سلطان علاء الدین بر غزنی مستولی شد سلاطین
غزنوی را از گور بر آورد و آتش زد بغیر از سلطان محمود غزنوی و غزنین را غارت
کرد و عمارت که بر ال سبکتکین منسوب بود در آن حدود بکند و بسوخت و بدین
واسطه او را علاء الدین جهان سوز گویند سیف الدوله محمد بن علاء الدین حسن بن حسین
بن سام بعد از پدر پادشاه شد جوانی صاحب کمال کریم الطبع و عادل و رعیت
بخشنده و دریا دل و متواضع و خلیق بعد ملک غزنی بر پسر عم خود غیاث الدین محمد
سام داد و بعد از سلطان سنجر سلجوقی بلخ نیز مستخلص کرد غزان بر جنگ او آمدند
و سیف الدوله در ان جنگ آن کشته شد سبب قتل سیف الدوله آنکه شخصی از سپاهیان
بر او راه دریی میگشت بگشت بواسطه آنکه دست در بخشی مرصع او را که یکی از سلاطین
غور بغصب گرفته آن سپاهی بخشیده بود و در دست داشت و این تقوی
بحرم سیف الدین در آن وقت بوقوع پیوسته بود که سلطان علاء الدین جهانسوز بدست
سلطان سنجر گرفتار شده بود و ملک ناصر الدین محمد در غور بجای او نشسته القصه چون
دریی کشته شد برادرش سپاهی لار ابو العباس در روز رزم فرصت نگاه داشته
نیزه بر پهلوی او زد و او را از اسب بزمین انداخت و لشکر سیف الدوله منهزم شدند
غازی بر سیف الدوله محمد رسیده خواست که کمر باشکافد او بکتف بدکشاده نمی شده
کاردی بر کمر بند او زد او را زور کرد تا ببر د سر کار دنبر شکم امیر سیف الدوله فرو شد
و بر آن زخم شهید شد رحمه الله علیه و این واقعه در سنه ثمان و خمسین بعد از غم زاده
پادشاه شد با اغزان جنگ عظیم کرد و بسیار از ایشان بکشت و بقایای ایشان
زنهار خواستند و خراج بپذیرفتند سلطان غیاث الدین برادر خود را سلطان
شهاب الدین ابو المظفر در هرات نیابت داد و خود غزنین را دار الملک ساخت
و چهل سال در پادشاهی بماند و در سنه ثمان و تسعین و خمسمایه غزنی در گذشت
از آثار او مسجد جامع هرات است که در سنه اربع و تسعمایه امیر علیشیر آنرا تجدید

ابو الفتح بن ناصر الدین حسین که

تعبیر کرده شهاب الدوله ابوالمظفر بن سام بن حسین بعد ازان در حالت نماز کردن
قد ایبانی هندوی او را شهید کردند در تاریخ وفات او گفته اند که نظم شهادت ملک
بحر و بر شهاب الدین کز ابتدا ز جهان مثل او نیامد یک سویم رمضان شعبان سال ششصد و
دو افتاده در ره غزنه بمنزل دمدمک محمد بن محمد بن سام بن حسین بعد از عمش سلطنت
بدو قرار گرفت مدت هفت سال پادشاهی کرد و در سنه ست وستمایه روزی او را
در خانه کشته یافته و مملکت غوریان بخوارزم شاهیان منتقل شد و هم درین سال سلطان
رکن الدین سلیمان که پادشاه روم بود وفات یافت فصل ششم در ذکر آل بویه
عدد ایشان هفده نفر مدت ملکشان صد و بیست و هفت سال صاحبی دیلمی در نسب آل
بویه آورده که بویه از نخم بهرام گور است چون ماکان بن کاکی بن نعمان بر طبرستان مستولی شد
بویه بخدمت او پیوست و او را نه پسر بود علی و حسن و احمد برادران و اسفار بن شیرویه بن
زیاد و برادرشی و شمکیر بن زیاد ملازمت ماکان بن کاکی میکردند اسفار بن شیرویه بر ماکان کافر خروج کرد
و او را بکشانید و در سنه خمس وعشرو ثلثمایه بر ملک دیلمان استیلا یافت و بعد از یک سال
دست قرامطه کشته کشت مرداویج بن زیاد بر جای او حاکم دیلمان شد و در دو سال
طالقان در ستمدار در ضبط آورد پس مازندران و ملک ری و قزوین و ابهر و زنجان
و طارمین مسخر کرده در تسخیر دیگر بلاد کوشید و در همدان قتل عام کرد و غارت نمود
وزیر مرداویج حسن ابن العمید مرقد او را در اصفهان و مرداویج علی بن بویه را با برادران
بکنج فرستاد و خود با صفهان رفت علی بن بویه و برادران بفارس رفتند و بغداد در ضبط
آوردند و هم درین سال احد وعشرین وثلثمایه ابو هاشم الجبائی المعتزلی وفات یافت
و مرداویج را در اصفهان غلامانش در حمام بکشتند و در سنه احد وعشرین وثلثمایه علی
بن بویه باصفهان رفت و با وشمکیر بن زیاد حرب کردند و او را منهزم کردانیدند و وشمکیر
بطبرستان رفت و بدان ملک قناعت نمود و علی بن بویه را ملک عراق و فارس مسلم شد
عماد الدوله علی بن بویه در حادی عشر ذی قعده سنه احدی وعشرین وثلثمایه بپادشاهی
نشست عراق بر برادر کهتر خود حسن داد و او را رکن الدوله لقب کرد و برادر کوچک
احمد را به استخلاص کرمان فرستاد و او را معز الدوله لقب فرمود و شیراز را دار الملک
خود ساخت و از جانب خلیفه منشور پادشاهی یافت عماد الدوله مدت شانزده
سال و نیم پادشاهی کرد و در جمادی الاول سنه ثمان وثلاثین وثلثمایه در گذشت
و برادرزاده خود عضد الدوله بن رکن الدوله را ولی عهد کرد رکن الدوله حسن بن بویه
ملکم برادر در عراق عجم پادشاه شد چهل و چهار سال پادشاهی کرد و عمر او از نود سال
زیاده بود و در شب شنبه بیست و پنجم محرم سنه ست ستین وثلثمایه در گذشت پسر
داشت عضد الدوله و مؤید الدوله مادر ایشان کنیزک ترکی بود فخر الدوله از
دختر حسن بن فیروزان که بزعم مانی ابن کاکی پادشاه طبرستان بود بوجود آمد و این

مرداویج

ماکان بن کاکا در جنگی که میانه او و ابو علا محتاج ری واقع شد ماکان کشته گشت و رکن
الدوله بعد از فوت عماد الدوله مملکت بر پسران خود قسمت کرد و یزدو اصفهان و قم و
کاشان و نطنز و جرباذقان بمویه الدوله ابو نصر بویه داد و ری و همدان و قزوین
و ابهر و زنجان و ساوه و بعضی کردستان بفخر الدوله علی داد و پسر مهتر عضد الدوله
فناخسرو را همان که عهد داده بود یعنی ملک فارس بر و مسلم داشت و وزیر رکن
الدوله ابو الفضل محمد بن حسین بود که معروف بابن العمید است در علم فلسفه و نجوم
بهره تمام داشت و نیز رکن الدوله در علم و ادب در زمان خود بی نظیر و
کامل الریاسه و جلیل المقدار بود ابو منصور در بعضی رسایل نوشته که حسین پدر
محمد قمی است و در انشا و خط مهارت تمام داشته و منشی بدبل بود و بماورالنهر
رفته در دیوان سامانیان منشی شد و چون صدر الاعان متعلق بدو بود او را
عمید خواندند و صاحب ابن عباد از بعضی اتباع ابو الفضل است و جهت
نسبت او به صاحب مشهور شده و ابن العمید را در کتاب رسایل بدین صفات
وکفته اند بدانیت الکتابة بعمید الحمید وختمت بابن العمید وفات ابن
العمید در سنه ستین و ثلثمایه بوده و بعد از رکن الدوله وزارت به پسرش ابو الفتح
علی داد آخر الامر او را بگرفت و مصادره کرد به نوعی که در زیر شکنجه بمرد در سنه
ستین و ثلثمایه ابو منصور ثعالبی در حق ابن العمید گفته عین اشرف وسنه
وسیف الملک وستانه نام ابو منصور ثعالبی عبد الملک ابن محمد بن اسماعیل است
وکتاب غرر سیر الملوک از جمله تصنیفات اوست و وفاتش در سنه ثلاثین و
ثلثمایه بوده معز الدوله احمد بن بویه بفرمان برادر به استخلاص کرمان رفت و
مسخر کرد و از انجا بخوزستان رفت و بگرفت و ملک واسط و بصره مسلم
گردانید و مستکفی خلیفه استدعای حضور او کرد در سنه اربع و ثلاثین و ثلثمایه
به بغداد رفت و در ضبط آورد و مستکفی خلیفه را میل کشید و خلافت به مطیع
بالله داد چنانچه گذشت و هم درین سال سلیمان بن احمد بن ابویه وفات
یافت وکان مسند عصره واحد اعلام وفیه صاحب المعاجم الثلاثة وغیرها من
البرشقة المصنفات المفیده الرائقه و معز الدوله بیت و یکسال پادشاه کرده
بعد رسال معاصر عماد الدوله و هجده سال معاصر رکن الدوله بعد و در ربیع الاول
سنه ست وخمسین و ثلثمایه بمرض اسهال در گذشت بیناه و چهار سال عمر داشت
و هم درین سال دشمگیر زیاده بطبرستان در گذشت و ملک او به پسرش
لیفون رسید و او در سنه سبع وستین و ثلثمایه در گذشت ملک طبرستان
و گرگان به برادرش قابوس رسید و بعضی از مورخان نوشته اند که سبب
موت دشمگیر زیادان بود که اسبان خود را احتیاط میکرد خنکی در نظرش خوش

آمد بران سوار شد و بشکار رفت در شکارگاه خوک زخم دار زخمی بر اسب او زد و بشکر
از اسب افتاده هلاک شد و ان سال سلطان نهم بعد و در ان سال چند پادشاه
فوت شدند معز الدوله بویه در بغداد و حسن بن فیرزان در طبرستان و کافور اخشیدی
در مصر و قیصر در روم و ابو علی محمد بن الیاس که مدتی حکومت کرمان کرده بعد در بخارا
سیف الدوله بن احمدان در دیار بکر و ابو تغلبه بن احمدان در شام و امام اعلم نافع
وفات سیف الدوله در حلب نوشته اند در دیار بکر و الله اعلم و چون سایر آل
بویه اثنا عشری بود اند معز الدوله اقامت بر صلوات عید غدیر در پنجم ماه ذی حجه او کرد
و در روز عاشورا تعزیت حضرت امام حسین علیه السلام او بنا کرد در سنه اثنا و خمسین
و ثلثمائه عضد الدوله ابو شجاع فنا خسرو بن رکن الدوله حسن بن بویه بعد از عم بحکم وصیت بپارس
رسید و در فارس بر تخت پادشاهی نشست و در سنه ثمان و ثلاثین و ثلثمائه پادشاه شد
مدت سی و چهار سال پادشاهی بماند مانند او هیچ پادشاهی نبود و خلاصه آن قوم بعد
عضد الدوله در سنه سبع و ستین و ثلثمائه به بغداد رفت و باعم زاده خود عز الدوله بختیار
بن معز الدوله جنگ کرد و او را بگشت و بغداد مستخلص کرد و در روز دخول او به بغداد
خلیفه باستقبال بیرون رفت اکابر زمان در دولت او آیات شهادیدند و در کار عدل
و سیاست ید بیضا نمود از آثار گنبد های مشاهیر امیر المومنین علی و امام حسین علیه السلام و دار
الشفای بغداد و باروی مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و بند امیر است که بر رود کر
ساخته است در سنه ثلاث و اربعین و ثلثمائه و کربای از آن آب میخورند و شهری در قبل شیراز
که اکنون مزرعه شوق الامیر خوانند عضد الدوله در رمضان سنه اثنی و سبعین و ثلثمائه بمرض صرع
در گذشت و در مشهد امیر المومنین علی مدفون است و در تاریخ ابن جوزی وفات عضد الدوله
را در آخر روز شنبه از شوال سنه اثنی و سبعین و ثلثمائه نوشته مدت عمر او چهل و هفت سال
و یازده ماه و سه روز و قیل عن ثمان و اربعین سنه عمرا و خمسة عشر یوما و ولادت عضد الدوله در یوم
الاحد خامس ذی قعده سنه اربع و عشرین و ثلثمائه در اصفهان بعضد و فی التاریخ الیافعی انه
فی رجب سنه ثمان و سبعین توفی الشیخ الکبیر شیخ الصوفیه و صاحب الکتاب اللمع فی التصوف
ابو النصر السراج عبد الله بن علی طوسی که او را طاوس الفقرا گویند عضد الدوله بختیار بن
معز الدوله بعد از پدر در بغداد مدت یازده سال امارت داشت بعد از ان
بحکم عضد الدوله کشته شد در سنه سبع و ستین و ثلثمائه حنا یخ گذشت مویید الدوله ابو منصور
بن رکن الدوله حسن بن بویه در ایام پدر در اصفهان مرید چون پدر رشی در گذشت بمدد عضد
الدوله بری رفت و بر جای پدر سه سال و شش ماه سلطنت کرد و میان او و فخر الدوله
و شمس المعالی قابوس بن وشمگیر کرد والی طبرستان و شوهر خاله و پدر زن فخر الدوله بعد
محاربات رفت و در جلو ظفر او را بعد فخر الدوله و قابوس دو نوبت از مویید الدوله
شکست یافتند نوبت اول در جمادی الاول سنه احدی و سبعین و ثلثمائه و در نوبت دوم

در روز چهارشنبه بیست و دویم رمضان سنه اثنی و سبعین و ثلثمائه و این حرب در نواحی
استرابا بعد منهزم شدند و بخراسان رفتند و از نوح بن منصور سامانی مدد خواستند
حسام الدوله تاشی و امیر فایق با لشکران بمدد ایشان فرستاد برفتند و کرکان را
دو ماه محصور کردند قابوس و فخر الدوله و تاشی بخراسان رفتند و از نوح مدد طلبیدند
او وزیر خود شیخ ابو الحسن عتبی را بمدد ایشان فرستاد او کشته شد و آن آرزو در پرده
حجاب ماند صاحب عباد که وزیر مؤید الدوله بعد بفرستاد و قابوس را بفریفت تا روی بجرجان
عذر کرد و پشت بدادو شکست یافتند و گریخته بخراسان رفتند قابوس بمدد ایشان و فخر الدوله
در عراق و ولایت قابوس در طبرستان بر تصرف مؤید الدوله در آمد آورده اند که ابو الفضل
رومی منجم بامؤید الدوله گفت که جنگ با امرای امیر نوح و فخر الدوله و قابوس در روزی باید
کرد که مریخ بدرجه هبوط رسد بموجب فرمود او عمل کردند و ظفر یافتند و در ایامی که جرجان
محصور بود در اندرون شهر قحط خواسته بود که یکمن قوت برابر بود و درین سال حسام الدوله
تاشی بامارت خراسان آمد صاحب ابن عباد که از وزرای مشهور است در خدمت مؤید
الدوله مرد و مؤید الدوله در سیزدهم شعبان سنه ثلاث و سبعین و ثلثمائه بمرض خناق در
گذشت بجرجان مدت عمرش چهل سال و یکماه مدت امارتش هفت سال و یکماه و بیست
و هفت روز و در سنه اربع و سبعین و ثلثمائه به اعتبار جمهور مورخین از دریای
عمان جانوری بزرگتر از فیل بیرون آمد بر بالای بیشه رفت و سر بوقت بزبان فصیح
گفت قد قرب و باز بدریا در آمد و اینصورت سه روز پی در پی تکرار یافت
و دیگر کس آن حیوان را ندید فخر الدوله علی بن رکن الدوله بمقتضای وصیت پدر در
همدان مرد بعد پس مؤید الدوله بمدد شمس الدوله او را اخراج کرده به نیشابور رفت
چون مؤید الدوله نماند صاحب ابن عباد استدعای حضور او کرد و در سنه ثلاث
و سبعین و ثلثمائه بر سر مملکت آمد و چهارده سال دیگر در سلطنت بماند و در شوال
سنه سبع و ثمانین و ثلثمائه در گذشت سبب موت فخر الدوله آنکه روزی در قلعه طبرک
کباب گوشت گاو هوسی کرد و فرمود تا گاوی در حضور او کشته و از گوشت آن
کباب فراوان کردند تا بخورد و از عقب آن چند خوشه انگور بگمار بر دو درد
عظیم در معده او پدید آمد و بدان علت وفات یافت و لشکریان بهم بر آمدند
و فخر الدوله چندان در خانه بماند که بوی گرفت در تاریخ روضة الصفا مسطور است
که دران وقت موازی دوازده هزار جام زر بیده و غیر بریده در خزانه فخر الدوله
موجود بود و چون وکلای شمس الدوله خزانه را ضبط کرده بودند نفس او را از متولی
مسجد جامع قلعه طبرک قرض خواستند فاعتبروا یا اولی الابصار اما صاحب ابن
عباد بوفور فضل و کمالات موصوف است گویند چهارصد شتر کتاب
خانه او را میکشید و او با نکه امور کلیه و جزویه امور بدو مفوض بود کما ینبغی بدان

الیه

میرسید بهر روزه افاضه میفرمود و درس میگفت و از جمیع علوم بهره مند بود مصنفات خوب دارد
و در فروع اثنا عشریست و در اصول معتزلی و در سبع و ستین و ثلثمایه بعد از وزیر ابو الفتح
بن العمید وزارت بدو دادند هجده سال وزارت کرد و در شب جمعه بیست و چهارم
صفر سنه خمس و ثمانین و ثلثمایه در ری وفات یافت نعشش او را باصفهان بردند و در
محله دزیه دفن کردند صاحب روضة الصفا گوید که در هنگامی که نعشش او را از خانه برآوردند
تمام مردم دیالمه نعشش او را سجده کردند صاحب ابن عباد رازی است و بعضی گفته اند
اصفهانی است و برخی گفته اند طالقانی است و در ذی قعده همین سال حافظ ابو الحسن
علی بن عمر الدارقطنی البغدادی وفات یافت و لادتش در ذی قعده سنه ست و ثلثمایه
ابو نصر اسمعیل بن حماد الجوهری صاحب اللغت در گذشت و او نیشابوری و الاصل بود
و خطوط را بسیار خوب مینوشت و در علم اصول و کلام مهارت کامل حاصل داشت
و چون حب تحقیق لغت عرب بر ضمیرش استیلا یافت قدم در طریق مسافرت نهاد و بدیار
ربیعه و مضر شتافت و در ان علم سر آمد علماء عصر گشته به نیشابور معاودت کرد و
بتصنیف و تعلیم و کتابت مصحف قیام مینمود تا وقتی که از جهان رحلت فرمود مجد الدوله
ابو طالب رستم بن فخر الدوله بعد از پدر پادشاه عراق بود و تعلق گرفت چون کودک
بود مادرش سیده کفیل مصالح ملک شد تا سیده در حیات بود مدت نیت و
هفت سال ملک مجد الدوله بر رونق بود چون او در سنه اربع عشر و اربعمایه درگذشت
کار ها دست بهم داد سلطان محمود غزنوی با لشکر بسیار آهنگ عراق کرد و مجد الدوله
و پسرش ابو دلف گرفتار شدند ملک عراق در تصرف سلطان محمود آمد مدت سلطنت
مجد الدوله سی و سه سال و وی مرض ماخولیا داشت شیخ ابو علی معالجت کرد رحمة الله ابو علی
سینا در شعبان آمد از عدم بوجود و در شعاکب کرد جمله علوم در تنگنای این جهان بدرود
ابو جعفر علاء الدوله کاکویه حاکم اصفهان بود پسر خاله مجد الدوله رستم است و فاضل است
و شیخ ابو علی سینا در آخر عمر ملازمت او مینمود و خواهر او را سلطان مسعود بن
محمد نکاح کرده بود وفات علاء الدوله در سنه احدی و ثلاثین و اربعمایه در اصفهان
بود و در اول دولت مجد الدوله المعالی قابوس بن وشمگیر باز بسلطنت رسید و در شعبان
سنه ثمان و ثمانین و ثلثمایه گرگان و طبرستان و مازندران به تصرف گرفت و بر گیلان
نیز مستولی شد و پانزده سال در سلطنت بماند فضایل بسیار داشت و خط نیکو
مینوشت اما سفاک بود بدین سبب لشکر بدو خروج کردند و او را گرفته
محبوس ساختند و پادشاهی به منوچهر دادند قابوس در سنه ثلث و اربعمایه در
گذشت و برخی از مورخین فوت منوچهر را در سنه اربع و عشرین و اربعمایه گفته
اند و بعد از و پسرش کالنجار بقایم مقام شد تا در سنه احدی و اربعین و اربعمایه
رفتی بعالم آخرت نهاد و بعد از و امیر گاوس بن اسکندر بن قابوس

بعد از فوت عم زاده حاکم شد و مولف کتاب قابوسنامه است و وفاتش در سنه اثنی وستین
و اربعمایه بوده و بعد ازان پسرش کیلان شاه بحکومت نشست و در سنه سبعین و
اربعمایه حکومت از ایشان برفت و دیگر از ایشان کسی حکومت نکرد بشرف الدوله
ابو الفوارس شرزیل بن عضد الدوله در کرمان بعد از پدر پادشاه شد و چون چهار
سال و نیم برآمد به بغداد رفت برادرش صمصام الدوله استنفار نمود شرف الدوله
او را بگرفت و میل کشید و بقلعه گیوشان محبوس کرد و این واقعه در سنه ست و سبعین
و ثلثمایه بود شرف الدوله در جمادی الاخری سنه تسع و سبعین و ثلثمایه در گذشت
و در سنه ست و عشرو اربعمایه خواجه عبد الله الطاهر البستانی که مرید و پیرو نظر خواجه عبد الله
الانصاریست وفات یافت صمصام الدوله ابو کالنجار مرزبان بن عضد الدوله بعد از برادر
ارکان دولت او را از قلعه بیرون آوردند و بپادشاهی رساندند نه ماه پادشاهی
کرد برادرش بهاء الدوله با او مخالفت کرد صمصام الدوله بگرفت و هشت و دیگر نزیست
و در سنه ثمان و ثمانین و ثلثمایه بر دست پسران عضد الدوله گرفتار کشته شد بهاء الدوله بن
عضد الدوله بعد از برادر در صفر سنه ثمانین و ثلثمایه پادشاه شد مدت بیست
و چهار سال و سه ماه در پادشاهی بماند و خلیفه القادر بالله او را شهنشاه قوام الدین
لقب فرمود او با سلطان محمود غزنوی صلح کرد و از او دختر خواست و در ربیع
الاول سنه اربع و اربعمایه به اوجان فارس بمرد سلطان الدوله بن بهاء الدوله بن عضد
الدوله بحکم وصیت پدر پادشاهی یافت مدت دوازده سال و چهار ماه در پادشاهی
بماند برادرش قوام الدین ابو الفوارس بر او خروج کرد سلطان الدوله بر او غالب
شده در شعبان سنه ست و عشرین و اربعمایه در فارس وفات یافت شرف
الدوله حسن بن بهاء الدوله بعد از پدر در بغداد به نیابت برادرش سلطان الدوله
بر او غالب شده در شعبان سنه ست و عشرو اربعمایه در فارس وفات یافت شرف
الدوله حسن بن بهاء الدوله بعد از پدر در بغداد به نیابت برادرش سلطان الدوله
امارت داشت و در آخر خطبه بنام خود کرد و در سنه اربع عشرو اربعمایه در گذشت
جلال الدوله بن بهاء الدوله در اول از قبل برادر ان حاکم بصره بود بعد از ایشان در بغداد
امارت یافت لیکن کار او رواج نداشت مدت بیست و پنج سال امارت کرد
و در سنه حدی و ثلاثین و اربعمایه در گذشت عماد الدین ابو الفرج الدوله ابو کالنجار مرزبان
بن سلطان الدوله بن بهاء الدوله بن عضد الدوله بعد از پدر در فارس در سنه ست
عشرو اربعمایه بپادشاهی نشست میان او و عمش جلال الدوله که در بغداد امیر بود محاربات
واقع شد پس صلح کردند و بعد از جلال الدوله بغداد نیز در تصرف آورد
اما کارش استقامت نداشت و ترکان او را تمکین نمیکردند و در سنه ست و ثلاثین
و اربعمایه از خوف ترکان به شیراز رفت اسماعیل شبانکاره بر او خروج کرد و در

کار آل بویه خلل آورد عماد الدین الله در سنه اربع بعین و اربعمائه درگذشت و هم درین
سال در غره شوال شیخ ابوسعید فضل الله بن ابوالخیر در مهنه وفات یافت و ملخط
تم مواقف تاریخ ایشان است ولادتش در مستهل محرم سنه سبع وخمسین و ثلثمائه بوده
بعهد مطیع خلیفه در زمان سلطنت امیر نوح سامانی بر خراسان هشتاد و دو سال
و چهار ماه عمر داشت الرحیم ابونصر عماد الدین الله اسم ملک الرحیم خسروفیروزان است
و بملک الرحیم ملقب گشته بعد از پدر بحکم وصیت پدر بحکومت بغداد نشست و مدت
هفت سال بحکومت گذرانید و در سنه سبع واربعین و اربعمائه سلطان طغرل بیک
سلجوقی به بغداد درفت و او را بگرفت و به قلعه طبرک فرستاد و در انجا محبوس
بعد تا بمرد و درین سال سلیم الرازی در شهور رضور وفات یافت وقایع
این ماکو الاثیر هم درین سال وفات یافت و هم درین سال حافظ خلیل
محدث قزوینی وفات یافت و قیل سنه ست و اربعمائه و کان ولادته
فی شهور ربیع الاول سنه بموت مفاجات و فات یافته و قیل سنه ست و اربعمائه
و کان ولادته فی شهور ربیع الاول سنه احد و عشرین و ثلثمائه الملک ابوالمنصور
بن عماد الدین الله بعد از پدر بحکم وصیت در فارس حاکم بعد فضلویه نشانکاره
بروی خروج کرد و در سنه ثمان و اربعین و اربعمائه او را بگرفت و بقلعه محبوس
محبوس کرد و هم اکابر گذشت و فارس در تصرف فضلویه آمد و هم درآن
چند گاه سلجوقیان در ضبط آوردند و از آل بویه ملک ابوعلی بن عماد الدین
الله بعد از برادر قریب چهار سال نزیت نوشند خان فارس و کرمان
شاهان اقطاع او بود و سلاطین او را عزیز داشتی و او را طبل و علم داده
بودند و در سنه سبع و ثمانین و اربعمایه درگذشت و دولت آل بویه بسری
رسید

فصل مقدم در ذکر سلجوقیان

ایشان چهارده نفر اند مدت ملک ایشان صد و شصت و یک سال بود سلجوق تبی و چهار پدر بود افراسیاب میرسد و صد و هفت سال
عمر داشت و او را چهار پسر بود میکائیل و اسرائیل و موسی و یغمور و ایشان مال بنهایت
داشتند و از ترکستان جهت تنگ چرا گاه چهارپایان در سنه خمس و سبعین و ثلثمائه بماوراء
النهر آمدند و در حدود بخارا و سمرقند مقام ساختند قبر سلجوق در خند است
و نام پدر او دقاق است القصه بعد از مدتی از سلطان محمود غزنوی اجازت
خواستند که از آب آمویه گذشته بخراسان آیند از سلطان جواب که دانی طرفی
بود ایشان را رخصت داد و این مصلحت ندید و گفت عدد ایشان بیشمار است
مبادا در خراسان از ایشان فتنه ظاهر شود سلطان قبول نکرد و ایشان را
رخصت داد و ایشان از ماوراءالنهر بخراسان آمدند و در حدود دناء و ابیورد
مقام ساختند میکائیل را دو پسر بود چغربیک و طغرل بیک بهوای آن قوم شدند آثار

اسکندر خان ابن السلطان محمد خان ابن السلطان ... خان ... خلد الله ملکه و سلطانه

دولت و سلطنت از جبین ایشان ظاهر و هویدا بعد اهل خراسان بر کار ایشان دل نهادند
و بعد از سلطان محمود غزنوی داد ریاست ایشان میدادند سلطان محمود غزنوی لشکر
بجنگ ایشان فرستاد و ظفر سلجوقیان را بود سلطان میخواست که با مقام سلجوقیان
رو داد او را از طرف هند تشویشی پیدا شده بهند رفت و سوباشی که امیر خراسان
بود بفرمود سلطان بجنگ ایشان رفت رفتن و شکست خوردن یکی بود و این
واقعه در سیوم شعبان سنه ثمان و عشرین و اربعمایه بود و سلطان رکن الدین ابو طالب
طغرل بیک محمد بن میکائیل بن سلجوق در نیشابور در سنه تسع و عشرین و اربعماز سلطان
مسعود بر تخت نشست سلطان مسعود بعد از سه سال در سنه اثنی و ثلاثین و اربعمایه
در حدود مرو بصحرای دندانقان با سلجوقیان حرب کرد و شکست یافته بغزنین
رفت و بعد از هزیمت او سلجوقیان بر ملک مستولی شدند و از خلیفه اجازت
سلطنت خواسته خلیفه بهت ایشان منشور سلطنت محبوب قاضی ابو الحسن
ماوردی که از فحول امرای زمان بود بخراسان فرستاد و قاضی ابو الحسن
علی بن محمد الماوردی در سنه خمس و اربعین و اربعمایه بوده و گمان صاحب التقاسیم
و پس از آن سلجوقیان ولایت بایکدیگر بخش کردند خراسان را چغرمک که برادر
مهتر بود حاصل نمود و مرو را دار الملک ساخت و در سنه ثلاث و ثلاثین و اربعمایه
طبس و کرمان بقادرین چغرمک دادند و تا سنه ثلاث و ثمانین و خمسمایه حکومت
کرمان در تصرف او بود و عراق عجم با آنچه متعلق شود طغرل بیک اختیار نمود و مقام او
در همدان مربود و بغداد را فتح نمود و قایم خلیفه را از بند بی سیری خلاص کرد چنانچه گذشت
و آل بویه را برانداخت و در خراسان چغرمک در ماه صفر سنه ثلاث و خمسین
و اربع مایه در سرخس وفات یافت تابوت او را ببرو بردند و انجا دفن کردند
کنیت چغرمک ابو سلمان است و نام او داود چغرمک وزارت را برشاد الب
ارسلان بخواجه ابو علی بن شادان داد خواجه نظام الملک در خدمت خواجه علی
مربود و چون خواجه ابو علی راه وفات رسید الب ارسلان را وصیت کرد که بعد از او
وزارت بنظام الملک دهد و طغرل بیک جای چغرمک بر برادر الب ارسلان
تفویض کرد و طغرل بیک در روز جمعه ثامن عشر رمضان سنه اربع و خمسین و به
روایتی سنه خمس و خمسین و اربعمایه در ری وفات یافت پادشاه نیکو سیرت
بود و همیشه پنج وقت نماز بجماعت گزاردی و پنجشنبه و دوشنبه روزه داشتی و
هر وقت خواستی که برای خود خانه بسازد اول مسجدی ساختی و بعد
ازان بعمارت خانه پرداختی و شرف حجة الاسلام مشرف گشته بود مدت ملکش
بیست و شش سال و عمرش هفتاد سال و زیر او خواجه ابو نصر عمید الملک کندری
بود و در تاریخ جهانگشا مسطور است که در سال ثلاث و خمسین و اربعمایه حاکم

دیار بکر نصیر الدوله احمدبن مروان الکردی بعالم سرمدی انتقال نمود و او بعد از قتل برادر بحکومت
ابن مروان در آن ولایت حاکم شده بعضی صاحب تاریخ یافته گویند که نصیر الدوله
بغلوی همت و حسن سیاست و وفور حزم و کثرت عدالت اتصاف داشت در مدت
دولت خود زیاده از یک شخص را معاقبه نکرد و با وجود انکه بتمهید باطعیش و نشاط
و استیفای لذات مشغول می بود هرگز نماز صبح از وی فوت نشد از عجایب انکه نصیر الدوله بعد
ایام بسیار سیصد و شصت سریت کرفته بود و هر شب با یکی از ایشان مباشرت مینمود و دیگر تا آن
کنیزک خلوه نمینمود و مکرر در سال دیگر که نوبت بوی رسیدی سلطان عز الدین ابو شجاع الب
ارسلان ابن چغرمک بن میکائیل بن سلجوق مردی مهیب باشکوه و عالم قد بعید و محاسنی دراز
داشت بوقت نیز اندا ختن کره زدی و کویند هرگز تیر خطا نکردی و کلاهی دراز داشتی و چون
بر تخت نشستی پر مهیب و باشکوه بودی از محاسن او تا کوی کلاه کویند و کز بعدی و هر کز
که پیش او آمدی بهراسیدی و الب ارسلان در زمان سلطنت خود بر اطراف تاختن
کرد و فارس از فضلویه شبانکاره انتزاع نمود و از ماتوس پادشاه روم را در جنگ بکرفت
و بقرار انکه هر روز هزار دینار خراج بدهد او را امان داد و باز بروم فرستاد و در بعضی
تواریخ آورده اند که از مانوس با سیصد هزار سوار با الب ارسلان مصاف کرده اسیر شد
و در نظام التواریخ آورده که از مانوس با سی هزار سوار برابر آمد و جمعی از مورخین نقل
کرده اند که قیصر روم از مانوس عزم ایران کرد اکثر لشکرش از سرما هلاک شدند قیصر
باز کشت و باز لشکر ترتیب کرد و بجنک کردن آمد سلطان الب ارسلان با دوازده هزار
مرد برابر آمد در بلاد خزر و قیقین در صحرای بلاشکرحرب کردند در سنه ثلاث وستین و
اربعمائه قیصر در دست غلامی رومی الثقفت نام اسیر شد و عجب انکه بوقت عرض عارض
از غایت حقارت نام او نمینوشت سلطان کفت بنویس شاید که قیصر را او بکیرد و آن
فال راست آمد و در آن روز که شکست بر لشکر روم افتاد قیصر را مقید ساخته
دو شاخ چوب در کردن او نهاده بردرکاه سلطان آوردند ابو الفضل کرمانی که
پیش از حضرت سلطان بعد برخواست و میلی بر روی او زد سلطان آن حرکت
ناپسندیده داشت و فرمود که این مرد هم امروز خداوند روم بود و صاحب
پنجاه هزار مرد کزیده این شیوه امانت بروی چکونه روا باشد ابو الفضل کفت
اذ لا لا للکفر سلطان کفت آخر نه هم کفته اند غیر تقوم ذل و این شفقت نیز دین
صورت در حق دشمن کافر از غایت حسن اعتقاد او بود و این واقعه در سنه ثلاث
وستین و اربعمائه بود و هم درین سال حافظ اهل مغرب ابو عمرو عبد الله التمر وفات
یافت و کانت ولادته فی شهر ربیع الاخر سنه ثلاث وستین و اربعمائه و ابو بکر احمدبن
علی الخطیب در جمادی الاخر سنه اثنی وتسعین و ثلثمائه فوت شد القصه سلطان الب
ارسلان بعد ازین فتح بعضای کرجستان رفت و بعضی از امرای کرجستان در دست

کربلا

او اسیر شد ندو بر خر سلطان شدند و بجای حلقه بندگی نعل اسب در گوش کردند گویند
از یادشاهان ترک اول کسی که از فرات عبور نمود او بود و خواجه ابو نصر عمید الملک کندری که وزیر
عمش بود بعد از وفات عم او را در شهر نا گذاشت و سرشی را به نیشابور فرستاده آورده اند
که در زمان خلفاء و سلاطین سلف مناشیر جمع منشور بعربی می نوشتند ابو نصر کندری فرمود که
بعد ازین بفارسی بنویسند و بعد از قتل او وزارت بخواجه نظام الملک طوسی که از خلق این
عالم است تفویض فرمود و در آخر عهد چون تمام ایران او را مسلم شد بقصد تسخیر ماوراء النهر
با دویست هزار سوار از آب جیحون عبور نمود و در کنار آب قلعه برزم مستحکم کرد
یوسف کوتوال خوارزم را از قلعه بیرون آوردند و در برابر تخت پادشاه بداشتند
سلطان از وی سخنان میرسید و او را تهدید میداد در این اثنا یوسف کارد بکشید و
آهنگ سلطان کرد سلطان از اعتمادی که بر شست خود داشت غلامان را از قصد او منع
کرد و تیر بر او انداخت و هر سه خطا شد یوسف بر سلطان رسید و سلطان را زخم زد
و حاضران از هول این حال پراکنده شدند یوسف کوتوال هم چنان کارد در دست
بیرون رفت جامع فراشی نیشابوری نیزه چوبی بر سرش زد و او را بکشت و سلطان
بدان زخم در گذشت و این واقعه در روز شنبه نهم ربیع الاول سنه خمس و ستین و
اربعمائه بعد و این عجایب حالات است و لادت او در شب آدینه دویم محرم سنه
احدی و عشرین و اربعمائه بوده مدت سلطنتش ده سال و شش ماه و دوازده روز
مدت عمرش چهل و چهار سال و سه ماه قبرش در مرو است و وفات شیخ ابو جعفر
البطوسی در سنه ستین و اربعمائه بوده و لادتش در سنه ثمان و ثمانین و ثلثمائه بوده
و وفات شیخ ابو القاسم کرکانی در سنه تسع و ستین و اربعمائه بوده و لادتش در
سنه ثمان و ثمانین و ثلثمائه بوده این تاریخ از خط شیخ صدر الدین ابراهیم بن سعد الدین
حموی نقل کرده شده و هم درین سال شیخ ابو القاسم التشیری صاحب الرساله
وفات یافت و لادتش در سنه ست و سبعین و ثلثمائه بود سلطان جلال الدین ابو
الفتح ملکشاه بن الب ارسلان باوجود نه برادر مهتر و کهتر از وچون از حیات پدر
و عم بهره بسعی خواجه نظام الملک بپادشاهی نشست بخت موافقت و روزگار مساعدت
داشت ممالک ایران و توران در ضبط آورد و حکم او بروم و شام نیز جاری بود چهل و
هفت هزار سوار پیوسته ملازم او بودندی و اقطاعات ایشان در ممالک پراکنده
بود تا هر جا که رسیدندی در ماندگی بخوی اصفهان را دار الملک ساخت از حکما عمر خیام
و ابو العباس نوکری همیشه ملازم اردوی او بودند در سنه تسع و سبعین و اربعمائه
بزیارت بیت الله الحرام رفت و در آن راه خیرات بسیار کرد و در بادیه راه
حج خانها و رباطها ساخت و هم درین سفر ترکان خاتون بنت طغاج خان بن بغرا خان
بن نصر خان بن ایلک خان بن بغرا خان ماضی را بخواست و هم درین سال در سنجار

سلطان

سلطان سنجر متولد شد سلطانی ملکشاه بغایت شکار دوست بود در ایران
و توران مناره ها ساخته بود از سم کور و در آخر عهد خواجه نظام الملک را از وزارت
معزول کرده وزارت به تاج الدین ابو الغنایم داد خواجه نظام الملک را بفرموده
حسن صباح در حدود دنباوند در دهم رمضان و بروایتی در هفدهم شهر مذکور سنه
خمس و ثمانین و اربعمایه فدائیان ملاحده بشهید کردند نام ان فدائی ملاحده طاهر بود
شب آدینه دوازدهم رمضان بشکل صوفی پیش محفه نظام الملک رفت و او را زخمی
زد و نظام الملک بان زخم شهید شد و سلطان ملکشاه دو نوبت از نظاکیه
شام بر لاذقیه روم شد او بکنار دریای مغرب فرمود تا اسبانرا انجا آب دادند
و سیراب کردند و خود پیاده گشت و سجاده خواست و دو رکعت نماز شکرانه
آن موهبت کرد مملکت او از اقصای مشرق تا منتهای دریای مغرب و از بحر خزر تا حدود
یمن و طایف بود بگذارد و سلطان ملکشاه در شوال همین سال در بغداد
وفات یافت و مغزی شاعر گفت
رفت دو یک مه بغزو و سی برین دستور
شاه برنا از پی او رفت در ماه دگر
گر دنا که قهر
یزدان عجز سلطانی
اشکار
قهر یزدانی بر بین و عجز سلطانی نگر
ولادت سلطان ملکشاه در حدود
الاول سنه خمس و اربعین و اربعمایه بود مدت سلطنتش بیست سال قبر سلطان
ملکشاه در اصفهان است عمارات عالیه بر سر قبر او ساخته بودند اندرین وقت
بحکم پادشاه شکافته اند ولادت خواجه نظام الملک حنانکه یافعی در تاریخ مرآت نوشته
در روز جمعه بیست و یکم ذی قعده سنه ثمان و اربعمایه در طوس وقوع یافته و یکی از فضلا در
مرثیه او گفته کان الوزیر نظام الملک لؤلؤة نفیسة صانها الرحمن من ثرف
الایام قیمتها فردا غیرة منه الی الصدف و قبر خواجه نظام الملک در مدرسه او در اصفهان
بنا کرده واقع است در سنه ثمان و ثمانین و اربعمایه عبد السلام بن محمد القزوینی وفات یافت
و او از اعاظم معتزله است و تفسیر کبیر را در سیصد مجلد بتصنیف نهاد و وفات عمر خیام در سنه
خمس عشر و قبل سنه سبع عشر و خمسمایه در زمان سلطان ملکشاه در سنه احدی و سبعین
و اربعمایه صاحب التصانیف ابو بکر عبد القاهر بن عبد الرحمن الجرجانی وفات یافت و در سنه
ثمان و سبعین و اربعمایه ابو المعالی عبد الملک بن ابو محمد بن عبد الله بن یوسف الجوینی که او را
اهل سنت و جماعت امام الحرمین گویند عالم را وداع کرد و در سنه احدی و ثمانین و اربعمایه
وفات شیخ الاسلام ابو اسمعیل خواجه عبد الله انصاری واقع شد حیث زجار حرف
وفات ارتوشش برون آری وفات مرشد آفاق پیر انصاریست سلطان رکن الدین
ابو المظفر برکیارق بن ملکشاه ولی عهد پدر بود بعد از پدر به سلطنت نشست پادشاه
سخی و خوشخوی بود در زمان او حوادث و وقایع بسیار دست داد و او را با برادران
و اعمام محاربات واقع شد و بیشتر ظفر او را بود بعضی از مواخین گفته اند که میان سلطان

برکیارق و سلطان محمد پنج نوبت مصاف واقع شد نوبت اول و دویم فتح و ظفر با سلطان محمد را
بعد و سه نوبت برکیارق را و در سنه تسع و ثمانین و اربعمایه امارت خراسان ببرادر خود
سلطان سنجر تفویض فرمود و چون دوازده سال و شش ماه پادشاهی کرد در دوازدهم جمادی الاخر
سنه ثمان و تسعین و اربعمایه قبر او در اصفهان است و عمارات داشته درین قرن شکافته اند سلطان
غیاث الدین ابو شجاع محمد بن ملکشاه بعد از برادر بسلطنت برو مقرر شد و او پادشاهی بعد بعدل
و خفت معروف و بدیانت موصوف و در دفع ملاحده که در آن زمان قوت تمام یافته بعد بود
سعی بلیغ فرمود و بر نیت غزا بهند رفت و با کفار محاربات کرد و منظفر شد چون سیزده
سال حکومت و سلطنت کرد در رابع عشرین ذی حجه سنه احدی و عشر و خمسمایه در گذشت
و قبرش در اصفهان است و کنبد عالی بر سر قبر او ساخته بعد اند مؤلف این کتاب ملا حیدر
کرده بعد ازان بحکم پادشاه شکافته شد و بازین هموار کردند و حالا داخل میدان اصفهان است
آورده اند که در وقت وفات این ابیات انشاد کرد بیت بزخم تیر جهانگیر و کمر ز قلعه
کشای جهان مسخر تن شد چو تن مسخر رای بسی بلاد گرفتم بیک اشارت دست بسی حصار
گشودم بیک فرو دن پای چو مرگ ناخنی آورد هیچ سود نداشت بقا بقای خدایست و ملک ملک
خدای ولادت سلطان محمد در شعبان سنه اربع و سبعین و اربعمایه بعد در زمان سلطان
محمد در سنه خمسمایه زاهد خارتاشی بنیاد عمارت کنبد منصوره کبیر قزوین کرد و در سنه تسع
خمسمایه باتمام رسانید و زاهد خارتاشی مملوک عماد الدوله بعد و او غلام زاده سلطان
ملکشاه سلجوقی است و والی قزوین بوده و چون پشتر او فات بملازمت سلاطین
مشغول بودی مملوکش میگفتند و خارتاشی کفیل مهمات قزوین بعد او را در قزوین و لکه
آثار خیر بسیار است و فات زاهد خارتاشی سنه ثلاث عشر و خمسمایه بوده عماد الدین جبرا او در سنه
ثلاث و عشر و خمسمایه کنبد جامع صغیر باتمام رسانید سلطان معز الدین ابو الحارث سنجر بن ملکشاه
بعهد برادران برکیارق و سلطان محمد بیست و دو سال حاکم خراسان بعد و بعد از ایشان
چهل سال و سه ماه سلطان سلاطین جهان از حد و دختای و ختن تا اقصای روم و شام و از
بحر خزر تا یمن در حوزه تصرف او بود و نوزده مصاف معتبر کرده بعد و در همه مظفر
و منصور شد و او پادشاه مهیب بعد و باوقار و حیا و کرم بر رعیت شفقت تمام داشت
خدای ترس بعد و علما را بغایت احترام کردی و باز ها و ابدال انس داشتی و در ملبوس
تکلف نکردی و نیمه پوشیدی اما پوسته بر تخت نشستی و آنچه از خصایص سلاطین
بودی فرو گذاشت نکردی بعد از وفات برادرش محمد بعراق آمد برادر زاده اش
محمد بن محمد باو حرب کرد و منهزم شد باز بخدمتش آمد و عذر خواست سلطان
سنجر دل خوش کرد و سلطنت عراق تا اقصای ملک شام او را داد تفصیل این سخن اجمالا آنکه
علی یار کرجاکم ملک محمد بعد کدخدای خویش ابو القاسم نامادی را پیش سلطان سنجر فرستاد
و از زبان محمد عذر خواست که این حرکت از سر کودکی افتاد و بعد ازان قرار شد

کرمحمد بخدمت عم خود رود و یکماه در خدمت باشد و بوقت برنشستن و فرمودن
بوق ترکه نزند و سراپرده بهرمنزل دو بوقت سواری در رکاب عم خود پیاده برود
و انچه سلطنت است بگذارد و بدین جمله یکماه در خدمت بعد سلطان سنجر او را
به نیابت سلطنت عراق داد و انچه گذشته بعد از اینها بدو ارزانی داشت و اورا
و امرای او را خلعت فاخره و بخششهای شاهانه کرد از شهر ماچنی و ری و ساوه
را با خاص خود گرفت و از ان عهد سلطان سنجر اعظم شد و سلطان در پنجم
صفر سنه ست و ثلاثین و خمسمایه در ماوراءالنهر با کورخان خطا بر جنگ کرد و
شکست یافته بخراسان آمد و قریب سی هزار ترک در ین جنگ کشته شدند
و ماوراءالنهر از تصرف سلطانی بیرون رفت و ترکان خاتون که زن سلطان
بود و امیر طغای و امیر ابوالفضل پادشاه نیم روز در ین جنگ کشته شدند و لشکر
کشته و محبوسان بعد از مدتی خلاص شدند و فریدون کاتب در ان وقت گفته

نظم

شاها ز سنان تو جهانی شد راست ۔ تیغ تو چهل سال ز اعدا کین خواست
گر چشم بدی رسیدی آنهم ز قضاست ۔ کانکس که بر یک حال بماندست خداست

و در سنه اربع و اربعین و خمسمایه علی خبر کرد سلطان او را از مرتبه سنجر که بدرجه
امارت هری و حمایت رسانیده بعد بر سلطان خروج کرد و علاءالدین حسین غوری
متفق شد و بجنگ سلطان آمد و بعد از مجاربه منهزم شدند و اسیر گشته سلطان
علی خرر را بکشت و علاءالدین حسین را محبوس کرد و علاءالدین حسین مردی ظریف
شیرین سخن بود و خداوند نظم و نثر و سخندان دلاویز خود را بر دل سلطان شیرین
کرد و اینده سلطان ملک غوری را بدو داد و آورده اند که سلطان سنجر علاءالدین غوری
را ندیم خود ساخت روزی طبقی مروارید بدو بخشید علاءالدین در بدهن گفت

بیت

بگرفت و نگشت شد مرا در صف کین ۔ با انکه بدم کشتنی از روی یقین

و انگه بطبق میدهم در ثمین ۔ بخشایش و بخشش چنان بعد و چنین

گویند سلطان سنجر را بر کف پای خالی بعد یکروز نشتر علاءالدین بر آن خلق اثر نمود بعد از انتقام
سلطان زد و این رباعی گفت

رباعی

ای خاک سم مرکب تو افسر من ۔ وی حلقه بنده که تو زیور من
تا خاک کف پای تو را بوسه زدم ۔ افتاد همین بوسه بر سر من

و سلطان سنجر سه نوبت بر سر سلطان السز خوارزم شاه که نوکرزاده
او بود و یاغی شده بخوارزم رفت و در نوبت آخر در روز دوشنبه دوازدهم
محرم سنه ثلاث و اربعین و خمسمایه خود السز انقیاد نموده بصلح بازگشت و در
آخر عهد او غزان از جیحون بگذشتند و حشم سلطان از ایشان در زحمت
بودند سلطان آهنگ جنگ ایشان کرد و غزان زنان و اطفال در پیش
بداشته و تضرع کنان قبول کردند که از هر خانه یکمن نقره بدهند تا سلطان

از سر کنه ایشان بگذرد و سلطان خواست تا باز گردد امرا انکار نشنه غزان چون نا امید
شدند دل بر جنگ نهادند و کمان بکوشیدند و سلطان را در شهور سنه ثمان و اربعین و خمسمایه
اسیر کردند و روی بخراسان و کرمان نهادند و شهرها را خراب کردند و خلق بیشمار را شهید کردند
و سلطان چهار سال در میان ایشان بماند بعد ازان جمعی از ممالیک سلطان که باخان آنجا بودند
موکلان سلطان بفریفتند و روزی با سلطان بر سبیل شکار بطلب جیحون آمدند چون بکنار رسیدند
رسیدند سلطان را از میان ایشان بیرون آوردند و بقلعه ترمذ رفتند و این حادثه در سنه
احدی و خمسین و خمسمایه بود و ترکان خاتون مادر سلطان سنجر درین سال در گذشت و در
آن واقعه مایه بسیار از اکابر و علما دین در دست آن ملاعین بدرجه شهادت رسیدند از
انجمله محمد یحیی را که در آن زمان استاد العلما و شیخ الشیوخ بود در زیر شکنجه هلاک کردند و از حوادث
واقعه فرموده است آن مصر مکرمت که تو دیدی خراب شد و آن نیل مملکت که شنیدی بر آتش
کردون سر محمد یحیی بباد داد محنت قرین سنجر مالک رقاب شد خاقانیان بوک خراسان
سیاه پوش کالمحاب فتنه کرد و سوران سیاه شد چرخ ار سر محمد یحیی زر بار برد هر از سر سلامت
سنجر کلاه برد و کمان مولد محمد بن یحیی النیشابوری کما قال ابن خلکان سنه ست و سبعین و اربعمایه و کمان
شهادت فی رمضان سنه ثمان و اربعین و خمسمایه و سلطان سنجر از ترمذ بمرو رفت و چون عمرش
بآخر رسیده بود اندوه بروی غلبه کرد و بمرض موت گرفتار شد و در سادس عشرین ربیع الاول
سنه اثنی و خمسین و خمسمایه در گذشت مقدار دو سال عمر داشت و ولادتش در سنجار شام بوده
در روز جمعه بیست و پنجم رجب سنه تسع و سبعین و اربعمایه مدت سلطنتش شصت و دو سال و
بعد از وفاتش یکسال در آفاق خطبه بنام او میخواندند سلطان سنجر پادشاهی بود مبارک سایه
و خداترس علمای دین را بغایت الغایت احترام فرمودی و بازماندگان و ارباب انسب داشتی و بایشان
خلوتها کردی و بعد ازین دولت سلجوقیان منقطع شد از خراسان و یکی از شعرا در تاریخ
فوت سلطان سنجر گوید بیت و فات شاه جهان سنجر مکوسیرت که بود در چنین سروری خراسان
سر و بروز شنبه چهار از ربیع الاول بود سال بانصد و پنجاه و دو بخط مرو و بعد از سلطان خوارزم
و اوده اتسز محمد خان ابن محمد خان را از نسل بقراخان در خراسان پادشاهی دادند پنج سال و پنج
پادشاهی کرد و مویده الدوله از غلامان سلطان سنجر بود بر و خروج کرد و او را بگرفت و میل کشید
پادشاهی خراسان بعضی مویده الدوله و بعضی بخوارزمشاهیان و بعضی بغوریان رسید و ولادت
شیخ فرید الدین عطار بنیشاپور در سنه ثلاث و عشر و خمسمایه و فاتش در سنه سبع و عشرین
و ستمایه و فات محدث السنه ابو محمد حسین بن مسعود البغوی در شوال سنه ست و عشر و خمسمایه
در قصبه مرو الروذ و هم اکنون نزدیک شیخ خضر خاضر حسینی مدفون شد او فات حیوانش
از هشتاد سال متجاوز بود و در همین سال ابو محمد قاسم بن علی بن محمد البصری وفات یافت
عمرش هشتاد سال بود سلطان مغیث الدین ابو القاسم محمود بن محمد ملکشاه بعد از پدر
در اوایل شهور سنه اثنی و عشر و خمسمایه در عراق بپادشاهی رسید و در شهور سنه ثلاث

دختر وخیمه‌ایرا در رحد و دساوه با سلطان سنجر جنگ کرد ظفر سلطان سنجر را بعد بعضی امرا
در مقام صلح شدند و سلطان محمد در پیغام عذر آمد و در ری بخدمت سلطان سنجر رسید و یکماه ملازمت
کرد و سلطان سنجر خاطر او را به انواع عاطفت پادشاهانه تسلی نمود و ملک عراق تا حد و دروم
و اتصالش بروملم داشت چنانکه گذشت و او به دو دختر داماد سلطان سنجر بود یکی
ملک خاتون و امیره ستی خاتون و از هریک پسری آورد و عمق بخاری در مرثیه ماه ملک خاتون
گفته هنگام انکه گل و مد از بحر بوستان رفت آن گل شکفته و در خاک شد نهان هنگام
انگه شاخ شجر نم شد ز ابر می آب ماند نرگس ان تازه بوستان برادرش سلطان مسعود دو
نوبت با او جنگ کرد و منهزم شد سلطان محمد سیزده سال و دو ماه پادشاهی کرد صورت
خوب و سیرت نیکو داشت لطیف طبع و خوش حرکات بود طبع موزون داشت و حسن
خط با عبارت جمع کرده بود با زنان انس داشت و ببطیر شکاری و کلاب معلم مولع بود
گویند چهار صد شکاری با قلاده‌های مرصع و جلهای زربفت و سلسله او بود و از علم نحو و
شعر و تاریخ و قوف داشت و بر دقایق امور و حساب ملک هیچ پادشاه چون او واقف
نبود و در یازدهم شوال سنه خمس و عشرین بهمدان در گذشت و ملاذ تش در سنه سبع و تسعین
و اربعمایه بود عمرش بیست و هفت سال و در سنه سبع و عشر و خمسمایه در بلده قزوین
شیخ احمد غزالی برادر محمد غزالی وفات یافت و او را تصانیف معتبر است و اشعار
فصاحت گستر از انجمله این قطعه ثبت افتاد قطعه چون چیر شنجری رخ بخشم سیاه باد بافسر
اگر بعهد هوس ملک سنجرم تا یافت جان من خبر از ملک نیم شب صد ملک بیمرو زیک جو
نخرم وفات برادرش حجة الاسلام ابو حامد محمد الغزالی الطوسی در چهاردهم جمادی
الاخر سنه خمس و خمسمایه در طوس مرقوم یافته و هم انجا مدفون است حجة الاسلام
غزالی بسال چار صد با چل و پنج آمد از تاثیر دوران در وجود چون ازین دنیا بدار رفت رضوان شتافت
سال عمرش شصت و پنجاه کم یکروز بود کانت شهادته علی ما ذکرناه فی شهور سنه خمس و عشرین و خمسمایه سلطان رکن الدولة ابو المظفر طغرل بن محمد باشارت
سلطان سنجر مدت سه سال در عراق و حدد و مصر و شام پادشاهی کرد و معدل و سیاست
و حیا و کرم موصوف بود شجاعت بر اخلاق او غالب و از هزل و فواحش دور بود
در همدان در محرم سنه تسع و عشرین و خمسمایه فرمان یافت بیست و پنج سال عمر داشت
سلطان غیاث الدین ابو الفتح مسعود بن محمد بعد از برادر ملک بر و قرار گرفت و او
پادشاهی بود با فر و شکوه رحیم و عادل و در آل سلجوق به شجاعت او پادشاهی نبود به یک
حمله سپاه شکستی و بزخم شمشیری کشتی خوشخوی و ظریف و هزل دوست بود در عهد او
خلایق عالم آسوده بودند و سپاهیان با ساز و عدت و حشمت و رعیت در امن و راحت
و عالم در دولت و درویش بخشای بود با دیوانگان و مرغان انس داشتی و از شغب و تکلف
دور بود از شکار بری عاند اشت و شهانه خبر کشتی و در مصافها خود حمله آوردی هرگز ذخیره

نهاد و خزانه او اکثر اوقات خالی بود و هرچه از اطراف آوردندی همه را در ساعتی
بخشیدی میان او و برادرش محاربات بسیار واقع شد و در زمان او سلغریان در فارس
خروج کردند و سلطنت بنام خفه نمودند سلطان مسعود هجده ساله و نیم پادشاهی کرد و
در غره رجب سنه خمس واربعین وخمسمایه بجدود همدان نماند مدت عمرش چهل و پنج سال
و هم درین سال فیلقوس زمان ابوالبرکات البغدادی وفات یافت و او نود سال
شمسی عمر داشت و در آخر عمر مرض جزام بر وطاری شد و مداوا کردند سلطان محمد ملکشاه
او را بسوء العلاج متهم ساخت و محبوس گردانید تا انکه سلطان محمد بن ملکشاه را مرض
قولنج پیدا شد بعد از انکه مرض سلس البول داشت ابوالبرکات از حبس بیرون آوردند تا
علاج کند چون بدید که سلطان ازین مرض صحت نخواهد یافت بارکان دولت گفت که سلطان
نمیرد این سخن بسلطان گفتند ابوالبرکات ازان واقف شد از ترس سیاست و غضب
سلطان بمرد و سلطان نیز بمرد و سلطان مغیث الدین ابوالفتح ملکشاه بن محمد بن محمد
بعد از عم پادشاه شد و او پادشاه هنرمند سخی و خوش خوی و هنردوست بود به شکار و شراب
رغبت تمام داشت و بجز دون شراب حریص بود بلهو و طرب مایل امرا را کمتر بار دادی
بعد از انکه چهار ماه پادشاهی کرد امیران متفق شدند و بیضا فتنش بردند و موکل بروی
گماشتند و او را در حبس کردند و این صورت در شوال سنه سبع واربعین وخمسمایه
بود او از حبس بگریخت و بخوزستان رفت و بعد از وفات برادرش محمد که احوال
او بعد ازین خواهد آمد باصفهان رفت و بسلطنت نشست و بعد از پانزده روز در
گذشت در حادی عشر ربیع الاول سنه خمس وخمسمایه مدت عمرش سی و دو سال مدت
امامتش بعد از پادشاهی در خوزستان هشت سال غیاث الدین ابوشجاع محمد بن
محمد بن محمد ملکشاه چون برادرش را محبوس کردند و از خوزستان بیامد و بپادشاهی
نشست پادشاهی لطیف خلق و خوش خوی بود عقل کامل و رایی صایب داشت محب
علما و فضلا بود مدت هفت سال پادشاهی کرد و در ذی حجه سنه اربع وخمسین وخمسمایه
در گذشت سلطان معز الدین ابوالحارث سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه چون
محمد در گذشت امرا چند روز مشورت نمودند و بروی اتفاق کردند و کس فرستادند
تا او را از موصل بیاورند و بر تخت بنشانند چند روز بعشرت مشغول گشت
و از مردمان بغور بغض و او پادشاهی بود خوشی خوی و خوب روی و بذله گوی
و عاشق طبع اما اقبالی نداشت پس از شش ماه امیران در آخر ماه رمضان سنه
خمس وخمسین وخمسمایه او را بگرفتند و بقلعه فرستادند و سلطنت به برادرزاده اش
سلطان ارسلان دادند ولادت او در رجب سنه احدی عشر وخمسمایه بود
وفات در دوازدهم شهر ربیع الاول سنه ست وخمسین وخمسمایه سلطان رکن الدین
ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه بعد از عم پادشاه شد خوب طبیعت و نیکو سیرت

و با حیا و رحمت و دیر خشم و زود رضا بود کرم و مروت بر اخلاق او غالب
و حلم و سکون بر احوال او ظاهر بود هیچ سایل از لفظ او ناشنیده و هیچ خدمتکار
از و جفا و خوار ندیده و از کار دخل و خرج و ضبط احوال خزانه و وظایف آن متغافل
و از تفحص ان مناصح و مساهل به شمع دوست و طرفه خوی بود و در پوشش و خوشی
تکلف بغایت رسانیدی لباسهای فاخر و اکسونهای ملوّن و کوت خطایر و
زرکشیدهای مصقل در عهد او قیمت کرفت آن لباسها که او پوشیده و بخشیده هیچ
پادشاه پوشیده و نه بخشیده و ملاحظ او در مجلس معاشرت بغایت کمال بود هرگز
در بزم او فحش و لغو و دشنام بر لفظ کسی نرفتی و از کسی حرکت خارج در وجود
نیامدی مدت پانزده سال و شش ماه پادشاهی کرد و در منتصف جمادی الآخر
سنه احد و سبعین و خمسمائه درگذشت و در زمان سلطان رکن الدین ارسلان
حافظ ابو العلاء همدانی در سنه ستین و خمسمائه بهمدان درگذشت به محله در سر مدفون
شد امام خاقانی در مدح او گفته است بیت هیرایه دین امام حافظ تلقین ده ابو العلاء
و حافظ پیشش زبرای درس منزل لعلی متعلم است و جبرئیل این قصه بخلد بازگفتند
حور عان زر نثار گفتند کین حافظ کیست گفت رضوان هیرایت خزینه دار جنان
بالای جنان مدار کاهش ملک همدان قرار کاهش هر جا که نه اوست حارس دین
مدرو سر بود مدارس دین کانت ولادت ابن الخاجب سنه سبعین و خمسمائه
و توفی سنه ست و اربعین و ست مائه و دفن بالاسکندریه سلطان معیث
الدین طغرل بن محمد بن ملکشاه بعد از پدر پادشاه شد پادشاهی خوب صورت
نیکو سیرت صاحب شوکت لطیف طبع بود موهای سیه مایه بافته بر پشت فکنده
داشتی و می لعلش انبوه بود آب به دانه بر هم نشاندی و قتی دو شاخ و قتی کرد
سبلت تا بن کوشش کشیدی تمام قد فراخ بر و سینه افراخته یال از آب سلجوق
به کمال عقل و افاضت عدل و چابک سواری و نیزه وری ممتاز بود جمله اسلحه
خوب کار فرمودی و در بزم و رزم بر فضل و اهل شجاعت نکتها گرفتی و شعر خوب
خوب گفتی این اشعار از و است بیت دیروز چنان وصال جانی افروزی
امروز چنین فراق عالم سوزی افسوس که بر دفتر عمرم ایام از ارو زی نوشت این
را روزی بگذار ما هم درین جهان چرانیم و چمان بخشیم و خوریم و نیاریم غمان نه مال چنین
ماند نه جان و نه امان چون عمر نماند کوهه همان و سلطان طغرل در روز جنگ
تکش بن ارسلان بن السز این رباعی انشا فرمود و جوشن را بیار ما در پوشم
کین کار من فتاده تا خود کوشم تا همت بگذ کرز و سپر بر دوشم من ملک عراق را
بجان نفروشم و این رباعی نیز از وست هر درد دلی که از قضا می آید بر جان
و دل خسته ما می آید چون روزی عقلان غم و غصه ما بیهوده که از کجا می آید

و در بعضی تواریخ آورده اند که سلطان طغرل گرزی داشت که رسن وزن آن
بود چنانکه بیک زخم مرد را با اسب بگوفتی و حمایل هفت من کار و موصلی و نوشتگین
را با دو در میدان هفت زره در پوشیدندی بیک زخم بگذاردی و هم وقت
این دو بیت را خوانده گفته بود میخواند
منی میوه شاخ سایه پرور دنیم در دیده
خورشید جهان کردنیم گیر بر سر خصمان که نر مردان منم
مفتاح زمان بر نگنم مردنیم
شیخ نظامی علیه الرحمه کتاب خسرو شیرین بنام او کرده در زمان او بهر دایت
صاحب تاریخ مرآت الجنان در ماه شعبان سنه اثنی و ثمانین و خمسمایه هفت کوکب
سیاره در سویم درجه میزان در یک دقیقه جمع شدند و آن اولین قران
بود در مثلثه هوایی منجمان قتل عام و نهب غارت کرد در زمان چنگیز خان در ایران
و توران واقع شد از تتابع آن گفته اند و حکم انوری حکم کرده بود که درین قران
اکثر عالم بسبب باد و طوفان خراب شود و در آن وقت هیچ باد نوزید تا آنکه در مرو
چراغ بر منار نهادند و آن روز تا شب نمرد و گفت انوری که از اثر باد ها
سخت و بران شود عمارت و بس ملک در هری در روز قول او نوزید دست
هیچ باد بامر مسبب الریاح تو دانی و انوری سلطان طغرل قریب بیست سال سلطنت
کرده و در آخر ربیع الآخر سنه تسعین و خمسمایه سلطان تکش از خوارزمیان در ری با جنگ
کرده و او را بکشت و سرش به بغداد نزد خلیفه فرستاد و تنش در ری بر دار کردند
و درین معنی گفته اند بیت امروز شهریار ملک جهان دل شکیست منصوبه چرخ
هر زمان از رکیست دی از سر تو تا بفلک یک گز بود امروز زیر تا بدنت فرسنگیست
و دولت سلجوقیان بعراق بسر آمد اما بعد ازین تاریخ از فرقه دیگر از سلجوقیان
قریب صد و ده کس دیگر پادشاهی کرده اند
و ایشان را نفراند و مدت ملکشان تا صد و بیست و شش سال اصل ایشان نوشتگین
غزجه است و او غلام ملکا تکین بود و ملکا تکین غلام سلطان ملکشاه سلجوقی بود سلطان
ملکشاه بعد از ملکا تکین جای او به نوشتگین داد چون در آن وقت خوارزم در وجه
طشت خانه مقرر بود او طشت دار شد نوشتگی خوارزم بدو تعلق گرفت و تا آخر عمر
نوشتگین خوارزم بود و بعد از و پسرش قطب الدین محمد در زمان برکیارق حاکم و والی
خوارزم شد و او را خوارزم شاه خواندند در سنه احدی و تسعین و خمسمایه
سیسال خوارزم شاه ملازمت سلجوقیان میکرد و در سنه احدی و عشرین و خمسمایه
در گذشت و در بعضی تواریخ آورده اند که ملکا تکین در دولت سلجوقیان رکن
بزرگ بود چنانکه البکین در عهد سامانیان و او نوشتگین را در ماوراء النهر خراسان سمرقند بخزیده
و او بسبب عقل و کیاست بتدریج مزید مرتبه می یافت تا بجدی کار رکن رکین و بزرگ گشت
و در دولت سلجوقیان بمثابه سبکتگین در دولت سامانیان در آخر عهد ایشان

آورده اند که قطب الدین محمد یکبار خط بدرگاه سنجر نزدست رفتی و در رسالهٔ دیگر
پر خط را انسز بوشنجای و انسز بر فضل و دانش مشهور و معروف است و اشعار و
رباعیات بسیار دارد و در وزن سلطان سنجر حقوق خدمت بسیار داشت از انجمله
انکه در شهور سنه اربع و خمسمایه که سلطان سنجر بسبب عصیان طغرل خان عزیمت ماوراءالنهر
کرد چون به بخارا رسید روزی سلطان در شکارگاه بعد جماعتی غلامان و حشم که بتازگی خدمت
پیوسته بودند قصد سلطان داشتند انسز در آن روز بشکار نرفته بود میان روز از خواب
بیدار شد و اسب خواست و سوار شده به تعجیل تمام روی بسلطان نهاد و حال سلطان
در حالت وصول او بنیک بر تنگ آمده بود و در مضیق عظیم افتاده انسز بر آن
مخاذیل حمله کرد و سلطان را خلاص کرد و سلطان از انسز پرسید که بر حالت ما چگونه
وقوف یافتی گفت در خواب دیدم که سلطان در شکار در واقعه افتاده است
و حالی متوجه شدم و بواسطهٔ آن حق کار او بالا گرفت و روز بروز بر قوت و شوکت
او زیاده گشت و لطف عنایت و شفقت سلطان در حق او زیاده شد سلطان انسز
بن محمد نوشتکین بعد از پدر در عرض ده سال نسبت با سلطان سنجر خدمات
پسندیده بجای آورد و تقرب تمام یافت ارکان دولت بر و رشک بردند
و بدگویی کردند تا در سنه احدی و ثلاثین و خمسمایه بیرخصت سلطان سنجر از نزد
رفت و هم در ان سال با سلطان سنجر باغی شد و مدتها باستقلال پادشاهی
کرد و هیچ قدم از جادهٔ عدل و اتباع سیرت پدر انحراف ننمود و در سنه احدی
و خمسین و خمسمایه در خرّم در خبوشان بموت فجاه در گذشت رشید و طواط
از مداحان اوست و در آن وقت که نعش انسز را برداشتند رشید این دو بیت
بگفت بیت شاها ملک از سیاست میلرزید * پیش تو بطبع بنده کی میورزید
صاحب نظری کجاست تا در نگرد * تا آن هم ملکت بدین مرا رزید وفات رشید
وطواط در سنه ثمان و ستین و خمسمایه بمرو گویند نود و هفت سال عمر داشت و در
سنه سبع و ثمانین و خمسمایه شیخ شهاب الدین سهروردی کشته شد سلطان
ایل ارسلان بن انسز بعد از پدر در سنه مذکوره به پادشاهی نشست و بعد از
بلاد خراسان و ماوراءالنهر بتصرف آورد و به سبب ضعف سلجوقیان
او را استقلال تمام پدید آمد و در تاسع عشر رجب سنه ثمان و خمسین و خمسمایه
وفات یافت و هم درین سال سلطان سیف الدوله محمد بن سلطان علاؤالدین
در جنگستان کشته شد در حدود بلخ و هم درین سال سلطان مسعود
سلجوقی که پادشاه روم بود در گذشت سلطان شاه بن ایل ارسلان بن انسز
بن محمد بعد از پدر بحکم وصیت پادشاه شد سلطان تکش که برادر مهتر بود بروی خروج
کرد و تا مدت ده سال میان ایشان محاربات بود و در سنه ثمان و ستین و خمسمایه

سلطان تکش بر و غالب آمد و خوارزم شاهی بر و مقرر شد پدر آن شاه
در خراسان بر بعضی ولایات حاکم گشت و مدت بیست و یکسال دیگر بزیست
و در سلخ رمضان سنه تسع و ثمانین و خمسمائه در گذشت و مملکت او به شرف
تکش خان آمد و هم درین سال سلطان صلاح الدین که پادشاه و کشاورز بود
در دمشق وفات یافت سلطان تکش بن ایل ارسلان بن اتسز بعد از
انهزام برادر در ثانی عشرین ربیع الآخر سنه ثمان و ستین و خمسمائه بپادشاهی
نشست رشید طواط در تهنیتش گفته بیت جدت ورق زمانه از فلک نشست
عدل پدرت شکیبتا کرد درست ای بر تو قبای سلطنت آمده راست
تا چو کنی که نوبت دولت تست خوارزم و بعضی از خراسان در حکم
او بود و در سنه تسعین و خمسمائه که سلطان طغرل سلجوقی را بکشت مملکت
عراق نیز بتصرف آورد و خاقانی این شعر گفت شعر مژده که خوارزم شاه
شهر صفهان گرفت ملک عراقین را چو نی خراسان گرفت ما هچه چتر او قلعه
گردون گشاد مور چه تیغ او ملک سلیمان گرفت و کمال الدین اسمعیل را در مدح
او قصیده ایست که مطلعش اینست شعر این زرایت ملک دین در نازش و در
پرورش ای شهنشاه فریدون فر اسکندر منش سلطان تکش بیست و شش سال و نیم
پادشاهی کرد و در تاسع عشر رمضان سنه ست و تسعین و خمسمائه در منزل چاه عرب
از حدود خوارزم بمرض خناق در گذشت و خاقانی در شهور سنه اثنی و تسعین و
خمسمائه در تبریز بمقبره شعرا در رباب مدفون گشت سلطان قطب الدین محمد
بن تکش خان بن ایل ارسلان بعد از پدر بسلطنت نشست دولت این دودمان
در دور او بذروه اعلی رسید و کوکب طالع او بغایت ارتفاع پیوست و تمام
خراسان و حدود هند و بلاد ماوراء النهر مسخر کرد و بجانب عراق و آذربایجان و فارس
و بغداد حرکت کرد و از احکام آذربایجان و فارس خراج گرفت و هیچ آفریده را یارای
قوت مقاومت نداشت و چون مدت بیست سال از پادشاهی بگذشت دولتش
آهنگ غروب کرد که درین اثنا از پیش چنگیز خان جماعتی بآذربایجان آمدند و چون
به ارزار رسیدند اینال چق که حاکم آنجا بود و لقب غایر خانی یافت و در میان بازرگانان
هندوی بود که او را اینال چق در ایام گذشته معرفتی بهم رعایت معهود او را نام اینال
چق میخواندند غایر خان بدین سبب متغیر شد و بر خویشتن مرجید و نیز در مال ایشان
طمع کرده بود بدین سبب ایشان را موقوف کرد و از سلطان اجازت قتل
ایشان خواست چون سلطان را آخر دولت بود ما اندیشه نجوم آن بیکناهان
بیچاره فرمان داد اینال چق قریب پانصد کس را بی گناه بقتل آورد و اموال ایشان
برداشت چون خبر پیش چنگیز خان رسید سلطان بپیغام فرستاد و اینال چق را خواست

تا قضای کند چون اکثر امرا خویشان ایشان متوجه نبودند و او خویشی با مادر سلطان هم داشت سلطان
را قدرت بیرون آمدن نبود تنها ی عنف و ایلچی چنگیز خان را بکشت بنابراین حرکت ناشایسته
لشکر مغل بحکم پادشاه جهانگیر چنگیز خان از جانب شرق بروی خروج کردند و سلطان ازان
منهزم گشت و از ماوراء النهر بخراسان رفت و لشکر مغل بخراسان آمدند و سلطان از خراسان
بعراق توجه نمود بشهر قزوین آمد مغل از عقب او بعراق آمدند او از قزوین بگیلان رفت مغلان
از عقب او بگیلان رفتند سلطان از گیلان بمازندران رفت و از مازندران بجزیره اشکون
کرکیت و در انجا وفات یافت در سنه سبع عشر و ستمائه مدت سلطنتش بیست و یکسال
بعضی مغلان در ین ممالک قتل عام کردند اما چنگیز خان از بلخ پیشتر نیامد رفتن چنگیز خان
بدر بلخ در ذی حجه سنه سبع و عشرو ستمائه بوده کمال اسماعیل در شهور سنه خمس و ثلاثین
و ستمائه بدست مغلان در دار السلطنه اصفهان بقتل رسیده سلطان جلال الدین
میکرنه بن محمد بن تکش خان قشلاق نام جای است دران طرف دریای خزر اکه مازندران و گیلان
از کنار ان دریاست و این سلسله پادشاه شجاع دلیر باشند القصه چون سلطان
جلال الدین از شجاعت او هیچ پادشاه نبود بعد از وفات پدر از جزیره اشکون بمیان
قشلاق رفت و از انجا بخراسان آمد و از خراسان بغزنین رفت و درین سفر او را
هفت جنگ با مغل واقع شد در شش جنگ غالب آمد و نوبت آخر که چنگیز خان
با لشکر ایلغار کرده در [illegible] رسید و میان ایشان محاربه عظیم واقع شد
مغلوب افتاد در تاریخ جهان کشای آورده که این حال در رجب سنه ثمان و عشر و ستمائه
بوده و بعد ازان شکست بهند رفت و ممالک هند بگرفت و دو سال در هند
سلطنت کرد چون آگهی یافت که چنگیز خان از ایران بازگشت از راه کیچ مکران بکرمان
آمد و از کرمان آهنگ عراق کرد و برادرش سلطان غیاث الدین در عراق پادشاه
بوده در سنه احدی و عشرین و ستمائه سلطنت بدو تسلیم نمود و سلطان جلال الدین
بعراق عرب رفت و در انجا با لشکر نامر خلیفه جنگ کرد و مظفر شد و این حال
در سنه اثنی و عشرین و ستمائه بوده و هم درین سال نامر خلیفه وفات یافت و سلطان
از عراق عرب باذربایجان آمد و انجا را در ضبط در آورد و از ذربایجان بگرجستان
بگرجستان رفت و مسخر گردانید و امرای گرج را بکشت در بعضی تاریخ مذکور است
که سلطان در گرجستان هفتاد هزار کس بکشت و در تفلیس سی هزار کس بقتل آورد
و در انجی شنیده که براق حاجب مخالفت میکند در هفده روز از تفلیس بکرمان
رفت براق حاجب باستقبال سلطان رفت و سلطان را بخوشنودی باز گردانید
و در عقب سلطان گرجیان از مطاوعت بیرون رفته بودند سلطان جلال الدین از
کرمان بعزم اخلاط رفت پیش از استخلاص اخلاط شنید که لشکری آهنگ عراق کرده انجا
از بازگشت خبر آمد که پهلوان از یک بوده که از هند مراجعت کرد سلطان در سنه

اکشون

خمس وعشرین وستمایه نوبت دویم باز بکرجستان رفت وفتح بزرگ کرد واز انجا
اخلاط آمد وبه جبره قهر در سنه سبع وعشرین وستمایه بگرفت وبروایتی فتح تفلیس و
محاربه باگرجیان در سنه ست وعشرین وستمایه بگرفت وبروایتی فتح تفلیس
بوده ونوبت دویم در سبع وعشر وستمایه بوده وچون شنید که لشکر تتار عراق
آمدند باصفهان مراجعت نمود ودر رمضان سنه اربع وعشرین وخمسمایه در حدود دسنین
وبرخوارباتتار جنگ کرد وکفار بجانب خراسان گریختند وسلطان نیز بلرستان
گریخت وبعد ازچند روز باصفهان آمد وعراق را ضبط کرفت وازانجا باذربایجان رفت
واخلاط در حصار گرفت وفتح نمود واین فتح در سنه سبع وعشرین وستمایه واقع شد پس ازین
جنگ سلطان کیقباد رفت وبه سبب بیماری منهزم شد وبه یار بکر آمد ووفات
یافت سلطان کیقباد سلجوقی در پنجم شوال سنه ست وثلاثین وستمایه بعد مدت بیست وشش
سال پادشاهی کرده ودرین اوقات اوکتای قاآن پسر چنگیزخان جرماغون نویان را با لشکر
بسیار بر سر او فرستاد ودر منتصف شوال سنه ثمان وعشرین وستمایه شبخون بر سر او بردند
واو در خیمه مست خفته بود بهزار حیله بگریخت ودیگری را اندیدند بعضی گفته اند نشناخت
بردست کردان کشته شد سلطان غیاث الدین میرانشاه وسلطان رکن الدین پسر
سلطان محمد تکش قبل از آمدن سلطان جلال الدین از هند هر دو یک چند روزی در خدمت
مغل در عراق سلطنت کردند آخر رکن الدین [illegible] بردست مغل کشته شد واین
صورت در سنه سبع وعشرین وستمایه بود وسلطان غیاث الدین را براق حاجب
در کرمان بکشت وبعد از سلطان جلال الدین ملک بتصرف مغل آمد ودولت خوارزمشاهیان سر رسید فصل نهم در ذکر اتابکان واینان سه شعبه اند شعبه اول
بفارس واینان معروفند به سلغریان وعدد اینان یازده است مدت ملکشان
صد وبیست سال اول ایشان اتابک مظفر الدین سنقربن مودود است که در
عهد سلطان مسعود سلجوقی خروج کرد وملک فارس مسخر او شد واو در عدل
وداد کوشید ودر شیراز رباط ومنارهٔ ومسجد رفیع بساخت ومدت سیزده
سال پادشاهی کرد ودر سنه ست وخمسین وخمسمایه درگذشت اتابک
مظفر الدین زنگی بن مودود بعد از براور سلطنت فارس بر وی مقرر شد ونجد دولت
سلطان ارسلان بن طغرل سلجوقی رسید او نیز مملکت بر وی مسلم داشت مدت
چهارده سال در پادشاهی بر دو وجهات بسیار کرد ودر سنه سبعین وخمسمایه
درگذشت اتابک مظفر الدین ابوبکر بن زنگی وارث تخت وتاج پدر گشت بسیار
عادل بعد وسیرت نیکو داشت مدت بیست سال پادشاهی کرد خواجه امین
الدین کازرونی که حاتم زمان وصاحب کرامات دوران بود وزیر او بود وفات
در سنه تسعین وخمسمایه اتابک قطب الدین طغرل بن سنقربن مودود پادشاه

همی‌بندد میز بعد بعد از عمزاده حکومت بدو تعلق گرفت میان او و عمو پرسش سعد بن
زنگی محاربات واقع شد و ملک فارس دران فرات خراب شد مدت حکومت
او نه سال در سنه تسع و تسعین و خمسمائه بدت سعد بن زنگی اسیر شد اتابک
مظفر الدین ابوشجاع بن سعد زنگی بعد از طغرل پادشاه بر و قرار گرفت و او
در سخاوت حاتم روزگار و در شجاعت رستم کارزار بود و در عدل و داد یگانه
جهان بود ملک کرمان نیز تسخیر کرد مملکت فارس در عهد او آبادان شد اتابک
در سنه ثلاث و عشر و ستمائه بعراق آمد و با ذارکس خود را بر سپاه سلطان
قطب الدین محمد زد و اسیر گشت و سلطان قطب الدین محمد خوارزم شاه او را
اکرام کرد بقرار انکه هر سال دو دانگ محصول فارس بخزانه سلطان رساند و او را
بر ملک فرستاد پیرش ابوبکر او را در شیراز از راه نداد و بجنبک انکامید تبری
به اتابک رسید اهل شهر در شب او را بشهر بردند او پدر را بگرفت محبوس کرد
مدت هفت سال در زندان بماند اتابک سعد بیست و هشت سال پادشاهی
کرد و در شیراز مسجدی و رباطی بساخت و فاتش در سنه ثمان و عشرین و ستمائه
اتابک مظفر الدین ابوبکر قتلق خان بن سعد زنگی بعد از پدر به پادشاهی رسید
پادشاه عادل و عاقل و بزرگ خیر بود اخبار عدل و آثار فضل او در اطراف
جهان شایع گشت و در حق اهل علم و مشاهیر و مشایخ مملکت خود انعام فرمودی
و دیگر ممالک نیز بجهت ایشان وظایف فرستادی از اقالیم اکابر و افاضل احرام
خدمتش بستند و در بعضی از بلاد هند بالقاب او خطبه کردند و در زمان او ملک
فارس رونقی تمام یافت و او عمارات و خیرات بسیار کرد و مدارس و
مساجد شیراز که خراب گشته بود معمور کردانید و خانها و بازارها در شیراز
بساخت و بموافقت او جمله اعیان دولت بقعها ساختند و شیخ سعدی رحمة
الله کتاب گلستان باسم او تصنیف کرد و مدت سی سال زمان سلطنت او
بود و در جمادی الاول سنه ثمان و خمسین و ستمائه درگذشت و شیخ سعدی پسر
چاردهم بکشتی سید محمد روزبهان است که مولانا عبد الرحمن جامی مداح اوست
و در رباب او گفته بیت روزبهان فارس میدان عشق فارسیان را شد دیوان
عشق و در وقتی که حضرت شیخ روزبهان در وجد و حال بودند خبر به پدر شیخ
سعدی آوردند که ترا خدای تعالی پسری ارزانی داشت او نیز نه رشته انطفل
در پارچه پیچیده و بر داشته بملازمت حضرت شیخ آورد حضرت شیخ
روزبهان آب دهن مبارک در دهان او انداخت و اذان در گوش او گفت
و بکنیت پدر شیخ سعدی ملقب شده و فرمودند عجب ساعت سعد خدایا
بتو این فرزند ارزانی فرمود او را سعدی نام نهادند و وفات شیخ ابو عبد الله

مصلح الدین سعدی شیرازی در شب پنجشنبه وقت ماه ذیحجه سنه احدی وتسعین وستمایه
بجوار رحمت حق پیوست ومولانا شرف الدین تبریزی که از اعاظم شعرای زمان خود بوده در تاریخ وفات حضرت
استاد شعرای زمان شیخ سعدی در سلک نظم آورده ومعاصر ایشان بوده نظم همای روح
پاک شیخ سعدی ۶۹۱ در ذیحجه از نخ ص الف ساف شب پنجشنبه ارمه کرد روز پنجشنبه
از غبار تن پرو بال اتابک مظفر الدین سعدی ابوبکر بن سعد زنگی بعد از پدر دوازده
روز پادشاهی کرد و درگذشت اتابک محمد بن سعد چون پدرش وفات یافت اوکوک
بعد پادشاهی بنام او مقرر شد مادرش ترکان خاتون مدبر ملک بعد بعد از دو سال وهفت
ماه در ذیحجه سنه ستین وستمایه کلبدک عمرش ناشگفته فرو ریخت اتابک محمد شاه
سلغرشاه بن سعد زنگی بعد از اتابک محمد شاه پادشاه شد هشت ماه حکم کرد دو شب
و روز ربیعش وطرب مشغول شد بعد و از اکابر مملکت غافل ترکان خاتون در روز
جمعه عاشر رمضان سنه احدی وستین وستمایه بالو حرب کرد واورا اسیر کرد و بند
وبمنزل فارسنا بند اتابک مظفر الدین سلجوق شاه ابن سلغرشاه بن سعد بن زنگی
بعد از سلغرشاه بر ملک فارس مستولی شد وپنجماه حکم کرد وترکان خاتون را بخواست
وبکشت برادر ترکان خاتون بجنگ سلجوق شاه رفته واو بعد از می ربه از ایشان
منهزم شد وبکارزون رفت ولشکر مغل از پی او رفته او را از مسجد کارزون
بیرون آوردند وبکشتند اتابک ابش خاتون بنت سعد بن ابوبکر بعد از
سلجوق شاه پادشاهی بدو دادند وبعد از آن او را جت شاهزاده منکوتمر
بن هلاکو خان بخواسته وفارس بر تصرف دیوان مغل دادند قریب پنجاه سال
حکومت بنام او بعد وپس ازان نام سلغریان از عالم برافتاد شعر دوم
بشام ودیار بکر نزدیک مدتی ملکشان صد وهفتاد وهفت سال وایشان
از تخمه آق سنقر غلام سلطان ملکشاه سلجوقی اند آق سنقر در سنه احدی و
ثمانین واربعمایه بحکم سلطان ملکشاه حاکم حلب شده سال والی انجا بوده ودر سنه
احدی وتسعین واربعمایه درگذشت عماد الدین زنگی بن آق سنقر در سنه احدی
وعشرین وخمسمایه بحکم سلطان محمد بن محمد ملکشاه سلجوقی والی ولایت عراق
عرب شد وبعد از یکسال حاکم موصل فوت شد حکومت آن موضع نیز بدو
تعلق گرفت وبعد ازان بطرف شام لشکر کشید وشهر حلب بگرفت ودر
سنه اربع وعشرین وخمسمایه با فرنگ که بشام در آمده بودند جنگ کرد وغالب
شد ودو نوبت دمشق را محاصره کرد واز انجا مراجعت فرمود دیار بکر وکرد
را بضبط آورد ودر سنه احدی واربعین وخمسمایه جمعی از غلامان اتفاق نمودند
بر شب او را بکشتند مدت سلطنتش بیست وسه سال سیف الدین محمد بن عماد
الدین زنگی بعد از پدر بر حلب وحمص وحما استیلا یافت ولشکر بسیار گرد آورده

آن دیار را مسخر گردانیده و در سنه تسع و اربعین و خمسمائه دمشق بگرفت و حکومت
نور الدین محمود در بلاد شام چنان قوت گرفت که عاضد خلیفه که آخر خلفای
بنی فاطمیه بود در مصر جهت دفع فرنگ از و استمداد نمود و او صلاح الدین یوسف بن
ایوب را بمصر فرستاد تا دفع فرنگ کرد و بعد ازان مملکت مصر از اسماعیل به صلاح
الدین یوسف منتقل شد و ملک صلاح الدین بملک ناصر ملقب گشت نور الدین محمود پادشاه
عادل عابد خیّر بود او را از جمله جهل تن شمرده اند و گویند دعا نزد قبر او مستجاب
است وفاتش در سنه احدی عشر و خمسمائه بود و وفاتش در حادی عشر شوال سنه
تسع و ستین و خمسمائه بدمشق مدفون است ملک صالح بن نور الدین محمود در روز وفات
پدر یازده ساله بود اعیان شام با و بیعت کردند و صلاح الدین یوسف در مصر
نخست خطبه بنام او خواندند خانچه بنام پدرش خوانده بود مدت هشت سال از زمان
پادشاهی او ست و در سنه سبع و سبعین و خمسمائه درگذشت سیف الدین
غازی بن عماد الدین زنکی بعد از فوت پدر بحکم برادرش نور الدین محمود حاکم مملکت دیار
بکر و جزیره و بعضی از کردستان بود و اکثر اوقات بغزای فرنگ مشغول بود و در سنه
اربع و اربعین و خمسمائه وفات یافت سیف الدین مودود بن عماد الدین زنکی
بعد از برادرش سیف الدین غازی بجای او نشست و مدتها پادشاهی کرد و در سنه
خمس و ستین و خمسمائه درگذشت و در سنه خمس و ستین و خمسمائه نجم الدین عبد الغفار
قزوینی در ماه محرم وفات یافت سیف الدین غازی بن قطب الدین مودود بن
عماد الدین زنکی بعد از مرگ پدر در موصل بحکومت نشست و یازده سال حاکم
بود و در سنه ست و سبعین و خمسمائه درگذشت عز الدین مسعود بن قطب
الدین مودود بعد از فوت برادرش متصدی امر حکومت گشت و حلب نیز بگرفت
و میان او و صلاح الدین ناصر منازعت و محاربات واقع شد و در بیست و نهم
شعبان سنه تسع و ثمانین و خمسمائه وفات یافت و ملک نصر الدین هم در
سال درگذشت نور الدین ارسلان شاه بعد از پدر بجای او نشست و بدر الدین
لؤلؤ فرار یافت و او در سنه تسع و خمسین و ستمائه درگذشت نصف و شش ماه حکومت
و بعد از بدر الدین لؤلؤ پسرش ملک صالح بر جای پدر نشست چون ملک صالح با
هلاکو خان باغی شد و امرای مقدم ایشان سنه اغونوین چند ماه او را در موصل
محاصره کردند و در موصل قحط و وبا پیدا شده بالضروره ملک صالح بیرون آمد
و با شدت عذاب بقتل رسید در سنه ستین و ستمائه بعد ازین دیار بکر بجوزه بقرف
دیوان مغل آمد سبع سیوم بعراق و آذربایجان گوایشان شش کس بحکومت رسیده
اول ایشان اتابک ایلدگز است و او غلام سلطان مسعود سلجوقی است و به جهت
قابلیتی که داشت بمرتبهٔ امارت رسید سلطان مسعود زن برادر خود را طغرل که مادر سلطان

ارسلان بوجد باو داد و اتابک ایلدگز را از مادر سلطان دو پسر متولد شدند جهان پهلوان
اتابک محمد و قزل ارسلان و مرتبه اتابک جهان بلند شد که جمیع امرا و سرحد نشینان سر بر خط
فرمان او نهادند و در زمان سلطنت سلطان ارسلان تمام امور جزویه و کلیه مفوض
بحسن تدبیر او بود و سلطان بی استصواب او در هیچ امر شروع نمیکرد و باس سلطنت
تابع بود و اتابک ایلدگز مدت سیزده سال مطاع و متبوع بود بعد ازان والده سلطان
ارسلان در سنه ثمانین و خمسمایه درگذشت و اتابک ایلدگز نیز بعد از یکماه نماند و قاضی
رکن الدین جوینی در تعزیتش گفته است بیت در دا که زمانه را نکو خواه برفت و آمد بی او
چو شمس دین شاه برفت در گردش دهر کس نداد است نشان در پانصد سال آنچه
درین ماه برفت جهان پهلوان اتابک محمد بن اتابک ایلدگز بعد از فوت سلطان ارسلان
در عراق پادشاه نشان شد و سلطان طغرل بن سلطان ارسلان را که هفت سال بود
بر تخت نشاندند و برادر خود قزل ارسلان را به آذربایجان فرستاد و اساس ملک را چنان
مشید گردانیدند که ملوک شرق و غرب از و حساب گرفتند و یکنوبت بنا بر رنجشی که از خلیفه
داشت نام خلیفه یکسال از خطبه بینداخت خلیفه مال بسیار فرستاد تا اتابک محمد
رضا او و بار دیگر نام خلیفه بخطبه درآورد و بالجمله مدت ده سال زمام سلطنت در دست
او بود و وفات او بروایت صاحب تاریخ گزیده در روز پنجم سنه احدی و ثمانین و خمسمایه
بوده و بروایت صاحب تاریخ مرات الجنان در سنه ثلاث و ثمانین و خمسمایه و ازو
چهار پسر ماند اتابک ابو بکر و قتلغ انبایج و میر میران و پهلوان ازبک و ابو بکر و پهلوان
ازبک از کنیزک متولد شده اند و قتلغ انبایج و میر میران از قتلغ خاتون بنت انبایج در وجود
آمده اند و در شب آدینه سابع عشرین شوال سنه احدی و ثمانین و خمسمایه شیخ ابو بکر
شاذان بن احمد شاذانی وفات یافت و در قزوین مدفون است اتابک قزل
ارسلان بن اتابک ایلدگز بعد از فوت اتابک محمد از تبریز بعراق آمد و قتلغ خاتون
را در نکاح آورد و متصدی امر سلطنت گشت و سلطان طغرل نشانه پیش
نهد بعد از مدتی سلطان طغرل قصد قزل ارسلان کرد و قزل ارسلان ازان واقف
شد او را بگرفت و بقلعه کهرام فرستاد و محبوس گردو به سلطنت نشست و در همان شب
او را کشته یافتند بنجاه زخم کارد خورده نسبت قتل او را به فدائیان ملاحده کردند
و این صورت در شوال سنه سبع و ثمانین و خمسمایه بوده اتابک ابو بکر بن اتابک محمد
بعد از قتل قزل ارسلان در تبریز بسلطنت نشست و بعد و فتنه خاتون پسرش قتلغ
انبایج متصدی ایالت عراق گشت مقارن این حال سلطان طغرل از قلعه که محبوس بود بجانه
گوتوال بعراق آمد و بر تخت نشست و فتنه خاتون را بخواست انبایج با برادرش اتابک
ابو بکر در کار آذربایجان منازعه کردند و یکماه چهار حرب کردند و در هر معارک اتابک
ابو بکر غالب آمد اتابک ابو بکر بیست سال پادشاه آذربایجان گردد در سنه سبع و سبعمایه

در گذشت قتلق ابنایخ بن محمد چون سلطان طغرل مادر او قتلغ خاتون را بخواست
پسر و مادر باتفاق یکدیگر زهر در طعام سلطان طغرل کردند سلطان از اشخصی ازان
آگاهی داد بعد سلطان بتکلیف نمود تا قتلغ خاتون ازان طعام تناول کرده خورد ن
همانی بود و مردن همان قتلغ خاتون دختر خان میر ابن حسام الدین است که در زمانی
سلطان ارسلان در ری بر دست غلامانش کشته شد و در اول اتابک محمد ایلدگز
او را بخواست و قتلق ابنایخ از و متولد شد و بعد از اتابک محمد قزل ارسلان او را
در نکاح آورد و چون قزل ارسلان از دنیا برفت سلطان طغرل او را در نکاح
آورد و بعد ازین قتلق ابنایخ بحکم سلطان محبوس شد و بشفاعت ارکان دولت
خلاص یافت و بخدمت خوارزم شاه تکش خان رفت بعد از کشته شدن سلطان طغرل
سلطان تکش خوارزم شاه اصفهان بدو ارزانی داشت و امرای عراق را در خیل او
مربت کردانید بعد ازان بشامت کفران نعمت در شهور سنه اربع و تسعین
و خمسمایه بر دست میاجق که از جانب خوارزم شاه و الی ری بود کشته تخوارزم نزد
سلطان تکش فرستادند و گفته اند در خیال او خلاف بود اتابک مظفر الدین بن اتابک
محمد بعد از اتابک ابو بکر در آذربایجان پادشاه شد و پانزده سال حکم کرد و در سنه
اثنی و ثلاثین و ستمایه چون خوارزم شاه سلطان جلال الدین منکرنی بر ملک آذربایجان
مستولی شد او در قلعه النجق بر بنج قولنج بمرد

فصل دهم در ذکر اسماعیلیان و اشاعره

دو شعبه اند شعبه اول اسماعیلیان مغرب اند مدعای این طایفه انکه از اولاد اسماعیل بن
امام جعفر صادق علیه السلام اند خود را باو منسوب ساخته اند و گویند امام جعفر صادق علیه السلام
در اول بر امامت اسماعیل که پسر بزرگ او است نص کرد و باعتبار نص اول دارد و این طایفه
بعضی در مغرب و مملکت مصر و شام پادشاهی کرده اند چهارده تن اند مدت ملکشان دویست
و شصت و شش سال و این طایفه هرچند در ایران پادشاهی نکرده اند و مقصود ازین مختصر احوال
حکام ایران است اما چون داعیان ایشان در ایران حکومت کرده اند و بر ولایت مخصوص
نسب خود بدیشان میرسانند از احوال ایشان نیز شمه بر سبیل استطراد آورده میشود ابو القاسم
محمد بن عبد الله نخستین کسی که از ایشان منصب حکومت گشت او بعد و زعم باطنیه آنست
که مهدی در اخبار واقع شده عبارت از وست در تاریخ بافعنام مهدی اسماعیل را عبد الله
نوشته اند نه محمد و بعضی گفته اند ابو القاسم نوشته اند هما کنیت او ابو محمد است چنانچه
بعضی مورخان گفته اند و او را المهدی بالله ابو محمد عبد الله از کرده اسجف مرقوم شده و بعضی از اهل
مغرب او را از نسل عبد الله بن سلام مصری میدانند و در عیون التاریخ نسبش بدین نوع
آورده محمد بن عبد الله بن قاسم بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام و بعضی دیگر
احمد را نسل عبد الله بن میمون قداح میدانند و او را اسماعیل بن امام جعفر صادق و در ربیع الآخر
التی و اربعمایه در بغداد علما و الکابر بر قدح و نسب ایشان کرده اند و محضری درین باب

نوشتند که ایشان علوی نیستند و مقدم این ذات و اکابر المجتهدین سید مرتضی و اخوه شریف الرضی الحسینی
و شیخ ابو حامد الاسفراینی و قاضی ابو محمد الاکفانی و ابو الحسین القدوری و خلق بسیار دران محضر خط نهاده
و بالجمله محمد بن اسماعیل که جد اوست از خوف بنی عباس بری گریخت بمجد آباد در انجا مدفون است
فرزندان او بولایت قندهار افتادند نسل او انجا مشهور است ابو القاسم در سنه ست و تسعین
و مائتین در مغرب خروج کرد و خود را مهدی خواند و بتقویت دولت خود از حضرت رسالپناه
صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد علی رأس ثلثمائة تطلع الشمس مغربها و کار او انجا بالا گرفت
و بر بنو اغلب که از قبل مقتدر خلیفه حاکم انجا بودند خروج کرد و ایشان را مقهور کرد و بلاد افریقیه
و قیروان در تحت تصرف آورد و در حدود قیروان قلعه در غایت حصانت بساخت
و آنرا مهدیه نام نهاد و پسر خود قایم را به تسخیر دیار مصر و شام با لشکر گران روان کرد و مقتدر
عباسی مونس خادم را با سپاه دیار فرستاد و میان ایشان محاربات رفت و مونس در آن
حروب از جانب مقتدر بمظفر ملقب گشت مهدی اطراف و انحاء مغرب فرو گرفت
و خانهای قدیم را برانداخت و مدت بیست و شش سال حکومت کرد و در سنه اثنتین و عشرین
و ثلثمائة وفات یافت و در مهدیه مدفون گشت القایم بامر الله نزار بن محمد بر جای او نشست
و دوازده سال حکم کرد و در سنه اربع و ثلاثین و ثلثمائة در گذشت و در زمان قایم
در ربیع الاول سنه ست و ثلاثین و اربع مائة علم الهدی المشهور سید مرتضی که از جمله سادات
و فحول علما بود وفات یافت و لادت او در ماه رجب سنه خمس و خمسین و ثلثمائة
بوده بعهد مطیع خلیفه و هم در زمان قایم فی هذا السنه اثنتی ست و اربعمائة ابو الحسین
بصری که از ایمه کبار معتزله است وفات یافت و سید الرضا و هو ابو الحسن محمد بن
موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن الامام الهمام موسی الکاظم علیه السلام و هو ملقب بذی
الحسبین و اخوه السید المرتضی بذی المجدین ولادت سید رضی در سنه تسع و خمسین و
ثلثمائة بوده و در محرم سنه ست و اربعمائة وفات یافته و هم درین سال قاهر بالله عباسی
وفات یافت المنصور بقوت الله اسماعیل بن قایم ابن محمد بعد از پدر هفت سال پادشاهی
کرد و در سنه احدی و اربعین و ثلثمائة بمهدیه در گذشت المعز لدین الله ابو تمیم معز بن
منصور بن قایم بن محمد بر جای پدر نشست پادشاه صاحب رای بود ملک او وسعت یافت
و مصر از تصرف کافتگان بنی عباس بیرون آورد و در بعضی تواریخ مسطور است که چون
کافور اخشیدی در سنه ست و خمسین و ثلثمائة وفات یافت المعز لدین الله جوهر خادم را
با التماس اعیان مصر بدانجا فرستاد و بعد جوهر خادم مصر و اسکندریه و دریار سعید
و آنناط و مکه و مدینه از تصرف عباسیان بیرون رفت و در سنه اثنتین و ستین
و ثلثمائة آغاز عمارت قاهره کرده و آنرا دار الملک ساخت و حجاز نیز از بنی عباس بستده
چون بیست و چهار سال پادشاهی کرد در روز جمعه یازدهم ربیع الآخر سنه خمس و ستین
و ثلثمائة در گذشت و قاهر معز بر میان قسطاط و مصر و عین الشمس و بنا کرده وفات الحسن جوهر

در سنه احدی و ثمانین و ثلثمائه بوده تو فر ابو الحسن القدروسی فی سنه ثمان و عشرین و اربعمائه
در تاریخ گذیده مسطور است که مصر را از تصرف کافور اخشیدی جوهر خادم گرا از قبل
مطیع عباسی حاکم آنجا بعد بگیلر اخراج کرد کافور اخشیدی بخنی او فریفته شد چون ملک
از دستش برفت پشیمان شد و تدبیر داشت در سنه اربع و ثلاثین و ثلثمائه اخشیدی
محمد بن طغج ملک مصر و شام و حجاز در گذشت معنی اخشیدی ملک الملوک است
الحاکم بامر الله ابو علی منصور ابن عزیز بن معز بن منصور بن قایم بن محمد بعد از پدر بسلطنت
نشست در امر معروف و از منکر مبالغه کرد تا بحدی که جهت شرب خمر بسیار
درخت میوه دار ببرید و حکم کرد که اشکارا موزه زنان ندوزند و زنان از خانه بیرون
نروند حاکم مدت بیست و نج سال حکومت کرد و در سنه احدی و عشرو اربعمائه غلامان
او را بکشتند و ولادت حاکم در قاهره در بیست و ششم ماه ربیع الاول سنه ستین و
ثلثمائه بوده و او نخستین خلیفه است اسماعیلیه که در مصر متولد شده الظاهر بالله ابو الحسن
علی بن حاکم عزیز بن معز بن منصور بن قایم بن محمد بجای پدر بسلطنت مقرر شد و چون وفات
یافت قاتلان پدر خود را بکشت مدت شانزده حکومت کرد و در منتصف شوال
سنه سبع و عشرین و اربعمائه بمرض استسقا بمرد المستنصر بالله معز بن ظاهر بن عزیز بن منصور
بن قایم بن محمد در هفت سالگی بپادشاهی رسید و مدت شصت سال در سلطنت
بماند و او را پسر بجز نزار واحد و عبد المجید در اول مدت نزار را والی عهد کرده بعهد و
امری لقب فرمود در آخر از وی برنجید و او را خلع کرد و به احمد داد و او را مستعلی
لقب کرد اسماعیلیان دو گروه شدند آنچه متابعت احمد کردند ایشان را مستعلوی
گفتند و آنها که پی روی نزار کردند آنجماعت را امرائی خوانند حسن صباح گوید
باعتبار نص اول دارد و او تابع نزار است و بنام نزار در ایران دعوت کرد
نزاری قهستانی بدین نسبت تخلص کرده مستنصر در سنه سبع و ثمانین و اربعمائه در
غات یافت مقتدی عباسی نیز درین سال واقع و در زمان مستنصر در سنه
ست و اربعین و اربعمائه در مصر شبی ستاره نمودار شد که از نور آن تمام شهر سمت
روشنی گرفت و زمانی ممتد آن حالت واقع بعد متعاقب آن حال حرکتی عظیم اتفاق
افتاد چنانچه هر روز قریب صد هزار کس از فقدان بان جان میدادند و در یازدهم
جمادی الاول یا رجب ستین و اربعمائه در مصر و سایر ممالک مستنصر زلزله قوی
بوقوع انجامید بمرتبه که از صعوبت آن مایان در قعر دریا مضطرب گشته و مستنصر
با وجود وفور بخل و خست اموال بی نهایت صدقه کرد تا آن بلیه دفع شد و در
بعضی تواریخ آورده اند که نامبرخسرو در زمان مستنصر از خراسان بمصر رفت
و هفت سال انجا بود و هر سال بحج میرفت و بمصر مراجعت میکرد در نوبت
آخر از مکه براه بصره بعزیمت عراق و خراسان بعقبه و به بلخ آمده دعوت اسماعیلیان

آغاز نهاد مردم قصد او کردند در کوهی از آن متواری گشت و مدت بیست سال متواری بود
گویند قریب صد سال عمر یافت و لادتش در سنه ثمانی و خمسین و ثلثمایه بود و المستعلی
بالله ابو القاسم احمد بن مستنصر بن ظاهر بن حاکم بن عزیز بن معز بن منصور بن قایم بن محمد برجای
پدر پادشاه و برادر خود نزار را بگرفت و در قاهره محبوس کرد تا متوفی شد در عهد مستعلی
در سنه اثنی و تسعین و اربعمایه فرنگان در بیت المقدس مستولی شدند و هفتاد هزار مسلمان را
در مسجد اقصی شهید کردند و آنقدر دینار و طلا و نقره بدست فرنگان افتاد که از ضبط بیرون
بود و وفات نزاری قهستانی در سنه تسع عشر و خمسمایه بود و در سنه خمس و تسعین و
اربعمایه مستعلی بقاهره درگذشت الآمر بأحکام الله ابو علی منصور بن مستعلی بن ظاهر
بن حاکم بعد از پدر بیست و هفت سال حکم کرد و در رابع ذی قعده سنه اربع و عشرین
و خمسمایه جمعی از داعیان نزار او را بقتل رسانیدند و ولادت او روز شنبه سیزدهم محرم
سنه تسعین و ثلثمایه بود و الحافظ الدین الله ابو میمون عبد الحمید بن مستنصر برجای برادر
زاده خود پادشاه شد مدت بیست سال حکم کرد و در جمادی الآخر سنه اربع و اربعین
و خمسمایه درگذشت مدت عمر شش و شصت سال بود و هم در این سال از علماء
قاضی عیاض محدث و قاضی ارجانی که قاضی شیراز بود و اشعار خوب دارد از دار
دنیا رفتند و سلطان بهرام شاه غزنوی نیز در این سال درگذشت انتظار یافت
ابو منصور محمد بن حافظ بن مستنصر بعد از پدر بر تخت سلطنت نشست در عهد او
فرنگان بر عسقلان مستولی شدند عباس بن تمیم وزیرش بسبب آنکه ظافر نظری با پسر
او داشت و مردم در آن باب سخنان میگفتند ظافر را در سنه تسع و اربعین
و خمسمایه بکشت الفایز بنصر الله ابو القاسم عیسی بن ظافر بن حافظ بن مستنصر بعد از پدر
بسلطنت رسید چون ممدوح بود در سنه خمس و خمسین و خمسمایه وفات یافت ملک
صالح در زمان فایز بوزارت رسید الفاضل لدین الله ابو عبد الله محمد بن فایز بن ظاهر
بعد از پدر بسلطنت نشست در عهد او در سنه اربع و ستین و خمسمایه فرنگان قصد مصر
کردند عاضد پناه به صاحب شام سلطان نور الدین محمود بن عماد الدین زنکی برد و داد
اول اسد الدین شیرکوه را جهت دفع فرنگان بمصر فرستاد بعد از فوت اسد الدین
صلاح الدین یوسف بن ایوب را که بملک ناصر ملقب شده بعد بمدد عاضد فرستاد
لشکر فرنگ پیش از وصول لشکر شام بگریختند و در این اثنا میان عاضد و وزیرش
شاور مخاصمت شد صلاح الدین یوسف شاور را بکشت عاضد وزارت بدو داد
ملک صلاح الدین یوسف در روز جمعه ثانی محرم سنه سبع و ستین و خمسمایه خطبه را
بنام مستضیء عباسی کرد عاضد بیمار شده و در عاشر محرم سنه مزبوره وفات یافت و دیگر
ازین طبقه در ان ملک کس پادشاه نشد و ملک صالح الدین بر مصر مستولی شد و سلطان لقب
یافت و در سنه احدی و سبعین و خمسمایه ملک شام نیز بتصرف صلاح الدین در آمد و در

خمسی و ثمانین بیت المقدس از تصرف فرنگان بیرون آورده و بر تصرف خود گرفت
و شهر مکه نیز مسخر گردد و در سابع عشر صفر سنه تسع و ثمانین و خمسمایه درگذشت پنجاه و سال
و کسری ملک مصر در تصرف آل بویه بوده است تا از ایشان در این مدت حکومت
کردند و بعد از ایشان در ربیع الاول سنه ثمان و اربعین و ستمایه حکومت مصر بغلامان
رسید و از این غلام بغلام دیگر می آید تا در آخر شهور سنه اثنین و عشرین یا در نصف
شهور سنه ثلاث و عشرین و ستمایه سلیم شاه پادشاه روم بر شام و مصر مستولی
شده و سلطنت از دست غلامان بیرون برده و سلطان قانصوه گرد دولت
غلامان بر او منتهی شده بعد در حدود حلب در جنگ بگذشت مدت سلطنت غلامان
که ایشان را چراکسه و ترکمان نیز خوانند در مصر و شام دویست و هفتاد و پنج سال بعد
و در این تاریخ که ثمان و اربعین و ستمایه است روم و شام و مصر و حجاز و دیار بکر و عراق
عرب در تصرف سلطان سلیمان بن سلطان سلیم شاه است شعبه دویم اسماعیلیان
ایرانند که ایشان را اخواندیان و ملاحده نیز خوانند و ایشان هفت اند مدت دولت
شان صد و هفتاد و یک در بعضی تواریخ آورده اند ذکر ملک صلاح الدین در زمان
سلطان طغرل بن ارسلان سلجوقی چون بموصل آمد در راه طلبید که بر ایران آید بهمت
غزا و قلاع ملاحده که در الموت و دیار و قهستان بعضی خراب کند و خواندیان
را برانداز د اتابک ایلدگز راه دادن مصلحت ندید ملک صلاح الدین بازگشت جزاالله
خیرًا اول ایشان حسن صباح بن علی بن محمد بن جعفر بن محمد الحمیری است اصل او از یمن
است از تخم دو نوا پسر یوسف حمیر است که پادشاه یمن بوده پدر حسن صباح
از یمن بکوفه آمد و از کوفه بقم رفت و از قم بری و حسن در انجا بزاد و همانا درباره
حسن این بیت گفته شده بیت اصلت زقاین است و مقامت بروشنک
ای خام قلتبان تو بکیلان چو میکنی حسن ظاهر امت صلاح و ورع داشت
و اره قواعد شرع را محافظت مینمود و بزهد و شرعیه قیام کردی تا بحدی
که در این باب بحدّ بعضی که بر خمر را بجهت خمر خوردن بگشت او از شیعه
اسماعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام بود و بجهت اولاد او دعوت کرد
و اعتقاد اهل تعلیم داشت در شب چهارشنبه سیوم رجب سنه ثلث و ثمانین
و اربعمایه از طرف اسکوه خروج نمود و مردم اسکوه را که بقلعه الموت نزدیک
اند بدعوتش درآمدند و از انجا بقلعه الموت رفت و کار او انجا بالا گرفت
و اهل الموت بقبول او فریفته شدند و دعوت او را بپذیرفتند او زابر خود امیر
کردند و مردم دیگر قلاع قهستان بدعوتش درآمدند قال الباقعی سنه اثنی
تسعین و اربعمایه نشرت دعوة الباطنیة باصفهان قوت شوکتهم و در فی قعده
سنه خمس و تسعین و اربعمایه قلوه الموت نیز بتصرف گرفت و سلطان سنجر

سلجوقیان از سیر خصومت او در گذشت و داعیات نام او مسلم داشت کار او عروجی تمام یافت
و او طریق زهد و انزوا مسلوک میداشت و تصانیف مبرد اخت ظاهر شریعت را باطنی
گفت و باطن را باطنی و معانی اصول و فروع ملت محمدی را تاویلات کرد مدت سی و
پنج سال در حکومت بماند و در شب چهارشنبه سادس ربیع الآخر سنه ثمان و عشر و خمسمایه فوت
شد در ایام دولت او بسیاری از اهل اسلام که بر کیش حسن منکر بودند بزخم فدائیان او کشته
شدند کیابزرگ امید رودباری در ایام حسن صباح امیر لشکر بود چون حسن را در کار ریاست
رسید او را ولی عهد کردانید در محافظت ظاهر شریعت مجد بود و اقاویل حسن صباح را
متبع و [illegible] بشتی و بران اصرار نمودی مدت چهارده سال و دو ماه حاکم رودبار
قلاع حده بود و در سال سادس عشرین جمادی الآخر سنه اثنی و ثلاثین و خمسمایه در گذشت
در ایام حکومت کیابزرگ امید فدائیان جمعی از اعیان و اشراف را بکشتند یکی از مقتولان
قاضی شرف و عرب ابو سعید هرویست و دیگر پسر مستعلی کرد در مصر بزخم هفت نفر از رفقان
کشته شد و دیگر سید دولتشاه رئیس اصفهان و آقسنقور حاکم مراغه منتشر شد خلیفه و پسر
تبریز و حسن بن ابو القاسم مفتی قزوین و هم چنین جمعی دیگر از اعیان دولت و دین بر دست
فدائیان آن ملاعین بقتل رسیدند محمد بن بزرگ امید بحکم وصیت پدر قایم مقام او شد او نیز
ظاهر شرع رعایت کردی و او را پیری بود حسن نام به استقلال در خفیه بنمایش مشغول شدی و
مردم را نیز رخصت دادی و قرآن مجید را تاویلات باطل کردی و دعوی امامت نجویی
چون پدرش از ان آگاه شد مردم را جمع کرد و گفت حسن پرمنشت و ما و پسرم امام نیستیم
و هر که در حق ما دعوی امامت کند باطل است و او را محبوس کرد و مردم را بوی راه نداد
محمد بیست و چهار سال و شش ماه حکومت کرد در ثالث ربیع الاول سنه سبع و خمسین و خمسمایه
در گذشت و فات ابو جعفر روز دوشنبه بیست و هم ماه شوال سنه تسع و عشر و خمسمایه بود و بلار
ابو علی و حسن آدم قصرانی و کیا ابو جعفر [illegible] در زمان محمد بن بزرگ امید معتقد
حسن والد او شدند و دعلا را از زواره ابرده ابرستان است و در قزوین مرنشسته و قومی
از قزوین اجابت او کردند و هم چنین از ولایت طالقان و مهیار و ولایت ری بسیار مردم
دعوت حسن صباح را معتقد شده بودند و رجوع ایشان بان متوطن قزوین بود حسن بن محمد بن
بزرگ امید ولادت او در سنه عشرین و خمسمایه بود بعد از پدر بحکم وراثت حکومت بدو
تعلق گرفت و بنیاد الحاد نهاد و دعوی امامت کرد و در رابع عشر شهر رمضان سنه
تسع و خمسین و خمسمایه در پای قلعه الموت مردم را جمع کرد و منبر نهاد و چهار علم سرخ و زرد
و سفید و سبز بر چهار رکن منبر برافراخت و بر منبر رفت و خطبه خواند و گفت من امام
تکلیف از جهانیان برداشتم و او امر شرع از ما هر مرفوع گردانیدم و این دور زمان
قیامت است ظاهر را اعتبار نماید کرد و از منبر فرود آمد و افطار کرد مرتکب انواع
مناهی و ملاهی گشت قوشی باو متفق شدند و آن روز را عید القیام نام نهادند و تاریخ ازان

روز کرمشده و تاریخ هجری ملتفت نشده و در عمارات عالی که بعد ازان ساخته تاریخ
عید القیام نوشته و حسن را علی ذکره السلام لقب خداوندخطاب کردند کار الحاد در
زمان او عروج تمام یافت و او در پادشاهی چهار سال بماند و بدست برادر زن خود در
سنه احدی وستین وخمسمایه در قلعه الموت کشته شد و به دوزخ رفت و در زمان او نیز
فدائیان جمعی کثیر را از اعیان و امرا و مفتیان و علما که با ایشان در مقام عداوت بودند بقتل
رسانیدند و اسامی مقتولان در بعضی تواریخ مسطور است و در سال سبع وخمسین وخمسمایه
موید الملک کرازرمره غلامان سلطان سنجر بعد برادر محمد خان گرپادشاه خراسان بود و خروج کرد
و او را میل کشیده خواند محمد بن حسن بن محمد بن بزرگ امید بعد از و به پادشاهی نشست و قاتلان
پدر را بکشت و مدت چهل و شش سال سلطنت کرد و کار الحاد در زمان او بالا گرفت
و شعار اسلام در آن ولایت برافتاد و در عاشر ربیع الاول سنه سبع وستمایه بمرد و بعضی گفته
اند که پرسش جلال الدین او را زهر داد و امام فخر الدین رازی در زمان محمد بن حسن بدرس و افاده
مشغول بود و بر ایشان لعنت میکرد و محمد فدائیرا فرستاد با سیصد و شصت دینار برخ و گفت
چون برود دست پای او را مکش و این زر بدو ده و او را بالموت دعوت کن اگر بالموت
آید متبع باش و اگر نیاید باری ما را لعنت نکند و هر سال این مبلغ وظیفهٔ او باشد
فدائی بر شکل فقیهان نزد وی آمد و گفت میخواهم که کتاب ذخیره بخوانم و مدت شش
ماه در خدمت او بود چون در حلوت بر مولانا دست یافت بر سینه او نشست و
کارد بکشید مولانا از وی زنهار خواست فدائی وی را سوگند داد و از سینه او برخواست
و آن زر از میان گشاده بمولانا داد و گفت مامور بقتل تو نیستم و الا ترا میکشتم و
تبلیغ رسالت بر وجه مذکور کرد و خلعت که بجهت او همراه داشت بمولانا داد و گفت
داد که در فلان محل نهاده است بفرست و برادر این بگفت و غایب شد اخوند
جلال الدین حسن بن محمد بن حسن بعد از پدر پادشاه شد از طریق پدر و اجداد اعراض
نمود و از جاده شریعت تجاوز نکرد و صفای اعتقاد خود بدار الخلافه بازنمود تا علما
و فقها بر صحت اسلام او گواهی دادند و او را نو مسلمان خواندند و به تلقین علمای قزوین
بر اسلاف خود لعنت کرد تا مردم را اسلامی او محقق شد و فرمود تا در هر دهی
از دهای رود بار مسجدی و حمامی بنا کردند و رسم اذان و اقامت نماز تازه کردند
و چون یازده سال و نیم در پادشاهی بر آمد در منتصف رمضان سنه ثمان
وعشر وستمایه در گذشت و اولادش در سنه اثنی وخمسین وخمسمایه بود و خواندند علاء
الدین محمد بن جلال الدین حسن بعد از پدر پادشاه شد ترک مذهب پدر و رسم مسلمانی
کرد و اباطیل و اجاد رفت و مدت شش و پنج سال و یکماه در پادشاهی بماند در سابع
شوال سنه ثلاث وخمسین وستمایه بر دست حسن مازندرانی که منظور او بود کشته شد
مولانا شمس الدین لاوسی قزوینی جهت او این دو بیت مرثیه گفته

چون نوبت قبض روحش دید از رایل مست بر دوی قصد ایران تا خارش بشکند
کاسه دران جهنم آمد ندیش پشی باز تا تاخط دو سنگامه در کنارش بشکند در ایام او خوزان
نوبین بر قهستان آمد و قلاع ملاحده را در حصار گرفت و در زمان او خلعه مظفر الدین
طوس را بر اکراه و اجبار بقلعه الموت بردند و تا آخر زمان رکن الدین انجا بعف
خواند علاء الدین را با شیخ عین الزمان گیلی ارادت و اعتقاد تمام بوده است و
هر سال پانصد دینار سرخ جهت شیخ بقزوین میفرستاد و حضرت شیخ از اینا کول
خفه صرف میکرد اهل قزوین او را سرزنش کردند که مال ملاحده میخورد شیخ گفت
نزائید دین خون و مال ایشان را حلال میدانند مرا چون بر ارادت خود میدانند
دوباره حلال باشد یکبار در حالت مستی و شراب کاغذی از شیخ معلاء الدین
دادند ان مرد را فرمود تا صد چوب زدند که چرا در وقت مستی و شراب کاغذ
شیخ را بدو دادی و گفت بایست گذاشت تا بانجام روم و هشیار گردم انگاه
مکتوب شیخ را بدو داده و گفت بایست معتقد شیخ بوده خواند رکن الدین خوانده شاه
بن علاء الدین محمد بعد از پدر بپادشاهی نشست و حسن مازندرانی را با فرزندان
بقصاص پدر بکشت و چون یکسال در پادشاهی بماند هلاکو خان بجنگ او رفت
حربی عظیم کردند خواندشاه دانست که طاقت مقاومت ندارد از قلعه میمون
در بیرون آمده بخدمت هلاکو خان پیوست و این صورت در سلخ شوال سنه
اربع وخمسین وستمایه بعد سال عرب چوششصد و پنجاه و چهار شد یکشنبه غره ذی
قعده بامداد خواندشاه پادشاه اسماعیلیان ز تخت برخواست و پیش تخت هلاکو
بایستاد هلاکو خان بفرمود تا قلاع ملاحده خراب کنند در مدت یکماه پنجاه قلعه حصین
چون الموت و میمون دز و غیرهما خراب کردند از قلاع ملاحده هیچ آبادانی نماند مگر
قلعه گردکوه و کمر که بعد از مدتی مسخر شد هلاکو خان خوانه رکن الدین را بخدمت
منکوآقان بطرف ختای فرستاد چون بماوراء النهر رسیده از جانب منکوقاآن آن فرمان
فرستاد و او را در راه بکشتند بموجب فرموده عمل نکردند و دولت ملاحده الموت
باخر رسید قلعه الموت کرد دارالملک ملاحده بود در سنه ست واربعین وستمایین بفرمان
داعی کبیر حسن بن زید الحسنی که پادشاه آن ولایت بود بنا کردند و الله اعلم

فصل یازدهم در ذکر سلاطین قراختای کرمان در تتق مدت ملکت ایشان هشتاد
وشش سال براق حاجب از امرای کورخان قراختای بوده برسالت نزد سلطان
محمد خوارزم شاه آمد اجازت مرجعت نیافت و از ارکان دولت و امرای حضرت
او شد و تا بکبر سلطان غیاث الدین بادشاه بود و تفویض فرمود الدوجین
سلطان محمد خوارزم شاه سلطان غیاث الدین را بحکومت عراق فرستاد شحنگی
اصفهان ببراق حاجب دادند کورخان لقب سلطان قراختاست آنچنان

پادشاهان جغتای اکورخان کوینده یعنی خان خانان القصه در فترت مغول براق حاجب
اجناب از بلد زیت خوارزم شاهیان واجب دانست و براه کرمان عازم هندوستان
شد شجاع الدین ابوالقاسم روزی که دران زمان حاکم کرمان بود بطمع اموال و
یراق براق سر راه بر وگرفت و بین الجانبین محاربه اتفاق افتاد علم دولت براق
ارتفاع پذیرفت و ابوالقاسم گریخت براق در سنه تسع وعشرو ستمایه بر کرمان منبوی
شد و سلطنت باسم خود کرد و از دارالخلافه او را قتلق سلطان و از دیوان جلگر خان
او را قتلغ خان نوشته یازده سال پادشاهی کرد و زارت براق تعلق بخواجه رکن الدین
ضیاء الملک الطالبی میداشت و خواجه رکن الدین در اوایل حاجب در سلک نویسنده گماشتگان
دیوان سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود و براق در پنجم ذی قعده سنه اثنی وثلاثین وستمایه
در گذشت و او را در مدرسه ترک آباد که خود بنا کرده بود در محل ترک آباد دفن کردند
و بعد از براق حاجب برادرزاده اش قطب الدین محمد بحکم وصیت عم در کرمان پادشاه
شد روزی چند حکم کرد و بعد ازان بموجب حکم اوکتای قاان عزلت یافت و حکومت
کرمان به پسر براق حاجب رکن الدین مبارک خواجه رجوع کردند پیراکه رکن الدین مبارک
در آن زمان در اردوی اکتای قاان بود و در دویم ماه جمادی الاول سنه اثنی وثلاثین و
ستمایه ابن خارص از عالم فانی روی بعالم باقی نهاد سلطان رکن الدین مبارک خواجه سالار
یعنی تواریخ رکن الدین خواجه حق نوشته اند در روز سه شنبه بیست وششم شعبان سنه
ثلاث وثلاثین وستمایه داخل زمان شد شانزده سال پادشاهی کرد و پس بحکم
یرلیغ منکوقاان در سنه خمس واربعین وستمایه عزلت یافت و بعد از مدتی بفرمان
منکوقاان بدست سلطان قطب الدین محمد کشته شد سلطان قطب الدین
محمد بن حمید تا نیکو کبرادرزاده براق حاجب است بفرمان منکوقاان

یکبار دیگر بسلطنت رسید مدت شش سال پادشاهی کرد عدل و داد گسترد
و عمارات عالی ساخت و در رمضان سنه خمس وخمسین وستمایه درگذشت سلطان
حجاج بن قطب الدین بعد از پدر بفرمان منکوقاان پادشاهی کرمان نامزد او شد
چون کودک بود منکوجه پدرش قتلغ ترکان کرد و دختر براق حاجب بود و بعضی گفته اند
سیورقتمی برای او بود و بعضی گفته اند که از محبان سلطان غیاث الدین خوارزم شاه بود و
حسب الحکم هلاکوخان حاکم شد و بعد از انکه سلطان حجاج بحد مردی رسید حرمت
جانب خاتون رعایت نمیکرد و قتلغ خاتون از و بگریخت و بدرگاه ایقاخان رفت
و حکم شد که سلطان حجاج در کرمان مداخلت نسازد و حکومت بقتلغ خاتون واگذارد و
سلطان حجاج دوازده سال حکومت کرمان کرد و بامایت رای و تدبیر مملکت را
معمور کرد و آبادان ساخت و در معمولایت و ترفیه رعیت و تمهید بساط عدل و احسان
و تشیید قواعد براو استان سعی تمام نمود و در اضافه خیرات و اشاعه حسنات و انعام

در حوف در سنه تسع وعشرین وستمایه بعد از وفات براق حاجب حجاج

علماء اکرام فضلا بمرتبه اهتمام ورزیدند که تا این غایت عشر آن از هیچ پادشاهی بوقوع نیامده و در ایام اختیار خطه خوانین و مدارس و مساجد بسیار بنا کرد و سلطان حجاج ده سال بمرافقت مصاحبت نمود و بعد ازان سلاطین هندوستان لشکری همراه او ساختند تا ملک موروث را بتحت تصرف درآورد سلطان حجاج با جمعی کثیر از هندیان بصوب کرمان روان گشتند چون بنزل بکر رسید مریض گردید و در شب پنجشنبه سابع ذی حجه سنه تسع وسبعین وستمایه در گذشت مدت حکومت قتلغ ترکمان در سنه احدی وثمانین وستمایه در گذشت مدت حکومت قتلغ ترکمان از سنه خمس وثمانین وستمایه تا سنه احدی وثمانین وستمایه بیست وشش سال بعد سلطان جلال الدین سیورغتمش ابن قطب الدین بعد از برادر بحکم احمد خان وارغون خان بحکومت کرمان رسید نهال دولت سلطنت بسر برد و کرد چین خاتون دختر مغول آقا ابن هلاکو خان را در نکاح داشت و در سنه احدی وتسعین وستمایه بفرمان کیخاتون معزول بادشاه خاتون بنت سلطان قطب الدین مادرش قتلغ ترکمان است در اول پادشاه خاتون در حبالهٔ نکاح آباقا خان بود و بدین سبب مادر او بعد از فوت شوهر شد پای بر مسند رفعت و حکومت نهاد و بعد از فوت آباقا خان بحباله کیخاتو خان در آمد و بعد از عزل سیورغتمش بحکم کیخاتو خان بپادشاهی هرکمان رسید و برادر خود سیورغتمش را بقتل آورد و در شب بیست و هفتم رجب سنه ثلاث وتسعین وستمایه در وقت افطار و بعد ازان در سنه اربع وتسعین وستمایه در وقت چین خاتون متکوحهٔ برادرش سیورغتمش و دختر شاه عالم خاتون که در حبالهٔ بایدو خان بود پادشاه خاتون را بحکم بایدو خان بقصاص بکشت و خاتون فاضله عالمه خوب صورت نیکو سیرت بود و مصاحف و کتب نوشتی و این دو رباعی از واردات طبع شوخ اوست رباعی

از بس که ز هر دیده روان کرد سرشک
بالا به برونش کبیه کرد دستم جانا اثر خال سیه بر لب تو
تاریکی و آب زنده گانیست بهم

سلطان مظفر الدین محمد شاه بن سلطان حجاج بحکم غازان خان در اوایل سنه خمس وتسعین وستمایه بسلطنت کرمان رسید مدت هشت سال سلطنت کرد و در سنه ثلاث وسبعمایه در گذشت مدت عمرش بیست و نه سال سلطان قطب الدین شاه جهان بن سیورغتمش بن سلطان قطب الدین محمد بغایت خوشی صورت و بزرگ منشی بعد بعد از عم زاده به سلطنت کرمان رسید و دو سال و چند ماه پادشاهی کرد و زندگی بر نهج راستی نداشت الجایتو سلطان او را عزل کرد و نام سلطنت ایشان از کرمان برافتاد و بعد ازین حکام از قبل مغل در انجا حکم کردند و سلطان قطب الدین شاه جهان قناعت پیش گرفته در شیراز ساکن شد صاحب مال فراوان بود و هم انجا وفات یافت یکدختر داشت که او را مخدوم شاه میگفتند و بخان قتلق موسوم بود و امیر

جمال الدین

مبارز الدین محمد مظفر او را بخواست جلال الدین شاه شجاع و قطب الدین شاه
محمود و علاء الدین احمد از و متولد شدند اما حکومت کرمان بعد از عزل شاه جهان
بحکم الجایتو سلطان متعلق به ملک نادر الدین محمد بن برهان گرفت و او در سنه سبع
وسبعمائه بدان ولایت رفته مدت سی سال فرمان ایالت او و پسرش قطب
الدین در سمت استداد پذیرفت و در سنه احدی واربعین وسبعمائه آن مملکت
در حوزهٔ تصرف امیر محمد مظفر آمد باب دویم در ذکر پادشاهان مغل ایشان
بیست و یک تن اند مدت ملکشان در ایران صد و پنجاه سال اول ایشان چنگیز خان
بن یسوکی بهادر بن برنان بهادر بن قبل خان و قاجولی برادران اند و قاچولی پدر بهم ایر
تمور است و در زمان برنان بهادر فوت شده و برنان منصب سرداری سپاه
بر پیرش امیر زنجی تفویض کرده و قبل خان ولد تومنه بن بایسنقر خان بن قایدو خان بن دو تو
مین خان بن منو قاخان بن بوزنجر خان است بدان چنگیز خان بر ترتیبی که در نسب
ایشان نوشته شده هم در بلاد شرق پادشاه بوده اند از همه بزرگتر بوزنجر خان است
که مجموع خانان مغل از نسل او بوده اند و معاصر ابو مسلم مروزی بوده و جد نهم
چنگیز خان است و سلسلهٔ نسب پادشاه صاحب قران امیر تمور گورکان
بر پانزده پدر بدو میرسد بوزنجر خان مادر او آلانقوا است که میگویند که آن
بانو شبی پهلو بر بستر استراحت نهاده بود که ناگاه نوری از روزنهٔ خرگاه در آمد
و بکنار و میان او فرو رفت و بدان واسطه آن ضعیفه حامله شد و حکمت مریم اگر
نبی بر آلانقوا همچنان بگذری بوزنجر خان از و متولد شد و مجموع خانان مغلستان
ذریت بوزنجر خان اند و اولاد و احفاد این پسر را که بزعم ترکمان از نور پدید آمده
اند نیز دون خوانند و ایشان را نیز بزرگترین اقوام مغل دانند این نقل از جیب
السیر مسطور است القصه چون برنان بهادر تاج خانی بر سر نهاد امیر زنجی بر لاس
در زمان او فوت شد و نسب تمامی بر لاس بوی میرسد یسوکی بهادر منصب
امیر زنجی بر پسرش سوغوجیجی که اعقل و اسن اولادش بود تفویض فرمود و چون یسوکی
بهادر در سنه اثنتی وستین وخمسمائه فوت شد هم درین ایام سوغوجیجی که مدبر
ملکش بود عازم سفر آخرت گردید بنابرین قوم یزون از اولاد یسوکی بهادر زور گردان
شدند و بقوم تایجوت پیوستند و درین سال چنگیز خان سیزده ساله بود او
مهمات و شوار روی داد و چندین مدت در مهلکها افتاد و بالآخر کارش
بنهایت اضطرار رسیده باستصواب قراچار نویان بن سوغوجیجی به آونگ
خان که حکومت قبلهٔ کرایت متعلق بوی بود و ارث پیر خانی ترکستان بمزید جاه
وحشمت و وسعت ولایت ممتاز بود پناه برد میان آونگ و یسوکی بهادر
سالها خصومت و اتحاد بود چون چنگیز خان بحد متش رسید آونگ خان به نظر

اشفاق در و نکریست و نسبت علاز مانش در کمال مرحمت بزیست، وچون چنگیز خان
بسبب وفور عقل و کیاست و کثرت فهم و فراست و لطف گفتار و حسن کردار
موصوف بعد ماندک زمان امور ملک و مال بقبضه اقتدار او در آمد و آونک خان
از سخن او تجاوز نمیکرد و در ان او آن که چنگیز خان در مصاحبت اونگ خان اوقات میگذرانید
براو راونگ خان خان جایگه باوی در مقام مقابله و مقاتله در آمد اونگ خان بمنی حلاوت
وشجاعت چنگز خان بروی ظفر یافت و بر دیگر قبایل نیز غلبه عظیم القصه چون چنگیز خان
مدت هشت سال در پناه آونک خان بسعادت و اقبال بگذرانید و روز بروز
جاه و حشمت او بیشتر از پیشتر گردید نایژه رشک و حسد در باطن بعضی از بدانديشان
در حرکت آمد و در خلوت نزد آونک خان او را بدا عیه مخالفت متهم داشتند و جابوقه
که مهتر قوم بود بیشتر از همه مبالغه مینمود تا انکه آونک خان خاطر بران قرار داد که شب بر سرش
رود و مهم او بپردازد قضارا در ان روز یکی از امرا در پیش خاتون ضمن این حکایت
میکرد و گوید از بیرون خرگاه این سخن شنیده تند در حال نزد چنگیز خان رفتند و انچه شنیده
بودند بدو باز گفتند چنگیز خان با قراچار نویان مشورت کرد و بموجب صواب دید
قراچار نویان در آنشب از خیام بیرون رفت و در موضع فلاطین که از حدود ختاست
بدامن کوهی که بیخه بنشست و همان شب آونک خان بار دوی چنگیز خان شتافت
و در اردوی کسی را نیافت از عقب چنگیز خان روان شد و چون بدامن کوه رسید جنگ
پیوست و آن روز تا شب جنگ کردند و در شب هریک در منزل خود فرود آمدند
و چنگیز خان پشت بهزیمت کرده بر چشمه بجوه شتافت و از انجا بر حدختا رفت و
نزد اونگ خان فرستاد بطلب صلح و او را غافل ساخت و بر سرش تاخته منظفر شد
ولادت چنگیز خان در عشرین ذی قعده سنه تسع واربعین وخمسمایه اتفاق افتاده
وچون پدرش در سنه اثنی وستین وخمسمایه در گذشت او سیزده سال بعد بسیار
زحمتها و محنتها کشید و کمار او بمهالک و مخاطرات انجامید و تفاصیل آن در کتب تواریخ
مسطور است و شمه قبلین در ضمن احوال پدرش مذکور شد القصه در سن پنجاه سالگی
در رمضان سنه تسع وتسعین وخمسمایه بدولت سلطنت و جهانداری رسید و او را
در اول تموچین نام بود چون تمر سال از پادشاهی او گذشت در سنه اثنی ستمایه
او را چنگیز خان خواندند از ان روز که معنی چنگیز خان شاه شاهان بود بزبان تورانیان آورده اند
که چنگیز خان را قریب صد خاتون و سریت بود اما آنانرا که خواتین بزرگ بودند در صدد
اعتبار نیز بود اند اول بورته توجین دختر نویان که پادشاه قوم قنقوات بود و او
معتبرترین همه خواتین بود و او مادر چهار پسر بزرگ است اول جوجی خان که پادشاهی دشت
قبچاق بدو و پسران او متعلق بود پسر دویم چغتای خان که از ابتدا او ولایت ترکستان تا
انتهای آب آمویه تعلق بدو داشت پسر سویم اوکتای خان که ولیعهد بود و بعد از چنگیز خان

بجای پدر نشست پسر چهارم تولی خان بوده کرلقب او بکر نویان و الغ نویان بوده و
چنگیز خان او را نوکر میخوانند و اوقات ملازم پدر بوده و تولی بزبان مغلان آینز
باشد و این چهار پسر چنگیز خان مملکت و پادشاهی را بشابه چهار رکن بوده اند و چنگیز خان صاحب
اقبال بوده و بعد از سلطنت دولت او روز بروز در تزاید و تضاعف بوده و سال
بسال مرتبه و جاهش بمرتبه رفعت و بلندی پذیرفت و بر تمامی قبایل و مخرا نشینان
و بلاد و ولایات مملکت ختا و ختن و چین و ماچین و دشت قبچاق و سقین که آنرا
کماشین نیز گویند و بلغار و داس و روس و آلان تنکبرت و غیرها ان سروری
یافت و در سنه خمس و عشر و ستمائة بقصبه قلع و قمع سلطان قطب الدین محمد خوارزمشاه
و چنگیز خان کوچلک خان بوده مملکت از ختائیان باو رسیده بوده کورخانیه را بر انداخت
بوده اول بدفع او مشغول شد و در شهور سنه ست و عشر و ستمائة بماوراء النهر در آمدند و در
انزار و بخارا و سمرقند و بلخ قتل عام کردند و جبه نویین و نوجر نویین و سنان بهادر را از عقب
سلطان محمد بخراسان و عراق فرستادند ایشان قتل عام در خراسان و عراق کردند و در مواضع
قشلاق کرفشده و بعد ازان از راه دشت قبچاق بچنگیز خان پیوسته و چون رعب و خوف
بر سلطان محمد خوارزم شاه غالب شده بخراسان کریخت چنگیز خان در شهور سنه ست و
عشر و ستمائة بماوراء النهر آمد و غارت و قتل عام فرموده و در پنجه سنه سبع عشر و ستمائة از جیحون
عبور کرده در بلخ نزول کرد و او را خراب ساخت و سی هزار کس را بطلب سلطان محمد
ایران فرستاد و سلطان از ایشان کریزان بجزیره آبشکون رفت و وفات یافت و لشکر
مغل در اکثر ایران غارت و قتل عام کردند و شیخ نجم الدین دایه در آن زمان در حیات بوده
ولادت شیخ نجم الدین دایه در سنه ثلاث و ستین و خمسمائة بوده و وفاتش در سنه اربع و ستین
و ستمائة بوده و در بغداد بتربت مدفون است در کتاب مرصاد العباد آورده که درین
فتنه در شهر ری و ولایت که مولد و منشا راین فقیر است هفتصد هزار کس شهید شدند
و در مقدمه ظفر نامه مذکور است که خلق کشته نشابور را دوازده روز شماره کردند
غیر از عورات و اطفال هزار هزار و هشتصد و چهل و هفت هزار کس بقلم آمد و مشهور است
که هزار هزار و هشتصد و کسری از خلق هرات شهید شدند آورده اند که چون تولی خان
از بلخ متوجه مرو شد و تقاجار کورکان را کبر در خرد قراچار نویان بعد بطرف نشابور
فرستاد تقاجار شهر را محاصره کرد و در روز سیوم تیری بدو رسید و هلاک شد و
بعد از چند روز که تولی خان از مهم مرو فارغ شد و خبر تقاجار باو رسید عنان عزیمت
بجانب نیشابور کرد و اینده بعد از فتح قتل عام کرد و بر هیچ جانور ابقا نکرد و در مرو
و خوارزم و سایر بلاد بدین و تیره قیام و اقدام نمود و در بعضی از تواریخ مسطور است
که چون خورجانیه خوارزم مغلان گرفتند خلایق را بصحارا نده قریب صد هزار
دیشه و را جدا ساختند و زنان جوان و کودکان را به بندگی گرفتند و باقی مردم

آبشکون
در بازندران است و جای
سخت است اکثر سلاطین
گریخته بانجا رفته و انجا
الکاهها را جاداده و بنجا
وفات نیافته
۵

را تقسیم نموده بقتل رسانیدند هر قاتلی را بیست و چهار کس مقتول رسید و قاتلان
از صد هزار متجاوز بودند و یکی از شهدا شیخ نجم الدین کبری است رحمة الله علیه ولادت
شیخ در سنه اربعین و خمسمائه بوده و در مرو سید عز الدین نسابه با چند نوشته
سیزده شبانروز بعد او کشتگان مردم کردند از مردم نفس شهر هزار هزار و سیصد
هزار و کثری در شمار آمدند و بعد از چند روز دیگر جمعی که نهان شده بودند
بیرون آمدند دیگر بار صد هزار بقتل آمدند و لشکر مغل بعد از یک سال از راه دربند
دشت قبچاق بماوراء النهر مراجعت نمودند و به چنگیز خان پیوستند و جون ایران
و توران بقبضهٔ اقتدار چنگیز خان در آمد سلطان جلال الدین منکبرنی پسر سلطان محمد
خوارزمشاه در جنگ کنار آب سند در رجب سنه ثمان و عشرین و ستمائه از و
منهزم شده بهندوستان گریخت و چنگیز خان در سنه احدی و عشرین و ستمائه بملک
خطای معاودت فرمود و در آخر ایام حیات میان او و شیدوکر حاکم تنکر و
قاشین بعد محاربهٔ عظیم رویداد و در آن جنگ نیز چنگیز خان ظفر یافت و در روز
یکشنبه یازدهم رمضان سنه اربع و عشرین و ستمائه ببرد و بیست و پنجال پادشاهی
کرده بعد و اردین بهشت و از زمرهٔ کفار مجارستان در رفته او قریب
هشتاد سال کفار بر اهل اسلام در ایران و توران غالب و حاکم بودند و دین
امت هرگز اینچنین حادثه دست نداده چنگیز خان چهار پسر نامدار داشت
اول جوجی خان سلطنت دشت قبچاق و بلغار و آلان و آس و روس بدو داد
بعضی در بعضی تواریخ وفات او را سنه اثنی و عشرین و ستمائه ایراد کرده اند آقا محمد اطهر
مستوفی در تاریخ گزیده و مولانا شرف الدین علی یزدی در مقدم ظفرنامه آورده اند
که او شش ماه قبل از پدر وفات یافته آورده اند و وقتی که قوم تکریت فرصت
یافته منزل چنگیز خان را غارت کردند مادر جوجی خان را اگر بدو حامله بودند و نزد
اونک خان فرستادند اونک خان اعزاز تمام کرده او را نزد چنگیز خان فرستاد
و جوجی خان متولد شد و معنی جوجی مهمان نو رسیده است دویم جغتای خان
پادشاه ماوراء النهر و بلاد خوارزم و بعد از وی بعضی از خوارزم شاه بدو تفویض کرده بعضی
وفات او بروایت ظفرنامه در سنه ثمان و ثلاثین و ستمائه و بقول دیگر در
سنه اربعین و ستمائه در جامع رشیدی مسطور است جغتای خان هشت
پسر داشت بدین تفصیل و ترتیب اول موجی شه و مادر او خرنک بعد ده پسر منکوقان
کزار میلون خاتون بر سایر خواتین جغتای رتبهٔ تقدم داشت و میتوکان در ظاهر
قلعهٔ قدانج بزخم تیر وفات نمود سیوم بلکتای که در زمان پدر وفات شد چهارم سرتان
بیسوکا یا بدار است پنجم اوکتای قاآن ولایت عهد بدو داده او را قائم مقام
خود ساخت و بر همه تقدیم و تعظیم و شرح حال او گفته خواهد شد ششم توشیخان

او را در امور اهل و خزاین خود نگذشته و او را لشکری میخوانند و تولی در اکثر اوقات ملازم پدر
بوده و تولی بزمان مغلی آئینه باشد و چنگیز خان در ترتیب امور مملکت باوی مشورت
میکرد و پادشاهان ایران از نسل تولی خان اند وفات او در سنه ثمان عشرین وستمایه بوده
از تولی خان هشت پسر ماند منکو قاآن و قوبیلا قاآن و اریق بوکا و هلاکو خان از یک مادر
بوجود آمده اند و قوبو قتلق و موکا و یوجک و شبوکتای از خواتین دیگر بوده اند اوکتای
قاآن بن چنگیز خان بعد از پدر بده سال و نیم در ماه ربیع الاول سنه ست وعشرین و
ستمایه بحکم وصیت چنگیز خان بسلطنت نشست و چون مغل در القاب تکلف نمیکنند و پادشاه
را قاآن میگویند یا خان بنابراین او را قاآن خوانند و اوکتای قاآن بر جراحتی که
پدرش کرده بود مرهم نهاد و در داد و جود و عطا و عطایای حاتم طایی و بخششهای
معن زائده را منسوخ گردانید آورده اند که هیچکس از درگاه او محروم بازنگشت
و مبلغ صد و شصت هزار تومان بانش در یکبار بعضی پانصد مثقال زر است و بعضی شصت
درهم و دو دنگ و بعضی دیگر هشت دینار و دو دانگ اوکتای قاآن در سنه ثمان
وعشرین وستمایه امر جرماغون نویین را به ایران فرستاد تا جلال الدین منکبرنی را بر اندازد
و ارخوارزم شاهیان اثر نماند و ممالک ایران سوای عراق عرب که در حکم متصرفان خلیفه بود
بمغل راصاف شد و امیر جنو را زدیوان مغل بحکومت ایران آمد و بعد از دو در سنه
ثلاث و ثلاثین وستمایه امیر توسن بجای او نامزد شد اما اختیار در دست نایب
او کوزکوز بود بعد از ایشان امیر ارغون آقا بحکومت ایران مقرر شده سال
حکم که چون هلاکو خان بایران آمد همچنان حکومت بنام او مقرر بود ارغون آقا از
قبله اویران است که بخشکری آموخته بود و در سلک بتکچیان انتظام داشت
در سنه اثنی و ثلاثین وستمایه بحکومت مقرر شده مرد عادل و پسندیده اطوار
بود و در زمان اباقا آن خان در سنه ثلث وسبعین وستمایه وفات یافت و در
تاریخ وفات امیر ارغون آقا گفته اند بیت بال شصد و هفتاد و سه بذیحجه ز ماه بیست
گذشته نماز دیگر بود که با کردش گردون برفروز یکشنبه ز خضر و عادل علاء گشت
ربود و اوکتای قاآن سیزده سال در پادشاهی بسر برد و در سنه تسع و
ثلاثین وستمایه از افراط شرب خمر در گذشت و در تاریخ فوت او گفته اند
در خلط خلط فزون کردند هر سال قاآن در روز و شب داد زمتی خبر از بحران
اندر ابطال مزاجش مدد ی کرد تمام مشتری با بران و مد داده بران کیوک
خان بن اوکتای قاآن بعد از پدر بچهار سال در ربیع الآخر سنه ثلاث و اربعین و
ستمایه بسلطنت متعین گشت و قبل از جلوس او بر تخت سلطنت مادرش
توره اکیناخاتون حکم کرد بنابر انکه آئین مغل چنان است که چون پادشاه فوت
شود تا زمان معین یکی از ارکان خاتونی نکند که مادر فرزند آن مهین باشد حکم کند

کیوک خان همچون پدر بخشنده بعد و تقویت دین نصاری میکرد و بکمال پادشاهی کرد و در شهور سنه
اربع و اربعین و ستمایه درگذشت و در تاریخ حبیب السیر مسطور است که در سنه اثنی و اربعین
و ستمایه در سیوم ربیع الاول شیخ رضی الدین علی لالا وفات یافت قدس سره منکو قاآن بن تولی خان
بن چنگیز خان بعد از عم زاده بچهار سال در ربیع الاول سنه ثمان و اربعین و ستمایه بسعی باتو خان
بن جوجی خان که مهتر قوم بود بمکومت دشت قبچاق و کلموران و قلماق و اشت در صحرای
قراقورم بر تخت سلطنت معین شد و وفات باتو خان در سنه اربع و خمسین و ستمایه
بود و بعد از وی برادرش بوکر خان قایم مقام شد و ازان زمان تا بتاریخ هجری سنه ثلاث
و ثلاثین و سبعمایه رسیده سلطنت دشت قبچاق تعلق باولاد جوجی خان داشت
و ماتوخان که او را بایین خان میگفتند بحکم وصیت قایم مقام پدر شده و اوکتای قاآن
در ایام دولت خود باتو را منظور نظر تربیت ساخته پرخود کیوک خان را با منکوقاآن
ولد تولی خان و بعضی از اولاد چغتای همراه او کردانیدند تا ولایت آپس و روپس و
چرکس و آن حدود را مسخر کردند و منکوقاآن بصفت عدل و انصاف اتصاف
داشت و تقویت اهل اسلام کرد و ایشانرا بر مردم دیگر ادیان تقدیم فرمود و
سادات و علما و مشایخ را از تکالیف دیوانی معاف داشت و بهمین طریق تکاپل
دانشمندان نصاری و پیران هر طایفه و عجزهٔ هر طبقه پرداخت امّا از بهر کسی را
سیورغال نداد و در حبیب السیر چنین نقل کرده که چون منکوقاآن بر مسند سلطنت قرار
گرفت تایجون نویان را بضبط ولایات ایران فرستاد و تایجو بعد از وصول بحدود
عراق و آذربایجان ملازمان را بپایهٔ سریر خلافت فرستاد و از معتصم خلیفه بسخنان
شکایت آمیز عرضه داشت کرد و هم دران ایام قاضی القضات شمس الملة والدین
احمد الکافی القزوینی در باب تسلط ملاحدهٔ اسماعیلیه حکایات بعرض رسانید
و در باب دفع ایشان مبالغه بسیار بجای آورد و بنابرین منکوقاآن خاطر خود را
بدان قرار داد که هلاکو خان را بضبط ممالک ایران فرستاده و او را بمنظور نظر
عنایات گردانیده باعاکر بسیار بایران فرستاد و برادر دیگر قبیلای قاآن
را بطرف شرق بجهانگیری فرستاد و فرمان شد که از هر ده کس دو کس در خدمت
هلاکو خان بایران روند یکصد و بیست هزار کس با هلاکو خان جمع آمدند و متوجه ایران
شدند و تسخیر ایران کردند چنانچه تفصیل ان بعد ازین مذکور خواهد شد انشاء الله
تعالی و منکوقاآن با شصد و شصت هزار کس بطرف ماچین رفت و اکثر را مسخر
کرده و در شهور سنه ثلاث و خمسین و ستمایه متوجه چین گردید و چون بکنار نهر
قاموران رسید فرمود تا شیر امو بنیره اوکتای قاآن و کیوک را در آب انداختند
و دران اطراف بسبب عفونت هوا بیمار شده و درگذشت و از وی یک
پسر ماند شیرکی نام در تاریخ وفات او اختلافی هست صاحب گذیده وفات

او را در سنه خمس و خمسین و ستمایه ذکر کرده و صاحب روضة الصفا در سنه خمس و خمسین و ستمایه ایراد کرده و ظاهر ایراد صاحب روضة الصفا غلط است بنابر انکه در احوال هلاکو خان قتل مستعصم خلیفه عباسی و فتح بغداد را در صفر سنه ست و خمسین و ستمایه ذکر کرده و نوشته که تلنوقات عراق عرب و غارت فتح و ظفر بمنکو قاآن رسید و او ازان خبر مستبشر و شادان شده و ایلچیان را بعنایات پادشاهانه مستظهر و سرافراز گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشت و این کلام اقتضای این میکند که منکو قاآن در سنه ست و خمسین و ستمایه در حیات بوده باشد و اینمعنی سابقا ایراد یافته بعد از منکو قاآن قبلای قاآن در خطائی تا سنه ثمان و خمسین و ستمایه بر تخت پادشاهی نشست و مدت سی و نهال سلطنت کرد مدت عمرش هفتاد و سه سال بود و بعد از قبلای قاآن نبیره اش تیموکا قاآن بر تخت شاهی نشست او را الجایتوی قاآن خواندند و ذکر سایر پادشاهانی که بعد از فوت تیمور قاآن در الغ یورت بر مسند خانی نشسته اند بروایت میرزا الغ بیک گورکان عدد آن سلاطین ناقد فرمان نوزده نفر است و ازان جمله پنجفر مذکور شدند و بنا بر انکه احوال چهارده نفر دیگر نامعلوم است بمجرد تعداد اسامی ایشان اختصار نموده در سلک تحریر میکشند که قاآن اند اول قوبلای بن جنگز بن نزم ملاجیکیم که قایم مقام تیمور قاآن بود دویم قوقیای بن قوشیلای سیوم نازی بن تولک که در زمان حکومت او را تیلکوتی خواندند چهارم نوشیروان بن دارا که با خلاق حمیده آراسته بود و فتور منصب قاآنی در زمان دولت او روی داد پنجم توقتمور بن تیمور قاآن ششم بلیسودار هفتم ایبک بن بلیسودار هشتم ایکیک قاآن نهم کتمور دهم ارتکیتمور و یازدهم یلمی تیمور قاآن که بملازمت امیر تیمور گورکان رسید و بعد از فوت الخنفت به الغ یورت رفته بر مسند قاآنی نشست و دوازدهم التای که از نسل ارتف بوکا بود سیزدهم او ردای بن ملک تیمور عادا ادای بن ارکمتور این دو کس نیز در سلک احفاد ارتق بوکا انتظام داشتند و چون در ین کتاب احوال سلاطین ایران مقصود است بعد ازین عنان قلم در بیان احوال پادشاهانی که در ایران سلطنت یافته اند مصروف میگردد و ذکر الوس هلاکو خان بن تولی خان بن چنگز خان در شوال سنه ثلاث و خمسین و ستمایه از جیحون عبور کرده بایران آمد و به قلع و قمع ملاحده پرداخت و در تون و توابع آن گرمشاه طایفه اسماعیلیه بعد قتل عام فرمود بعد ازان بعراق آمد و به الموت رفت و خواند کن الدین را در خرزه ذیقعده سنه اربع و خمسین و ستمایه از قلعه میمون دز دیرون آورده و قلاع ایشان را خراب کرد و بعد ازان بعزم تسخیر عراق عرب بجانب بغداد در حرکت آمد و چون بکردستان رسید غارت و قتل عام فرمود و چون به بغداد رفت مستعصم خلیفه بعد از محاربات بخدمتش رسید و بعد از دو روز

پانجار بسر در سادس صفر سنه ست وخمسین وستمایه بقتل آمد و در بغداد غارت
وقتل عام رفت در تاریخ مرات الجنان مذکور است که در بغداد هزار هزار و
هشتصد هزار آدمی درین فتنه کشته شدند و اینجنین سابق ایرادیافته هلاکوخان روز جمعه
بیست و دویم شهر رمضان سنه تسع وخمسین وستمایه عازم بلاد شام شد و در دویم صفر سنه
ثمان وخمسین وستمایه شهر حلب فتح نمود و از انجا بدمشق رفت وکیتوقانویان را انجا بنیابت
خود بگذاشت در جهانگشا مسطور است که مقارن این حال از جانب مشرق الیمر رسید
وخبر فوت منکوقاآن آورد هلاکوخان ازان خبر کدورت اثر بغایت محزون گشت
وبجانب اذربایجان بازگردید وکیتوقانویان بفراغ بال در دمشق برسنه اقبال تکیه
زده ناگاه پادشاه مصر سیف الدین قودوز بر سرش تاخت آورده او را اسیر
ساخت وبنیاد بسیاری از مغلان برانداخت وچون هلاکوخان به اذربایجان که مقر سریر
سلطنت اوبود مراجعت کرد بیمار شده و در تاسع عشر ربیع الاول سنه ثلاث وستین
وستمایه درگذشت و در تاریخ وفات او گفته اند بیت چون هلاکو زمرانه به زمستان گرشد
گرد وتقدیم ازل نوبت او را آخر سال بر شصت وشش در شب یکشنبه گرشب نوزدهم
بُد ذربیع الآخر هلاکوخان عظیم حکمت دوست داشتی وحکمارا بر بحث علوم او ایل ترغیب
کردی بحضور علما وفضلا به علم کیمیا میل تمام داشتی و در وجه مایحتاج کیاگران چندان
زر خرج کرد که قارون عشر عشیر آن در خیال نیاورده مدت عمر او چهل وهشت سال
بود زمان سلطنتش در ایران نه سال وهلاکوخان چهار پسر داشت عراق ومازندران
وخراسان به پسر وخود آباقاخان داد و دو یار آران واذربایجان بفرزند دیگر تشون بشفقت
کرد وحکومت دیاربکر و دیار ربیع برامیر تودان تفویض فرمود و بر ملک بغداد خواجه عطاء
الملک جوینی گماشت وملک روم به معین الدین پروانه کاشی پرد و زیر اد خواجه سیف الدین
تبکچی بعد چون او را شهید کردند وزارت بخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان رجوع نمود
از آثار هلاکوخان ربع خلعه است که خواجه نصیر الدین محمد طوسی باتفاق مولانا نجم الدین علی کاتبی
وپرانه قزوینی و دیگر علما ساخته است اما خواجه نصیر الدین محمد طوسی ابوجعفر بن حسن اصل او
از جهرود ساوه است اما در طوس متولد شده بطوسی مشهور است یگانه عصر و استاد زمان
بوده در حکمت شاگرد فرید الدین داماد است و او شاگرد سید صدر الدین سرخسی است
و او شاگرد افضل الدین غیلانی است و او شاگرد ابو العباس لوکری است و او شاگرد
بهمنیار است و بهمنیار شاگرد شیخ الرئیس ابو علی سینا است خواجه نصیر الدین محمد مشهور جهان
است و تصانیف او عالم گیر است و لاوتش در وقت طلوع آفتاب روز شنبه بازدهم
جمادی الاول سنه سبع وتسعین وستمایه بوده در وقتیکه مولانا فخر الدین رازی از عالم رفت
و در ان وقت سن خواجه نزدیک پنجاه بوده و انکه میگویند که مولانا فخر الدین با او مناظره
کرده و غالب آمده غلط است و در شهر صفر سنه اربع واربعین وستمایه از تالیف

کتاب

کتاب شرح اشارات فارغ شده و در وقت عصر روز دوشنبه هیجدهم ذیحجه سنه
اثنی وسبعین وستمایه وفات یافت و در تاریخ وفات او گفته اند نصیر ملت
و دین پادشاه کشور فضل یگانه که چو او مادر زمانه نزاد سال ششصد و هفتاد و دو
بذیحجه بروز هیجدهم اندر گذشت در بغداد و در کاظمیه مقبره مدفون است در
جامع رشیدی مسطور است که خواجه نصیر الدین وصیت فرموده بود که او را در جوار
مزار فیض آثار امام بزرگوار موسی الکاظم علیه السلام دفن کنند لاجرم در بیان آن مرقد
معطر افتاد از جهت او آغاز حفر قبر نمود نه ناگاه سردابه کاشی کاری ظاهر شد و بعد
از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که آن مضجع را ناصر خلیفه برای خود ساخته
بود و پرسش بخلاف باطن او را جای دیگر دفن فرموده و از غرایب حالات آنکه
سردابه در روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه سبع وستین وستمایه تمام شده و در
همان روز خواجه نصیر الدین محمد تولد نموده مدت عمر خواجه هفتاد و پنج سال و هفت
ماه و هفت روز بوده و فوت مولانا فخر الدین رازی در روز عید فطر سنه
ست وستمایه در زمان ناصر عباسی در بلدهٔ فاخره هرات و تولد او در خامس
عشرین رمضان سنه اربع واربعین وجمعیه سنه ثلاث واربعین وخمس مایه گفته اند
در ری و در تاریخ فوت او گفته اند حکیم عالم عامل محمد رازی که کس ندید و نه
بیند و راشبه و مثال سال ششصد و شش در گذشت و شد پری نماز عصر دوشنبه
بغره شوال اشقی مولانا جلال الدین محمد البلخی الرومی از نزهات عالم اخروی در وقت
غروب آفتاب روز چهارشنبه پنجم ماه جمادی الآخر سنه اثنی وسبعین وستمایه اتفاق
افتاد و در قونیه مدفون شد و لادتش در ششم ربیع الاول سنه اربع وستمایه بوده
در شهر بلخ و از خاندان دانشمندی عالی مکان و فقها و اکابر زمان شیخ محی الدین التودی است
و نام شیخ محمد الدین یحیی بوده و اسم شریف پدرش شرف بن موسی بن حسن و لادتش
در عشر اوسط از ماه محرم سنه احدی و ثلاثین وستمایه است و او در سنه تسع و
اربعین جهت تحصیل بدمشق شتافت و در سنه احدی وخمسین وستمایه بمحروسه
والدخفه بمکه مبارک رفت و در سنه ستین وستمایه آغاز تصنیف کرد
و در سنه ست وسبعین وستمایه در گذشت و امام مولانا نجم الدین علی کاتبی
قزوینی حکیم متبحر است و در حکمت شاگرد اثیر الدین ابهریست شرح مختصر
شرح محصل و شرح کشف و حکمت عین و رسالهٔ شمسیه و جامع الدقایق از مصنفات
اوست و فاتش در یوم الجمعه ثالث رجب سنه خمس وسبعین وستمایه بوده
و قبرش در قزوین مشهور است ایقاخان بن هلاکو خان بعد از پدر بفرمان گشتی
قبلای قاآن که بجای منکو قاآن پادشاه شده بعد سلطنت ایران بدو تعلق
گرفت و در رمضان سنه ثلاث وستین وستمایه نام او بر عنوان احکام نوشته

اما در زمان پدرش عنوان احکام و مناشیر بنام منکوقاآن بعد میان او و براق
خان از نسل چغتای خان کرد رمورالنهر پادشاه بعد در خراسان در ذیحجه
سنه ثمان وستین وستمایه جنگ شد و آباقاآن منظفر شد و براق منهزم
بماورالنهر رفت و بعد ازین براق خان در سنه تسع وستین وستمایه از عالم
رحلت نمود و قیدو بعقیده صاحب مقدم ظفرنامه پدر اوغازن اغلی نام داشته و براق
خان چون بماورالنهر گرایت بشرف اسلام فایز گشت واو را سلطان غیاث الدین
لقب کردند و براق پسر بتوی خان بن میتوکمان بن چغتای خان است آباقاان مدت
هفده سال در ایران پادشاه بود در سنه ثمانین وستمایه در همدان در میان طوی
کرخواجه شمس الدین محمد بن خواجه بهاؤ الدین صاحب دیوان کرده بود در گذشت و
در تاریخ وفات او گفته اند چوبیست روز برآمد زماه ذیحجه ز دور چرخ کربرکس
نمی کند ابقا چهارشنبه هنگام صبح در همدان سال ششصد وهشتاد در گذشت ابقا
خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان که وزیر پدرش بود وزیراوست در جامع
التواریخ آورده که اباقاخان بعد از افراط بتجرع یکشب گذشته بود که بر قضاء حاجب
بیرون آمد او را در خیال مرغ سیاه نمود که در شاخ درختی گرد و را بجا بنشسته فریاد
برآورد که آن مرغ سیاه چیست و قورچی را گفت که آنرا بتیر بزن چند انگه ملاحظ
و احتیاط کردند هیچ مرغ ندیدند ناگاه دیده بر هم نهاد و جان بداد و در بعضی
تواریخ چنین آورده اند که اباقاخان در روزی که فوت میشد بر کرسی نشسته بود
کلاغ در برابر آمد و چند بار بانگ کرد اباقاخان فرمود تا آنرا دور کردند در بین
اثنا غشی بر و طاری شد و بمرد احمد خان بن هلاکوخان بعد از برادر در روز
یکشنبه سیزدهم ربیع الاول سنه احدی وثمانین وستمایه در الطاق بر پادشاهی
نشست در اول او رانکو دار اغلی نام بود چون بشرف اسلام مشرف گشت سلطان
احمد موسوم شد و در همین سال خواجه عطاء الملک برادر خواجه شمس الدین
محمد صاحب دیوان که بر جای خلفاء عباسی حاکم ملک عرب بود در گذشت و هم
درین سال قاضی القضات ابن خلکان مورخ شمس الدین ابوالعباس احمد بن محمد
الاربلی وفات یافت ولادتش در سنه ثمان وستمایه در موصل و مصر تحصیل علوم
کرده و در سال دوسی عشر محرم همین سال شهزاده منکوتمر وفات یافت و در
تاریخ وفاتش گفته اند چهارشنبه روز سه زمحرم ششصد وهشتاد ویک رفته از ماه
محرم نوزده روز تمام القصه سلطان احمد وزارت بخواجه شمس الدین محمد صاحب
دیوان برقرار سابق مقرر داشت وچون دو سال و دو ماه پادشاهی کرد ارغون خان بن
اباقاان در سنه ثلاث وثمانین وستمایه بزد و خروج کرد و او را بگشت ارغون خان بن اباقاان
بن هلاکوخان در هفتم جمادی الاخر سنه ثلاث وثمانین وستمایه بعد از احمد خان بپادشاهی

احمد بن الاربلی صاحب کتاب کشف الغوامض

بنشست

نشیت وخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را کرسیت و زمام وزارت پدر
وجده وعشی کرده بعهد و بانواع فضایل وخصایل پسندیده اتصاف داشت بتهمت
انکه اباقا نرا زهر داده در وقت عصر روز دوشنبه چهارم شعبان سنه ثلاث
وثمانین وستمایه در اذربایجان بگشت خواجه شمس الدین محمد در وقت شهادت مهلتی
طلبید وغسل کرده بمصحف مجید تفال بمعوذین میت نام در قلم آورد و این رقعه بکار
تبریز نوشت که چون تفال بقران کردم این آیه برآمد که اِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا
اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلٰٓئِکَةُ وَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَاَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ
الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ باری تعالی چون بنده خویش را درین جهان فانی نیکو دانست
وهیچ مرادی از و دریغ نکرد هم درین عالم بشارت جهان باقی بدو رساند چون حال
بدین نهج بعهد مولانا محی الدین ومولانا افضل الدین ومولانا همام الدین ومشایخ کبار گذشت
هریک به تطویل مرا تجامید وموضع احتمال نمیکرد بشارت رسانیدن واجب نمود
تا دانند که قطع علایق کرده روانه گشته ایشان نیز بدعای خیر یاد کنند والسلام وچون
ازین کتابت فارغ شد در مقام تسلیم آمد وبزبان آورد هرچه آید خوش بود خواهر
شفا خواهر الم ودر مرثیه او گفته اند از رفتن شمسی از فلک خون بچکید مردمی
بگندو زهره کبود بدرید شب جام سیاه کرد زین ماتم وصبح بر زد نفسی سرد و گریبان بدرید
واولاد اوخواجه یحیی وفرج الله ومسعود واتابک سیاست رسیدند مرقد صاحب و
اولاد در جرانداب تبریز است ودر تاریخ قتل صاحب دیوان گفته اند نظام
عصر آفاق صاحب دیوان محمد بن جوینی در یکشنبه دهم بسال شصد وهشتاد از سر شعبان
چار بوقت عصر دوشنبه برده خانه اجل زدست ظلم نه از روی احترام بگرز زجام
تیغ لبالب کشیده شربت قهر وارغون خان وزارت وامارت به امیر بوقا تفویض فرموده
دست او در ملک مطلق گردانیدند چنانکه در پهناء هر چیز نماند ونماند وارغون خان در
تربیت امیر بوقا مبالغه تمام داشت ودر ماه رجب سنه ثلاث وثمانین وستمایه فرمود
تا چندان زر بر سر امیر بوقا ریختند که در آن میان ناپدید گشت وارغون خان در باره برادران
وخویشان شفقت وعنایت بسیار فرمود وچون شکاب کبرادر ارغون خان بعهد پسر اباقا
خان است وباید در الکومت بغداد او را بجای پدر تعیین کرد وهلاجو کیخاتو را بولایت
روم فرستاد وممالک خراسان ومازندران بغرزند خود غازان خان سپرد وامیر نوروز
پسر ارغون آقا را ملازم او گردانید ودر سنه سبع وثمانین وستمایه ابن النفیل العالم علاء
الدین علی بن ابو الحزم القرشی الدمشقی که در دیار مصر بلکه در سایر انصار مثل او کمتر یافت
از عالم رحلت فرمود واز تصانیف آن جناب موجز مشهور است وعلما آن کتاب
را بشرح کوشیده اند ودر زمان ارغون خان شیخ فخر الدین عراقی در هشتم ذی قعده سنه ثمان
وثمانین وستمایه از دنیا برفت وقبر وی در فضای مرقد شیخ محی الدین عربی است ولادت

شیخ محی الدین بر سیه من بلاد اندس لیلة الاثنین سابع عشر رمضان سنه ستین و ستمایه و
وفات انخفرت لیلة الجمعه بیست و ششم شهر ربیع الآخر سنه ثمان و ثلاثین و ستمایه بدمشق
و مدفن ایشان در کوه قاسیون و حالا آن موضع بصالحیه مشهور است و ارغون خان هفت
سال پادشاه بود و در ربیع الاول سنه تسعین و ستمایه در گذشت در تاریخ وفات
او گفته اند بیت شنبه زیجرت نبوی شصد و نوف در پنجم ربیع نخستین به نوبهار اندر مقام
باغچه ارغوان بوقت چاشت کرد از جهان کناره به تقدیر کردگار و هم درین سال شیخ
احمد قزوینی که در زهد و عبادت درجه عالی داشت در گذشت کیخاتو بن ابغا خان
خان بن هلاکو خان بعد از ارغون خان بمدت پنجماه پادشاه شد و وزارت بخواجه صدر
الدین احمد خالدی داد و او پادشاه کریم بود و در عشرت و مباشرط افزایی کردی
ذکور و اناث و حلال و حرام فرق نمودی و در باب او گفته اند چو وال و نون هم
خم شد قد الف وان پس که کرد الف در شکاف کاف هم و در سنه ثلاث و تسعین
و ستمایه کیخاتو خواست که در ایران بشیوه خطا بجای زر چاو روان باشد میسّر نشد
و فتنه عظیم پدید آمد چاو عبارت از کاغذ مربع مستطیل و چند کلمه بخط خطائی بر و نوشته
و بر دو طرف ان کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله ثبت کرده و فرو تر ازان لفظ امر یکن
تورچی که قاآن خطاب بود بر آن کلمه پادشاه را ملقب گردانیده بودند مثلث ساخته و
در میان کاغذ دایره کشیده بودند خارج مرکز صواب از نیم دره تا ده درم بنا بر اختلاف
چاو رقم زده و چند سطر در قلم آورده خلاصه سخن انکه پادشاه جهان در تاریخ سنه
ثلاث و تسعین و ستمایه این چاو مبارک را در ممالک ایران روان گردانید و تغیر
و تبدیل کننده را بازن و فرزند بایذا رسانیدند و مال او را بتصرف دیوان ضبط نمایند
و چون چاو مبارک در عوض زر جاری نقد و فقر و فاقه از میان خلایق مرتفع گردد
و جنوبات رخص پذیرد و غنی و فقیر درجه تساوی پذیرد و شعرا درین معنی گفته اند
بیت چاو اگر در جهان روان گردد رونق ملک جاودان گردد بنا بر ین خلایق ازو
نفرت کردند باید و خان بر و خروج کرد امرا بطرف بایدو خان رفته شد و در صفر
سنه اربع و تسعین و ستمایه کیخاتو خان کشته شد مدت پادشاهی او سه سال و هفت
ماه بود باید و خان بن طرغای بن هلاکو خان بعد از کیخاتو خان پادشاه شد در
جمادی الاول سنه اربع و تسعین و ستمایه وزارت بخواجه جمال الدین دستکردانی داد
غازان خان بن ارغون خان متابعت او نکرد و در چهارم شعبان سنه مذکوره
غازان خان بن ارغون خان بسعی امیر نوروز مسلمان شد و اکثر مغل مسلمان شدند
و در اکثر تواریخ مذکور است که غازان خان بر دست شیخ ابراهیم بن شیخ سعد الدین حموی
مسلمان شد و وفات شیخ ابراهیم در سنه اثنی و عشرین و سبعمایه بوجه آماس دهن
بوجه ولادتش در سادس عشرین شعبان سنه اربع و اربعین و ستمایه به آمل طبرستان

القفشی

القصه غازان خان ترتیب لشکر داده آهنگ جنگ بابدو خان کرد و امرا بطرف غازان خان آمدند و بابدو خان از آن کریخته بطرف نخجوان رفت و در راه او را بگرفتند و در آخر ذی حجه سنه اربع و تسعین و ستمایه در تبریز بنشست مدت پادشاهی او هفت ماه بود غازان بن ارغون بن ابا قاآن خان بن هلاکو خان بعد از بابدو در سلخ ذی حجه سنه اربع و تسعین و ستمایه پادشاه بر قرار گرفت بنیاد عدل و داد کرد و در ترویج دین اسلام کوشید و وزارت بخواجه جمال الدین دستکردانی داد و بعد از دو ماه او را بکشت و منصب امرالامرائی و پادشاهی سپاه بجناب امیر نوروز تفویض فرمود و صدر جهان خواجه صدر الدین احمد بخاری به تفهید امر وزارت تعین فرمود و بعد از یکماه متهم بتصرف اموال دیوانی کشته امیر نوروز رقم عزل بر صحیفه حالش کشید و در بعضی تواریخ مسطور است که غازان در محرم سنه ست و تسعین و ستمایه خواجه صدر الدین خالدی زنجانی را بوزارت تعین فرموده بعد از یکماه و نیم که وزارت کرده بود در حادی عشر رجب سنه سبع و تسعین و ستمایه او را نیز با برادرش قطب الدین بقتل رسانیده و وزارت بخواجه رشید الدین فضل الله طبیب همدانی و خواجه سعد الدین ساوجی تفویض فرمود و غازان خان در ثالث عشرین ربیع الاول سنه تسع و تسعین و ستمایه در حدود دمشق با مصریان جنگ کرد و منظفر نشده و از انجا مراجعت کرده بایران آمد صاحب تاریخ جهانگیر نقل میکند که در زمان غازان خان پسر یعقوب باغبانی که بشید و زرق جمعی از ستمزدان را مرید و معتقد خود ساخته بود شاهزاده الافرنک را به افسو او رنگ بشارت داد و یکی از مریدان خود را که محمود نام داشت بار دو فرستاد تا بطریق خفیه بعضی از ملازمان استان ایلخانی را بسلطنت الافرنک دعوت نماید و محمود در اردوی کیهاطان پوی باو جزازم دم فتنه جوی گفت که شخصی که چهل گز بلندی قامت اوست و نیم گز پنهای بدن او از جبال مزینه نزد شیخ مرآید و چنان فرانمایم که اولیای الله شاهزاده الافرنک را بپادشاهی برداشته اند و رایت دولت او را به اوج ثریا برافراشته اند این سخن بسمع خواجه سعد الدین صاحب دیوان رسید و بسعت کیفیت بعرض رسانید و جانی اختیاج حسب الحکم جهت احضار مرد فتنه انگیز به تبریز شتافت و در عرض ده روز الافرنک و پسر یعقوب و نام الدین ایلچی و شیخ حبیب و سید کمال الدین را بدرگاه پادشاه آوردند غازان خان بر تعریف خود بر شش قفیه غریبه مشتمل جریمه ایشان ثابت شد لاجرم فرمان داد الافرنک را عزت صدور یافت که سر یعقوب را از کوهر که معبد شش بعد بپایان اندازند و هم مریدانش را به تیغ تیز بآخر رسانیدند و شاهزاده الافرنک اگرچه دو سه روزی مهلت یافت بالآخره او نیز مغضوب گشته بعالم آخرت شتافت و غازان خان

در سنه ثلاث وسبعمایه در قشلاقها وره از نواحی قزوین بعالم آخرت انتقال نمود
و ابن یمین در تاریخ وفات او گفته است سال هفتصد و سه زهجرت از شوال بروز یازدهم
وقت عصر یکشنبه شد از نواحی قزوین شد جهان غازان بسوی خلد کرد با این جهان از بیش بهفت
سال و نه ماه پادشاهی کرده بود و سی و سه سال عمر داشت نابوت او را به تبریز بردند
و در گنبدی که بجهت خواجگاه خود ساخته و به شنب غازان مشهور است دفن کردند در
تخم پادشاهان مغل پیش از و هیچ پادشاهی را گور آشکارا نبود و در سال سبع وتسعین و
ستمایه سید حسین اخلاطی در گذشت وفات یافت و ولادت سلطان غازان در سحر
روز جمعه نوزدهم ربیع الاول وبقولی در ذیحجه سنه سبعین وستمایه بوده بطالع عقرب در
سلطان دوبن و در جامع التواریخ آورده که ولادت او در شب جمعه بیست و نهم ربیع الاول
سنه مذکوره بوده و در جزیره آبشکون مازندران در زمان سلطان غازان قدوة الکتاب
جمال الدین یاقوت خطاط در سنه سبع وتسعین وستمایه در بغداد نماند و به مرو بیک
قبر احمد حنبل مدفون شد وفات احمد حنبل در شهر ربیع الآخر سنه احدی واربعین و
مایتین بوده در بغداد ولادتش در سنه اربع وستین ومایه بوده الجایتو سلطان معنی الی
فرخنده باشد خدابنده محمد بن ارغون خان بن ابا قاخان بن هلاکو خان بن تولی بن
چنگیز خان بعد از برادر در خامس ذیحجه سنه ثلاث وسبعمایه در تبریز بر تخت سلطنت
نشست و در آن وقت بیست و سه سال بود از پادشاهان مغل مانند او پادشاهی
بنعت عدل و داد بی نهایت داشت و در تقویت دین اسلام کوشید و آیین ادیان
دیگر منسوخ گردانید و جزیه بر ترسا و یهود مقرر فرمود و امر کرد تا در جمیع ممالک ایران
خطبه بنام شریف دوازده امام علیهم السلام خواندند و منصب امیر الامرایی بامیر قتلغشاه نوین
مقرر ساخت و صاحب اعظم خواجه رشید الدین و دستور اکرم خواجه سعد الدین را
در منصب سابق ممکن داشت و در سنه خمس وسبعمایه شهر سلطانیه بنا کرد و در ذیحجه
ست وسبعمایه رشت وگیلان مسخر کرد و خراج بر ایشان مقرر فرمود و امیر قتلغشاه
کرنوین اعظم بوده با چند امیر دیگر در راقومن در جنگ کشته شدند و در عاشر شوال سنه
احدی وعشر وسبعمایه بوزیر خواجه سعد الدین غضب کرده او را در حوالی بغداد بقتل
رسانیدند و خواجه علیشاه تبریزی را در وزارت با خواجه رشید شریک گردانید
و در شوال سنه اثنی وعشر وسبعمایه بشام رفت و بفتح مراجعت فرمود و چون دوازده
سال و نه ماه پادشاهی کرد در شب عید رمضان سنه عشر وسبعمایه وفات یافت
شیخ جمال الدین مطهر حلی در عهد آن پادشاه عالیجاه بوده و کتاب نهج الکرام را تمام
او تصنیف کرده در اثبات مذهب امامیه و ابطال مذهب سنیه بدلایل عقلیه ونقلیه
سنه تسع وعشر وسبعمایه وفات یافت خواجه احمد الله مستوفی در تاریخ او نظم کرده
از هفتصد نوزده چو از ماه گذشت / از گاه زحال خویش ناگاه گذشت / بگذشت و جهانی پی

وفات

طاه در رمضان

وفا را بگذاشت. از کاه و کلاه و سروری شاه گذشت او را در مقبره که در جنب ابواب البر که در سلطانیه ساخته بود دفن کردند ولادتش در دوازدهم ذیحجه سنه ثمانین و ستمایه و در سنه خمس عشر و سبعمایه سیّد فاضل و عالم کامل رکن الدین حسین بن محمد الحسینی الموصلی در موصل بجنان جاودانی شتافت و آنجناب حافظ قرآن مجید بود و در علوم مختلفه تصانیف عدیده از آنجمله متوسط مشهور است و میمنت آن نسخه بر السنه و افواه طلبه مذکور و الله اعلم و در سنه عشر و سبعمایه مولانا همام تبریزی که فاضل خوش طبع و صاحب جاه بود در تبریز فوت شد سلطان ابو سعید بهادر خان بن الجایتو سلطان بعد از پدر بر تخت شاهی رسید و چون دوازده ساله بود زمام امور سلطنت در دست امیر چوپان بن ملک بن تورتای بهادر بسلد و زور آمد چنانچه سلطان را از جهان داری نامی بیش نبود امیر چوپان ایالت خراسان به پسر خود امیر حسن داد و کرجستان به دیگر پسر خود شاه محمود و دیار روم به پسر دیگر امیر تمورتاشی تفویض کرد و پسر دیگر امیر دمشق خواجه را بر در خانه نیابت فرمود و خواجه رشید را از وزارت عزل فرمود بعد از مدتی در رحبه و البهر در شهور سنه ثمان و عشر و سبعمایه بر تهمت انکه ابا یتو سلطان را زهر داده بقتل آورده و در سنه ست و عشر و سبعمایه شیخ عبد الرحمن خراسانی در بغداد از عالم فانی انتقال نمود و شیخ عبد الرحمن برقت قلب و کثرت عبادت از ابناء زمان ممتاز بود ولادت او در سنه تسع و خمسین و ستمایه بوده است و خواجه علیشاه که در وزارت خواجه رشید شریک بود بعد از قتل خواجه رشید در سنه اربع و عشر و سبعمایه فوت شده و در تبریز مدفون است و مولانا جلال الدین عتیقی در تاریخ قتل خواجه گفته است بیت رشید ملت و دین چون رحیل کرد بعقبی نوشت منشی تاریخ او که طائر اسعاه و سلطان ابو سعید بهادر خان بعد از فوت خواجه علیشاه در وزارت بخواجه رکن الدین صاین داود بعد از مدتی در خراسان امیر چوپان در آخر دولت خود او را نیز بکشت و چنین دوازده سال از پادشاهی سلطان گذشت با امیر چوپان متغیر گشت و با دختر او بغداد خاتون که در حبالهٔ امیر شیخ حسن ایلکانی بود عشق و ورزیدن گرفت در اثنای غلبهٔ عشق بغداد خاتون این بیت در سلک نظم کشید نظم بیا بصحرا دلم تا دمشق جان پنی که آرزوی دلم در هوای بغداد است و خواست که بغداد خاتون را از حبالهٔ امیر شیخ حسن که پسر خالهٔ سلطان بود بیرون آورده بعقد و نکاح خود در آورد چه در تورهٔ مغل قرار داده بود که هر زنی را که پادشاه پسند میکرد و شوهرش بر طلب بنفس او را طلاق داده بحرم سرای سلطان میفرستاد بنابرین سلطان ابو سعید در خلوة یکی از محرمان خاص خود نزد امیر چوپان فرستاده استدعای آن کرد امیر چوپان تمکین نکرد و سلطان رنجیده فتنهٔ عظیم پدید گشت و عاقبت الامر امیر چوپان با اکثر فرزندان در سر این فتنهٔ عظیم رفته و عاقبت کار امیر چوپان و فرزندان او بعد ازین

در ضمن احوال جوبانیه مذکور خواهد آمد ان شاء الله تعالی القصه سلطان دمشق خواجه را در عنفوان
امیر جوبان بقتل رسانید و یکی از شعرا در تاریخ او گفته است بیت کاف و زا و دو ذال
از هجرت دوشنبه وقت ضحی پنجم شوال در سلطانیه از حکم شاه در حصار آورد لشکر قلعه
واقف شد دمشق رفت در بیرون شهادت یافت وقت چاشتگاه و عاقبت امیر
شیخ حسن بغداد و خاتون را طلاق داد و بنکاح سلطان در آمد و سلطان شیفته و فریفته
بغداد خاتون شده عنان سلطنت در قبضه تصرف او گذاشت و او را ملقب
بخواند کار ساخت ابوسعید بخ زن بنکاح در آورده بعد اول شاهزاده الی قتلغ
و دختر غازان خان دیگر بغداد و شاه خاتون دختر امیر جوپان چنانچه گذشت و او محبوبه و
مرغوبه سلطان بعد دیگر دلشاد خاتون دختر امیر جوپان چنانچه گذشت الا دمشق خواجه
بن امیر جوپان دیگر دلشاد خاتون دختر توکل بن امیر انسی قتلغ و در ان زمان بحسن
او نشان نمیدادند دیگر بر فراق خاتون دختر دولتشاه که از اقربای امیر جوپان
بعد سلطان ابوسعید بعد از قتل امیر جوپان در سنه ثمان و عشرین و ستمایه وزارت
خواجه غیاث الدین محمد رشید که به انواع فضایل و خصایل آراسته بعد تفویض فرمود
و قبل از وزارت تعلق به رکن الدین صاین داشت و رکن الدین صاین از اولاد
ضیاء الملک مجد الدین مودود است و ضیاء الملک در ایام سلطان محمد خوارزم شاه
منصب عارضی سپاه داشت و رکن الدین صاین چون بمبادی حسن برشد و تمیز رسید
خود را در سلک ملازمان امیر جوپان منتظم گردانیده و امیر جوپان روز بروز در پیش
مراقبه و اتا او را بوزارت سلطان نصب فرمود و بملک ناصر الدین عادل ملقب
گردانیدند تا در شهور سنه سبع و عشر و سبعمایه امیر جوپان در خراسان او را گذاشت
و در همین سال شیخ سعد الدین فیلخواجه قزوینی که در سلک احفاد شیخ نور الدین
کیل انتظام داشت و شیخ سعد الدین عالم منجم بعد بزعم محمد امد مستوفی غازان خان
و لشکریان بر دست آنجناب مسلمان شدند در ماه محرم وفات یافت و مدت
عمر بیش هشتاد و پنج بعد سلطان ابوسعید در حسن خط شاگردی خواجه عبد الله
صیرفی بعد و در شجاعت از سایر پادشاهان مغل ممتاز بعد اول پادشاهی که در
ایران لقب بهادری اضافه اسم او کردند اوست تابستان در سلطانیه
نشیمت و زمستان در بغداد یا قراباغ قشلاق کرفتی و او را ارباب فضل و هنر
و شعر میل تمام بعد و صورت خوب و سیرت نیکو داشتی و لاجرم نقش در شب
چهاردهم ذی قعده سنه اربع و سبعمایه اتفاق افتاده در ماهی دشت طارم و فاتش
در ییلاق از انجا نعشش او را بسلطانیه نقل کردند و در گنبدی که در غرق سلطانیه
ساخته بعد مدفون شد و بعد از مدتی امیر میرانشاه بن امیر تیمور به تخریب آن گنبد
حکم کرد او را از انجا بیرون آورده بگنبد ابواب البر که پدرش ساخته بعد در

نقش

بهلوی

پهلوی پدرش الجایتو سلطان دفن کردند این بیت در تاریخ وفات گفته شد چون
گذشت از سال هجرت هفتصد با سی و شش، در ربیع آخرین هم بیزده نگذشته بود در
قراباغ از سر سلطان اعظم بوسعید دست تقدیر بر آهرافرشاهر ربیع وفات حضرت
شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی در شب جمعه بیست و دویم رجب سنه ست و
ثلاثین وسبعمایه در برج اخراز صوفی آباد اتفاق افتاده مدت عمرش هفتاد و هفت
سال بوده مدت سلطنت سلطان ابوسعید خان مدت نوزده سال در زمان
او خواجه علیشاه که مدت دوازده سال و نیم وزارت کرده بود در اواخر جمادی
الآخر سنه اربع وعشرین وسبعمایه در راه جان در گذشت در عهد مغل غیر از دو
زیری بمرک خفه نمرد نعشش او را به تبریز بردند و او را در مقبره که در جنب عمارت
خفه ساخته دفن کردند بعد از سلطان ابوسعید سلاطین مغل در سلطنت استقلال
نیافتند و دولت ایشان بغایت ضعیف گشت و مغلوب امرا شدند و در ایران
از هر طرف پادشاهی بحکومت نشست چنانچه در باب سیم خواهد آمد و بالجمله چون
سلطان ابوسعید در گذشت اشت کس دیگر از مغل نام سلطنت داشتند
وعزل ونصب ایشان در دست امرا بود و شرح حال هر یک گفته همی شود
ارباخان چون از نسل سلطان ابوسعید کسی نماند ارباخان را که از نسل اراتق
بوکای بن توتی خان بود بسعی خواجه غیاث الدین محمد رشید وزیر بخانی بر داشتند
ارباخان در زمان سلطنت ساتی بیک خاتون را بنکاح کرد و که مدتها زوجه
امیر چوپان بود و مادر امیر سیورغان است دختر سلطان محمد خدابنده است
و بعد از و خاتون را در آخر ربیع الآخر سنه تسع و ثلاثین وسبعمایه بقتلش فرمان
داد و خواجه لولو در حمام آن سیم اندام را شهید ساخت و علی پادشاه که خال سلطان
ابوسعید بود چون خبر وفات سلطان ابوسعید و جلوس ارباخان در عراق بشنید
بغایت متغیر شد و با اقوام او ریات موسی خانزاد از نسل بایدو خان سلطنت
برداشت و صنادیه عرب را با خود موافق ساخت و با عظمت هر چه
تمامتر متوجه ارباخان شد و چون ارباخان از این فتنه خبر یافت با تمامی لشکر روی
بدیشان نهاد و در روز چهارشنبه هفدهم ماه رمضان سنه ست و ثلاثین و
سبعمایه در حدود دجفتو بهم رسیدند و بیشتر امرای ارباخان از و روگردان
شده بموسی خان پیوستند چرا که میل خاطر مردم بر نژاد هلاکو خان بیشتر
بود بدین سبب شکست بر ارباخان افتاده بگرجیت و بعد از چند روز او
را در ولایت نخاس گرفته بدو جان آوردند و در روز عید فطره نگشته مدت
سلطنتش پنجاه و کسر بود و خواجه غیاث الدین را در سه گنبدان مراغه دست
گرگرفتند و نزد امر علی پادشاه بردند و علی پادشاه با انکه از ان وزیر صافی

هیچ از آن بسیار در خاطر داشت مراسم اعزاز و احترام تمام بجای آورد و غیر خواست
که بجان عزیز شی اسپی رساند اما سایر امرا در شهادت آنصاحب سعادت لوازم احترام
بجای آوردند و در بیست و یکم رمضان سنه مذکوره بقتل رسید خواجه غیاث الدین محمد بن
رشید وزیر بی نظیر بزرگ عدیم المثال بعضی علماء آن زمان باسم او مصنفات کرده اند
از انجمله مولانا قطب الدین رازی شرح مطالع بنام او نوشت و خواجه سلمان ساوجی
قصیده مصنوع در مدح او گفته و شیخ اوحد الدین اصفهانی کتاب جام جم باسم شریف
او بنظم آورده و قاضی عضد الدین ایجی که صاحب کتاب مواقف است در وقتی
که دست مبارک وزیر شهید مشار الیه بتراز فرستاده بعضی اند مرثیه گفته و این ابیات
از آن مرثیه است شعر یا حامل الید الوزیر منوطة فوق القضیب فقد حملت جلیلا
یا لهاذلت وکانت محرما یفنی فقیرا او تعز ذلیلا مهلا فیک ید تفوق بنانها
بذل السوال وظهرها تقبیلا وفات قاضی عضد الدین روز شنبه بیست و پنجم شهر رمضان
سنه ست وخمسین وسبعمایه بوده وفات مولانا قطب الدین رازی در روز شنبه
آخر ذی قعده سنه ست وستین وسبعمایه در محروسه دمشق و وفات حضرت شیخ
اوحد الدین اصفهانی در سنه ثمان وثلاثین وسبعمایه بوده و قبری در مراغه تبریز است
و تواریخ وفات وی بر انجا نوشته اند موسی خان بن علی خان بن بایدو خان بعد از
کشته شدن ارباخان در شوال سنه ست وثلاثین وسبعمایه در اوجان برتخت
خانی نشست و وزارت با امیر جمال الدین حاجی ولد تاج الدین علی شیروانی داد
و در ان حال امیر شیخ حسن جلایر که امیر شیخ حسن بزرگ مشهور است در کماخ بعضی
از روم و کرخ لشکری گرد آورد و محمد خان از نسل هلاکو خان را بپادشاهی برداشت
و متوجه تبریز شد و در موضع نوشهره الطاق با موسی خان و علی پادشاه جنگ کرد
علی پادشاه را بکشت و موسی خان بهزیمت رفت محمد خان بن تاجو و این تاجو با جمعی
از مردم در سنه تسع وتسعین وسبعمایه بموجب فرمان غازان خان بقتل رسیده
بودند و تاجو پسر ایونوچین بن هلاکو خان است و محمد خان بعد از قتل علی پادشاه
در آخر ذی حجه سنه ست وثلاثین وسبعمایه در اوجان برتخت نشست و امیر شیخ
حسن بزرگ دلشاد خاتون را که مجبوس سلطان ابوسعید بود در نکاح آورد و
بحسن تدبیر ضبط ونسق مملکت مشغول شد و وزارت با امیر غیاث الدین ذکریا داد که
خواهرزاده خواجه غیاث الدین وزیر بود بعد ازین طغاتیمور خان که در ماوراءالنهر
بود خروج کرد و طغاتیمور خان بن سودی بن بهادر بن ابوکان بن الکای بن تومر
بن جوجه قارن بن بایوکا بن قاجولی که پدر چنگیز خان بود است اسم پادشاهی نهاد و او
امیر حسن جوپانی و قوم مغل را که در خراسان بودند جمع آورد و آهنگ تبریز کرد
چون بکبود و آذربایجان رسیدند موسی خان با قوم اوردبات بایشان پیوستند

وچون محمد خان و امیر شیخ حسن از این معنی آگاهی یافتند لشکر بجنگ ایشان آوردند
و در صحرای کرم رود اتفاق جنگ افتاد لشکر محمد خان ظفر یافته و موسی خان بدست
آورده سرش بر داشتند و این واقعه در روز عید اضحی سنه سبع و ثلاثین
وسبعمایه بعقوبه و طغاتیمور خان بخراسان گریخت پس از این امیر شیخ حسن کوچک
پسر تیمورتاشی که در روم بعقوبه در انجا لشکر جمع آورده متوجه تبریز شده و چون
بخندق و بسطام نزول نمود امرا ارغون شاه بنی امیر نوروز که در سلک امرای عظام
خراسان بعقوبه و در ان یورشی تکلف نمود بعقوبه پیوست و امیر شیخ غلا را در روز
عید اضحی بی جهت بکشت و دیگر روز دوشنبه بر شیخ حسن بزرگ زده کشته شد
و شیخ حسن کوچک در حدود نخجوان با محمد خان و شیخ حسن بزرگ جنگ کرد و مظفر شد
و سبب هزیمت انکه در حین قتوبه صفوف امیر حسن بن شیخ محمد بن امیر
چوپان که تابع شیخ حسن بزرگ بعقوبه از و روگردان شده و بعنوان ساده بنوشت
و شکست بر لشکر شیخ حسن بزرگ افتاد و محمد خان بقتل رسید و شیخ حسن بزرگ
بگریخت و بطرف سلطانیه رفت و این واقعه در عشرین ذی حجه سنه ثمان و ثلاثین
وسبعمایه اتفاق افتاد مدت سلطنت محمد خان دو سال بعقوبه و بعد ازین فتح شیخ
حسن کوچک به تبریز آمد و از تبریز به آران شتافت و شاه داده ساتی بیک
خاتون دختر سلطان محمد خدابنده بعد از قتل محمد خان به تعیین شیخ حسن کوچک
در تبریز به سلطنت معین شد و باتفاق شیخ حسن بزرگ و شیخ حسن کوچک صلح کردند
و یکدیگر را در کنار گرفتند و بعد از مصالحه ساتی بیک خاتون و شیخ حسن کوچک
بقراباغ رفتند و بعد از مصالحه ساتی بیک خاتون و شیخ حسن بزرگ اتفاق کردند و شیخ حسن بزرگ
بسلطانیه آمد و زمستان انجا بعقوبه و چون بهار شد طغاتیمور خان بار دیگر لشکر
جمع آورده بعراق آمد و شیخ حسن بزرگ در ساوه بخدمت او پیوست
و پیشکشها کشیده انقیاد نمود و از انجا متوجه سلطانیه شدند چون شیخ حسن کوچک
خبردار شد او نیز با ساتی بیک خاتون روی بجنگ ایشان آوردند و در
صحرای مراغه هر دو لشکر در برابر یکدیگر فرود آمدند در این اثنا شیخ حسن کوچک
طغاتیمور خانزاده را خفیه فریب داد و او را بنکاح ساتی بیک خاتون و دلشاد
خاتون تطمیع کرد و بقتل امیر شیخ حسن بزرگ ترغیب کرد و طغاتیمور خان
قبول کرد و بود ای دو خاتون در این باب خطه بخط نزد امیر شیخ
حسن کوچک فرستاد و امیر شیخ حسن کوچک این خط را بوسیله محرمی نزد شیخ
حسن بزرگ فرستاد و میان طغاتیمور خان و شیخ حسن بزرگ فتنه بدید
آمد طغاتیمور خانزاده ای اقامت نماند و در شب از لشکر بیرون رفته بانتزا
فرار نمود و بعد از چند روز بدار ان که پس از وفات سلطان ابوسعید

را با پیرشش سیورغان
و موافق با خط متفق
کرد و اینه ساتی بیک
خاتون
شیخ حسن کوچک
شد و شیخ حسن
پیش آمد و
۵

در بزوار خروج کرده بعد ایشان زاد خوت نفس بحدی رسید که آنچه وقت یافته
در موضع سلطانیه و بین استراباد بر سر شیلان تبریز بر سر او رفتند و او را بکشتند
و در تاریخ فوت او گفته اند بیت تاریخ مقتل شه عالم ملکان تمر از هجره بحار مقتدی دنیا و
چهارشنبه در روز شنبه از ذیحجه شانزده کین حال گشت واقع از حکم ذوالجلال القصه
بعد از فرار طغاتیمور خان شیخ حسن با امرا بلشکرگاه شیخ حسن چوپانی پیش سانی مکه خاتون
در آمد و دست خاتون را بوسه داد و عذر خواهی کرد و باتفاق روی ماوجان
نهادند و بعضی امرا متوجه تبریز شدند و امیر شیخ حسن بزرگ در دوفرسنگی اوجان
فرود آمد در بن اثنا شیخ حسن کوچک سانی بیک خاتون را از پادشاه معزول
کرد و شخصی سلیمان نام را گفت که از نژاد هلاکو خان است به تخت نشاند سلیمان
خان بن محمد بن منکو بن تیخوت بن هلاکو خان بسلطنت نشست و شاهزاده سلیمان
بیک را در نکاح آورد و این حال در زمستان سنه تسع و ثلاثین و سبعمایه بعد بعد
ازین شیخ حسن بزرگ از عذر چوپانیان اندیشیده براه بغداد رفت و جهان تیمور
خان را به پادشاهی برداشت جهان تیمور خان بن الافرنک شرح واقعه الافرنک
در ضمن احوال غازان خان به تفصیل رقم زده کلک بیان شده در روایت دیگر آنست
که غازان خان گناه الافرنک را عفو کرده او را بخراسان نزد الجایتو سلطان فرستاد
و سلطان محمد خدابنده بعد از استماع فوت برادر آن شاهزاده را با هر قداف
نویان معروف بتیغ سیاست کردانیدند القصه جهان تیمور خان بن الافرنک بن
کیخاتو خان بن ابا قا خان به اهتمام شیخ حسن بزرگ باسم سلطنت موسوم شد
و در مملکتی که در تصرف امر شیخ حسن بزرگ بود خطبه بنام او خواندند و در آخر
ذی حجه سنه اربعین و سبعمایه بجنگ سلیمان خان و شیخ حسن کوچک رفتند
و شکست خوردند بعد ازین امیر شیخ حسن بزرگ جهان تیمور خان را بسبب
انکه در جنگ سستی کرده بود از سلطنت معزول کرد و مرتبه امیر شیخ حسن
کوچک بلند شد و نیابت سلطنت در حکومت مستقل گشت و حاشیت کار
امیر شیخ حسن کوچک منقریب ایراد خواهد یافت انشاالله تعالی انوشیروان
خان ملک اشرف در زمان حکومت خود او را چند روزی بخانی نصب فرمود
بعد ازین تا زمان ظهور پادشاه صاحب قران امیر تیمور گورکان که سیورغمیش
اغلن را بخانی برداشت و دیگر کسی در ایران خان نبود باب
ملوک طوایف که بعد از سلطان ابوسعید در ایران خان شده حکومت کرده
اند و آن مشتمل است بر پنج فصل است فصل اول در ذکر چوپانیان اصل ایشان
امیر چوپان سلدوز است امیر چوپان پسر ملک بهادر بن تورتان نویان است که
در زمان سلطان غازان و الجایتو سلطان از امرای بزرگ بود در عهد سلطان

ابوسعید

ابو سعید مدت هفده سال مدار سلطنت بر دولت بود و بر سلطان ابو سعید از سلطنت
نام پیش نبود و او در طریق عدل و داد و مروت و فتوت و مردانگی و مردی و وفا نظیر
نداشت و به محامد صفات و محاسن سمات آراسته بود و در راه مصر و شام و بادیه
مکه معظمه عمارات ساخته و خیرات بسیار کرد و اجرای آبی که در مکه کرده نازمان او
هیچکس نکرده بود و در ... فتنه دختر بغداد خاتون خانچه سابق در احوال سلطان
ابو سعید ایما بدان شده چون خبر قتل پدرش امیر دمشق خواجه در خراسان بدو رسید
امیر چوپان با هفتاد هزار سوار باشتقام قتل پدر متوجه عراق شد چون در قوهدان نزول کرد لشکر
از دور وی گردان شد و سلطان ابو سعید که به حوالی ری رسیده بود پیوست امیر چوپان
از انجا فرار کرده با هفتاد مرد بخراسان مراجعت فرمود و پناه بملک غیاث الدین کرت
برد ملک غیاث الدین او را در محرم سنه ثمان و عشرین و سبعمایه در هرات بفرمان سلطان
ابو سعید بکشت و سرش در شوال سنه ثمان و عشرین و سبعمایه در ییلاق اوجان نزد سلطان
ابو سعید فرستاد بعد از مدتی نعش او را دختر ش بغداد خاتون که در حبالهٔ سلطان
ابو سعید بود بمکه فرستاد تا در عرفات محاج بر دو نماز گذارند و از انجا مدینه طیبه برند و بکورستان
بقیع دفن کردند امیر چوپان زهر داشت امیر حسن که والی خراسان بود در فتنه پدرش
بخوارزم رفت و انجا در بعضی حروب زخم خورد و بدان در گذشت و امیر تیمور تاش
که والی روم بود بعد از استماع قتل پدر بمصر رفت و انجا بفرموده پادشاه مصر ملک
ناصر بقتل رسید و امیر دمشق خواجه که نایب خواجه سلطان ابو سعید بود و الدهٔ شاه
خاتون است در ماه شوال سنه سبع و عشرین و سبعمایه در سلطانیه بفرمان سلطان
ابو سعید بقتل رسید این چهار پسر بغداد خاتون از یک مادر بودند و امیر محمد که پسر چهارم امیر
چوپان است والی گرجستان حسب الحکم سلطان ابو سعید در تبریز بقتل رسید و جلاد
خان که مادر او دولندی خاتون دختر سلطان محمد خدابنده بود او نیز بفرموده ملک
غیاث الدین بعد از امیر چوپان بقتل آمد نعش او را نیز با نعش پدرش بمکه بردند و پسر
ششم امیر چوپان بقتل آمد نعش او را نیز امیر سیورغاتی بود و مادر او دختر دیگر سلطان
محمد خدابنده است ساتی بیک خاتون و او در دیار بکر بفرموده امیر ایلکان پسر امیر شیخ
حسن بزرگ بقتل آمد و سه پسر دیگر امیر چوپان سیوکنده و یاغماست و نوروز بودند
یاغماست در تبریز بفرموده ملک اشرف بن امیر تیمور تاش بقتل رسید اما احوال
سیورگتاه و نوروز معلوم نشد امیر شیخ حسن بن امیر تیمور تاش بن امیر چوپان بعد از
سلطان ابو سعید و ارپاخان چنانچه گذشت بر مملکت آذربایجان و دیار بکر و روم
و بعضی از عراق عجم حاکم گشت و رکن الدین شیخ رشیدی و غیاث الدین محمد علی
شاه بوزارت مقرر ساخت شیخ حسن امرای پادشاه نشان بعد چند
روز ساتی بیک خاتون را بنکاح برداشت و بعد از ان او را عزل کرد و سلیمان

خان را بجای او نصب فرمود چنانچه سابق مذکور شد و امیر شیخ حسن بزرگ چند
نوبت با وی رو بکرد و دو بار مغلوب شد در تبریز عمارت استاشا کرد و خطهٔ
سیاست تمام داشت چهار سال و نیم در حکومت بسر برد بعد از ان روی او
عزت ملک در شیبی که امیر شیخ حسن در حرم مست خفته بود خصمان او را بیفژودند
در گذشت و خواجه سلمان ساوجی در ین واقعه گفته است
بنوی رفته هفتصد و چهل و چار ۷۴۴ در آخر صفر افتاد اتفاق حسن
زنی چو گونه زنی خیر خیرات حسان بزور بازوی خصمان شیخ حسن گرفت محکم و
میدانشت تا بمرد و برفت ز بهر چشمه زن خایه گیر مرد افگن در اکثر تواریخ مسطور
که امیر شیخ حسن در سنه اربع و اربعین و سبعمایه سلیمان خان و امیر یعقوب شاه
را به تجریب بعضی از بلاد روم فرستاد و ایشان از ان سفر منهزم باز آمدند امیر شیخ
حسن یعقوب شاه را متهم داشت و او را محبوس و مقید گردانید
خاتون امیر شیخ حسن عزت ملک با یعقوب شاه متعلق میروزیه بر تصور انکه شوهرش
بر آن امر ناپسند وقوف یافته و بدان سبب یعقوب شاه را به زندان اندخته
لاجرم متوهم گشت و همت بر قتل امیر شیخ حسن گماشت و دو سه زن را با خود
متفق ساخت و در شب سه شنبه بیست و هشتم صفر کرد انچه کرد و در سنه ست
و اربعین و سبعمایه ابو المکارم فخر الدین احمد بن الحسین الی بردی وفات یافت
و در همین سال شمس الدین محمد بن ابو القاسم احد الاصفهانی روی بعالم جاودانی
نهاد و در اکثر علوم عقلی و نقلی بی نظیر و همتا بود و تصانیف دارد در منطق و فقه
و در اصول و دو نوبت بزیارت حج مشرف گشت شرح تحریر و شرح طوالع از تصانیف
شمس الدین محمود است ملک اشرف بن امیر تمرتاشی بن امیر چوپان بعد از برادر بر ممالک
آذربایجان و عراق و بعضی از ایران حاکم گشت او نیز چند روز انوشروان خان
را بسلطنت نصب کرد و بعد ازان معزول ساخت مردی ظالم و ستمکار و غدار
و ناسازگار و جور پیشه بود ظلم بسیار کردی و در مملکت خود بهر و کس از ترک و تازیک
گمان چنان بردی او را محبوس و ناچیز ساختی تا آن محبوبی رسیدی و در هر چند گاه
بر امیری از امرای خود قصد کردی و اموال او را ببردی و منصبش بدیگری دادی
و ان قدر اموال از ظلم جمع کرد که چهار صد قطار استر و هزار قطار شتر از جواهر و زر
سرخ و سفید و اجناس در خزینهٔ او جمع شده بود و چون مردم از ظلم او بجان رسیده
جملای طلب کردند حضرت شیخ صدر الدین صفوی قدس سره بگیلان رفت و خواجه
شیخ عجمی بشام افتاد و قاضی محی الدین بردعی بدشت قبچاق رفت و در شهر برای
منزل گرفت و در انجا جانی بیک خان بن اورنک خان بن طغرل خان بن بابا
خان بن جوجی خان که پادشاه دشت قبچاق بود بوعظ قاضی حاضر میشد اما جانی خان

کاورا

که او را صاحبقران خان میگفتند بحکم وصیت پدر قایم مقام پدر گشت مردی مسلمان و موحد بود
و پیوسته بر افعالی که از هلاکو خان و برادر شش منکو قاآن صدور می یافت اعتراض می نمود
و فاتش در سنه ثمان وستین ستمایه بعد القصه قاضی روزی در اثنای وعظ شرح ظلم و تعدی
ملک اشرف بنوعی تقریر کرد که پادشاه و اهل مجلس بگریه افتادند جانی بیک خان در عرض
دو ماه ترتیب لشکر داده متوجه آذربایجان گشت چون ملک اشرف از توجه آن خبر یافت
خواتین را با خزاین بقلعه الجق روانه کرد ایشان هنوز بقلعه مذکور نرسیده بودند که لشکر
جانی بیک خان در رسیدند و ملک اشرف روسیاه را در حدود خوی بدست آوردند
بفرمان خان ششتری بر پهلویش فرو بردند که از آن طرف بیرون آمد و سر او را بر نیزه زدند
و بر در مسجد مراغه بیاویختند و آن قطارهای زر سرخ و سفید و جواهر و اقمشه که بظلم و
ستم آنده وخته بود بدست مردم جانی بیک خان در آمد و یکی از شعرا گفت بیت دیدی که چرخ
کرد اشرف خرا او مظلم بردو جانی دیگری زد این صورت در آخر سنه ثمان یا اول سنه
تسع وخمسین وسبعمایه بعد از وی از چوپانیان کسی بحکومت نرسید و بعد از جانی ملک خان
با ده هزار سوار به تبریز آمد و در دولتخانه آنجا نزول کرد و لشکریان در میان راه و خانها فرود
آمدند و هیچکس را یارای آن نبود که در خانه رعیت نزول کند جانی بیک خان یکشب در تبریز بود و
صباح در مسجد خواجه علیشاه نماز گذارد و از آنجا براه اوجان برفت دو نوبت لشکر او در آن
سه بزرا عت مردم عبور کردند و یک خوشه غله نشکست شهاب اخباریت پناه مولانا
اعظم قدوه نحاریر العالم مولانا سعد الدین تغتازانی شرح مختصر تلخیص در فن معانی بیان باسم
جانی بیک خان تصنیف کرده اند و از پادشاه رعایت بسیار یافته اند جزاه الله اجرا جانی بیک خان
پسر خود بردی بیک را با پنجاه هزار سوار در تبریز سلطنت داده خود بجانب دشت قبچاق مراجعت
نمود و بعد از چند وقت خبر مرض جانی بیک خان از دشت قبچاق رسید و استدعای حضور
شاهزاده بردی بیک کرده بودند بنابرین شاهزاده عازم دشت قبچاق شده و اخی جوقی
را در تبریز بنیابت داد اخی جوقی در قراباغ قشلاق گرفت و در جور و ظلم قدم بر قدم ملک
اشرف داشت و سرانجام او در خلال احوال سلطان اویس ایلکانی مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی فصل دویم در ذکر ایلکانیان ایشان چهارتن سلطنت
کردند ایلکانیه از اولاد و نوه چنگیز خان همیشه توئمی و لشکرکش بودند و از ایشان امیر آق
بوقا و جلایر بن امیر ایلکان در زمان سلطنت گیخاتو خان منصب امیر الامرائی داشت
خواهد در فتنه بایدو خان بقتل آمد و پسرش امیر حسین کورکان در خراسان امیر الوس بعد
از خود ارغون خان در نکاح داشت و امیر شیخ حسن از و متولد شده در محرم سنه
اثنی وعشرین وسبعمایه در گذشت امیر شیخ حسن نوبانی که بشیخ حسن بزرگ ملقب است
نبیره اخر محمد سلطان ابو سعید ایالت دیار روم بدو دادند و او تا زمان انقراض
ایام دولت ابو سعید بحکومت آن مرز و بوم مشغول بود و بعد از ارباخان چون علم

پادشاه مستولی شده بعد از روم باتفاق قوم جلایر بعزم رزم او در حرکت آمد و در رابع
عشر ربیع سنه ست وثمانین وسبعمایه با علی پادشاه جنگ کرد و دلشاد خاتون دختر امیر دشتی
خواجه بن امیرچوپان که محبوبه سلطان ابوسعید بود در نکاح آورد و خیال بغداد خاتون
را که سلطان ابوسعید بر اکراه ازو گرفته بود بوصل دلشاد خاتون بدل کرد و چون
امیر شیخ حسن چوپانی خروج کرد میان ایشان محاربات بسیار واقع شد و در آخر امیر شیخ
حسن ایلکانی بعراق عرب رفت و قریب هفده سال حکومت کرد و در سنه
سبع وخمسین وسبعمایه در بغداد بجوار رحمت حق سبحانه انتقال فرمود و در نجف
اشرف مدفون شد امیر شیخ حسن اول محمد خان را بجانی برداشت و بعد از و بعضی
اوقات طغا تیمور را بجانی نام زد کرد و بعضی اوقات جهان تیمور را چنانچه
گذشت و در زمان حکومت او کوفه خراب شد و مردم انجا متفرق گشتند
و از ان وقت تا این زمان هم چنان خراب است و ولادت حضرت میرقاسم
انوار در سنه سبع وخمسین وسبعمایه بوده وفاتش در سنه سبع وثلاثین وثمانمایه
امیر شیخ اویس بن امیر حسین که از دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن امیر چوپان بوجود
آمده بعد بعد از پدر بر تخت نشست و خواجه سلمان ساوجی در تهنیت او قصیده
گفته است بیت مبشران سعادت بدین بلند رواق ۔ همیں کنند ندا در ممالک آفاق
که صفدر وپناه وهفت ماه رجب ۔ باتفاق خلایق ببارگاه خلاق ۔ نشست خسرو روی زمین
باستحقاق ۔ فراز تخت سلاطین بدار ملک عراق ۔ نهفته برای نثار مجلس اوست ۔
پر از جواهر انجم بهر را الطباق ۔ سلطان اویس در بهار سنه تسع وخمسین وسبعمایه
از بغداد عزیمت آذربایجان کرد و با آخی جوقی که از جانب بردی بیگ پسر جانی بیگ
خان حاکم شده بود جنگ کرد و مظفر شد چون اخی جوقی فرار کرد سلطان اویس
به تبریز رفت و بر تخت نشست و چهل وهفت امیر را از امرای ملک اشرف بقتل
رسانید و به بغداد مراجعت فرمود و رعیت سلطان اخی جوقی باز به تبریز آمد
و بحکومت نشست و در سنه ستین وسبعمایه امیر مبارز الدین محمد مظفر از شیراز
باذربایجان آمد و با آخی جوقی جنگ کرد و او را شکست و به تبریز آمد سلطان
اویس از بغداد متوجه تبریز شد چون محمد مظفر از توجه سلطان خبر یافت
بشیراز مراجعت نمود و سلطان بدار السلطنه تبریز آمد و اخی جوقی را بدست
آورده بکشت و مدت هفده سال باستقلال پادشاهی کرد و در دوم جمادی
الاول سنه ست وسبعین وسبعمایه درگذشت سلطان اویس پادشاه لطیف
طبع کریم بود خواجه سلمان و شرف رومی و مولانا محمد عصار وعبید زاکانی از ندمای
او بودند وفات مولانا محمد عصار در سنه تسع وسبعین وسبعمایه بود و در مرثیه
سلطان خواجه سلمان فرموده است بیت ای فلک آهسته رو کاری نه آسان کرده

ملک ابرانرا بمرگ شاه ویران کرده آسمانی را فرو آورده از اوج خویش بر زمین
افکنده و با خاک یکسان کرده آفتابی را که خلق عالمش در سایه بود زیر مشت کمال بعید
خوارش پنهان کرده بیت کاری مختصر کرباحقیقت میروی قصه خون و مال و عرض هر
مسلمان کرده زین مصیبت در زمین واقع نگشت از دور تو اسمان را آنزمان کاغذ
دوران کرده و در تاریخ وفاتش نیز فرمعه دو روز رفته ز شهر جمادی الاول
شب ته شنبه و تاریخ آن بوقت سحر معزد دولت و دین پادشاه شیخ اویس خدایگان
پری صورت فرشته سیر بسال هفصد و هفتاد و شش شد از محرث کذاشت
دنیی فانی و کرد عزم سفر سلطان حسین بن سلطان اویس بحکم وصیت بجای پدر
نشست خواجه سلمان ساوجی در تهنیت جلوس او گوید ای در پناه چیرت
خورشید پادشاهی مملکوم امر و نهیت از ماه تا ماهی هم ملکست ایمن از صدمه ترا نزل
هم دولت مارخ از دولت تا هست از رای تست عالمی را بات کامکاری در شان
تست منزل آیات پادشاهی اصلاح مملکت را کلک تو بود آمیزان اف و مملکت را
تیغ تو بوده ناهی با آفتاب کردد کرد جهان نباشد در آفتاب کردش زین سایه الهی
خورشید در زمانت خواهد که عین باشد با سکه جنبش سلطان حسین باشد و در زمان
سلطان حسین اختیار کلی در دست عادل آقا بود او هست سایه پادشاهی که در برادرش
سلطان احمد در یازدهم صفر سنه اربع و ثمانین و سبعمایه بر وجه کرد و اورا در تبریز بخاک
در دمشقیه تبریز مدفون است در زمان سلطان اویس و سه سنه ثمان و ستین و سبعمایه
عفیف الدین عبد الله بن اسعد بن علی الیافعی الیمنی بجهان جاودانی اشتقال نمود صحبت
آنجناب ضایع در تصحیح المصابیح یافته آمد ابو محمد بوده اما در نفحات ابو السعادات مکتوب
است که یافعی از اصناف علوم ظاهری و باطنی بهره تمام داشته و همواره همت عالی
نهمت بتالیف و تصنیف مرکوز داشته منها کتاب روضة الریاحین فی حکایات الصالحین
و منها کتاب الدر النظیم فی فضائل القرآن العظیم و منها تاریخ مرآت الجنان
فی معرفة حوادث الزمان و بنای این کتاب اکثر اوقات انتخاب را بر تاریخ
سنین هجری نهاده است و از سال اول هجرت تا سنه خمس و سبعمایه کلیات
وقایع حجاز و یمن و مصر و شام و عراقین را در سلک تحریر کشیده و آن جناب
در مکه مبارکه ساکن مرجع و در آن بلده طیبه از عالم اشتقال غمض و در باب مغلا
قریب بقبر فضیل بن عیاض مدفون شده رضوان الله علیه سلطان احمد بن
سلطان اویس بعد از برادر بپادشاه شد پی پاک و سفاک بود و دولت
بتزلزل داشت و او را در ابتداء سلطنت با امرای خود مکرر جنگ واقع
شده و در زمان او دشت قبچاق قریب صد هزار کس در زمستان از زاه دربند
باذربایجان آمدند و هشت شبانه روز در تبریز مردم را میکشتند و غارت

میکردند و آنچه درین واقعه بر مردم تبریز رفت زبان قلم از ادای شرح آن عاجز است و این صورت
در سنه سبع و ثمانین و سبعمایه روی نموده و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه که چهار سال از
سلطنت او گذشته بود پادشاه صاحبقران امیر تیمور گورکان بآذربایجان آمد و شیخ که
سلطان احمد بسلطنت عراق عرب قانع شده و هفت سال دیگر پادشاه آنجا بوده و باز
در سنه خمس و تسعین و سبعمایه امیر تیمور بقصد او متوجه بغداد شد سلطان احمد بغداد
را گذاشته بمصر رفت و عراق عرب بتصرف امیر تیمور در آمد بعد ازان دوازده سال
دیگر امیر تیمور در حیات بود سلطان احمد گاهی در مصر و گاهی در روم و بغداد نیز آمد و خدمات
و هر چند وقت فتنه برمی انگیخت و بعد از وفات امیر تیمور دیگر باره او را سلطنت عراق عرب
میسر شد و قریب پنج سال دیگر حکومت کرد و بار دوم بغداد را که بحکم امیر تیمور ساخته بودند از
نو عمارت کرد این بار دوم که حالا بغداد دار دانست که او ساخته است و در سنه ثلاث
عشر و ثمانمایه بعظمت هر چه تمامتر به تبریز آمد و در شب غازان باقرا یوسف ترکمان جنگ کرده
منهزم شد و در مرآب باغ میهمان کشت مردم قرا یوسف او را از انجا بیرون آورده
و در شب شنبه بیستم ربیع الآخر سنه مذکوره کشته شد و در مدرسه دشقیه در پهلوی برادرش
سلطان حسین مدفون شد و دولت ایلکانیان بآخر رسید نقل است که چون خبر شهادت
سلطان احمد در هرات شیوع یافت میرزا شاه رخ خواجه عبد القادر گوینده را
گرسالها در مصاحبت سلطان احمد بسر برده بود مخاطب ساخته پرسید که برای خدمت
خود چه گفته خواجه این رباعی را در جواب درج کرده گفت بیت عبد القادر زدیده هردم خون
ریزد باد در سپهر نشیند پای گریزد کمان مهر سپهر سروری را ناگاه تاریخ وفات گشته قصه تبریز
سلطان احمد صاحب فهم و استعداد بود و شعر نیکو میگفت و در علم موسیقی خوب
میدانست خواجه حافظ شیراز این دو غزل که مطلع یکی اینست در مدح او گفته شمس الحق
والدین احمد شیخ اویس حسن ایلکانی و مطلع غزل دیگر اینست بیت ملک مشکین
تو روزی کز ما یاد کند بیر و اجر دو صد بنده که آزاد کند و در سنه احد و ثمانین و ارجمایه
وفات شیخ الاسلام و قدوة الانام ابو اسماعیل خواجه عبد الله انصاری اتفاق افتاد و آن
جناب ولد ابو منصور محمد انصاری است و ابو منصور از اولاد مسیب انصاری بود و مسیب
پسر ابو ایوب انصاری است و ابو ایوب رضی الله عنه صاحب رحل رسول صلی الله علیه و آله وسلم
چنانچه در ذکر هجرت از مکه بمدینه طیبه مذکور شد و مسیب در زمان ایالت عثمان در مصاحبت
احنف بن قیس بخراسان شتافته در بلده فاخره هرات ساکن گشت و ولادت خواجه
عبد الله قدس سره در آخر روز جمعه دویم شعبان سنه تسع و تسعین و ثلثمایه بقهندز
مصر روی نموده و در آن روز آفتاب در هفتم درجه ثور بود مزار پر انوار خواجه عبد الله
در کازرگاه هرات است و وفات ابو منصور انصاری والد حضرت خواجه عبد الله در
شعبان سنه ثلاثین و اربعمایه اتفاق افتاده در قبة السلام شهر بلخ فی امان الله

فصل

فصل سوم در ذکر امیر شیخ ابو اسحاق و او پسر امیر شاه محمود انجوست و اصل امیر شاه
محمود از فارس است و صاحب تاریخ گزیده آورده که امیر شاه محمود از نسل خواجه
عبد الله انصاری است و نسبش برین موجب محمود شاه بن محمد بن فضل الله الملقب
باق خواجه و او ساکن است بقریهٔ سولیقان من ضایع قزوین و هو عبد الله بن اسعد بن
نصر بن محمد بن عبد الله الانصاری و او در زمان پادشاهان مغل وکیل خاصه شریف بود
و ازین جهت او را انجو میگفتند که آنچه خاصهٔ آن سلاطین بوده آنرا انجو گفته اند و او را
در شیراز املاک و رقبات بسیار پیدا شده و اکثر مردم شیراز مدار ارتباط
تمام داشته و حکام انجا بی مشورت و صلاح او دخل در مهمات نمیتوانسته کرد و کلوپان
شیراز از حکم ملازمان او داشته و در زمان سلطان ابو سعید بهادر خان مرتبه او بزرگ شده
و امیر چوپان او را تربیت کرده و بعد از سلطان ابو سعید خان چون ارپا خان به
سلطنت نشست بخیال غلطی که او میخواهد که دیگری را از اولاد چنگیز خان بسلطنت بنشاند
امیر شاه محمود را بقتل آورد و پسر او امیر مسعود شاه بروم رفت و امیر شیخ ابو اسحق
پسر امیر علی پادشاه که خال سلطان ابو سعید است پیوست و چون ارپا خان بقتل رسید
رفت و بدارائی مملکت بشیراز قیام نمود و در شهور سنه اربع و سبعمایه که امیر شیخ حسن
کوچک بحکومت نشست ایالت فارس را بامیر پرچین بن امیر شیخ محمود چوپانی
تفویض نمود و او بفارس آمده اولاد امیر محمود شاه را صاحب اختیار یافت وزارت
نمود سلطان ابو سعید که یکی از پسران امیر محمود شاه بود رجوع کرد و بعد از چند وقت
بملاحظهٔ انکه خود اختیاری ندارد و رتق و فتق مهمات و قبضه اقتدار وزیر است
امیر سلطان را بقتل آورد و بدین سبب شیرازیان بخونخواهی کردند و نزدیک بود که امیر
پرچین درکشته شود بهزار حیله فرار کرد و خود را بامیر شیخ حسن کوچک رسانید و
لشکری برداشت و متوجه فارس شد و کرمانی بامیر مبارز الدین محمد مظفر داد و
اصفهانی به امیر شیخ ابو اسحق انجو شفقت کرد بنابرین که بخدمت او سبقت کرده بعد
بعد ازین ملک اشرف که برادر کوچک امیر شیخ حسن کوچک است بعراق آمد امیر
شیخ ابو اسحق بواسطهٔ رنجشی که از سبب قتل برادرش امیر سلطان از امیر پرچین
داشت حکومت فارس را در نظر ملک اشرف جلوه داد و باتفاق متوجه شیراز
شدند و امیر پرچین بی انکه جنگی واقع شود فرار نموده و امیر شیخ ابو اسحق رخصت یافته قبل
از انکه ملک اشرف بشیراز رسد به شیراز آمد و شهر را محکم کرده ملک اشرف ظالم را
به شیراز نگذاشت و درین اثنا خبر رسید که شیخ حسن کوچک بردست زوجه اش
و تبریز بقتل آمد ملک اشرف با ذربایجان معاودت کرد و امیر شیخ ابو اسحق در شیراز
بحکومت نشست و بعد ازین برادرش مسعود شاه در خدمت امیر باغ باستی
و پسر امیر چوپان که از جانب امیر شیخ حسن بزرگ بحکومت فارس آمده بعد بشیراز آمد امیر

شیخ ابو اسحق شیراز بدو گذاشته و بشبان کاره رفت در اینا امیر باغ بای
امیر مسعود شاه را بقتل آورد و امیر شیخ ابو اسحق بشیراز آمد و شیرازیان با او متفق امیر
باغ بای را از شهر بیرون کردند و امیر شیخ ابو اسحق بسلطنت نشست و سکه و خطبه بنام خود
تعیین فرمود و این صورت در سنه اربع و اربعین و سبعمایه روی نمود و امیر شیخ ابو اسحق مدت
چهارده سال پادشاهی فارس کرده بعد ازان در وقت عصر روز جمعه بیست و یکم شهر
جمادی الاول سنه ثمان و خمسین و سبعمایه در میدان سعادت شیرازیان بفرمان امیر مبارز الدین
محمد مظفر بقتل رسید و شرح این واقعه بر سبیل اجمال در بیان احوال امیر مبارز الدین محمد مظفر
خواهد آمد و خواجه حافظ در تاریخ این واقعه فرموده است بیت بروز کاف و الف از
جمادی الاول بسال ذال و دکر حادثون علی الاطلاق هذا یکفان سلاطین مشرق و مغرب
خدیو کشور عفو و کرم باستحقاق سپهر حلم و حیا آفتاب جاه و جلال جمال دین و دین شاه ابو اسحق
میان عرصه میدان خفته بر تیغ عدو نهاد بر دل احباب خویش داغ فراق و شیخ ابو اسحق
این دو رباعی را در بدیهه در وقت قتل در سلک نظم کشیده رباعی افسوس امرغ
عمر را دانه نماند امید بر هیچ خویش و بیگانه نماند در دام او در یقین که درین مدت عمر از هر چه
بگفتیم جز افسانه نماند رباعی باچرخ ستیزه کار میتیز و برو با کردش دهر در میاویز و برو
یک کاسه زهر است که مرکش خوانند خوش درکش و جرعه بر جهان ریز و برو امیر شیخ ابو اسحاق
را در همین میدان سعادت که خفته بود دفن کردند ایام حکومت او قبل از سلطنت
ده سال و ایام سلطنت چهارده سال مناقب و محامد و فضایل و شمایل شیخ ابو اسحاق
بیشتر از آنست که بزبان قلم شرح توان داد سخاوت و کرم بی نهایت داشت
طبقهای پر از زر بارباب استحقاق دادی و ابواب عدل و احسان بر روی اهل روزگار
مفتوح گذاشتی قاضی عضد موافق بنام او نوشته و آنرا شرح بر کتاب قانون ابو علی
در طب باسم او تصنیف کرده و خواجه حافظ این غزل در واقعه شیخ ابو اسحاق نوشته
بیت یاد باد آنکه سر کوی تو ام منزل بود دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود
چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک بر زبان بود مرا آنچه ترا در دل بود دل چو از غیر خرد
نقل معانی میکرد عشق میگفت شرح آنچه بر و مشکل بود در دلم بود که چون دوست بیاشم گریان
چو توان کرد که سر من و دل باطل بود دوش بر یاد حریفان خرابات شدم خم دیدم و
خون در دل و یاد در گل بود بس بگشتم که بپرسم سبب درد فراق مفتی عقل
درین مسأله لایعقل بود آه ازین جور و تظلم که دریغ دام کراست وای ازین نار
و تجمل که در آن محفل بود راستی خاتم فیروزه بو اسحاق است خوش درخشید
ولی دولت مستعجل بود دیدی ان کبکه خرامان حرامان حافظ کز سر پنجه شاهین
قضا غافل بود و خواجه حافظ در قطعه دیگر فرموده بعهد سلطنت شیخ دین ابو اسحاق
بر بنج تخمی عجب بود ملک فارس آباد و نخست پاشهر بجواد ولایت بخش که جانی

خویشی بپرورد و داد عیش بداد ذکر بقیه ابدال شیخ امین الدین کریمی همت او کارهای سترگ کرد
ذکر شمه ای از شرح عضد در تصنیف بنای کار موافق بنام شاه نهاد ذکر کرم خواجه
قوام در باذل که نیک ببرد از جهان بخشش و داد ذکر مربی اسلام شیخ مجد الدین
که قافیه بر از و آسمان ندارد یاد نظیر خویشی برنگذاشته و بگذشته خدای عز و جل جمله
را بیامرزاد مقاله دویم در ذکر سلطان و ایشان هفت اند مدت ملکشان هفتاد و دو
سلطان جد اعلی ایشان امیر غیاث الدین حاجی است و او از سجاوندخواف
خراسان است و در زمانی که لشکر اسلام به تسخیر ولایت خراسان آمده
بعد از ابد اجداد او از دیار عرب بدانجا آمدند و در آن وقت که لشکر تاتار
بخراسان آمدند و بطرف یزد آمدند مردی قوی هیکل بلند بالا لاغر و در شهر یزد هر جنبه
موزه جسته که بپای او راست آید نیافتند عاقبت قالبی علیحده تراشیدند
و شیرشی بوزن یزده من بعد او تنه پرداشت ابوبکر و محمد و منصور از ابوبکر و
محمد نسل نماند و جلال الدین منصور را پسر بعد امیر محمد و امیر علی و امیر مظفر امیر علی فرزند
نداشت و امیر محمد یک پرداشت امیر بدر الدین ابوبکر نام داشت که پدر شاه
سلطان است و احوال شاه سلطان خواهد آمد و امیر شرف الدین مظفر پسر
از برادران کمتر بود اما آثار دولت از جبین او لایح بود و بغایت پاک دامن و نیک
اعتقاد بود اتابک یوسف شاه بن علاء الدوله که اتابک یزد بود او را تربیت فرمود
و سرحد میبد بدو داد و آن مدتی در آن حدود دست برد ناعنف و قطاع الطریق را
کردر آن حوالی استیلا یافته بودند براند اخت و چون اتابک یوسف شاه بواسطه
قتل ایلخانی ارغون خان بطرف نخجوان کریخت امیر شرف الدین مظفر بخدمت ارغون خان
آمده او را بیزدی تعیین کرد و بعد از وفات ارغون خان کیخاتون در تربیت
او بیفزود و بعد از کیخاتون امیر مظفر در ربیع الاول سنه اربع و تسعین و ستمایه بار دوی
غازان خان آمد و غازان خان امارت هزاره و طبل و علم و کوس بدو تفویض فرمود
و مرتبه و جاه او بلند شد و رفیع گردید و در اواسط جمادی الآخر سنه سبع و تسعین و ستمایه امیر
مبارز الدین محمد که اول پادشاهان آل مظفر است در میبد از او متولد شد و بعد از
غازان خان در زمان الجایتو سلطان مرتبه و جاه امیر مظفر زیاده گشت و در سیزدهم
ذی قعده سنه ثلاث عشر و سبعمایه در شبانکاره وفات یافت سه ماه مریض بود و
نعش او را از شبانکاره بمیبد نقل کردند و در مدرسه خود بناکرده بود مدفون شد
و امیر مظفر را یک پسر بود امیر مبارز الدین و یک دختر که او را برادرزاده امیر بدر الدین
ابوبکر داده بود شاه سلطان از او متولد شده امیر مبارز الدین محمد بن مظفر بن منصور بن
امیر غیاث الدین حاجی سیزده ساله بود که پدرش وفات یافت مرد دین دار و شجاع
بود در تقویت دین و تعظیم شرع شریف و تربیت علما و رعایت رعایا جهد بلیغ داشت

و در شوال سنه ثمان و عشر و سبعمایه سلطان ابو سعید او را تربیت فرموده و حکومت
خطه یزد و تفویض داد و او در مدت چهار سال بیست و یک جنگ با نکودریان
کرد و ایشان را مستاصل گردانید و شوکت و عظمت تمام یافت و در سنه خمس و
عشرین و سبعمایه او را پسری شاه شرف الدین مظفر نام کرد و در تسع عشرین و سبعمایه
دختر قطب الدین شاه جهان ابن سیورغتمش سلطان که او را مخدوم شاه میگفتند و
بجانی قتلغ موسوم بود در نکاح آورد و شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد ازو
متولد شدند بعد از سلطان ابو سعید چون دولت مغل ضعیف شده و در ایران
از هر طرف هردم در ملک طمع کردند امیر مبارز الدین محمد بنیاد اساس سلطنت
نهاد و روز بروز دولت او در ترقی بود و در محرم سنه احدی و اربعین و سبعمایه
کرمان مسخر کرد و بعد ازان میان او و امیر شیخ ابو اسحق انجو که در فارس سلطنت
نشسته بود محاربات واقع شد و امیر شیخ ابو اسحق ازو بگریخت و سیراز بتصرف امیر
مبارز الدین محمد در آمد و در آخر امیر شیخ ابو اسحق در اصفهان بر دست سلطان خواهرزاده
امیر مبارز الدین محمد گرفتار شده و او را بشیراز برده و در روز جمعه بیست و یکم جمادی الاول
سنه ثمان و خمسین و سبعمایه در میان سعادت شیراز بکشتند و ملک فارس او را صافی
شد و در اثنای این محاربات پسرش شرف الدین مظفر که بهمت شجاعت و فراست
متصف بود در جمادی الآخر سنه اربع و خمسین و سبعمایه در ظاهر شیراز وفات یافت
بیست و شش سال و چهار ماه زندگانی کرد و او جوانی نیک سیرت و نیکوکردار
و بهادر و جوانبخت و عادل بود بزرگان او را نظر کرده بودند و او را شاه
ولی خواندندی نعش او را بمشهد نقل کردند و در مدرسهٔ مظفریه مدفون گشت
و ازو چهار پسر ماند شاه یحیی و شاه منصور احوال ایشان مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی شاه حسین و شاه علی بعد از فوت شاه مظفر فتنه او را
به پرسش شاه یحیی دادند و بعد ازین لرستان نیز مسخر کرد و در استیصال
اوغانی و جرمانی سعی نمود تا ایشان را مقهور ساخت و قلعه شبانکاره فرمود
و قلعه سرخ نیز بگرفت و اصفهان مسخر کرد و در آخر دولت یازده هزار مرد
قصد تسخیر آذربایجان و باغی جوقه کرد در آن وقت در آذربایجان علم سلطنت
برافراشته بود با سی هزار سوار از تبریز متوجه دفع امیر مبارز الدین محمد شده
در موضع میانه جنگ کردند و امیر مبارز الدین محمد غالب آمد و به تبریز رفت و در
الجارو ز جمعه خطبه خواند و امامت کرد و از انجا بعد از دو ماه مظفر و منصور
مراجعت کرد چنانچه در احوال شیخ اویس گذشت امیر مبارز الدین محمد در امر
معروف و نهی منکر و رفع رسوم فسق و فجور بمثابه جد و اجتهاد میفرمود که فرزندان
او وظرفای شیراز وی را بمحتسب تعبیر میکردند چنانچه حضرت خواجه حافظ

شیراز این غزل در آن وقت فرموده اند بیت دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند پنهان
خورید باده که تعزیر میکنند صد ملک دل بنیم نظر میتوان خرید خوبان در این معامله تقصیر میکنند
تا آخر غزل و این غزل دیگر بر مطلع آن نوشته میشد هم در آن زمان فرموده اند اگرچه باده فرح
بخش و باد گلبیز است بانگ چنگ مخوری که محتسب تیز است و شاه شجاع این
رباعی در آن ولا فرموده اند در مجلس دهر ساز مستی پست است نه چنگ بقانون و
نه دف بر دست است رندان همه ترک می پرستی کردند جز محتسب شهر کهی مست است
وفات خواجه شمس الدین محمد حافظ شیراز در سنه احدی وثمانین وسبعمایه بوده و در
تاریخ وفات او گفته اند شعر بهفصد و نود و یک بحکم ایزدی جهان فضل و کرم در جوار
رحمت رفت یگانه سعدی ثانی محمد حافظ ازین سرای فانی بدار جنت رفت
خواجه حافظ مرید شیخ محمود عطار است و او از خلفای رکن زمان است و مدفن
حافظ در مصلای شیراز نزدیک پرستش شیخ محمود عطار است و این قطعه نیز در تاریخ
وفات او گفته شده بیت چراغ اهل معنی خواجه حافظ که شمعی بعد از نور تجلی
چو در خاک مصلا یافت منزل بجو تاریخش از خاک مصلی امیر مبارز الدین
محمد در سیاست مفرط بوده و بدست خود خون بسیار میکرده گویند قریب هفتاد
کس را بدست خود کشته بوده و از هر کس اندک رنجشی میفرموده از فرزندان و
خویشان و بیگانه دشنام و فحش بسیار میداده و تهدید بکشتن و میل در چشم کشیدن
میکرده ازین جهت مردم از و متنفر میبوده اند و چهل و دو سال حکومت کرده از انجمله
بیست و دو سال در یزد و سیزده سال در کرمان و هفت سال در ممالک
فارس و عراق بعد ازان در تاریخ سنه ستین وسبعمایه که امیر مبارز الدین محمد
از آذربایجان بعراق معاودت فرموده بعد در اصفهان پسرانش شاه
شجاع و شاه محمود و شاه سلطان که خواهرزاده و داماد او بودند بنابر انکه
خوف ازو داشتند اتفاق کردند و در صباحی که او در خانه شهانشین بود قرآن
میخواند بر سر او رفتند و او را گرفتند و در گنبدی محبوس ساختند و او تا روز
تاشبی در انجا بسر برد ازو دشنام میداد بعد از غروب آفتاب مجموع ملازمان
شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان جمع شده با شمشیرهای کشیده تا
پای قلعه طبرک باستادند و در تاریکی شب امیر مبارز الدین محمد را ازان
قلعه بردند و در شب جمعه نوزدهم ماه رمضان او را میل کشیدند و مباشر
این امر شیخ شاه سلطان بود و یکی از فضلای فارس در این واقعه گوید
یکچند شکوه همتش قیل کشید یکچند سپهر زهره تابیل کشید بیمانه دولتش چو شد
مالامال هم روشنی چشم خودش میل کشید و خواجه حافظ این قطعه درین
معنی گفته است دل منه بر دنیی و اسباب او زانکه ازوی کس وفاداری ندید

کس عسل کی نیش ازین دکان نخورد ۔ کس رطب بی خار ازین بستان نچید ۔ هر بامداد
چراغ برفروخت ۔ چون تمام افروخت بادش درمید ۔ بی تکلف هرگز دل
بروی نهاد ۔ چون بدیدی خصم خصم در رویه شاه غازی خسرو گیتی ستان
انکه از نشتر او خون مرگ چکید ۔ که بتک حمله سپاهی مشکست ۔ که بهوی قلب گاهی مدرید
سر و را ز ابی سبب شمشیر دخسب ۔ کر دنا نرا بی کنه سر مبرید ۔ از نهیش پنجه مرافکند
شیر در بیشه نام او چون شنید ۔ عاقبت شبزاز و د تبریز و عراق ۔ چون
مسخر کرد و قشتش در رسید ۔ انکه بد روشن جهان بینش بود ۔ میل در چشم جهان بینش
کشید ۔ بعد ازان او را بقلعه سفید فارس فرستادند و بعد از مدتی بقلعه بم نقل
کردند و او در انجا در آخر ربیع الآخر سنه خمس وستین وسبعمایه وفات
کرد مدت عمرش شصت و پنج سال و این نظم بیان احوال اوست ۔ کمال
کار جهانی نقص دان از انکه جهان ۔ هر کس افسرد از چشم ناپینا ۔ وخواجه سلمان
ساوجی در حق امیر مبارز الدین محمد این قطعه فرموده ۔ بیت ۔ انکه از گریه یک
وچپ میدید ۔ از سر خویش تا افق هوری ۔ و انکه میکفت شیر شرزه منم ۔ روز
هیجا دو گیتی ان هم کور ۔ قوة الظهر بیت او شکیت ۔ قرة العین کردخش کور
نا بدانی که باسعادت و بخت ۔ هر بنایه کسی مرورم بمرد ۔ مدفن امیر مبارز الدین
محمد در میبد یزد است و از و پنج پسر بوجود آمده شاه مظفر وفات
او در زمان پدر بعضی هم چنانکه گذشت و شاه شجاع و شاه محمود و سلطان
احمد و احوال هریک مرایه و سلطان بایزید و او وفات کرده در سنه
اثنی وتسعین وسبعمایه بعضی این رباعی از اشعار اوست ۔ بیت ۔ دانی که
ترا خبر خواهم کرد ۔ وانرا بد و حرف مختصر خواهم کرد ۔ باعشق تو در خاک
فرو خواهم شد ۔ یا مهر تو از خاک بر خواهم کرد ۔ و در تاریخ جعفری
مذکورست که خواجوی کرمانی از فحول شعرا بعضی اول در کرمان مداح مظفریان
بعضی از ایشان رنجش کرده بشیراز رفت امیر شیخ ابو اسحاق انجا و دیرا موهبت
کرد و قصاید بسیار در مدح امیر شیخ ابو اسحق گفت و وفات او در سنه ثلاث
تسعین وسبعمایه بعضی مدفن او در سرتنگ الله اکبر شیراز در میان درختان واقع
است و این بیت در تاریخ او گفته اند ۔ بیت ۔ تن خواجه کرمانی بشیراز از تنگ
افتاده است الها اکبر ۔ مدت عمرش هفتاد و دو سال و در وقتی که امیر شیخ
ابو اسحاق سر خط عالی سهل را خسته کرده بعضی مولانا کمال الدین خواجو قصیده
گفته بعضی امیر شیخ ابو اسحاق یک طبق پر از زر بدو داد بدان خرم وقتی
یافت و بعضی گویند مدفن او در صفهان است در خارج در دب حسن آباد
و این قول بغایت ضعیف است بلکه بر یقین در سرتنگ الله اکبر شیراز مدفون

است وبصحت پیوسته والله واعلم ابو الفوارس جلال الدین شاه شجاع ولادت
او در صباح چهارشنبه بیست ودویم جمادی الثانی سنه ثلاث وثلاثین وسبعمایه بوده چون
پدرش مکحول ومحبوس گشت او بجای پدر پادشاه شده وبرادر خود سلطان احمد را
بحکومت کرمان فرستاد وابرقوه واصفهان ببرادر دیگر شاه محمود داد وبرادر زاده خود
شاه یحیی بن شاه مظفر را در قلعه قهندز شیراز حبس کرده وبعد از مدتی اورا برادر دو
تربیت نموده ویزد بدو داد وبعد ازین شاه محمود وشاه یحیی با او مخالفتها کردند اما شاه
شاه شجاع صاحب اقبال بوده وهمیشه بر ایشان غالب می آمد وچون شاه
محمود وفات یافت شاه شجاع باصفهان آمد واز اطراف ملوک وحکام عراق
از ری وساوه وقم وکاشان وجرباذقان وغیر ذالک بخدمتش رسیدند شاه
شجاع از اصفهان باد واز ده هزار کس متوجه تبریز شده وبه منزل جرم خواران سلطان
پسر سلطان اویس که پادشاه آذربایجان بود با سی هزار سوار بشاه شجاع رسید
ومیان ایشان جنگ عظیم واقع شده وشاه منصور بن مظفر که از برادر زاده شاه
شجاع بود دست راست لشکر بدو سپرده بود بر سپاه دشمن حملهای مردانه کرد
وغالب آمد وشاه شجاع منهزم گشته وبه تبریز رفت وبر تخت نشست ودر آن زمستان
در تبریز بعیش وعشرت مشغول شد وخواجه سلمان ساوجی در تبریز بخدمتش رسید
ودر مدح شاه شجاع قصیده انشا فرمود که مطلعش اینست بیت سخن ز وصف رخش چون
زخاطرم سر زد ز مطلع سخنم آفتاب سر بر زد شاه شجاع بغایت معتقد او شده و
فرمود تا سلمان را زیاده از انچه شنیده بود دیم یافتیم واین صورت در سنه سبع
سبعین وسبعمایه دست داد وشاه شجاع در اثناء زمستان بفارس مراجعت
فرمود ومدت بیست وشش سال در پادشاهی بماند ودر شب یکشنبه بیست ودویم
شعبان سنه ست وثمانین وسبعمایه بجوار رحمت ایزدی پیوست حیف از شاه
شجاع در تاریخ وفات اوست مدت عمرش پنجاه ودو سال ودو ماه شاه
شجاع بلطف طبع وحسن خلق وفور فضل وزیور ادب وحلیه تواضع وکمال مکرمت و
فرط جود وشیوه شجاعت متصف بوده ودر نسالکی حفظ کلام الله کرده بوده وبعد ازین
بکسب دیگر کمالات کوشیده وبر قاضی عضد که صاحب تصنیف کتاب مواقف است
تلمذ کرده ودر علم معانی بدرجه رسیده بوده که علمای کبار چون مجلس همایونش را دریافتند
از لطایف خاطر عاطرش مستفید وبهره مند میگشتند وقوت حافظه اش بمثابه بوده که
هفت هشت بیت عربی را بیک شنیدن یاد میگرفت اشعار عربی وفارسی خوب
بسیار دارد واین رباعی از انجمله است نظم جان در طلب وصل تو شیدای شد
دل در خم گیسوی تو سودای شد اندر طلب وصال تو کز دو جهان بیچاره دلم بگشت وهرجائی
واین رباعی نیز از اشعار او است رباعی افعال بدم ز خلق پنهان میکن دشوار

جهان بر دلم آسان میکنی امروز خوشم بدار و فردا بامن انچه از کرم تو سزد آن میکنی
و هم او فرموده کر پرسدت که در علم را نظیر هست با او بگوی آب بیوی کلاب نیست
در نزد کبریا بجز از ختم انبیا کسی را مقام و منزلت بو تراب نیست مولانا خواجه
حافظ شیرازی این غزل را بنام او فرموده بیت ستاره بدرخشید و ماه مجلس شد
دل رمیده ما را رفیق و مونس شد و شاه شجاع را پنج پسر بوده شاه اویس و شبلی
و زین العابدین و مهدی و سلیمان خان و از شعرا در زمان شاه شجاع خواجه فقیه کرمانی
است و آن جناب شیخ و خانقاه دارد هم است و شاه شجاع نسبت باو اعتقاد عظیم داشت
و فاتش در سنه ثلاث و سبعین و سبعمایه روی داده و هم در زمان شاه شجاع در سنه
احد و ثمانین و سبعمایه مولانا بهاء الدین کوه کیلویی وفات یافت و او قاضی
قضات فارس بوده و استاد شاه شجاع بوده و از بزرگان بوده و زهد و علم باهم جمع
کرده بوده تمام شاه زاده کان در پای نعش او روان بودند و او را در شیراز در مدرسه
که احداث او بوده در سر بازار روی کران دفن کردند و در تاسع جمادی الاول
همین سال شیخ شهید شمس الدین محمد بن حامد بن مکی کرشاکر و شیخ حمید الدین عبد المجید و ضیاء الدین
عبد الله ابن اعرج حسین است در دمشق بقتل رسید و در زمان سلطنت برقوق حاکم معزو
در سادس ذی حجه همین سال میر سید علی همدانی در ختلان وفات یافت قطب الدین
شاه محمود بن امیر مبارز الدین محمد بعد از انکه پدرش محبوس کشت حاکم اصفهان شد و با شاه
شجاع مخالفت و رزیده و سلطنت باسم خود کرد و شاه شجاع بعزم رزم او بر اصفهان
آمد و شاه محمود شهر متحصن شد و درین فتنه شاه سلطان کر از جانب شاه شجاع جنگ
میکرد بدست افتاد و بفرموده شاه محمود میل در چشمش کشیدند و شاه شجاع
بصلح بجانب شیراز مراجعت فرمود و پس ازین شاه محمود با سلطان اویس صلح
نمود و دختر او را در نکاح آورد و سلطان اویس آن دختر را با تجمل و آئین
تمام با اصفهان فرستاد و خواجه سلمان در تهنیت این قضیه گفت که مطلعش این بیت
است آسمان ساخت در آفاق یکسو روچه سور که ازان سور شد اطراف ممالک
سرور و شاه محمود یکمرتبه بمدد لشکر سلطان اویس بر شیراز مستولی شد و خواجه
سلمان در بعضی از قصایه خود که بمدح سلطان اویس گفته اشارت بدین
فتح کرده و بسلطان اویس نسبت داده بیت همای چتر همایون پادشاه اویس
بسیط روی زمین را بزیر سایه گرفت حدود مملکت فارس تا در بحر مزبال
سبع و ستین و سبعمایه گرفت گویند خواجه سلمان این دو بیت را در خواب
گفته است و شاه محمود قریب شانزده سال حکومت کرد و در نهم شوال
سنه ست و سبعین و سبعمایه در اصفهان بجوار رحمت حق پیوست و شاه شجاع
این رباعی گفته است رباعی محمود برادرم شه شیر کمین میکرد بخصومت زپی تاج و نگین

کردیم و بخشم تا بیاساید خلق او در زیر زمین دمی روی زمین ولادت قطب
الدین شاه محمد در جمادی الاول سنه سبع و ثلاثین و سبعمایه بوده مدت عمرش سی و
نه سال و پنجاه بعد سلطان زین العابدین بن شاه شجاع بعد از پدر بجای او نشست
میان او و برغش شاه یحیی و عمش سلطان ابو یزید مخالفت و منازعت دست داد
و چون در شهور سنه ثمانین و سبعمایه امیر تیمور کورکان بعراق عجم آمد و در اصفهان قتل
عام کرد و از انجا متوجه شیراز شد و جمهور آل مظفر نجد متش پیوستند مگر شاه
منصور بن مظفر که در شیراز بنجد و در شوشتر مقام داشت و سلطان زین العابدین
توهم کرده با امرای خویش متوجه شهر شوشتر شد و نزد شاه منصور بن مظفر رفت
شاه منصور او را به ضیافت طلب کرد و چون بمجلس حاضر آمد شاه منصور او را
با جمیع امرا بگرفت و مقید ساخت در این اثنا خبر بشاه منصور رسید
که امیر تیمور شیراز را بشاه یحیی آرزانی داشت و خود بکنار النهر مراجعت
کرد شاه منصور متوجه فارس گشت و چون شاه یحیی را قوت مقاومت
بنجد فرار نجد نیز در رفت شاه منصور در فارس بر تخت نشست و بعد
ازین طایفه موکلان سلطان زین العابدین را از حبس خلاص داده باصفهان
بردند و او در عراق استقرار پیدا کرده در اصفهان متمکن شد و میان
سلطان احمد حاکم کرمان بجنگ شاه منصور رفته و مغلوب شدند
سلطان احمد بکرمان رفت و سلطان زین العابدین بعزم خراسان بری
آمد موسی جوکار که از جانب امیر تیمور والی مملکت شده بود او را در انجا
گرفته نزد شاه منصور فرستاد شاه منصور چشم او را میل
کشید و در قلعه سفید محبوس کرد و بعد ازین چون پادشاه صاحب
قران امیر تیمور کورکان بار دویم بفارس آمد او را از ان قلعه بیرون
آورد و بعضی گفته اند که او را بجاور النهر فرستاد و او در انجا فوت یافت
شاه منصور بن مظفر بن مظفر در سنه تسعین و سبعمایه بشیراز آمد
چنانچه مذکور شد و به پادشاهی رسیده بغایت شجاع و دلاور بود مدت
پنج سال سلطنت فارس و بعضی از عراق و خوزستان تعلق بدو داشت
و چون در سنه خمس و تسعین و سبعمایه پادشاه جهان گیر امیر تیمور کورکان
بجدود شیراز رسید شاه منصور با پنجهزار کس سوار ناموس دار که
هریکی را از اقلیمی گرد بعد جمع آورده در روز جمعه چهاردهم جمادی الاول
سنه مذکوره با لشکر صاحب قران مصاف نمود و چون شعله
آتشی بر قلب سپاه هزار سوار ترک خونخوار برخاش جوی کشورگشای
حمله کرد و مجموع [illegible] قشونات خصم را بر هم زد و از قفای لشکر گریزنده

محمد بن

بایستاد و در حین نبرد سپاهیان خود را دلداری میداد و زبان بخواندن این ابیات
میگشاد بیت برآنم گر کردن فرازی کنم بشمشیر بازی کنم من امروز کاری کنم در جهان
که بر نامداران سرآید زمان و امیر تیمور فرمود تا عراکریکبار حمله کنند شاه منصور تا نیمه بلای
ناگهانی باز خود را بر قلب کماز زده بنا توقف بر سینه و هر مرتبه شمشیر بخون امیر صاحب قران
رسانید عادل آقا بیجر دران حال سپر بر سر امیر صاحب قران داشت و او را از آسیب
ضرب تیغ شاه منصور نگاهداشت و شاه منصور امیر تیمور را نشناخت و بطرف
دیگر شتافت و کارزاری کرد که اگر رستم و اسفندیار زنده بودندی دست ان شهریار
را بوسه دادندی اما چون دولتش بآخر رسیده بود او را تیر بر گردن و تیری بر شانه
زدند و زخم شمشیر بر رخساره اش رسیده شکست یافت و روی بشهر نهاد یکی از ملازمان
شاه رخ میرزا در راه بدو رسیده او را از اسب فرود آورد و سرش از تن جدا
کرد و آتش دولت آل مظفر فرو مرد و مملکت ایشان در حکومت تصرف امیر صاحب
قران امیر تیمور در آمد امیر علاء الدین ایتاق در تاریخ شاه منصور گفته است
شهریار عصر منصور انکه او در زمین ملک تخم داد کشت ملک هشت از دار دنیا
چون برفت لاجرم تاریخ او شد ملک هشت و در بعضی تواریخ مسطور است که چون
آتش کارزار بالا گرفت و شاه منصور کوششها بهادرانه نمود دیگ شده
بود که لشکر امیر تیمور شکست یابد نواب صاحب قران بهادران و دلاوران
لشکر ظفر نشان را فرمود که بجنگ آن شیر بیشه وغا کوشش نمایند لاجرم خماری بدل
محمود شاه و محمد آزاد و توکل بادر چو جمهای بهادر راه کردند تا شاه منصور عاجز
شده و عنان بطرف تومانات میرزا شاه رخ تافت و اولاد امیر ضیاء
الدین ترخان که اخوان آن شاه زاده ستوده خصال بودند باتفاق جمیع اعدا
را شربت تیر کرده از زخم پیکان قضای معرکه سلا بخون پیرهلان رنگین ساختند
و امیر زاده شاه رخ با انکه هفده ساله بود در برابر شاه منصور چندان ثبات
قدم نمود که لشکر ظفر نشان علم تسلط برافراخته و شاه منصور مقهور شده در
اثنای گریز از اسب در افتاده و از دست بهادران شاه رخ مات
گشته بر بساط تیره خاک سر نهاد و یکی سرش را برداشت و بمیرزا شاه رخ
رسانید میرزا شاه رخ ان سر را برداشته نزد امیر برد و در پای اسب صاحب
قران انداخت شاه یحیی بن مظفر بن مبارز الدین محمد بحکم شاه شجاع حاکم
یزد شده و در انجا سلطنت باسم خود کرد با شاه دلیر مستعد مردانه و حاکم
چابک سوار فرزانه بود اما پیوسته بنیاد خویش بر مکر و حیله و تزویر نهاده ایالفته
مرانگیخت و با اقوام پیوسته منازعت و مخالفت میکرد و در نوبت اول که
امیر تیمور بشیراز آمد سلطنت شیراز بدو داد و در دفعه آخر او نیز در قلعه اصفهان

حسب الحکم امیر صاحب قران بقتل رسید و دولت مظفریان بر آمد و ولادت
شاه یحیی در روز یکشنبه چهارم شهر محرم الحرام سنه اربع و اربعین و سبعمایه
بوده سلطان علاء الدّین احمد بن امیر مبارز الدّین محمد مظفر بفرمان شاه شجاع حاکم
کرمان بود بعد از شاه شجاع به استقلال سلطنت انجا کرد و در دولت کرامیر
تیمور بفارس آمد هر دو بار بخدمتش آمد و ایلی بود بار دویم در هشتم رجب سنه
خمس و تسعین و سبعمایه در موضع قمشه اصفهان که فرمان امیر تیمور بقتل آل مظفر
نافذ گشته بود کشته شد آل مظفر هر چند بصفات حمیده و شجاعت و دلاوری اتصاف
داشتند اما پیوسته با یکدیگر در مقام مخالفت و منازعت مربوط بودند و مملکت ایشان
وسعتی نداشت و حکم ایشان بر فارس و کرمان و خوزستان و بعضی از عراق بیشتر
روان بود و میل و چشم کشیدن و نور دیده یکدیگر را باطل کردن در میان ایشان
شایع بود شاه شجاع با آن فهم و دانش چنانچه سابقا مذکور شد چشم پدر را
کور کرد و بعضی گویند که قصد خون پدر هم کرد و پسری داشت سلطان شبلی
نام او را نیز میل کشید بیت این جهان بر مثال مرداریست کز کسان اندران
هزار هزار این مرا و را هم زند مخلب و آن مرا این را همی زند منقار آخر الامر بر زند
هم و زهم باز ماند این مردار و یکی از شعرا در تاریخ آل مظفر گفته است
بیت بعبرت نظر کن بال مظفر شهانی که کوازسلاطین ربودند که در تحقیق
حمس و تسعین ز هجرت نهم شب ز ماه رجب چون غنودند چو خرمانی در
زمانها بر رسته چه تره بانگ زمانی وجود ند فصل چهارم در احوال ملوک
ترک است تخ اند مدت حکومتشان صد و سی سال ذکر اول ایشان
ملک شمس الدّین محمد بن ابو بکر است و او دختر زاده ملک رکن الدّین است
و او فرزندان امیر عز الدّین عمر مرغ است و امیر عز الدّین از بنی اعمام سلطان غیاث
الدّین محمد غوریست و زیر و نایب سلطان بوده در کلی امور و بغایت فاضل
و خیر بسیار بود و مساجد و مدارس و خوانق و رباط ساخته و از ارباب فضل و
دانش از و مرفه و محفوظ مربوط بودند و بعضی بر انند که نسب ملوک کرت بسلطان
سنجر بن ملکشاه میرسد و جناب شیخ الاسلام خواجه معین الدّین حامی که از دختر
زاده گان ملوک کرت است فرماید بیت کر نسبتم به سنجر سلجوق میکنند
هستم شهی که خواجه و مخدوم سنجرم و مولانا فاضل صدر الشریف بخاری که از مشاهیر
علمای است و وفاتش در سنه سبع و اربعین و سبعمایه بوده در وصف
ملک معز الدّین حسین کرت گوید ابو الفتح سلطان السّلاطین کامگار به نال
فخر آل کرت ابن سنجر و ربیع شاعر پسر قاضی نوشیخ در مدح بعضی از ایشان
گفته قاعده دودمان سنجر توی و اسطر ملک سکندر توئی تاج و راحت متابعت

هست » دست و دل ملک و نایبت هست » شاه ندارد چو کیتی بیاد شاه و
رای تو بر کیتی مباد » و در تاریخ و صاف مذکور است که در آن هنگام که میان
آباقاخان و برکاخان منازعت و محاربت دست داد ملک شمس الدین کرت
از صف آباقاخان بیرون باخته و در میدان در آمده گفت منم نوذر دیده سجزو والی دار
الملک سکندر القصه چون غیاث الدین عمر در زمان حکومت سلطان غیاث الدین
غوری والی دار السلطنه هرات شده و حکومت خیار و بعضی از بلاد غور بملک
رکن الدین کرجه مادری ملک شمس الدین است تفویض کرد و ملک شمس الدین بعقل و دانش
و شجاعت و سخاوت و مکارم اخلاق و آداب از اقران ممتاز بود ملک رکن الدین
با وجود کمال فطنت و ذکا در تعظیم امور ملک با او مشورت میکرد و در زمانی که چنگیز
خان حکومت و ولایت غور بدو شفقت کرد نه و پیرایغ باسم او نوشته بعد ازین
کار ملک رکن الدین قوت گرفت و در دولت او ملک شمس الدین اعتبار تمام
یافت و ولی عهد ملک رکن الدین شد و چون ملک رکن الدین در شهور سنه ثلاث
و اربعین و ستمایه در گذشت ملک شمس الدین بر جای او نشست و بعد از مدتی باردوی
منکو قاآن رفت و در بعضی امور و حروب مردیها محض و منظور نظر منکو قاآن
گشت امارت هرات و غرجستان و اسفزار و فراه و سیستان با توابع و لواحق
بملک شمس الدین تفویض فرمود و او با پرایغ و تشریف بخراسان آمد و بر کارهای
عظیم اقدام فرمود و ملک سیف الدین حاکم غرجستان و ملک نصرت الدین حاکم
سیستان را چون با او مخالفت کردند بقتل آورد و در زمان هلاکوخان و اوایل
سلطنت اباقاآن خان همچنان بحکومت هرات و توابع آن اشتغال مینمود و در
شهور سنه سبع و ستین و ستمایه شهزاده براق خان از ماوراالنهر بعزم تسخیر ایران لشکر
کشیده و بخراسان آمد ملک شمس الدین بخدمت او پیوست و بعد از یکفته رخصت
انصراف یافته بجانب قلعه خیار غور رفت و چون اباقاخان با براق
خان جنگ کرد و غالب شده و براق خان بماوراالنهر گریخت بعد از مدتی ملک
شمس الدین از جانب خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان استمالت یافته باردوی
اباقاخان آمد چون اباقاخان از و رنجیده بود دیگر رخصت انصراف نیافت و
در سنه ست و سبعین و ستمایه در شبیز وفات یافت و بعضی گفته اند که بشربت
شربت مسموم و برخی گفته اند که زهر در بهدانه تعبیه کرده در حمام بوی دادند
و مولانا وجیه الدین نغز در تاریخ وفات او گفته است شعر سال شصد و هفتاد
و شش ز شعبان قضا رمضیف دوران چو نکرست بجان بام صفدر ایرانیان
محکر کرت برآمد آیه و شمس کورت در خال ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین
در شهور سنه سبع و سبعین و ستمایه باشارت اباقاخان حکومت هرات بدو

تعلیق کرت

تعلق گرفت و اما آقا خان فرمود که با و ملقب پدرش خطاب کنند بنا برین او را ملک
شمس الدین کهین گفتندی و او در عدل و احسان کوشید ملک رعیت پرور و داد گستر
بود و در شهور سنه تسع و سبعین و ستمایه بطرف غور رفت و در قلعهٔ خیار چند گاه
اقامت کرد و در شهور سنه ثمانین و ستمایه فتح قندهار کرد و چون خبر وفات آقا خان
در این سال بدو رسید بنا بر مصلحت پیر خود ملک علاء الدین را در هرات نیابت بگذاشت
و خود بقلعهٔ خیار رفت و مقیم شد از دیوان ارغو خان مکرر بطلب او فرستادند آقا خان
نکرد و در قلعهٔ مذکور مدت پنج و چهار سال پای در دامن عافیت و فراغت
کشیده دیگر بدرگاه هیچ پادشاهی تردد نکرد تا در گذشت مولانا حکیم الدین در تاریخ
وفات او گفته

در پنجشنبه از صفر ده و دو ساعت مفصد رسیه هفصد و نهم شمس
الدین کرت خضر و آقا شد بفردوس ازین سرای سیج ملک فخر الدین بن
ملک شمس الدین کهین بفضیلت و شجاعت و پهلوانی موصوف بود و در انشا و اختراعات
نظم و نثر از ابناء زمان و ملوک دهر ممتاز پدرش ملک شمس الدین با و عاطفت و
محبت بسیار داشت اما بواسطهٔ ترک ادبی مدت هفت سال بحکم پدرش
محبوس بود تا در شهور سنه ثلاث و تسعین و ستمایه بند بشکست و نگاهبانان را بکشت و
بقلعهٔ بالا متحصن شد و هر چند پدرش او را بعنایت نوید داد اعتماد نکرد و از بالا
بزیر نیامد تا امیر نوروز که از جانب غازان خان والی خراسان بود ایلچی نزد
ملک شمس الدین فرستاد و در باب ملک فخر الدین شفاعت کرد ملک شمس الدین
گناه او را بخشید و ملک فخر الدین بعهد و پیمان از قلعه بیرون آمد ملک شمس الدین سوگند
خورده بود کاروی او را نه بیند بدین واسطه پسر منظور پدر نگشت و برادران
و اقربا را و داع کرده بخدمت امیر نوروز شتافت و در خدمت امیر نوروز
با منجالقان دست بردهای خوب نمود و امیر نوروز برادرزاده خود سلاملک
فخر الدین در سلک ازدواج کشید بعد ازان در عراق بخدمت غازان خان
مشرف شد و بعد امیر نوروز حکومت خراسان و طبل و علم و سراپرده
بدو تفویض فرمود و ده هزار دینار انعام یافت امیر نوروز پسر ارغو خان
آقاست که بعد از خوارزم شاهیان سی و نه سال حکومت خراسان و عراق
و آذربایجان و غیر ذالک تعلق بدو داشت و ارغون آقا در ذیحجهٔ سنه
ثلاث و تسعین و ستمایه در شهر طوس در گذشت القصه ملک فخر الدین بهرات
آمد و بحکومت مشغول گشت و شوکت و حشمت او بدرجهٔ عالی رسید و در
مقابل بنگی با امیر نوروز بدی کرد و در وقتی که غازان خان بر امیر نوروز
غضب کرده بود و امیر قتلغ شاه نوئین را بقصد او بخراسان فرستاد و
امیر نوروز از بیم سطوت غازان خان پناه بملک فخر الدین آورده ملک

فخرالدین او را به امیر قتلغ شاه سپرد تا امیر قتلغ شاه او را در ماه دیگر سنه ست و
تعیین و ستمایهٔ در ظاهر هرات بقتل رسانید و هم چنین در بعضی امور اطاعت
غازان خان نکرد و غازان خان برادر خود سلطان محمد خدابنده سلا با لشکر
بسیار بر سر او فرستاد و ملک فخرالدین بحصار شهر هرات متحصن شد و بین الفریقین
محاربات بسیار رفت و در آخر بصلح از هم جدا شدند و سلطان محمد این کینه در دل
داشت تا زمان سلطنت خود در سنه ست و سبعمایهٔ امیر دا شمند بهادر را با لشکر
بسیار بدر هرات فرستاد و بعد از کوشش بسیار محمد سام که از ملازمان ملک فخرالدین
بود امیر دا شمند بهادر را بطریق صلح بشهر برد و با او عذر کرد او را بکشت و فتنهٔ
عظیم پدید آمد و خلق بسیار بر سر این فتنه رفتند و در آن تاریخ گفته اند بیت سال
ششی در صفر شهر هرات بحکم لم یزلی کار و کاری ماننده از دست بر دقضا از کف محمد سام
چشید جام شهادت امیر دا شمند سلطان محمد خدابنده امیر یاول را بهرات فرستاد
و او محمد سام را بدست آورده بکشت و بالجمله چون از حکومت ملک فخرالدین مدت
ده سال بگذشت خبر فوت پدرش در قلعه خبیص رسید و رسید ملک فخرالدین در
مسجد جامع هرات عزای پدر بپا داشت و ختمات کرده برسم سلاطین آتش داد و بعد از
پدر قریب بدو سال در اثنای فتنهٔ امیر دا شمند بهادر در شهور سنه ست و سبعمایه
در قلعه اسکلیخ وفات یافت قلعه اختیار الدین متصل بدیوار شهر هرات او ساخته
و باز ملک در هرات منسوب بدوست ملک غیاث الدین بن ملک شمس الدین کهین بعد از
برادر و بحکم الجایتو سلطان در شهور سنه ست و سبعمایهٔ حکومت خراسان بدو
تعلق گرفت و کماشتگان خود سلا با سفزار و فراه و خوزه و غرجستان تا در آمویه
و سند فرستاد و خط هرات را معمور و آبادان کردانیده و در تزویج شریعت غرا
کوشید و بقاع خیر ساخت و بجهت علما و فضلا ادرارات تعیین کرد و اوقات
شریف مصروف طاعت و عبادت گردانیده و چون چهار ده سال از مدت
حکومت او گذشت در سنهٔ احد و عشرین و سبعمایهٔ پسر خود ملک شمس الدین سلا
در هرات بنیابت خود گذاشت و عزیمت حج کرد و با دویست مرد سپاهی
روی بر بیت الله نهاد و بزیارت حرمین الشریفین زادهما الله شرفا مشرف گشت
و در وقت مراجعت از سلطان ابوسعید بهادر خان و امیر چوپان
نوازشها یافت و بهرات آمد و در شانزدهم همین سال امیر حسین سادات
از عالم فانی در گذشت و در مصنع هرات در پیرون کنند عبدالله بن معاویه
بن عبدالله بن جعفر طیار علیه السلام مدفون است و در زمان سلطان غیاث
الدین در سنه خمس و عشرین و سبعمایهٔ امیر خسرو دهلوی در شب جمعه وفات یافت
و در تاریخ وفات او گفته اند شد عدیم المثل یک تاریخ آن او آن دگر

شه طریق شکر مقال مدت عمرش هفتاد و چهار سال و دیگری فرمود خسرو عاشقان
نست ای خواجه ایک پنجه بخاک رفته کنون هفتصد و بیست و پنج بدو تاریخ کین چنین
کنج فضل شده مدفون و ملک غیاث الدین بعد از مراجعت حج هشت سال دیگر
حکومت کرد و چون امیر چوپان از سلطان ابوسعید گریخته و در محرم سنه ثمان و عشرین
وسبعمایه بناه بدو برد و بهرات آمد ملک غیاث الدین با امیر چوپان همان کرد که برادرش
ملک فخر الدین با امیر نوروز کرده و امیر چوپان را با پرسش جلاد خان بحکم سلطان ابوسعید
بکشت و سر او را بریده نزد سلطان ابوسعید فرستاد و ملک غیاث الدین
در سنه تسع وعشرین وسبعمایه وفات کرد و از و چهار پسر ماند ملک شمس الدین و ملک
حافظ و ملک حسین و ملک باقر و احوال هر یک خواهد آمد ان شاء الله تعالی ملک شمس بن ملک غیاث
الدین بحکم ولایت عهد قایم مقام پدر شده بغایت خوش محاوره و مردانه بود امور کارش
امتدادی نیافت و بشرب خمر میل تمام داشت مدت حکومتش دو ماه بود و درین مدت ده
روز هشیار نبود لفظ خلد ملکه تاریخ جلوس او بود و وفاتش در سنه ثلاثین وسبعمایه ملک حافظ
بن ملک غیاث الدین بعد از برادر در هرات بر سریر حکومت نشست جوان خوب منظر بود
و خط خوب مینوشت اما او را در امر و نهی و مناهی و نواهی اختیار نبود و غوریان بر و تحکم
میکرده اند تا در شهور سنه اثنی و ثلاثین وسبعمایه او را در محصار اختیار الدین بقتل آوردند
ملک معز الدین ابو الحسین بن ملک غیاث الدین بعد از قتل برادر بحکومت هرات متعین
گشت جمع ملوک گرت ممتاز بود غوریان را که از حیطهٔ اطاعت بیرون رفته بودند مطیع
ساخت و در شریعت عزا و تربیت علما و فضلا جد تمام و سعی لاکلام نمود جناب سلطان
المحققین و برهان المدققین مولانا سعد الدین محمد تفتازانی کتاب مطول بنام او نوشته
حضرت مولانا سعد الدین علام لقب و کنیت و اسم ملک عز الدین در کتاب مطول معز الدین
ابو الحسین محمد گرت نوشته و در کتب تواریخ ملک معز الدین حسین نوشته اند و چون بعد از
سلطنت سلطان ابوسعید خان در تخت ایران پادشاه ذی شوکت استقلال نیافت ملک
ابو الحسین را قوت و مکنت تمام حاصل شده اسباب [illegible] مهیا ساخته خطبه بنام
خویش خواند حشمت و رفعت او زیاده گشت و اشراف و اعیان و اطراف دار الامان
هرات در ظل عنایت او در آمدند و در سیزدهم صفر سنه ثلاث و اربعین وسبعمایه
امیر وجیه الدین مسعود سربدار باتفاق شیخ حسن جوری با لشکر آراسته قریب سی
هزار کس از سبزوار بقصد ملک ابو الحسین بزاوره آمد ملک ابو الحسین در اینجا بایشان
جنگ کرده منهزم شده و بسیاری را از آن لشکر از پای در آورده و غنیمت بسیار
آورده و شیخ حسن جوری درین جنگ کشته شده و شرح این واقعه در ضمن احوال خواجه
وجیه الدین مسعود نیز خواهد آمد ان شاء الله تعالی یکی از فضلا در آن واقعه گفته است
گر خصومت بر دلیران نزدی ره تیغ بلاگردن شیران نزدی از بیم سنان

سربداران تاخت یک ترک و کرخیه بایران نزدی ابن یمین شاعر در این جنگ همراه
خواجه مسعود بود گرفتار شد ملک غیاث الدین او را اکرام و اعزاز کرد و در رعایت تمام
فرمود اما دیوان اشعارش در این واقعه فوت شد بعد ازین امرای ارلات و ایردی
از جانب اندخود و شبرغان با لشکر بسیار بجنگ ملک ابوالحسین بباد غیس آمدند و در
محاربات با ملک مغلوب گشته ملک فرمود تا از سرهای کشتگان دو منار
در خیابان از دو طرف کوچه باغ ساختند چون این خبر بامیر قزغن کرد والی جمیع
ماوراءالنهر رسید با سی هزار سوار بجانب هرات حرکت کرد و ملک
بشهر متحصن شد و امیر قزغن او را مدت مدید در حصار گرفت و میان ایشان
محاربات واقع شد و در آخر به اصلاح اکابر و اشراف شهر فتنه بصلح مبدل گشت
بشرط آنکه ملک در سال آینده بخدمت امیر قزغن بماوراءالنهر برود امیر قزغن بماوراءالنهر
معاودت فرمود و این واقعه در شهور سنه اثنین و خمسین و سبعمایه که صورت
حرف آن دنب بشر اتفاق افتاد و بعد ازین کار ابوالحسین روی در تراجع نهاد
و بخوزیان برادرش ملک باقر را بجای او نصب کردند و او بقلعه اسکلکن که اجداد
او در جنوبی هرات ساخته بودند و در آن وقت معمور بود تحصن نمود در سنه
ثلاث و خمسین و سبعمایه بجانب ماوراءالنهر رفت و در شکارگاه بخدمت امیر قزغن مشرف
شد امیر قزغن او را در آغوش گرفته اعزاز و اکرام بسیار کرد و گفت دشمنی تو مردانه بود
و دوستی تو هم مردانه است اما امرای الوس جغتای با ملک بدبودند و بقصد قتل او
اتفاق کردند امیر قزغن ملک را از اندیشه امرا خبر داد و او را در شب بطرف
خراسان گسیل کرد ملک بعد از قطع مراحل بی دهشت بهرات آمد و ملک باقر را
گرفته محبوس کرد و بسریر حکومت و سلطنت رفت و سیزده سال دیگر پادشاهی
کرد و در سیویم ماه ذی قعده سنه احدی و سبعین و سبعمایه درگذشت و در گنبد
مقبره سلطان غیاث الدین محمد بن سام در پهلوی پدر خویش ملک غیاث الدین
مدفون شد و در تاریخ وفات او گفته اند تاریخ وفات شاه اسلام
پناه سلطان جهان معز الدین ظل الله چون برخوانی ز ثالث ذی قعده معلوم
شعر طیب المرثاه مدت حکومت ملک ابوالحسین سی و نه سال بود و ولادت
مولانا سعد الدین تفتازانی در صفر سنه اثنی و عشرین و سبعمایه و وفات ایشان
روز سه شنبه بیست و پنجم محرم سنه اثنی و ثمانین و سبعمایه در سمرقند و بموجب وصیت
نعش ایشان را به سرخس بردند و در روز چهار شنبه نهم جمادی الاول همین سال
در سرخس مدفون شد ملک غیاث الدین بن ملک معز الدین بعد از فوت پدر
بر سریر حکومت نشست میان او و خواجه علی مؤید سربدار منازعت واقع شد
و نبیره بور از دست سربداران بیرون رفت و بعد ازین پادشاه صاحب قران

امیر تیمور رکورکان که بعد از فوت امیر قزغن بده مازده سال والی ماوراالنهر شده بود ملک
غیاث الدین را بماوراالنهر بقرلتای بزرگ طلب کرد مغلان جمعیت بزرگی
قرلتای میکنند و ملک غیاث الدین اطاعت نکرده در قرلتای حاضر نشد بنابرین
امیر تیمور بقصد تسخیر خراسان بمرو و هرات نزول فرموده و در محرم سنه ثلاث و
سبعین سبعمائه شهر هرات را بعد از قتال و جدال بگرفت و ملک غیاث الدین
را با پسرش پیر محمد و متعلقان بماوراالنهر فرستاد و در آخر سنه اربع و ثمانین
و سبعمائه ملک غیاث الدین بفرمان امیر تیمور با پسرش ملک محمد بقتل رسیدند
و دولت ملوک کرت بپایان رسید و ملک ایشان بامیر تیمور انتقال
یافت فصل پنجم در ذکر سربداران

و از ده تن مدت حکومتشان چهل و پنجاه
اول ایشان عبد الرزاق است و او پسر خواجه فضل الله باشتینی است و باشتین ذکر
از دیهای بیهق و خواجه فضل الله مردی محتشم و خواجه بزرگ بود ملک و اسباب بسیار
داشت و پسرش عبد الرزاق جوانمرد و شجاع و تمام قد و نیکو صورت
بود و در زمان سلطان ابو سعید خان ملازم درگاه پادشاه بود او را جهت تحصیل
اموال بگرمان فرستادند چون وجوه تحصیل وجوه یافت خواجه عبد الرزاق بعیش و عشرت مشغول
شد و باندک فرصتی وجوه را تلف کرد بعد ازان مضطرب و متردد روی بوطن نهاد تا
املاک پدرش را فروخته تواند مال دیوان نماید در راه خبر فوت سلطان ابو سعید بدو
رسید حزم و دمان شد و باشتین در آمد و اقربا را دریافت اقربای او کمر کردند
که خواهرزاده خواجه علاء الدین محمد وزیر خراسان درین ده جور و بیداد میکند و از ما
شراب و شاهد میطلبد خواجه عبد الرزاق گفت دنیا بهم برآمده و در چنین وقت
حکومت روستائی چه را چرا قبول میکنید و در شب سر خواجه علاء الدین محمد رفشد و
او را بقتل رسانیدند و روز دیگر علی الصباح در بیرون ده باشتین داری فرود
دستار ها بر آن آویختند و خود را سربدار نام کردند و بمقتضی کس با خواجه عبد الرزاق
عهد و بیعت کردند و چون خبر بخواجه علاء الدین محمد رسید جمعی را بدفع ایشان فرستاد
خواجه عبد الرزاق در ظاهر قریه بقیشه با ایشان حرب کرد و غالب آمد و باتفاق
برادرش خواجه وجیه الدین معوق از عقب لشکر شکسته بر سر خواجه علاء الدین محمد رفتند
و خواجه علاء الدین محمد آگاه شده با سیصد مرد بجانب استرآباد رفت سربداران
از عقب ایشان روان شدند و در قریه ولاباد از حدود دهکهار و کبود جامه
خواجه را گرفته بشهادت رسانیدند و این واقعه در سنه سبع و ثلاثین و سبعمائه
بعد بعد ازانی اموال و اسباب خواجه علاء الدین محمد را غارت کردند و متوجه
تسخیر سبزوار شدند و شهر را فتح نمودند و خواجه عبد الرزاق خطبه بنام خود خواند و
سکه بنام خود زد و چون مدت یکسال و دو ماه حکومت کرد در ماه ذی حجه سنه

ثمانی وثلاثین وسبع مایه بر دست برادرش امیر وجیه الدین کشته شد خواجه
وجیه الدین مسعود بن خواجه فضل الله باشیانی بعد از برادر بحکومت نشست
مردی نیکو اخلاق وشجاع وصاحب دولت بعد مرتبه او در زوده اعلی یافت
وسعت ملک او از جام تا دمغان واز جنوشان تا ترشیز بود صاحب قران
سربداران اوست معتقد غلام ترک داشت وهر از ده هزار سپاهی
علوفه میداد وبا دو هزار مرد یکروز هفتاد هزار مرد از لشکر جونه قربانی
بسه دفعه شکست امیر ارغون بن امیر نوروز که سر لشکر جونه قربانی بود وحکومت
نیشابور بوی تعلق با و میداشت چون شکست یافت آن مملکت از تصرف ایشان
بیرون رفته سربداران بتصرف خود در آوردند ودر لب آب اترک باتفاق
تیمور خان که در استراباد بسلطنت نشسته بود مصاف کردند وبر و غالب آمدند
واو مرید شیخ خلیفه مازندرانی است که در سبزوار مقتول ومدفون شده خواجه
وجیه الدین مسعود در روز جمعه سیزدهم صفر سنه ثلاث واربعین وسبع مایه باتفاق
شیخ حسن جوزی بجنگ امیر معز الدین حسین کرت رفت وشکست خورد ودو
شخصی از لشکر سربدار شیری بپهلوی شیخ حسن جوزی فرو فرستاد که ازان
طرف بیرون رفت مردم نسبت قتل او بخواجه وجیه الدین مسعود کردند اما
احوال شیخ خلیفه وشیخ حسن جوزی برسبیل انکه شیخ خلیفه از مجلسی شیخ علاء الدوله سمنانی
مرد ودشته سبزوار آمد ودر مسجد جامع انجا ساکن شد وقرآن باواز بلند میخواند
ومردم باراوت نزد او تردد میکردند تا در شب جمعه عشرین ربیع الاول سنه
ست وثلاثین وسبع مایه که آخر عهد سلطان ابو سعید وشیخ علاء الدوله بعد او را در
مسجد مذکور بخلق آویخته یافتند مردم سبزوار او را در جنب بازار دفن کردند
وچون شیخ حسن جوزی بقتل آمد او را نیز در پهلوی او مدفون ساختند بعد از
آن در زمان حکومت خواجه علی مؤید بفرموده او مقبره ایشان را در نزدیک
اهل بازار ساختند بعد از انقراض ایام دولت خواجه علی مؤید سادات
نیشابور مقبره ایشان را بکمال عمارت در آوردند وبر سر قبرهای ایشان
صندوقها نهادند وتاریخ شهادت ایشان بران صنادیق نوشتند
وتا الی غایت مقبره ایشان معمور است بعد ازین خواجه مسعود ولایت
فیروزکوه ورستمدار مسخر ساخت وبوقت مراجعت از انجا در آخر
ربیع الاول سنه خمس واربعین وسبع مایه ملک رستمدار ولشکر سیاه
پوشی او را با بسیار کس از لشکر بکشتند مدت حکومت اوشش سال و
چهار ماه بعد جماعتی دیگر از سربداران که بعد ازان حکومت کرده اند اگر کوتاه
ودراز او بوده اند اقا محمد تیمور بعد از خواجه وجیه الدین مسعود دو سال

دو ماه

دو ماه حکومت کرد و در سنه سبع و اربعین و سبعمائه بر دست خواجه
علی شمس الدین سربدار کشته شد کلو اسفندیار بعد از آقا محمد بحکومت
نشست مردی رذل و دون همت بود چون یکسال و یک ماه حکم کرد
لشکر سربدار باستصواب خواجه علی شمس الدین بروی خروج کردند و در
چهار دهم جمادی الآخر سنه تسع و اربعین و سبعمائه او را بقتل آوردند
خواجه شمس الدین بن فضل الله برادر خواجه وجیه الدین مسعود است
بعد از کلو اسفندیار مردم سربدار خواستند که خواجه لطف الله بن خواجه
مسعود را که او را میرزا می نامیدند بحکومت نصب کنند خواجه شمس الدین محمد
مصلحت ندید که او طفل است و راه و رسم سلطنت نمیداند و خواجه شمس
الدین سالکه عم او بود به نیابت او نصب کردند او هفت ماه حکومت
بعاریت کرد و بعد ازان خود را خلع کرد و گفت من شایسته این کار
نیستم و چهار خروار ابریشم از خزانه برگرفت و ارغوغای سلطنت جانی
بسلامت بیرون برده مملکت را بخواجه علی شمس الدین سپرد و کان ذلک
فی ذیحجه سنه تسع و اربعین و سبعمائه خواجه علی شمس الدین حشمی مرد دانا و مردم
بود کار سربداران مروج داشت و با طغایتمور خان صلح کرد و بر انجمله کرد
ولایت که بتصرف خواجه مسعود بود بتصرف او باشد هجده هزار مرد
مرسوم داد و رعیت را مرفه ای ساخت و بکفایت زندگانی
کرد و با محترفه سبزوار نزیک بود و مرسوم مردم را برات نه نوشتی
و در مجلس خط نقد شمردی و در تمشیت مهمات مملکت عدیل و نظیر نداشتی
و ابواب فساد را در سبزوار مسدود ساخت و در زمان او هیچکس سر
بای آن نبود که نام بنگ و شراب بر زبان گذراند و پانصد فاحشه
را زنده در چاه انداخت و سیاست او بمرتبه بود که هر کس از ارباب
لشکر یرا طلب کردی انگشتری یا نامه نوشتی آنگاه نزد او رفتی و گناه
کار را در میان هزار کس نشناختی اما مرد فحش گوی بد زبان بود اکابر ازو
نفور شدند و حیدر قصاب در قلعه سبزوار او را در شهور سنه
ثلاث و خمسین و سبعمائه بقتل رسانید مدت حکومتش چهار سال
و نه ماه بود عمرش پنجاه سال امیر خواجه یحیی بن حیدر کراتکر است
و هیر است از دیهات بیهق و خواجه یحیی از مقربان خواجه مسعود است مرد بزرگ
زاده است نماز گذار و اهل تلاوت غلام الدین بود اقا قتلغ دلی پاک نفس
و گاه گاه خشکی دماغ جنون او را عارض شدی بعد از خواجه شمس الدین
بر مسند حکومت قرار یافت و سپهسالاری بحیدر قصاب داد و در

ولایت سربدار بفرزود و طوس را از تصرف مردم جلد قربان بیرون آورد و در اول
سلطنت با طغاتیمور خان صلح کرد و در ثانی الامر در سلطان دوین استراباد قصد
طغاتیمور خان کرد و در روز روی بزرگ طغاتیمور خان را شهید کرد و لده و در شهور سنه
تسع و خمسین و سبعمایه بر دست مقربان خود بعد از اوزن او علاء الدوله بقتل رسید مدت
حکومتش چهار سال و هشت ماه خواجه ظهیر گراتی برادر خواجه بحر است بعد از قتل خواجه بحر
پهلوان حیدر قصاب و اکابر سربداران او را بر مسند حکومت نشاندند مردی فقیر نژاد
و کم آزار بعد پهلوان نرد و شطرنج موقع در زمان او سربداران تنزل یافت مدت یکسال حکومت
کرد و بعد ازان خود سلا از حکومت عزل کرد و اموال و اسباب خود سلا از قلعه سفید
سبزوار بقریه کرات نقل نمود و این صورت در سیزدهم رجب سنه ستین و سبعمایه
بعد پهلوان حیدر قصاب از دیه خشم است در روزگار خواجه علی شمس الدین تربیت
یافت مرد پهلوان و اهل مروت بعد و سفره عام داشت بعد از عزل خواجه ظهیر حکومت
نشست مدت یکسال و یکماه حکومت نصر الله باشتینی در اسفزار این با او یاغی شد حیدر قصاب
بجنگ او مرد بقلعه اسفزار آورد و یکماه حصار را در بند ان کرد سربداران قصد او کردند
و در طهارت خانه او را زخم زده شهید کردند و نقاره بنام امیرزاده خواجه لطف الله بن
خواجه مسعود کردند حصار اسفزار بگشودند و سر حیدر قصاب را ببسزوار فرستادند
و این صورت در ربیع الثانی سنه احد و ستین و سبعمایه بعد خواجه لطف الله بن خواجه
مسعود باشتینی که از امرای سربداران بود او بر تخت نشست و ارباب و اعیانی سبزوار
بدین کار رشا دیها نمودند و نثار ها ریختند چون مدت حکومت او بیکسال و سه ماه رسید
میان او و پهلوان حسن دامغانی بر سر کشتی گیران سبزوار تعصب دست داد امیرزاده
لطف الله پهلوان حسن را دشنام داد پهلوان حسن کینه او در دل گرفت و در شب
بر سر او رفت و او را دست گیر کرد و نقاره بنام خود زده امیرزاده لطف الله
را در بند کرده بقلعه دستجردان فرستاد و در آخر رجب سنه اثنی و ستین
و سبعمایه او را بقتل رسانید پهلوان حسن دامغانی بعد از خواجه لطف الله بن خواجه
مسعود بحکومت نشست در اوایل دولت او درویشی عزیز نامرا از در دیشان شیخ
حسن جوری در مشهد مقدس خروج کرد و قلعه طوس بگرفت پهلوان حسن متوجه طوس شد
و چند حزوار ابریشم بدو داد و او را از خراسان عذر خواست و بجانب عراق
فرستاد و در آخر عهد با شش هزار سوار بجنگ امیر ولی که بعد از طغاتیمور خان در
استراباد تمکین یافته بود رفت و منهزم شد در غیبت او خواجه علی مویه بمی لفت
بر خواست و با هزار سوار ببسزوار آمد و جمعی با پهلوان حسن همراه بودند اهل
عیال و سر پهلوان حسن را بریده نزد خواجه علی مویه فرستادند و مدت حکومت
پهلوان حسن چهار سال و چهار ماه بعد خواجه علی مویه بعد از قتل پهلوان حسن حکومت

باو قرار گرفت و او درویش عزیز را از عراق طلب کرده نزد خود آورده بعد و کار
بمشورت او میکرد و در آخر از و متوهم شده تغیر اعتقاد نمود و ترک ارادت کرد و درویش
عزیز از اینجا بورمتوجه عراق شد خواجه علی ۵ هزار کس از عقب او فرستاد تا درویش عزیز را
با هفتاد کس از مریدان بر سر چاهی در منزل ساخته بودند بقتل رسانیدند و فرمود تا مقبره شیخ
خلیفه و شیخ حسن جوزی خراب ساخته مبنز لرا بازار عفونت و حکم کرد تا مردم بران هر دو شیخ
لعنت کردند خواجه علی مویه از شیعه اهل بیت بود و از مسکرات اجتناب میکرد و در تعظیم
سادات و علما باقصی الغایت میکوشید و هر بامداد و شام بانتظار حضرت صاحب الزمان
علیه السلام اسب میکشید کرم او را نهایت نبود و پوسته در زیر قبا جوشن می پوشید میان
او و امرای جونه قربانی محاربات رفت و چون پادشاه صاحب قران امیر تیمور کورکان
در سنه اثنین و ثمانین و سبعمایه بخراسان آمد خواجه علی مویه بخدمتش پیوست و ملازم شد
امیر تیمور مملکتی که در تصرف او بود بدو شفقت فرمود خواجه علی مویه در سفرها ملازم او
اردو میبود تا در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه که امیر تیمور لشکر بر سر کردان بکردستان
فرستاده بود در آن لشکر زخمی از کردان بخواجه علی مویه رسید و بدان درگذشت و
آفتاب دولت سربداران غارب گشت بیت بر دال محمد چو نهی یک نقطه تاریخ وفات
نجم دین خواجه علیست

باب چهارم در ذکر امیر تیمور بهادر

اول ایشان حضرت صاحب قران امیر قطب الدین تیمور کورکان است و آنحضرت پادشاه
عظیم الشان و خسرو صاحب اقبال رفیع مکان بوده اکابر مورخان او را در کشورگشای
و جهانگیری و صولت و شجاعت و دلیری نظیر اسکندر ذوالقرنین و چنگیز خان گفته
اند و در بیان حالات و وقایع او مجلدات پرداخته اند و در توصیف و تعریف و شرح
حالات و وقایع او مشوحات و مآثر او کتابها ساخته اند کتاب ظفرنامه که بتاریخ
تیموری مشهور است از مصنفات جناب افصح المورخین مولانا شرف الدین علی
یزدی از انجمله است امیر تیمور پسر امیر طرغای بن امیر برکل بن النکر بهادر بن ایجل نویان
بن قراچار نویان در سنه اثنین و خمسین و سبعمایه قراچار نویان که در زمان چغتای خان
مدار سلطنت در توران بر و بعهده داشته و نزدیک عمر داشت و از پیش چغتای
چغتای خان بعد وفات یافت و قراچار نویان بن سوغوجیجن بن امیر زنجیر لاس
بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بالسیقر خان بن قاید و خان بن دوتومین خان بن
بوقاقا آن بن بوزنجر خان است و نسب اونسب چنگیز خان در تومنه خان که پدر پنجم
چنگیز خان است و پدر نهم اوست بهم میرسد و آبا و اجداد امیر تیمور نزد خانان
همیشه صاحب حشمت و حکومت بوده اند و امیر قراچار نویان که پدر عجم اوست
در زمان چغتای خان بن چنگیز خان منصب امیر الامرایی و ضبط و نسق لشکر و رعیت
بدو مفوض بود چنانچه شمه از ان قبل ازین مذکور شده و امیر تیمور در شب شنبه

بیست و پنجم شعبان سنه ست و ثلاثین و سبعمایه در ظاهر خطه کش از بلاد ماوراءالنهر
از تکنیه خاتون بوجود آمد و دران وقت غزان سلطان خان بن بسور از نسل
چغتای خان پادشاه ماوراءالنهر بود بسبب ستم و ظلمی که داشت امیر قزغن که یکی
از امرای عاقل پسندیده اخلاق بود برو خروج کرد و در سنه سبع و اربعین و سبعمایه
او را از میان برداشت و دولت خانان چغتای ضعیف شده و مغلوب
امرا گشته و بعزل ایشان معزول و به نصب ایشان منصوب بودند و امیر
قزغن دانشمند چند اغلان را بخانی نصب کرده بعد از دو سال او را سوگلقار
کرده بیان قلی اغلان را از نسل چغتای خان بخانی نصب فرمود و مملکت ماوراءالنهر
بهمین معدلت امیر قزغن معمور و آباد ان گشت و چون بود از ده سال دیگری
حکومت کرد در سنه تسع و خمسین و سبعمایه در شکارگاه بقصد یکی از نزدیکان
خود بفرشهادت رسید در بعضی تواریخ مسطور است که قتلق تیمور نام که خواهر
امیر قزغن را در حبالهٔ نکاح داشت نسبت به امیر قزغن رایت مخالفت برافراشت
و در شکارگاه آن امیر معدلت شعار را در موضع سالی سرا بتیر
بفرشهادت رسانید امرا و ملازمان خان مرحوم قتلق تیمور را به تیغ بیدریغ
هلاک کردند و اورا با ولاد و اتباعش بکشتند بعد از قتل امیر قزغن پسرش
امیرعبدالله یکسال حاکم بود پیان قلی خان را بسبب غرض فاسدی که با حرم او داشت
بقتل آورد و تیمور شاه اغلان را پادشاهی تعیین کرد امرای ماوراءالنهر با او
ناخوش شده و در شهور سنه ستین و سبعمایه او را از میان برداشتند بعد ازین
در مملکت ماوراءالنهر هرج و مرج شد و هر امیری بر خطه حکم میکرد و دیگری سلاح
در حساب نمی آورد و با هم پیوسته در محاربه و مقاتله بودند و مردم عرصهٔ
تلف شدند تغلقتیمور خان که از نسل چغتای خان است به استقلال پادشاهی
بعزم لشکر برآراست و در ربیع الثانی سنه احدی و ستین و سبعمایه با عظمت
و شوکت تمام روی باوراءالنهر نهاد اکثر امرای انجا بخدمتش پیوستند پدر امیر
تیمور درین سال وفات یافت و امیر تیمور دختر امیر میلاد بن امیر قزغن را
که نام او البای ترکان خاتون بود هم درین سال به نکاح خود درآورد شش
او به پنج رسیده بود درین وقت بخدمت تغلقتیمور خان رفت
و چون آثار رشد و دولت از جبین او ظاهر بود در دیوان تغلقتیمور خان
اعزاز و اکرام او کردند و ایالت و ولایت کش و توابع که تعلق باقوام
او میداشت بدو تفویض کردند و ابتدای نشو و نمای امیر تیمور ازین وقت
است بعد ازین چون لشکر تغلقتیمور خان بجهت مراجعت کردند امیر حسین
بن امیر میلاد که برادر زن امیر تیمور بود و نیرهٔ امیر قزغن بحکومت ماوراءالنهر

السبه

رسید و امیر تیمور بحکم خویش در زمان او ترقی کرد و بزرگ شد و امیر تیمور و امیر حسین
در دولت و نکبت سالها با هم بودند تا انکه در میان او و امیر حسین مخالفت شد
و امراء ماوراءالنهر جانب امیر تیمور گرفتند و امیر حسین را در شهر بلخ بقتل رسانیدند و در
روز چهارشنبه دوازدهم ماه رمضان سنه احدی وسبعین وسبعمایه امیر تیمور بدستور
امیر قزغن حاکم جمیع ماوراءالنهر و پادشاه نشان شد و سیورغمیش خانزاده از نسل چغتای خان
نیابت نصب کرد و بعد ازان پیوسته دولت و اقبال او در تزاید بعد بهر دیار که
توجه فرمودی مسخر گردی و در هر مصاف که با شمان مغولی غالب آمدی و هر که با او
مخالفت مغولی بر افتادی و در هیچ معرکه شکست بدو نرسید تا در مدت سی و
شش سال که زمان سلطنت او بود مملکت ماوراءالنهر و ترکستان و خوارزم و خراسان
و سیستان و هندوستان و عراقین و فارس و کرمان و زندران و آذربایجان و
دیار بکر و خوزستان تسخیر نمود و بسیاری از قلاع و حصار مصون بگشود و پادشاه
این ممالک را بر انداخت و حکومت و سلطنت این کشورها به پسران نامدار و پسرزادگان
عالیمقدار و امرای ذوالاقتدار تفویض فرمود و در روز دوشنبه ششم ذی قعده سنه
تسع وثمانین وسبعمایه در اصفهان بسبب خلاف کردند و بعضی از لشکریان را بقتل آوردند
قتل عام فرمود چنانچه اعتبار هزار کس از مقتولان بشمار درآمدند و فات جد اکبر امرغیاث
الدین محمد پسر حضرت قاضی سیف الدین محمد روز دوشنبه ثامن عشر شعبان سنه تسع
وثمانین وسبعمایه بوده و در تاریخ وفات او گفته اند بیت وفات مرتضی
اعظم آن کو باخلاق حسن بعدی فرشته قضا بر قامت او آمده راست
قدر پیش غلام و بنده گشته غیاث ملت وتقوی محمد کیا را خاکش از عنبر سرشته
بسال هفتصد وشتاد و نه بعد دوشنبه چهارده شعبان گذشته وچون تقمش خان
پادشاه دشت قبچاق که از ترتیب یافتگان او بود و به تقویت و اعانت
او بسلطنت آن دیار رسیده بود و کفران نعمت ورزیده با او مخالفت نمود
بعد امیر تیمور دو نوبت بقصد او لشکر بدشت قبچاق کرد طول آن هزار فرسنگ
و عرض ان شصت فرسنگ است برو هر نوبت با تقمش خان جنگ کرد و
مظفر شد نوبت اول در روز پنجشنبه ازدهم ماه صفر سنه ثلاث وتسعین
وسبعمایه که آفتاب در ششم درجه دلو بود از تاشکنت توجه بدشت قبچاق نمود
و روز دوشنبه بیست و هم جمادی الاول سنه سبع وتسعین وسبعمایه از راه دربند
متوجه دشت قبچاق شد و روز سه شنبه پشت دوم جمادی الثانی در کنار آب
قدری بهم رسیدند و روز انه حرب کردند و چند نوبت بکرجستان و ولایت
انجا رفت و با کفار انجا زغا کرد و جزیه بر ایشان تعیین فرمود و اسیر بسیار بدست
لشکر افتاد و چون در شهور سنه تسعین وسبعمایه سیورغمیش خان وفات یافت پسرش

سلطان محمد خان را بر جای او نصب فرمود و در نوبت آخر در سنه ثلث
وثمان مائة که بایران آمد قشلاق در قراباغ گرفت و در سنه ثلاث وثمان مائة سفر شام کرد
و در حدود حلب امرای شام با او مقاتله کردند و مغلوب شدند و سرداران
ایشان بدست افتادند و مقید شدند و در همین سال سنه ثلاث وثمان مائة شیخ
کمال خجندی در هرات وفات کرد و قبر وی در فریان کوه است و بر لوح
مزارش نوشته اند بیت کمال از کعبه رفتی بر در دوست ۔ هزارت آفرین مردانه
رفتی ۔ القصه بعد ازانکه شهر حلب مفتوح شد امیر تیمور از انجا لشکر بدر دمشق
کشید و در انجا امرای شام را که مقید ساخته بودند بقتل رسانید و پادشاه
مصر سلطان فرج مصاف داد و غالب آمد و سلطان فرج بمکانت مصر گردید
و امیر تیمور بدمشق در آمد و این واقعه در روز شنبه نوزدهم جمادی الاول
ثلاث وثمان مائة بود و اکثر ولایات شام بغارت رفت و انقدر غنیمت بدست
لشکر افتاد که از ضبط ان عاجز آمدند و در همین سال که فتح شام کرده بعد در بغداد
بسبب مخالفتی که از مردم انجا بظهور آمده بود قتل عام فرمود و قشلاق در قراباغ گرفت
و در سال دیگر سفر روم کرد و در روز جمعه نوزدهم ذیحجه سنه اربع وثمانمائة در حدود
انکوره با ایلدرم بایزید پادشاه روم جنگ عظیم کرد و غالب آمد و ایلدرم بایزید گرفتار شد
و لشکر چغتای بر تمام بلاد روم مستولی شدند و امیر تیمور قریب یکسال و نیم در روم توقف فرمود
و در ان اوقات سلطان محمد خان ایلدرم بایزید در اردوی امیر تیمور گورکان وفات
کرد و ایلدرم بایزید پسر غازی مراد است و او سیه و یکسال پادشاهی کرد و آق حصار و قرا
حصار او را مفتوح شد داد پسر آذر خان داود بیست و هشت سال پادشاهی کرد و او دختر
زاده کیقباد بن فرامرز است که آخر سلطنت سلجوقیست و برساوه و زنه را او فتح کرد
و او پسر قراعثمان است که بعثمان چق مشهور است و او پسر داود است و داود در زمان
کیقباد سلجوقی از دشت قبچاق باده هزار خانه وار بروم آمد و چون پسرش قراعثمان منظور
علاء الدین کیقباد نگردید علاء الدین کیقباد دخترش را در حباله آورد و علاء الدین کیقباد
را غیر آن دختر فرزندی نبود بعد از فوت او را وصی ساخت و بسلطنت رسانید ابتداء
سلطنت او در روم در شهور سنه ست وثلاثین وستمائة بعد القصه امیر تیمور بعد ازان
در اواسط شهور سنه خمس وثمانمائة بآذربایجان معاودت کرد و قریب یکسال و
پنج در آذربایجان وعراق توقف فرمود و سلاطین اطراف از گیلان و رشت و دیگر ممالک
بخدمتش آمدند و بعضی پیشکش فرستادند و اطاعت کردند و پادشاه مصر زرد بسیار بنام او
سکه کرد و بخدمتش ارسال داشت و در حرمین شریفین ذادهما الله شرفا و تکریما خطبه بنام
او خواندند بعد ازین در تاسع ذی قعده سنه ست وثمانمائة بفیروزکوه رفت و در یکروز فتح
آن قلعه کرد و از فیروزکوه بطلب اسکندر شیخ کوران ولایت باغرشد و بعد با لشکرها

بولایت و پیشهای رستمدار در آمد و در حدود هزرسین از توابع شکابن نزول فرمود
اسکندر شیخ را بر انداخت و او ولد افراسیاب بشرن بن کیوبن جلایر است
مؤلف ظفرنامه که اسکندر شیخ از نسل گو درز بوده در میدان مبارزت از رستم
دستان کوی سابقت مربوده و معذالک بواسطه کفران نعمت حالش باین
مرتبه انجامیده و چون اجل موعود فرا رسد از ان هم پهلوانی فایده ندید و امیر تیمور از انجا
بولایت ارجان و فیروزکوه معاودت کرده بجانب خراسان مراجعت فرمود
و در غره محرم سنه تسع و ثمانمایه از نیشابور متوجه ماوراالنهر شده و در حوالی مرغزار ارکان
کل از حدود سمرقند طوی بزرگ که مثل آن نشان نداده اند فرمود و پسر ها را با یکدیگر تزویج
کرده و از انجا بعزم تسخیر ممالک خطای بانزار فاریاب رفت و زمستان انجا بوده و در آن
زمستان در شب چهارشنبه هفدهم شعبان سنه سبع و ثمانمایه وفات یافت یکی از فضلا
در باب او این دو بیت گفته است بیت سلطانی تیمور انکه همچون آن شاه بخود
در هفصد و سی و شش بیاده بوجود در هفصد و هفتاد و یکی کرد خروج در راشتصد و هفت
کرد عالم بدرود و دیگری در تاریخ وفات او گفته است بیت تیمور شه انکه چرخ را دل
خون کرد و ز خون عدو روی زمین گلگون کرد در هفده شعبان سوی علیین تاخت
فی الحال رضوان سر و پا بیرون کرد و دیگری فرمود بیت شنبه هژدهم بار و ایش بهشت
جاودان آمد و داع شهریاری کرد و تاریخش همان آمد نعشش او را از انزار به سمرقند
نقل کردند و در گنبدی که جهت مدفن خود ساخته بود دفن کردند امیر تیمور چهار پسر داشت
اول امیر عمر شیخ الدین جهانگیر مادرش تورمیش آغاست و اکه پیکی نیز از و متولد شده در
اوایل سلطنت پدر در سنه ست و سبعین و سبعمایه در سمرقند وفات کرد و از و
دو پسر ماند اول محمد سلطان که امیر تیمور را ولیعهد ساخته بود بعد از فتح روم در غره
شعبان سنه خمس و ثمانمایه در سوری حصار روم وفات یافت مادر او خانزاده
بیگ پاشاه از یک دختر آق صوفی است برادر زاده یوسف صوفی که از خوارزم
آورده بودند دوم پیر محمد بن جهانگیر بعد از فوت برادرش ولایت عهد بود و مفوض شد
و امیر تیمور در مرض موت امرای را که در آن وقت در خدمتش بودند باطاعت و
سلطنت او وصیت کرده او حاکم غزنی و هند بود تا در چهاردهم رمضان
سنه تسع و ثمانمایه در دست پیر علی تاز که یکی از امرای او بود کشته شد مادر او دختر
بیان ملکی خان است در سنه عشر و ثمانمایه پیر علی تاز در وقتیکه از لشکر میرزا شاه
رخ فرار نموده بود در حوالی بلخ بعضی از مردم لشکرش او را بقتل آوردند و سرش
را نزد میرزا شاهرخ بهرات فرستادند از امیرزاده محمد سلطان سه پسر مانده بود
محمد جهانگیر و سعد وقاص و زنجیر و میرزا قاید پسر محمد جهانگیر است و میرزا شاهرخ مملکت
قندهار و کابل و غزنی بدو داد حصار شادمان به پدرش میرزا محمد جهانگیر برسم

پیرعلی تاز کوید

سورغال عنایت فرمود دویم معزالدین شیخ عمر که حکومت فارس بدو
تعلق داشت هم در زمان پدر در ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعمایه
در پای قلعه خرماتوبتری بدو رسید و بدان در گذشت و بعد از و امیر تیمور
جای او را به پسرش میرزا محمد بن عمر شیخ داد عمر شیخ والده اش تومان آغاست
و او را شش پسر بعد پیر محمد و رستم و اسکندر و میرک احمد و سیدی احمد و
بایقرا سیم جلال الدین میرانشاه سلطنت تخت هلاکو خان که عبارت
از عراقین و آذربایجان و دیار بکر است تا سرحد روم و شام بدو داده
بعد و بعد از پدرش در سنه عشر [illegible] و ثمانمایه در محاربه با قرا یوسف
در آذربایجان کشته شد شاهزاده میرانشاه را پنج پسر بعد میرزا ابابکر و میرزا
عمر و سلطان خلیل و ایکیل و سیورغتمش و سلطان محمد والده میرزا میرانشاه منکلی
بیک آغا جرنی قربانی است میرزا ابوبکر دو پسر داشت میرزا الغبیر و عثمان چلپی
امیرزاده پیر محمد جهانگیر هفت پسر داشت قبید و خالد و یونس بخر و سعد و قاضی
و سنجر و قیصر و جهانگیر میرزا شاهرخ چون تسخیر ممالک ماوراءالنهر غفر روزخیر بمیرزا
میرک احمد بن عمر شیخ و او میرزا شاهرخ بن امیر تیمور مادرش طغای ترکان آغاکه
از قوم قراختای بعد میرزا شاهرخ پادشاه شرع پرور معدلت گستر بعد برادای
فرایض و سنت مواظبت و مداومت مینمود و در تقویت دین و ترویج
شرع شریف سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم و تعظیم سادات و تعیین
مدرسین و طلبه علوم و تکریم علما و مشایخ سعی بلیغ مینمود و پیوسته پیرامون
مجلس عالی او فضلا و اماثل حاضر بودند و بمباحثه علوم دینیه و مذاکره فنون یقینیه و قرات
کتب تفسیر و حدیث و فقه و تواریخ اشتغال مینمودند و آنحضرت در سفر و حضر ایام
بیض و سرهای ماه الا ماشاالله روزه میداشت و هر هفته شب دوشنبه
و پنجشنبه و جمعه حفاظ بتلاوت کلام الله مشغول بودند و آنحضرت از جمیع ملاهی
و ملاعب و محارم و مناهی اجتناب داشت و بعد از اداء مفروضات
و مستحبات اوقات بضبط مهمات ملک مصروف میداشت و در هیچ معرکه
مغلوب و مقهور نشده و همیشه مظفر و منصور بود و در مراعات صلهٔ رحیم
و عفو جرایم درجه عالی داشت امیر تیمور در سنه تسع و تسعین و سبعمایه حکومت
خراسان بدو تفویض فرموده بود و او در اکثر یورشها با پدر مرافقت و موافقت
کرده بود و چون خبر وفات پدرش در رمضان سنه سبع و ثمانمایه در خراسان
بدو رسید در سلطنت مستقل شد و او را با برادرزادهاکه در اطراف ایران
و توران رایت سلطنت برافراشته بودند در مقام مخالفت بودند
مکرر محاربات دست داد و ایشان باندک وقتی بعضی بنیت شدند و بعضی با

و انقیاد در آمدند و بر تمامت ممالک ایران و توران که در تصرف کاشتگان پدرش
بعد استیلا یافت و سه نوبت بقصد قلع و قمع قرا یوسف ترکمان و پسران او که بعد از
فوت امیر تیمور بر آذربایجان مستولی شده بعد ند شکر بدان دیار کشید ند و در
نوبت اول و ثانی بعد از فوت قرا یوسف که در آن اثنا واقع شده بعد
بالامیر اسکندر و میرزا جهانشاه پسران قرا یوسف جنگ کرد و غالب آمد و در
نوبت سوم میرزا جهانشاه در مقام اطاعت و انقیاد در آمده بخدمتش رسید
و امیر اسکندر چون از توجه او خبر یافت بگریخت و میرزا شاهرخ حکومت آذربایجان
را بمیرزا جهانشاه تفویض فرمود و از انجا بیرون آمد میرزا شاهرخ بعد از امیر تیمور فارس
به برادر زاده اش میرزا پیر محمد بن عمر شیخ مقرر داشت چنانچه امیر تیمور بر و مقرر داشته
بود و اصفهان بمیرزا رستم عمر شیخ مسلم فرموده و همدان بمیرزا اسکندر بن عمر شیخ
و ایشان نیز چون خبر فوت امیر تیمور بدیشان رسیده بعد خطبه و سکه بنام میرزا
شاهرخ کرده بعد ند و بعد از مدتی که میرزا پیر محمد بر دست بعضی از ملازمان خود بقتل
رسید تفصیل این اجمال انکه در شهور سنه اثنی و عشر و ثمانمایه میرزا پیر محمد عازم تسخیر
مملکت کرمان شد و میرزا اسکندر را مصحوب خویش کرد انید چون بموضع دوجانه
رسید حسین شربت دار که بیمن دولت آن پادشاه از مرتبه طبابت بدرجه
امارت ترقی نموده بود از غایت شقاوت جمعی از اهل شرارت را با خود متفق
ساخته نیم شبی بر امن خرگاه میرزا پیر محمد فرود کرفت و آنجناب را شربت شهادت
چشانیده و میرزا اسکندر از کیفیت حادثه وقوف یافته علی الفور با دو رفیق طریق
راه شیراز پیش کرفت و در شبانروزی مسافت کرده بشهر در آمد و هم از راه
بخانه امیر تیمور خواجه که از قتل پادشاه شهید حاکم شیراز بود رفته کیفیت حال باز نمود
و بعد از قتل میرزا پیر محمد برادرانش میرزا اسکندر و میرزا رستم و میرزا بایقرا
با یکدیگر در افتادند و میرزا اسکندر چند وقت بسلطنت با اسم خود کرد و با
میرزا شاهرخ بمخالفت برخاست و بعد از انهزام از آنحضرت برادرش میرزا رستم
را در سنه سبع و عشر و ثمانمایه مسلسل کشیده و چون بهمان فتنه میکرد بموجب فرمود میرزا
رستم بقتل آمد و این واقعه در سنه ثمان و عشر و ثمانمایه بعد ما در میرزا اسکندر و میرزا بایقرا
ملکت آغا دختر خضر اغلان است و بعد از شهادت میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور کورکان
حضرت خاقان سعید او را در حرم خویش جای داد و میرزا اسپور غمشش از وی متولد شد
و در سنه اربع و اربعین و ثمانمایه مملکت آغا از ریاض فانی ببعالم جاودانی اشتغال فرمود
از آثار مملکت آغا در قبة الاسلام بلخ مدرسه رفیع و مسجد و کرمابه تکلف و تزیین موجود است
و مدفن آن خاتون محترمه گنبد همایون بقعه شریفه است در بلدهٔ فاخرهٔ هرات
نیز مملکت آغا خانقاه و دار الحدیث و دار الشفا و حمام ساخته و حالا باقیست

اما وفات میرزا رستم در اصفهان در سادس شهر شوال سنه تسع وعشرین و ثمانمایه بعهد میرزا رستم بغایت جوان در بعهد وعمر او قریب چهل و شش سال مدت مملکت او پنج سال باغ میرزای در اصفهان از متحدثات او است وقبر او در گنبدی است که درین باغ ساخته و او را چهار پسر بعهد سلطان علی میرزا عثمان پیر محمد سلطان جلال الدین وفات یافت شاهزاده کامران عالیشان میرزا مظفر بن میرزا بابقر او میرزا اسنجر بن میرزا پیر محمد کابلی و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد شیرازی در سنه اثنین و ثلاثین و ثمانمایه وقوع یافته و میرزا صالح پسر او است و در شهر رمضان سنه خمس و ثمانمایه وفات جد بزرگوار قاضی جمال الدین عبد الله بعهد و قبری در سلطانیه است و هم درین سال مجد الدین ابو طاهر محمد بن یعقوب الفیروز آبادی در بلده ریند من بلاد یمن وفات یافت و لادتش در سنه ثمانی و عشرین و سبعمایه بعهد مصنف قاموس اللغه است و در شهور سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمایه مولانا کاتبی نیشابوری بعلت طاعون در استرآباد وفات یافت و مدفنش انجاست و در تاریخ او گفته اند بیت ایا کسی که بدین خاک بگذری دانی * که گنج پیست درین خاک بیگنج نهان * بجز مصرع آخر حساب تاریخش * نماند کاتبی و ماند نام او بجهان * نقل است که کاتبی در حال سکرات این قطعه نظم کرده زبان بیان آن بگشاد بیت از آتش قهر و باکردیده ناکامان خراب استرآباد * کز خاکش بعهد خوشبوتر ز مشک اندر و از پیرو برنا هیچ تن باقی نماند * آتش اندر پیشه چون افتد نه تر ماند نه خشک * درهمین تاریخ شیخ زین الدین خافی رحمه الله در شب یکشنبه هشتم شوال در بلده هرات وفات یافت و همانجا مدفون است و در شب دوشنبه یازدهم ربیع الاول سنه تسع وعشرین و ثمانمایه امیر کبیر سیف خصال غیاث الدین شاه ملک در خوارزم وفات یافت و او بعظم شان و علو مکان و وفور اعتبار و کمال اقتدار از سایر امرای امیر تیمور گورکان و ارکان دولت شاهرخ سلطان ممتاز و مستثنی بعهد و پیوسته در تربیت و رعایت اهل عالم و فضیلت و اشاعه خیرات و افاضه مبرات اهتمام تمام مبذول و در اطراف و دیار خراسان و خوارزم و ماوراء النهر بقاع خیرات و ابواب البر مانند مدارس و خوانق و مساجد و ارباط و حیاض تعمیر کرد و یادگار گذاشت مدفن امیر شاه ملک مقدس است در جوار مزار فایض الانوار برزگوار امام علی الموسی الرضا علیه التحیه والثنا و میرزا شاهرخ بعد از واقعه میرزا اسکندر فارس بر پسر خود ابو الفتح ابراهیم سلطان میرزا در سنه ثمان عشر و ثمانمایه شفقت فرموده پوشیده نماند که میرزا شاهرخ سه نوبت بشیراز آمده نوبت اول در سنه خمس و تسعین و سبعمایه بابدرش امیر بزرگ بشیراز رسیده و در آن سال آل مظفر را برانداخته نوبت دوم

در سنه سبع وعشر وثمانمایه بجهت فتنه میرزا اسکندر نوبت سیوم بجهت دفع
فتنه میرزا بایقرا کبنک میرزا ابراهیم سلطان به فارس رفته بعجز وغالب
آمده وشیراز را میرزا ابراهیم سلطان انتزاع کرده چون میرزا شاهرخ
بظاهر شیراز نزول اجلال فرموده میرزا بایقرا بشفاعت میرزا بایسنقر بیرون
آمده شرف بابوسی دریافت اما دیگر روی دولت ندیده ویک نوبت
دیگر در سنه خمس وثمانمایه بجهت دفع فتنه میرزا محمد بایسنقر متوجه فارس
شده چون بکنبدان رسید میرزا محمد فرار کرده ازکنبدان باصفهان آمد وبراکابر
اصفهان قهر کرد چنانچه شرح آن خواهد آمد ان شاء الله وتعالی وبالجمله سلاطین
عالم با او در مقام تنزل وفرمان برداری بودند واو مدت چهل وشش سال
بعد از پدر باستقلال پادشاهی جهان کرد ومدرسه ومساجد وبقاع خیر و
خوانق ورباط بسیار ساخت وقلعه اختیار الدین را در هرات که ملک
فخر الدین کرت آنرا متصل بدیوار شهر ساخته وحضرت امیر تیمور به تخریب
آن فرمان داده بجهد وبه سنه ثمان وعشر وثمانمایه بتجدید عمارت کرد وبرواق
صاحب روضة الصفا مقتصد هزار مرد بموجب نسخ در انجا کار کردند تا به اتمام
رسید والعهدة علی الراوی ودر ماوراء النهر بلده شاهرخیه را که باو منسوب است
معمور کردانیده ودر صباح یکشنبه نوروز سلطانی بیست وپنجم ذی حجه سنه
خمس وثمانمایه درفیشابور بیری وفات یافت ولادت او روز پنجشنبه
چهارم ربیع الآخر سنه تسع وسبعین وسبعمایه بوده ودر تاریخ او گفته اند
بیت سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور ۸۰۵ درهفتصد وهفتاد وپنج آمد
بظهور ۸۰۵ درهشتصد وهفت شد بشاهی مشهور ۸۰۷ درهشتصد وپنجاه شد از دار
غرور ۸۵۰ لفظ خاقان زمان ولفظ شمشیر تاریخ وفات اوست میرزا شاهرخ
پنج پسر داشت وبعضی گفته اند هفت پسر داشت جانغلان ویادگار
این دو پسر در صغرسن وفات یافته اند اول میرزا الغ بیک سلطنت
ماوراء النهر وترکستان بدو داده بعد بعد ازین احوال او مذکور خواهد شد
دویم میرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان بعد از قتل میرزا اسکندر مدت بیست
سال حاکم فارس بود ودر زمان پدر در چهاردهم شوال سنه ثمان وثلاثین
وثمانمایه درگذشت ولادتش درشوال سنه ست وتسعین وسبعمایه بوده
واو را در شیراز آثار بسیار است ومدرسه ودارالشفا از منشآت اوست
وخطوط او بر جداران مدارس ومساجد شیراز هنوز بسیار باقیست وجناب
افصح المورخین مولانا شرف الدین علی یزدی در تاریخ سنه ثمان وعشرین
وثمانمایه کتاب ظفرنامه که بتاریخ تیموری مشهورست بفرمان او ترتیب داده

بنام او نوشته سیوم میرزا بایسنقر و او نیز در ایام حیات پدر در صبح شنبه هفتم
جمادی الاول سنه سبع و ثلاثین و ثمانمایه در شهر هرات در گذشت در تاریخ
وفات او گفته اند بیت سلطان سعید بایسنقر خبرم گفتا که ببر بایل
عالم خبرم من رفتم و تاریخ وفاتم اینست ماوا الجنان در از عمر بدرم و لادتش
در شب جمعه بیست و یکم ذی حجه سنه تسع و تسعین و سبعمایه بقصر و از میرزا
بایسنقر سه پسر ماندند میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا بابر و احوال
هریک خواهد آمد ان شاء الله و تعالی چهارم میرزا سیورغتمش ایالت مملکت
غزنین و حدود و هند بدو مفوض بعهد و او نیز در زمان پدر در شانزدهم
محرم سنه ثلاثین و ثمانمایه در کابل وفات یافت مادر او ملکت آغاست
که در اول زوجه امیر عمر شیخ بعهد و بعد از فوت وی حضرت خاقان
سعید او را بعقد خود در آورد و لادت او روز پنجشنبه هشتم ماه رمضان
سنه احدی و ثمانمایه بوده پنجم میرزا محمد جوکی بهادر و او نیز در زمان پدر
در سنه شهور ثمان و اربعین و ثمانمایه در گذشت و لادتش در سنه اربع
و ثمانمایه بوده میرزا محمد جوکی بهادر که بعد از فوت امیر بزرگ حسب الفرموده
پادشاه سرور خاقان سعید دیار ختلان و ارهنک و سائی سرای سورغال
او بعهد و بکمال شجاعت اتصاف داشت و حضرت خاقان سعید بعد از
فوت میرزا بایسنقر ولایت عهد را بنام او فرموده بعهد و خاقان سعید
در وقت وفات دو حرم محترم گذاشت اول گوهرشاد آغا که بلقب
زمان و قبیله دوران بعهد و از آثار خیرات و مبرات در مشهد مقدس
رضوی علی ساکنه تحایف الصلوات و بلده فاخره هرات در روزگار
باقیست گوهرشاد ختر غیاث الدین ترخان است مادر میرزا الغ بیک
گورکان و میرزا محمد جوکی و مریم سلطان آغاست و مال و احوال گوهرشاد
آغا بعد ازین مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی دویم آق سلطان آغاست
حضرت خاقان سعید سه سریت داشت طولی آغا از قوم مارین که والده
میرزا ابراهیم سلطان است و مهد نگار از الوس اوزبک و آق سلطان
بنت چرکس بن تومنای از قبیله ایجکدی و شش دختر داشت از انجمله
چهار نفر در خردی وفات یافتند و ازان دو نفر که باقی ماندند یکی مریم سلطان
آغاست که در عقد ازدواج میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بسر میبرد
و میرزا خلیل سلطان ازو تولد کرده دیگر پاینده سلطان آغاست
و او حرم محترم امیرزاده یحیی بن امیرزاده محمد سلطان بعهد و وفات مولانا یوسف
بهی در شب پنجشنبه شعبان سنه ثلاث و ثلاثین و ثمانمایه در هرات بعهد

ودر سنه اربع وثلاثین وثمانمایه مولانا نورالدین لطف الله المشهور بحافظ ابرو وفات
یافت و در تاریخ وفات گفته اند سال وشصت وسی وچهار در شوال
وفات حافظ ابرو بشهر زنجان بعهد میرزا خلیل سلطان بن میرزا امرشاه بن امیر
تیمور باجه بزرگوار خود در پریشی خاطر راه بعهد وچون امیر تیمور وفات یافت
بعضی امرا او را بسلطنت برداشتند واو در روز چهارشنبه شانزدهم رمضان
سنه سبع وثمانمایه بر تخت نشست وتمام ماوراالنهر وترکستان در ضبط آورد و
میرزا شاهرخ نیز سلطنت آن دیار بر وی مسلم داشت چون چهار سال در
پادشاهی بماند امر خدا داد حسینی که یکی از امرای کبار او بعهد ماوراالنهر شد واو را
گرفته محبوس ساخت وشمع جهانی پادشاه متغلبستان را بسلطنت ماوراالنهر
طلب کرد چون شمع جهانی بعهد وماوراالنهر آمد امر خدا داد حسین بخدمتش رسید
در وقت ملاقات بحکم شمع جهانی سر او را برداشتند وتنی چند میرزادگان شاهرخ خراسان فرستادند
وبنزای کفران نعمت گرفتار شد ومیرزا خلیل سلطان از حبس خلاصی یافته با بعضی از حشمی
از خصوص متخلص شد در این اثنا میرزا شاهرخ باوراالنهر آمد ومیرزا خلیل سلطان بعد از
عهد وپیمان بخدمت میرزا شاهرخ رسید واحترام یافت ومیرزا شاهرخ او را
بطرف عراق وآذربایجان که در زمان امیر تیمور نامزد برادرش وبرادرش میرزا امرشاه
ومیرزا عمر بعهد فرستاد وماوراالنهر را بپسرخود میرزا الغ بیک داد واین صورت در
شهور سنه اربع وعشر وثمانمایه بعهد وچون میرزا خلیل سلطان بعراق آمد بعد از مدتی
در شب چهارشنبه شانزدهم رجب سنه اربع وعشر وثمانمایه در ری وفات کرد
ولادتش در شب پنجشنبه رابع عشرین ربیع الاول سنه ست وثمانین وسبعمایه بوده
در شهر هرات وفات خواجه عصمت بخاری در زمان میرزا شاهرخ در سنه تسع و
عشرین وثمانمایه وقوع یافته میرزا الغ بیک بن میرزا شاهرخ پادشاه فاضل عالم وعالیقدار
بعهد ودر اقسام ریاضی مهارت تمام داشت در سنه ثلاث وعشرین وثمانمایه باتفاق مولانا
صلاح الدین موسی وقاضی زاده رومی ومولانا علاء الدین علی قوشچی کرشاخ تجریده است
وبزبان عنایت اورا فرزند خطاب میفرمود ومولانا غیاث الدین جمشید ومولانا معین
الدین کاشانی بسمرقند آورده بعهد ودر شمالی سمرقند مایل بمشرق رصد بست و
زیج جدید خاقانی که درین ایام مدار استخراج تقاویم بر آنست از مصنفات اوست ویکی از
فضلا در باب میرزا الغ بیک فرموده فرد چون الغ بیکی بعلم هندسه یافت بعهد در
هزاران مدرسه مدرس میرزا شاهرخ در سنه اثنی عشر وثمانمایه سلطنت ماوراالنهر و
ترکستان بدو ارزانی داشته بعهد وتا اقرانی ایام حیات حاکم آنجا بود بعهد چون در
محرم سنه احدی وخمسین وثمانمایه خبر فوت پدرش بدو رسید بعزم تسخیر خراسان
ببلخ آمد ودر انجا شنید که برادرزاده اش میرزا علاء الدوله ابن بایسنقر در هرات

بتخت سلطنت نشسته و پرسش میرزا عبد اللطیف سلاکر فته حبوس ساخته
بنا بدین میرزا علاء الدوله براه صلح در آمد و ایلچی سلا بهرات فرستاد میرزا عبد اللطیف سلا
طلب فرمود میرزا علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را نزد پدرش فرستاد و میان ایشان
صلح شده و میرزا الغ بیک بسمرقند مراجعت فرمود و بعد از یکسال در شهور
سنه اثنی و [illegible] و ثمانمایه میرزا الغ بیک با پسران میرزا عبد اللطیف و میرزا
عبد العزیز بخراسان آمده و در چهارده فرسنگی هرات وحدود مرغاب با میرزا
علاء الدوله جنگ کرده او را شکست میرزا علاء الدوله کرتخیه بر استراباد نزد برادرش
میرزا بابر رفت و میرزا الغ بهرات آمد و برجای پدر بر تخت سلطنت قرار
گرفت و چون شنیده که میرزا بابر و میرزا علاء الدوله باهم متفق شده قصد او دارند
از تخت هرات تا پل ابریشم بیامد و پرسش میرزا عبد اللطیف تا سطام تاخت کرد
و درین حالت میرزا علاء الدوله و میرزا بابر در این اندیشه بودند که از استراباد بعراق
نزد برادرشان میرزا سلطان محمد روند که میرزا الغ بیک پی سپه از پل ابریشم
معاودت کرده بهرات رفت و چون در غیبت او در هرات فترت شده بعضی
مردم بیرون حصار شهر بدان متهم گشته بودند که با رعلی ترکمان ولد میرزا اسکندر بن قرا یوسف را
در فتنه انگیزی مدد کرده اند محلات بیرون شهر را بر امراقمت کرده امر کرد تا غارت
کردند و این نوع ستم در ماه رمضان سنه اثنی وخمسین وثمانمایه در قلب زمستان که مردم
از شدت سرما و صولت برودت هوا سر از خانه بیرون نتوانستند برآورد واقع شده
از غرایب اتفاقات آنکه در همین ایام که میرزا الغ بیک حکم و خرابی بیرون هرات فرموده
بعضی شکر او زبک بسمرقند آمده در خرابی باغات خاصه میرزا الغ بیک و خانهایی که در آن
باغات واقع است دقیقه فروگذاشت نکردند و چینی خانه خاصه میرزا الغ بیک را
کرباس چینی فغفوری بجهت ایزاره و پوران از خط تعلق کرده بودند بضرب چماق و سنگ
درهم شکسته و در ها و پنجره های نقاشی به تکلف و ستونهای الوان بوخشته و مصدوقه جزاء
سیئة سیئة مثلها بالغ و جهی ظاهر گشت فاعتبروا یا اولی الابصار بعد ازین میرزا
الغ بیک از هرات بماوراء النهر رفت در غیبت او میرزا بابر از استراباد بهرات
آمد و بر تخت نشست و میرزا عبد اللطیف به بلخ آمد و با پدر یاغی شده و در حدود
سمرقند با پدر جنگ کرد و غالب آمد و پدر را گرفت و بدست عباس نامی
داد تا بقصاص پدر بکشت و بعد از قتل پدر برادرش میرزا عبد العزیز را بقتل در
آورد و در تاریخ او گفته اند بیت شاه مغفور الغ بیک علیه الرحمه الکه خورشید
بسوی کعبه مقصود رساند راست در عاشر ماه رمضان کشت شهید خلق را ماتم او
بر سر آتش بنشاند اگر ای دل ز تو تاریخ وفاتش طلبند گوی ای بیخبران مه را الغ بیک نماند
یعنی عدد دور که دو بیت و ده است ارغد و الغ بیک که بگذاشت رشصت و سه است

طرح کنند بشصد و پنجاه و سه میرساند که سال تاریخ است رحمه الله علیه و این بیت نیز در تاریخ
فوت او گفته اند چو عباس کشتی به تیغ جفا بعد سال تاریخ عباس گشت و ولادت
او در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه ست و تسعین و سبع مایه در قلعه سلطانیه
بعد مدت سلطنت او در سمرقند چهل و یک سال میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنقر
بن میرزا شاهرخ در زمانی که میرزا شاهرخ در نوبت آخر بعراق آمد او را قایم مقام
خود ساخته در شهر هرات بگذاشت چون خبر فوت میرزا شاهرخ بدو رسید
بر تخت سلطنت نشست و بر جزای این جنایت که در قلاع خراسان بعد دست
یافت لشکر بسیار جمع شده در آن وقت میرزا عبد اللطیف پسر میرزا الغ بیگ بعد از
فوت میرزا شاهرخ در اردوی پادشاه حاکم شده بود و گوهر شاد بیگم حرم
محترم میرزا شاهرخ که جد میرزا علاء الدوله بود در میانه خود و در خمه کمان در سلخ
ذی حجه سنه خمسین و ثمانمایه گرفته و نعش میرزا شاهرخ را با اهل اردو بسمرقند میبرد
چون بمحمد بشتابور رسید جمعی از امرای میرزا علاء الدوله در صبح دوشنبه سیزدهم صفر سنه
اثنی و خمسین و ثمانمایه او را در اباگرفته و نبیره میرزا علاء الدوله بردند گوهر شاد بیگم را
خلاص دادند میرزا علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را نزد پدرش میرزا الغ بیگ فرستاد و با
او صلح کرد و حد و بلخ و شبرغان بمیرزا الغ بیگ مسلم داشت و میرزا الغ بیگ بجهت
این مصالح ماوراء النهر را جهت فرمانروائی خود گذاشت در اثنای این وقایع برادر میرزا
علاء الدوله میرزا ابراهیم از استراباد بر او خروج کرد و در حدود مشهد مقدس فریقین بهم رسیدند
و بعد از تبویب صفوف امرا در میان مصالح شدند و میرزا علاء الدوله طرف غربی
خراسان از خبوشان و از دامغان تا استراباد بمیرزا ابراهیم مسلم داشت و بصلح از یکدیگر
گذشتند بعد ازین در شهور سنه اثنی و خمسین و ثمانمایه عمش میرزا الغ بیگ با لشکرهای ماوراء النهر
بخراسان آمد و با او در چهار ده فرسخی هرات جنگ کرد و او را شکست میرزا علاء الدوله
از و گریخته نزد برادرش میرزا ابراهیم رفت و دیگر روی دولت ندید و سیزده سال دیگر که
در حیات بود ازین طرف بدان طرف نرفت و با برادران میرزا سلطان محمد و میرزا
یادگار مخالفت میکرد و باوجود انکه بغیر معه میرزا ابراهیم رمیدگی کشیده بودند و چون نور چشمش باطل
شده بود در هر چند وقت فتنه می انگیخت و بعضی اوقات در عراق ملازمت میرزا ابراهیم
میکرد و بعد از فوت برادران چون میرزا سلطان ابو سعید در خراسان بسلطنت
رسید میرزا علاء الدوله بر ستم دار افتاد و در کنار دریای قلزم در خانه ملک پیشوا
در سنه خمس و ستین و ثمانمایه وفات یافت نعش او را ببهرات بردند و در شب جمعه
بیست و یکم صفر در مدرسه گوهر شاد بیگم دفن کردند و در همین سال خواجه حافظ
الدین ابو نصر پارسا از عالم فانی بعالم باقی پیوست و این قطعه در تاریخ وفاتش گفته اند
قطعه خواجه اعظم ابو نصر انکه شد تکیه گاهش مسند دار البقا
ترا و چون با خدا پیوست بود

زین سبب تاریخ شد سرّ خدا ۔ قبر آنجناب در بلخ است ولادت میرزا علاء الدوله
در شب پنجشنبه غره جمادی الاول سنه عشرین وثمانمایه بوده میرزا سلطان محمد بن
میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ در رمضان جناب میرزا شاهرخ در شهور
سنه ست واربعین وثمانمایه بحکومت عراق آمد وبعد از مدتی باجد بزرگوار
عصیان نموده وبر عراق وفارس مستولی شد میرزا شاهرخ جهت تدارک
کار او از خراسان بیرون آمد ومتوجه فارس شد وتاکند مان برفت ومیرزا
سلطان محمد از فارس بکردستان گریخت ومیرزا شاهرخ بازگشته در ری
قشلاق گرفت وامرا را بطلب میرزا سلطان محمد فرستاد وبر بعضی از اکابر
اصفهان قهر کرد ومیرزا سلطان محمد را بر مخالفت تحریص کرده بودند مثل قاضی
امین الدین فضل الله وخواجه افضل الدین ترکه وشاه علاء الدین محمد نقیب و
مولانا عبد الرحمن برادرزاده قاضی امین الدین وخواجه احمد چوپان واین جماعت را هریک بر در
دروازه از دروازهای شهر ساوه بحلق برکشیدند وبعضی دیگر را بند فرمودند ومولانا
شرف الدین علی یزدی نیز متهم شده وبتته پیر میرزا عبد اللطیف خلاص یافته او را بر شتر سوار کرده
بخراسان فرستادند ودر این اثنا میرزا شاهرخ وفات یافت میرزا سلطان محمد بری
آمد ودر عراق وفارس بتخت سلطنت نشست وبعد ازان میل خراسان کرد وسه نوبت
با میرزا بابر محاربات فرموده در اول ودویم ظفر او را بوده ودر آخر بر دست میرزا بابر در
موضع چناران از حدود اسفراین در روز پنجشنبه سیزدهم ربیع سنه خمس وخمسین وثمانمایه بقتل آمده
سلطنت او در عراق وفارس باستقلال شش سال ولادت او در سنه احد وعشرین وثمانمایه
بوده واز غرایب اتفاق آنکه حرم محترم او آه سوزان از سینه بر انگیخت وسیل اشک از دیده
گریان میریخت تا بعد از دو سه روز با هزاران درد وسوز از تلخی هجران جان شیرین بیفشاند
ودر دو جهان نام نیک وحسن وفا از و یادگار ماند میرزا بابر بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ
چون جدش در ری وفات یافت وی اردو وبازار را غارت کرد وبا استرآباد رفت و
در سنه اثنی وخمسین وثمانمایه که میرزا الغ بیک خراسان را گذاشته بماوراء النهر مراجعت نمود
میرزا بابر در هرات در ماه ذیحجه سنه مذکوره بر تخت نشست وبرادرش میرزا سلطان
محمد در کار خراسان با او منازعت نموده ودر حدود دامغان با میرزا بابر جنگ کرد ومنظفر شد
وخراسان بگرفت میرزا بابر بعد از مشقت بسیار با هفت نفر بقلعه اهار گریخت و
بعد از چند وقت از قلعه اهار بامپور آمد واز انجا باستراباد رفت ومردم میرزا
سلطان محمد را از انجا بیرون کرد ولشکر خراسان میل بجانب میرزا بابر کردند وسپاه
بسیار بر وجمع شده واز استراباد بیرون آمد میرزا سلطان محمد لشکر بجنگ او فرستاده
ودر مشهد را در قصور الانک با او جنگ کرد وغالب آمد وبعد از انکشاف حرب
میرزا سلطان محمد با شصت مرد بموضع حرب رسیده ومیرزا بابر از و بگریخت ومردم میرزا

سلطان

سلطان محمد متفرق شده بودند میرزا سلطان محمد متحیر شد درین اثنا خبر رسید
میرزا علاء الدوله در هرات بپادشاهی نشست میرزا سلطان محمد ناچار خراسان را
بگذاشت و بعراق آمد و میرزا بابر باز بر سریر پادشاهی آمده بر تخت نشست و
بعد از مدتی میرزا سلطان محمد یکبار دیگر در رخنه و در اسفراین حسبانچه سابقا
مذکور شده با میرزا بابر جنگ کرده و کشته شد بعد ازان میرزا بابر در پادشاهی
مستقل گشت و از راه یزد بعراق آمد و بشیراز رفت و در انجا شنید که میرزا
علاء الدوله در خراسان رایت دولت و سلطنت برافراشته شتابرین
میرزا بابر از شیراز به تعجیل بخراسان آمد و میرزا علاء الدوله از خراسان بعراق
گریخت و بعد ازین در غیبت میرزا بابر عراق و فارس و کرمان در سنه سبع و
خمسین و ثمانمایه از تصرف مردم میرزا بابر بیرون رفت و بتصرف میرزا جهانشاه
بن قرا یوسف ترکمان که دران وقت پادشاه آذربایجان بود در آمد و میرزا
بابر بواسطه مخالفت میرزا سلطان ابو سعید که در ماوراء النهر سلطنت رسیده بود
و طمع در خراسان داشت از تدارک کار عراق باز ماند میرزا بابر هفت سال
بر استقلال پادشاهی خراسان کرد و در عدل و داد کوشید و سخاوت بافراط داشت
بعد ازان در بیست و ششم ربیع الثانی سنه احدی و ستین و ثمانمایه در مشهد مقدس
بعالم آخرت انتقال کرد و در تاریخ وفات او مولانا شرف الدین علی عبد القهار
فرموده است

آفتاب ملک بابر خان نماند ‌ ‌ که چنان خورشید تابان در خور است
در ربیع الثانی و فصل بهار ‌ ‌ لاله را ساغر ز خون دل پر است
چرخ را گفتم حکر ماه کی شود ‌ ‌ دیده را از اشک دامان پر در است
این چو حالت این چو تاریخ است گفت ‌ ‌ موت سلطان المویه بابر است

و دیگر فرموده

در مشهد سلطان خراسان اکنون ‌ ‌ جانها شده از وفات بابر خان خون
نون و الف از حرف خراسان کم کن ‌ ‌ تا سال وفات بابر آید بیرون

و لادت میرزا بابر در هفدهم رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمایه بعد در شهر هرات مدت عمرش سی و پنج
سال و نه ماه و نه روز و وفات امیر شاهرخ و زوار در زمان سلطان میرزا
بابر در استراباد بوده در سنه تسع و خمسین و ثمانمایه نعشش را از استراباد نقل
کردند و در رجب در دروازه نیشابور دفن کردند مولانا شرف الدین عبد القهار
برادر مولانا عبد الرزاق مورخ است حاوی علوم معقول و منقول و جامع اصول
و فروع بعد و در نظم اشعار از سایر بلغای روزگار سر آمد بعد و در فن
انشا و علم سیاق نیز مهارت تمام داشت و کاهی همت به ترتیب اکسیر و سیمیا و
اسباب کیمیا گماشت و بشرف گزاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه
حضرت خیر الانام علیه الصلوات و السلام مشرف گشته و در رجب سنه

تسع وستین وثمانمایه در بلده فاخره هرات از عالم رحلت نموده و مدفنش در مزار فیض آثار
شیخ بهاء الدین اتفاق افتاد و میرزا عبد اللطیف بن میرزا الغ بیک را بکثرت بپادشاه شد
به لطف طبع و دقت ذهن موصوف بوده و خدمت اهل الله کرده و در مجلس ایشان
با ادب نشسته و با وجود این حالت بغایت تند خوی بوده و سیاستی بافراط داشت
در ضبط ملک و قمع اعدا چنان سعی نمود که هر سال لشکر اوزبک که به بنج فرسنگی شهر می آمدند
غارت میکردند در زمان او بصد فرسنگی ماوراء النهر از بیم صولت و سطوت او نیامد
میرزا عبد اللطیف بعد از قتل پدر خود میرزا الغ بیک سال بر نیامد و همیشه این بیت از اشعار
شیخ کمال نظامی میخواند بیت پدرکشی پادشاهی را شاید و کرش به بجز نشنیده باید
نوکران میرزا الغ بیک و میرزا عبد العزیز در قصد او متفق شدند و منتظر فرصت میبودند
تا در وقتی که میرزا عبد اللطیف از باغ چنار بشهر می آمد بابا حسین نام از انجماعت در شب
بیست و ششم جمادی الاول سنه اربع وخمسین وثمانمایه تیری بدو انداخت و آن تیر بر مقتل
میرزا عبد اللطیف آمد و دست بر یال اسب زده فریاد برآورد که اوق تکدی یعنی تیر
رسید معدود چند که باو بشتابند بدو رسیدند و فی الحال سر او را از تن جدا کردند و
بشهر آورده از پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیک بپا و یخته و در تاریخ آن واقعه گفته اند
بیت بابا حسین کشت شب جمعه اش بتیر تاریخ قتل اوست که بابا حسین کشت میرزا
عبد الله بن میرزا ابراهیم سلطان بن میرزا شاهرخ بعد از قتل میرزا عبد اللطیف در ماوراء النهر
به پادشاهی رسید سلطان ابو سعید بن سلطان محمد میرزا بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور
بر و بیرون آمد و با او جنگ کرده منهزم شد چون از سلطنت میرزا عبد الله یکسال
بگذشت دیگر باره سلطان ابو سعید باتفاق ابو الخیر خان که از جمله پادشاهان اوزبک
جوجی خان بود فوج رجاه و حشمت و عظمت ممتاز بوده بحرب او آمد میرزا ابو الخیر خان
مدت چهل سال سلطنت کرد و بعد از و پسرش حیدر خان بلوازم مصیبت پدر قیام
نمود القصه میرزا سلطان ابو سعید و میرزا ابو الخیر خان در شهر جمادی الاول سنه
خمس وخمسین وثمانمایه با میرزا عبد الله در چهار فرسخی سمرقند جنگ کردند و میرزا عبد الله
کشته شده و میرزا سلطان ابو سعید بسلطنت رسید و ولادت میرزا عبد الله بیست
و هفتم رجب سنه ست وثلاثین وثمانمایه بوده در شهر شیراز از میرزا شاه محمود
بن میرزا بابر بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بعد از انکه پدرش میرزا بابر در مشهد مقدس
وفات کرد او بجای پدر بر سلطنت نشست و در آن وقت سن او نه سال و
چهار ماه بوده پسر عمش میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله در هرات با او یاغی شده
در حدود رباط میرشاه ملک با میرزا شاه محمود جنگ کرد و ظفر یافت میرزا
شاه محمود با استرآباد گریخت دیگر در سلطنت تمکنی نیافت و در سنه ثلاث
وستین وثمانمایه بعالم بقا انتقال کرد ولادت او در شب شانزدهم محرم سنه

ثلاث وخمسین وثمانمایه بوده در ولایت مازندران در تاریخ خواند میر چنین نقل
میکند که در آخر همین سال میرزا شاه محمد بن میرزا بابر که بعد از سیاه میرزا
جهانشاه بولایت سیستان افتاده بعهد در محاربه کرمیان امیر خلیل هند وکرحاکم
بابل با امیر بابا روی نمود شربت شهادت چشید وهم در آن معرکه شیخ زاده پیر قوام
که در سلک اعاظم صدور منتظم بود شهید کردید میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله
بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بعد از انکه بمیرزا شاه محمد غالب شد از عقب
او متوجه استراباد کشت اتفاقا میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان با لشکر فراوان
بطمع ملک خراسان بجدود استراباد آمده بعد میرزا ابراهیم از این حال بخبر کماه درین
راه با لشکر میرزا جهانشاه دوچار شده وجنگ در پیوست ودر یک لحظه لشکر ترکمان
سیاه میرزا ابراهیم را زیر وزبر کردند وقریب پانصد کس از میرزا ها دی چغتای
درین جنگ کشته شدند واین واقعه در روز سه شنبه بیست وپنجم محرم سنه اثنی وستین
وثمانمایه در یک فرسنکی استراباد در روی شاه محمد ومیرزا ابراهیم ومیرزا شاه محمد که به استراباد
کریخته بعد نداز صولت وصدمت این واقعه هریک بطرفی افتادند ودیکر سلسله
دولت ایشان منظم نشد میرزا ابراهیم بعد ازین حرکت مذبوحی میکرد تا در سادس
شوال سنه ثلث وستین وثمانمایه وفات یافت نعشی او را بهرات بردند ودر مدرسه
کوهرشاد بیکم دفن کردند ودر ولادت او کفته اند تاریخ شهد شب سیوم از شعبان
میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور بعد از
میرزا عبد الله در ماوراء النهر بر تخت سلطنت نشست پادشاه عادل عاقل صاحب
بعهد با مشایخ وکوشه نشینان ارادت تمام داشت علما وطلبه علوم را عزیز وکرامی میداشت
کتب اداب سلطنت در خدمت میرزا الغ بیک کرده بعهد میان او ومیرزا بابر
وشکر بدر سمرقند آورد وسلطان ابوسعید سلد در حصار کرفت ودر آخر بصلح مراجعت
بخراسان نمود وسلطان ابوسعید در ماوراء النهر وترکستان استقلال تمام یافت و
بعد از میرزا بابر در خراسان هرج ومرج شد ومیرزا ابراهیم ومیرزا شاه محمد باهم
افتادند میرزا ابوسعید بعزم تسخیر خراسان ایلغار از آب امویه عبور نمود در
بیست وششم شعبان سنه احدی وستین وثمانمایه بهرات آمد وکوهرشاد
بیکم سال در نهم رمضان سنه مزبوره بقتل آورد وبسبب اخبار موحشه که
از ماوراء النهر بدو رسید عزم انسانرا انداخته در نهم شوال سنه مذکوره از هرات
بیرون رفته به بلخ مراجعت نمود وبعد ازین چون میرزا جهانشاه بقصد تسخیر
خراسان بجدود استراباد آمد وبا میرزا ابراهیم غالب شده سپاه چغتای
ازو شکست یافتند ومیرزا جهانشاه بعظمت تمام در منتصف شعبان سنه اثنی
وستین وثمانمایه در هرات نزول نمود قریب شش ماه در آن حدود باستقلال

توقف کرد سپاه ابنوه را از هر طرف بر میرزا سلطان ابوسعید جمع گشته
و میرزا سلطان ابوسعید با لشکر بسیار و سپاه بیشمار از بلخ آهنگ جنگ
میرزا جهانشاه کرد و بمراغات آمد مردم در میان سخن صلح گفتند بدین نوع
که میرزا جهانشاه خراسان را بر و مسلم دارد و بعراق مراجعت نماید و طرفین
بصلح راضی شدند میرزا جهانشاه در اوایل صفر سنه ثلاث وستین وثمانمائه
از مرو بکمیاباد کوچ کرده و از هرو و هرات گذشته بعراق معاودت کرد
و لشکرش بهر جا که رسیدند اثر آبادانی نگذاشتند و میرزا ابوسعید در منتصف ماه
مذکور در هرات نزول فرمود و بعد ازین در اواسط جمادی الاول سنه مزکوره
میرزا لنجر بن میرزا احمد بن میرزا بایقرا ابن عمر شیخ بن امیر تیمور با تفاق میرزا علاء الدولة
و پسرش میرزا ابراهیم در حدود سرخس با میرزا سلطان ابوسعید جنگ سخت
کردند میرزا لنجر درین جنگ کشته شد و میرزا علاء الدولة و پسرش میرزا ابراهیم گریخته
بیرون رفتند و یکی از ظرفا دران وقت گفت بیت علاء الدولة میرزا گریزد
ز جنگ و کرد در سیاهش فریدون بود پسر گر گریزد بنا شد عجب ازان پی
هنر بر هنر چون بود شیخ آزری عارف محقق بود در علوم ظاهری مرتبه کمال داشته
و پیر عبد الملک طوبی است شیخ را بغیر دیوان اشعار چند رساله است در
نظم و نیز خواجه او حدی مستوفی در تاریخ و شیخ فرموده بیت در یغا آزری شیخ
زمانه مصباح وجودش گشت لی ضو چراغ دل بمفتاح حیاتش بانواع حقایق
داشت پرتو چو او مانند خرد شعر میگفت ازان تاریخ فوتش گشت خرد
و فاتش در سنه ست وستین وثمانمائه در زمان میرزا سلطان ابوسعید بود
و میرزا سلطان ابوسعید در سنه اربع وستین وثمانمائه باستراباد رفت
و میرزا سلطان حسین بایقرا که در انجا استقلال یافته بود از و فرار نموده بطرف
ارغان کریخت و خراسان بر و قرار گرفت و بدخشان و حصار شادمان
و غزنی و کابل و سیستان نیز در تصرف او بود و چون در سنه اثنی وسبعین
وثمانمائه که میرزا جهانشاه در دیار بکر بدفع حسن بیک بن علی بیک بن
قراعثمان حاکم آنجا رفت و انجا در دوازدهم ربیع اثانی سنه مذکوره
بقتل آمد و لشکر او پریشان شده از عراق و فارس و کرمان و آذربایجان بطلب
سلطان ابوسعید فرستادند و او آنان را قشلاق در مرو گرفته بود و چون
این خبر در بیست و سیوم جمادی الاول سنه مذکوره بمرو رسید امراء اوزبک
را از پیش بدین ممالک فرستاد و بر خود سلطان احمد خان را در ماوراء النهر
گذاشت و با لشکر در اخر جوت موافق آخر شعبان سنه مذکور بموضع
که قمر در برج عقرب بود از یورت قشلاق بیرون آمده متوجه عراق و آذربایجان

شد و قبل از وصول او امرا که از پیش رفته بودند تسخیر عراق کرده بودند سلطان
ابوسعید از عراق عبور نمود چون بمیانه رسید حسن علیشر میرزا جهانشاه بخدمت او
پیوست و از جانب حسن بیک مکرر ایلچی باردوی او مرآمدند و التماس صلح میکردند و
سلطان ابوسعید از غایت غرور قبول نمیکرد و سلطان ابوسعید از راه
اردبیل بقراباغ رفت و حسن بیک چون از صلح ناامید شد با سلطان ابوسعید
مخالفت نمود و راه مدافعت پیش گرفت تا در اردوی سلطان ابوسعید قحط
پدید آمد چنانچه گوسفند را از ده روز باز آسیان پادشاهی جو میخوردند و اردوی او پریشان شد
بعد ازان حسن بیک با امرای سلطان ابوسعید در حوالی اردو جنگ کرد و مظفر شد
سلطان ابوسعید خواست که معاودت نماید حسن بیک باپسران رسید و او سلا
در وقتیکه از اردو بیرون رفته بودند بگمر فشد و نزد حسن بیک آوردند حسن بیک
بعد از دو سه روز او را بدست یادگار محمد میرزا گرفته کوهرشاد بیگم داد تا بقصاص
کوهرشاد بیگ بکشت و این صورت در سنه ثلاث وسعین وثمانمایه روی نمود
و در تاریخ این واقعه گفته اند بیت قضا چو لشکر سلطان ابوسعید شکست
ز سمرقند که زیر ستاره دماه است بشیروان چو منزل بر د ماند برلب آب بمنزلی که
نه انجی مقام و نه راه است گذشته بود زماه رجب ده و شش روز قدر نوشت
که دشش زملک کوتاه است لطیفه ایست عجایب که لشکر او را از دن حسن زد و تاریخ
شیروان شاه است و علامه عالم مولانا جلال الدین هم در تاریخ او گفته است
سلطان ابوسعید که در فرخ وی چشم سپهر مرجوا نخواند بدهد الحق چو کوه نکشته نکشته
گر کشته بود تاریخ سال مقتل سلطان ابوسعید مدت سلطنتش هجده سال نقش اورا
مهتر محمود شاه که مقدم فراشان او بود در خدمت والده اش و میر عبدالکریم صدر بدر
خدمت حسن بیک بماوراالنهر نقل کردند حسن بیک ایشانرا بخرجرد والاق مدد نمود میرزا
سلطان احمد بن سلطان ابوسعید بعد از پدر قریب بیست و هفت سال
در ماوراالنهر پادشاهی کرد و در روز یکشنبه غره ذی قعده سنه تسع وتسعین
وثمانمایه هجری وفات یافت برادرش میرزا سلطان محمد که ارشد اولاد سلطان
سعید بود بجای او پادشاه شد و بعد از دو ماه در محرم سنه تسع مایه در
گذشت و بعد از امرزاده سلطان محمد پسر انش میرزا بایسنقر و میرزا سلطان
علی و میرزا مسعود چهار سال در امر سلطنت با یکدیگر منازعت و مخاصمت مینمودند
تا انکه میرزا بایسنقر از میرزا سلطانعلی منهزم شده و به قندهار نزد امیر خسروشاه
که از بزرگزیده گان پدرش میرزا سلطان محمد بود رفت و آن کافر نعمت غدار
در محرم سنه خمس وتسعمایه آن شاهزاده را بفرشهادت رسانید و میرزا سلطان
مسعود در خراسان بخدمت سلطان حسین میرزا رسید و بشرف مصاهرت

او مشرف شده و بعد ازان میل ماوراءالنهر و آنجا دو کرده نزد خسرو شاه رفت
و خسرو شاه او را میل در چشم کشیده کور کرد و بخراسان آمد و در اثنا شیبک خان
اوزبک قصد تسخیر ماوراءالنهر کرد و بخارا را بگرفت بعد ازان سمرقند را محاصره کرد و والده
میرزا سلطان علی زهره پیکی آغارا به نکاح خود نوید داد و میرزا سلطان علی به تحریک و ترغیب
مادرش بخدمت شیبک خان رسید و شیبک خان او را با مادرش بگشت و سمرقند
بگرفت و خواجه یحیی پسر خواجه عبید الله که نصب سلاطین بمشورت او منعقد و او اسط
محرم سنه ست و تسعمایه با اولاد بقتل آورد و بعد از مدتی اهل سمرقند و عبید شیبک خان
میرزا بابر بن عمر شیخ را بسمرقند آوردند و باغی شدند دیگر بار شیبک خان سمرقند را
حصار داد و میرزا بابر بگریخت و سمرقند مسخر شد و بعضی اکابر بقتل آمدند و ماوراءالنهر
شیبک خان را صاف شد و امیر خسرو شاه نیز در دست لشکر اوزبک بقتل رسید
و ولادت سلطان احمد میرزا در سنه خمس و خمسین و ثمانمایه بوده در دارالسلطنه سمرقند
و ولادت سلطان محمد میرزا در سنه سبع و خمسین و ثمانمایه روی نمود و او برادر عیانی
سلطان احمد میرزا بود بصفت شجاعت و مردانگی موصوف و بسخاوت معروف
بود و ولادت یونس خان در سنه ثمان عشر و ثمانمایه بوده و فاتش در سنه اثنین و تسعین
و ثمانمایه مهر نگار خانم دختر یونس خان که پادشاه مغلستان بود سلطان احمد میرزا تزویج نمود و بعد از
فوت سلطان احمد میرزا شاهبیک خان او را عقد نمود و او خاله بابر میرزا است
و چون در محاصره آخر که بابر پادشاه در سمرقند کرد و آخر بصلح انجامید و خانزاده بیگم
که همشیره میرزا بابر بود طلب نمود بابر پادشاه خانزاده بیگم را بعوض جان خود بوی داد و بلا مانع
بدر رفت شاهبیک خان مهر نگار خانم را طلاق داد و بواسطه انکه خاله خانزاده بیگم بود و
عقد درست نبود او را در عقد خود آورد و در بعضی تواریخ مسطور است که مهر نگار خانم که
دختر یونس خان است او را سلطان محمد بن سلطان ابوسعید تزویج کردند و از وی پسری
متولد شده میرزا خان نام و در بدخشان پادشاه بود و در تاریخ سنه عشر و تسعمایه بمرض
طاعون بمرد و پسرش سلیمان شاه میرزا در بدخشان بجای پدر پادشاه شد و مدتها پادشاه
انجا بود و در سنه سبع و تسعین و تسعمایه در دارالسلطنه لاهور از عالم سفر نمود از سلطان
ابوسعید پانزده فرزند مانده بعد باین ترتیب میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمد
میرزا سلطان مسعود و میرزا الغ بیگ و میرزا عمر شیخ و میرزا بابر و میرزا سلطان مراد و میرزا
سلطان خلیل و میرزا سلطان ولد و میرزا سلطان عمر و ازین یازده شاهزاده چهار نفر
بمرتبه سلطنت و پادشاهی رسیده اند ابوالفتح سلطان سعید خان غازی بن سلطان
احمد بن یونس خان است که اسم او مذکور شده که پادشاه مغلستان بود در ذی حجه سنه
تسع و ثلاثین و تسعمایه وفات یافت و ولادتش در مغلستان در سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه
بوده میرزا بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید کورکان و ولادت میرزا بابر در شش ماه

محرم سنه ثمان وثمانین وثمانمایه بوده است ایشان ظهیر الدین محمد است مولانا میرمرغینانی
که یکی از علماء متاخرین بعد نام ظهیر الدین محمد کرده اند و در زبان ظهیر الدین محمد بدشواری جاری
میشد بنابرین بابر نام نهادند و در خطبات ومناشیر ظهیر الدین محمد مینوشتند ثبت
میکردند و بابر پادشاه مشهور شد مادرش تقلق نگار خانم بنت یونس خان است
که پادشاه مغلستان بود و مدفن تقلق نگار خانم در کابل است و تقلق نگار خانم را
در شش صد و شصت و هشت میرزا عمر شیخ عقد کردند و دو داوند و میرزا عمر شیخ سه پسر دیگر
بعد سلطان نامر میرزا که پادشاه کابل و غزنی و آن حدود و نعمت و چون برادرش
بابر پادشاه از قندهار بکابل آمد سلطان نامر میرزا کابل را تسلیم نمود و در شهور سنه
احد و عشرین و تسعمایه سلطان نامر میرزا در غزنی از افراط شراب وفات یافت
و بابر پادشاه در شهور سنه سبع و عشر و تسعمایه بعد از انکه شیبک خان در سنه
ست عشر و تسعمایه در خراسان در محاربه با لشکر عالیحضرت پادشاه جهان شاه اسمعیل
بهادر خان متعدالله بغفرانه بقتل آمد بعد و امرای لشکر قزلباش بپادشاهی ماوراء النهر رسیده
عبید الله خان اوزبک بخارا را النهر آمد و سلطنت از دست میرزایان بیرون رفت و بعد ازین نسل امیر تیمور تا غایت که سنه ثمان و اربعین و تسعمایه است
کسی دیگر از ماوراء النهر سلطنت نکرده و حالا پادشاه ماوراء النهر در دست خانان اوزبک
است که احوال ایشان در باب ششم مذکور خواهد شد میرزا بابر بعد از سلطنت غزنی
و بلاد هند قناعت کرد و او را در مملکت مسالک هند فتوحات بسیار دست داد
و قریب سی و چهار سال در پادشاهی بماند و در سنه سبع و ثلاثین و تسعمایه وفات
یافت پدرش میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان ابو سعید در شعبان سنه تسع و تسعمایه ثمانمایه
بوده همایون پادشاه و کامران میرزا پسران میرزا بابر بن میرزا ابو سعید بن میرزا عمر شیخ
بعد از پدر بر جای او پادشاه شدند و معظم ممالک هند بتصرف ایشان در آمد و
پادشاهان عظیم الشان شدند و حالا مدت یازده سال است که پادشاهی قندهار
و غزنی و کابل و بسیاری از ممالک هند در تصرف ایشان است و درین دو سال
از شیر خان فاغش بدیشان رسیده و اکثر ممالک هند از دست ایشان بیرون
رفته و بعد از مراجعت همایون پادشاه از ایران و فوت شیر خان افغان و
برادرش چنانچه حقیقت آن در اکبر نامه و طبقات اکبری بتفصیل مسطور است در سنه
ستین و تسعمایه همایون پادشاه میرزا کامران را گرفت و نور چشمش ذایل کرد و ایشان
و مولانا شانی هروی در تاریخ قطع نور بصرش نظم کرده است هر که قدر نور چشم خود
نداند عاقبت بیشه تاریخ قطع نور چشمش نبشتر و در دهم و پنجم سنه اربع و ستین و تسعمایه
بوده سریر او را نصیب شده و در مکه معظمه وفات یافت و انجا مدفون است
و در تاریخ وفات پدرش گفته اند پادشاه هر که شهر بارانش بنده بود و

بنت یونس خان است
که پادشاه مغلستان بود

این بیت

خادم و منقاد چون وفای ندید در عالم رفت از عالم خراب‌آباد خرد از سال فوت او پرسید
گفت او را بهشت روزی باد مولانا حامد در ولادتش گفته است بیت اندر
شش محرم زاد آن شه مکرم تاریخ مولدش هم آمد شش محرم و در سنه احد و ستین و تسعمایه
همایون میرزا متوجه هند شد و اکثر هند به تصرف او در آمد و در سیزدهم ربیع الاول سنه
ثلاث و ستین و تسعمایه همایون پادشاه از زینه پایه بزیر افتاد و بجوار رحمت ایزدی
پیوست و چون قضیه در دهلی واقع شد هم در انجا مدفون شه و در تاریخ وفات او
مولانا قاسم کاهی که از مشاهیر است گفته بیت همایون پادشاه از بام افتاد که عبارت
از سنه ثلاث و ستین و تسعمایه است ولادتش در شهور سنه ثلاث و ستین و تسعمایه
است و لفظ پادشاه صف شکن نیز تاریخ است بیت همایون پادشاه ملک و معنی
ندارد کسی چو اوش هنر بام فضل و حق افتاد ناگه دران عمر عزیزش رفت سر از بام
پی تاریخ او گاهی رقم زد همایون پادشاه از بام افتاد میرزا بابکر محمد بن میرزا سلطان
محمد بن میرزا ابا بکر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور بعد از میرزا سلطان ابو سعید به
تقویت امیر کبیر ابو نصر حسن بیک بسلطنت خراسان نامزد شده و بعضی از امرای
چغتای و لشکر کشیده از قتل سلطان ابو سعید در قراباغ سرگردان شده بودند
و پیوستند و حسن بیک بسیاری از آق قویونلو همراه کرده او را بخراسان فرستاد
و او بعد از طی منازل در اواسط محرم سنه اربع و سبعین و ثمانمایه در استراباد نزول کرد
و قبل از وصول او بخراسان سلطان حسین میرزا بایقرا عمر شیخ بن امیر تیمور کورکان
در سلطنت خراسان تمکن یافته بود چون خبر نزول بابکا محمد باستراباد آمد در
نواحی بدقان میان ایشان در هشتم ربیع الثانی سنه مذکوره جنگ شد و بابکا محمد
میرزا منهزم گشت حسن بیک دیگر باره او را بلشکر مدد کرد و باز بخراسان فرستاد
درین نوبت بعضی از امرای سلطان حسین میرزا هرات را گذاشته بجانب میمند
و فاریاب رفت بابا محمد بغفلت هرچه تمامتر در محرم سنه خمس و سبعین و ثمانمایه
در هرات نزول کرد و بعیش و عشرت مشغول گشت و از کید و قصد دشمن قوی
غافل ماند سلطان حسین میرزا از موضع بابا آلچی از جده و مرغاب با هزار مرد یلغار
عظیم بر سر او شبخون آورد و در نصف شب چهارشنبه بیست و هفتم صفر مذکوره
او را در باغ زاغان بگرفت و بکشت و نسل میرزا شاهرخ را بقتل منقطع گشت و خراسان
بسلطان حسین میرزای بایقرا قرار گرفت و مولانا کمال الدین عبد الواسع در تاریخ
واقعه بابکا محمد میرزا فرموده است شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر از
سال شهادتش ده باز خبر سلطان حسین میرزا بایقرا ابن میرزا عمر شیخ بن امیر
تیمور پادشاه صاحب قران و او پادشاه صاحب دولت و اقبال است
از سلطنت و عمر دراز بهره مند بعد و در اعانت علما و تقویت فضلا بقدیم

الفو

مرجع و طلبهٔ علوم و مدرسین از ابتدای سلطنت تا اشتهار عهد او از دور و طایف و منتهها
بافتند و حبت ایشان در شهر هرات مدرسه ساخته و عمارتی پرداخته که نظیر آن
در ایران و توران نیست و در زمان او ده هزار طلاب علم در شهر هرات
جمع آمده بودند و معاش ایشان از انعام پادشاه و امرا میگذشت و خراسان
در دور او بنوعی معمور و آبادان شده بود که هرگز مثل آن نبوده و در شهر هرات
باغ جهان که او را باغ مراد نیز گویند از متحدثات اوست و در آنجا خانهای پرنگار
و قصرهای زرنگار بنا کرده و شعرای نامدار در توصیف و تعریف آن عمارات
اشعار زیبا و قصاید غرّا به نظم درآورده اند و یکی از شعرا حبت آن عمارات
گفته است بیت این عمارت گر خجسته گشت از و چشم صورت گران چین و
خطا هست بانی و سال تاریخش شاه سلطان حسین بایقرا و چون پادشاه
عمارت دوست بود امرای او هم عمارت کردند و هریک سراهای خوب و منزلهای
مرغوب ساختند و در زمان او مولانا شیخ حسین در هرات مدرسی
محتشم بوده و فاتش در شهور سنه ثمان و ثمانمایه و ثمانمایه وقوع یافت و این
مصراع بر طریق معما در تاریخ او گفته اند مصراع محراب دین و دانش و دولت نگون
شده و جناب امیر نظام الدین علیشیر که مقدم امرا و مطاع پادشاه بود بنسبت
بسلطنت حسین میرزا بسمت قدمت خدمت موصوف بود و جمیع
امرا و اکابر و افاضل و اعالی و اعیان خراسان قریب سی و سه سال با او
در مقام اطاعت و انقیاد بودند و آنقدر مساجد و مدارس و رباط و خوانق
و بقاع الخیر در بلاد و صحاری و براری خراسان باتمام رسانیده که زبان قلم
از شرح و بیان آن عاجز است و بسیاری از علما و فضلا و شعرا تصنیفات
از نظم و نثر بنام او کرده اند و از موایده احسان او محظوظ و بهره مند گشته اند ولادت
امیر علیشیر در سنه اربع و اربعین و ثمانمایه بوده و در تاریخ وفات گفته اند
بیت مرشد دین پرور علیشیر آنکه بود عقل و رایش دین و دولت را پناه
در هدایت هادی راه هدی در ولایت والی دین آگه عاقبت زین تنگنا
آمد به تنگ شد سوی فردوس با صد عز و جاه در جنان پرسید از تاریخ فوت
گفت رضوانش ولایت انتباه بود آن میر بلند قدر عالی همت چون
کرد ازین جهان بجنت رحلت ارسال وفات و جای او پرسیدم دادند جواب
من که جنت جنت و مولانا صاحب در مرثیهٔ میر علیشیر گفته از مصرع اول تاریخ
ولادت و از مصرع ثانی تاریخ وفات بیت ای فلک پیداد و بیرحم بدان
کرده وی اجل ملک جهان را نیز ویران کرده و چون بیان بزرگی و حشمت او بر
علو شان و سمو مکان میرزا سلطان حسین داشت بنابراین احوال او را خلال احوال

احوال سلطان حسین میرزا ذکر کردیم ولادت سلطان حسین میرزا در محرم سنه اثنی و اربعین و ثمانمایه بوده در شهر هرات و چون هشت از عمرش گذشت پدرش میرزا منصور در شهور سنه تسع و اربعین و ثمانمایه وفات کرد نسب او از جانب مادر او فیروزه بیگم دختر سلطان حسین بن امیر محمد بن امیر موسی است و سلطان حسین که جدّ مادری اوست دختر زاده امیر تیمور صاحب قران است و میرزا سلطان حسین باسم جدّ مادری موسوم گشته و وفات فیروزه بیگم در چهاردهم محرم الحرام سنه اربع وسبعین و ثمانمایه بوده اما سلطان حسین بن امیر محمد بن امیر موسی بسیار فتنه انگیز و سفاک و ناعاقبت اندیش بود در زمان حضرت امیر بزرگ امیر تیمور نسبت بامیر بزرگ در پرسش شام مخالفت از وظاهر شد و بعد از وفات امیر بزرگ فتنها کرد تا انکه میرزا شاهرخ که در مراعات صله رحیم آنی بود در باب دفع فتنه او را فی بقتل او شد و در سنه ثمان و ثمانمایه در هرات امر کرد تا امیر ابو شیروان برلاس در بیرون دروازه عراق او را بقتل رسانید و اثر فتنه او منطفی گشت رحمة کریم ملک سرانگذه به سلطان حسین دختر زاده حضرت صاحب قران است و مادرش آکه بیگی بود و پدرش محمد بیک بن امیر موسی که از نسل قوم تایجوت بود و فیروزه بیگم مادر او تعلق سلطان بیگم است و او دختر میرزا میرانشاه است و قتلغ سلطان بیگم مادر شاه او زن سلطان است که دختر سیورغمش خان بن دانشمند خان بن قیدو خان بن نوروخان بن اکدای خان است القصه سلطان حسین میرزا در ابتدای جوانی بعضی اوقات در ماوراالنهر خدمت میرزا سلطان ابو سعید بخته و در بعضی دیگر از زمان در ملازمت میرزا بابر بن میرزا بایسنقر در خراسان بسر برده و ده تومان کبکی جهت او علوفه تعیین کرده بودند تا در سنه احدی وستین و ثمانمایه که میرزا بابر وفات یافت و خراسان بهم در آمد و میرزا شاه محمد پسر میرزا بابر و میرزا ابراهیم پسر میرزا علاء الدوله باهم در افتادند و از جانب ماوراالنهر میرزا سلطان ابو سعید درین سال قصد خراسان کرده به بلخ آمد و از بلخ بهرات آمد و باز بهرات معاودت به بلخ کرد و از جانب عراق میرزا جهانشاه طمع در خراسان کرده در آخر ذی حجه سنه مذکوره بجدود استراباد آمد و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمد از و منفرق گشته و از هر طرف فتنه بر خواست چنانکه مکرر مذکور شده سلطان حسین میرزا در مرو آغاز سرکشی کرد و با حسین بیک سعدلو که میرزا جهانشاه او را حکومت استراباد داده بود در اوایل شهر ذیحجه سنه اثنی وستین و ثمانمایه در موضع قشلاق دوبن جنگ کرد و او را بکشت و استراباد بگرفت و چون خراسان بر میرزا سلطان ابو سعید قرار گرفت سلطان حسین میرزا در مدت ده سال همیشه با او یاغی بود و هر وقت که فرصت می یافت

بمیان الکاء او در مرآمد و هر گاه که لشکر ازبک بدفع او میفرستادند ببیابانها میرفت
و قزاق شده بعد چون خبر فوت میرزا سلطان ابوسعید در حدود دابپورد بدو رسید
بعضی امرا را از طریق نیشابور و مشهد بهرات فرستاد و خود بمرو رفت و از انجا بهرات آمد و در
روز جمعه عاشر ماه رمضان سنه ثلاث وسبعین وثمانمایه بر تخت نشست و در ابتدای
سلطنتش میرزا بابا کی محمد بتقویت حسین بیک با او در امر سلطنت خراسان منازعت
کرد و بقتل رسید چنانکه گذشت و سلطان حسین میرزا در سلطنت مستقل شد و
بعد ازین هرکس در کار خراسان با او مخالفت نمود مغلوب گشت و در آخر عهد پادشاهان
اوزبک سلطنت ماوراءالنهر از تصرف اولاد میرزا سلطان ابوسعید بیرون آوردند
و طمع در خراسان داشتند سلطان حسین میرزا در سنه احدی وعشر و تسعمایه
بقصد دفع ایشان از هرات بیرون رفت چون چند مرحله قطع کرد اجلش در رسید
و در آخر روز سه شنبه بعد از غروب آفتاب شانزدهم دیگر سنه احدی عشر و تسعمایه
در موضع بابا آلهی که از توابع باغ نیس است در حوالی پل مایان که بر آب مرغاب بسته اند
وفات یافت و بعد از چهار روز نعشش او را بهرات آوردند و در گنبدی که جهت
مقبره خود ساخته بود دفن کردند و این قطعه در تاریخ وفات او گفته اند بیت
شهنشاه جم جاه سلطان حسین کرامت عدالت بگردون رساند چو ملک جهان را
بقا ندید جنبت سوی ملک جاوید راند کس جست تاریخ فوتش زمن بگفتم شهنشاه
عادل نماند و در زمان سلطان حسین میرزا وفات مولانا شمس الدین محمد المشهور
ببلاذاده بن ملا عثمان در ربیع الاول سنه احد وتسعین ماه در شهر هرات وقوع یافته
و سلطان سی و شش سال و چهار ماه در تمام خراسان پادشاهی کرده بعد و هفتاد
سال عمر داشت و در زمان سلطنت خود قریب بیست سال مغلوج بود
و قدرت بر فشار و سواری نداشت و همیشه چهار کس او را در تخت روان
براه میبردند کودک طبع بود و همیشه بیازی قوچ و کبوتر و خروس میل تمام داشت
و بهر جا که میرفت قفسهای پر از کبوتر همراه میبردند و در شهر هرات او را در تخت
روان بمعرکه های مردم بتفرج میبردند از پسران او چهارده کس بنام یافته ایم
بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا احوال این هر دو مذکور خواهد شد کبک میرزا
ابوالمحسن میرزا فریدون حسین میرزا محمد قاسم میرزا در جنگ اوزبک کشته شد
شاه غریب میرزا حیدر میرزا ابراهیم حسین میرزا ابن حسین میرزا محمد معصوم میرزا
فرخ حسین میرزا اینها اکثر در زمان پدر و بعضی از فوت پدر وفات یافته اند
بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا پسران سلطان حسین میرزا بعد از فوت پدر
بشهر هرات آمدند و بشرکت بر سلطنت نشستند و چون یکی از دولت
ایشان گذشت شاهبیک خان پادشاه اوزبک از ماوراءالنهر بخراسان آمد

و با ایشان جنگ کرده ایشان را روز جمعه در باغ نیس در میان موضع مرگ در رباط
امیر علیشیر در هشتم محرم سنه ثلث عشر و تسعمائه منهزم ساخت میرزا بدیع الزمان فرار نموده
یکشب در بیرون شهر هرات بعد و از انجا بطرف قندهار رفته و بجانب ترشیز
معاودت کرده و در انجا با امرای او زبک جنگ کرده شکسته یافته بعراق آمد
و بشرف پای بوس نواب کامیاب حضرت اعلی پادشاه جهان وارث ملک
سلیمان ابو المظفر شاه اسماعیل بهادر خان انار الله برهانه مشرف گشت و بموجب
حکم همایون او را در شب غازان تبریز منزل دادند و هر روز یکهزار دینار رحبت
اخراجات او تعیین کردند مدت هفت سال در تبریز بعد و در سنه عشرین و تسعمائه
که سلطان سلیم پادشاه روم به تبریز آمد او را همراه خود بروم برد و او در روم وفات
یافت و مظفر حسین میرزا به استرابادگریخت و در انجا در سنه ثلاث عشر و تسعمائه بعالم
آخرت رحلت نمود میرزا عمر بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور هر چند بیان احوال او
و برادرش بر بیان احوال سایر احفاد امیر تیمور مقدم بود اما بنا بر ارتباط سلطنت
قراقوینلو باحوال او برادرش میرزا ابابکر تا حین آن به سیاق تاریخ اولی و انسب نمود القصه
در نوبت آخر که امیر تیمور ما وراء النهر آمد در سنه اثنی و ثمانمائه میرزا عمر را در ما وراء النهر حکومت
داد و او مدت سه سال بحکومت آنجا مشغول بود و چون امیر تیمور از سفر شام و روم
باذربایجان مراجعت فرمود و در قراباغ قشلاق کرفت میرزا عمر سلاز ما وراء النهر بقراباغ
طلب کرد و حکومت آذربایجان تا سرحد روم و شام بدو تفویض فرمود و حکام فارس
و عراق را تابع او ساخت که بیار و یاق او حاضر شوند و حکومت عراق عرب
به برادرش میرزا ابابکر ارزانی داشت و میرزا میرانشاه سلاباو به بغداد فرستاد
بعد ازین بدو سال و نیم چون خبر فوت امیر تیمور در تبریز بمیرزا عمر رسید سلطنت
آنجا را باسم خود کرد و میرزا ابابکر را از عراق عرب نزد خود طلب فرمود و چون
میرزا ابابکر در اردوی میرزا عمر نزول کرد او را بکرفت و در قلعه سلطانیه بند کرد
و بعد از چند روز کس تعیین کرده بسلطانیه فرستاد تا انجا او را بقتل رسانند
چون اشخاص بدان خانه که میرزا ابابکر در انجا محبوس بود در آمد میرزا ابابکر پیش دستی کرده
آن شخص را با دو کس دیگر بقتل رسانید و از بند بیرون آمده قلعه شش را فرو گرفت.
و این صورت در محرم سنه ثمان و ثمانمائه واقع شد و درین وقت میرزا میرانشاه بخراسان
رفته در کمالبوشش بود میرزا ابابکر از سلطانیه بخراسان نزد پدر رفت و میرزا عمر از
تبریز بسلطانیه آمد بعد ازین میرزا ابوبکر پدر را برداشته روی بعراق آمد و چون
بشهریار آمدند لشکر فوج فوج بدو ملحق میشدند و میرزا عمر درین وقت در آذربایجان
بود و میرزا ابوبکر از شهریار بسلطانیه رفت جمعی که انجا بودند قلعه تسلیم کردند و لشکر
بسیار بر و جمع شدند و آهنگ جنگ میرزا عمر کردند و متوجه آذربایجان شدند

و اکثر امرای میرزا عمر از [illegible] دی کردان شده نزد میرزا ابابکر آمدند و میرزا عمر قوت مقابله
میرزا ابابکر نماند و بطرف عراق و فارس نزد میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر
پسران میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان از جانب میرزا شاهرخ حکومت آن ممالک متعلق بدیشان
داشت رفت و از ایشان استمداد نمود و میرزا ابابکر در آخر جمادی الاول سنه مذکوره
به تبریز رفت و بر تخت نشست پس ازین میرزا عمر با تفاق اولاد میرزا عمر شیخ و لشکرهای
عراق و فارس بقصد میرزا ابابکر بجبود در کزین آمدند و میرزا ابابکر نیز با لشکرهای آذربایجان
برابر رفت و در موضع جریزه با یکدیگر جنگ سخت کردند چنانکه چهار هزار سوار و پیاده
درین جنگ کشته شدند و میرزا ابابکر غالب آمد و میرزا عمر از میرزا ابابکر منهزم شده
و بخراسان رفت میرزا شاهرخ او را اعزاز و اکرام و احترام نموده ملک استراباد
و مازندران بدو شفقت فرمود و چون در اخلاقت کرفت با میرزا شاهرخ باغی شد
و روز دوشنبه تاسع ذی قعده سنه تسع و ثمانمائه در حدود دجام با او جنگ کرد
و شکست یافت و بطرف مرغاب کریخت و میخواست که بسر قند نزد برادر خود خلیل
سلطان رود و زخم تیری داشت دار و غلمان انکدو او را کرفته نزد میرزا شاهرخ
فرستادند میرزا شاهرخ طبیب و جراح تعیین کرده حکم فرمود که او را بهرات
برند و علاج کنند چون میرزا عمر را بتقوز رباط آوردند وفات یافت و در بیست و
پنجم ذی قعده سنه مذکوره او را در پهلوی مولانا فخر الدین دفن کردند میرزا ابابکر
بن میرانشاه بن امیر تیمور بعد از هزیمت برادرش میرزا عمر در آذربایجان بر تخت
سلطنت نشست مردی متهور و شجاع بود و در میان اولاد و احفاد امیر تیمور به
شمشیر او سی پنجم قرا یوسف بن قرا محمد ترکمان که در ان ایام از مصر کریخته بکنار
آب فرات کریورت اصلی ایشان بود آمده بود میرزا ابابکر دو بار با او جنگ کرد
و هر دو بار مغلوب کشت و در نوبت دوم پدرش میرزا میرانشاه درین جنگ
دست غلامی کشته شد و این صورت در بیست و چهارم ذی قعده سنه عشر و ثمانمائه
روی نمود بعد ازین آذربایجان از تصرف میرزا ابابکر بیرون رفت و قرا یوسف
بر آن ولایت مستولی شد و میرزا ابابکر بکرمان رفت حاکم کرمان سلطان اویس پسر
مراد و کوپرلاس از جمله امرای امیر تیمور کورکان بود و بفرمان امیر تیمور مدت مدید
حکومت کرمان بدو تعلق داشت با او مخالفت کرده بسیستان افتاد و از سیستان
باز معاودت بکرمان فرمود و در حدود دهبرت با سلطان اویس جنگ کرد و
کشته شد و این واقعه در آخر رجب یا اوایل شعبان سنه احدی عشر و ثمانمائه دست
داد باب پنجم در ذکر پادشاهان ترکمان قراقوینلو و اق قوینلو و آن دو
فصل است فصل اول در ذکر قراقوینلو سلاطین ایشان بارانی لقب دارند مدت
سلطنتشان شصت و سه سال اول قرا یوسف بن قرا محمد از امرای سلطان احمد

ایلکانی بعقد و دختر خود را در حبالهٔ نکاح سلطان احمد بن اویس در آورد و سرداری الوس قراونلو
بدو تعلق داشت و جد او بهرام خواجه که بعد از وفات سلطان اویس بر موصل
و دیار بکر استیلا یافت و حکومت یافته بود در سنهٔ اثنین و ثمانین و سبعمایه در گذشت و قرا
محمد در سنهٔ اثنین و تسعین و سبعمایه در شام بقتل آمد و قرا یوسف در زمان امیر تیمور
همیشه با او باغی گری میکرد و در وقتی که امیر تیمور در روم بود بر عراق عرب مستولی
و سلطان احمد ایلکانی را از آنجا بیرون کرد چون امیر تیمور از روم بآذربایجان
آمد عراق عرب را به پیرداخته خضر میرزا را بآنجا فرستاد و او را بدفع قرا یوسف ببغداد
فرستاد و حکم کرد که فرزندزاده دیگرش میرزا رستم بن عمر شیخ نیز از حدود همدان
بمدد میرزا ابابکر بعراق عرب رود و ایشان در زیر حلهٔ بقرا یوسف رسیدند و
با او جنگ کردند و برادرش یار علی را بکشتند و قرا یوسف از ایشان منهزم گشته
بمصر گریخت بپادشاه مصر او را با سلطان احمد ایلکانی بموجب حکم امیر تیمور بگرفت
و بند کرد قرا یوسف را در آنجا پسری شد پیر بداق نام کرد و سلطان احمد
آن پسر را بفرزندی خود قبول کرد و بعد ازان چون خبر فوت امیر تیمور بمصر رسید
قرا یوسف را از بند بیرون آوردند و تربیت کردند و هزار سوار ترکمان که با او
بمصر رفته بودند بر و جمع شدند و او در آنجا از مصریان گریخته تا کنار آب فرات صدود
هشتاد جنگ با مستحفظان طرق و امرای سرحدها کرد و در هر معارک غالب آمد
و در آن راهها او و نوکرانش هر چه دیدند غارت کردند و چون بدیار بکر رسیدند
خویشان و بنی اعمام بدو پیوستند و قلعهٔ اونیک در تصرف آورد و در غرهٔ جمادی الاولی
سنهٔ تسع و ثمانمایه در حوالی نخجوان با میرزا ابابکر بن میرزا میرانشاه مصاف داد او را
شکست و به تبریز آمد و در بیست و چهارم ذی قعده سنهٔ عشر و ثمانمایه امیرزاده
ابابکر بار دیگر در حدود تبریز با قرا یوسف محاربه کرد و مغلوب شده و پدرش
میرزا میرانشاه در ین جنگ بقتل رسید چنانچه گذشت و بعد ازین قرا یوسف
محاربه کرد و مغلوب شده و پدرش میرزا میرانشاه استیلای تمام یافت و پرخود
پیر بداق را بحکم آنکه سلطان احمد او را پسر خوانده بود بسلطنت نصب کرد و بر
تخت زرین نشاند و نوکرد از بحمدت پیش او قیام نمود و بر صدر فرمان
چنین نوشتند که سلطان پیر بداق پر لیغدیر بن ابو نصر یوسف بهادر نویان
سیوز و تمام آذربایجان در ضبط در آورد و بعد ازان متوجه دیار بکر شد
و قرا عثمان پایندری را که حاکم آنجا بود منهزم ساخت و در سنهٔ ثلاث
عشر و ثمانمایه با سلطان احمد ایلکانی در تبریز جنگ کرد و او را بگرفت و در
بیست ربیع الآخر بکشت و عراق عرب نیز در تصرف گرفت و به پسر خود شاه
محمد داد و یکبار دیگر بر سر قرا عثمان رفت و قلعهٔ ارزنی را مدتی محاصره کرد

وعاقبت قرا عثمان با او در مقام متزلزل شده التماس صلح کرد و قرا یوسف
بازگشت و در سنه خمس وعشر و ثمانمایه با امیر ابراهیم شیروانی و کشته بل ملک
کرجستان مصاف کرد و شیخ ابراهیم را با برادر و امرا بگرفت و کشته بل سلا
باجمیع اقوام بگشت و شیخ ابراهیم را به تبریز آورد و خون بها بستد و آزاد کرد
و بشیروان با سر پادشاهی فرستاد و شیخ بعد ازین پنجاه دیگر در شیروان پادشاه
بعد و در سنه عشرین و ثمانمایه بجوار رحمت حق تعالی پیوست و او پادشاه عاقل
کامل تاج بخش بعد مدت ملک او بیست و پنجاه و مدت عمرش شصت و هفت
سال بعد و در سنه ست عشر و ثمانمایه ولادت مولانا عبد الرزاق مورخ
سمرقندی وقوع یافته و در سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه در ماه جمادی الآخر روی
بعالم آخرت آورد و این واقعه در شهر هرات روی نمود و بعد از شیخ ابراهیم
پسرش امیر خلیل بجای پدر پادشاه شیروان شد و مدت چهل و هشت سال در
پادشاهی بماند و در سنه ثمان وستین و ثمانمایه وفات یافت و ولادت او روز یک
شنبه بیست و چهار رجب سنه ست و اربعین و قبل سنه خمس و اربعین و سبعمایه
بعد و قرا یوسف در ست عشر و ثمانمایه متوجه عراق شده و بجهت عارضه از همدان
بازگشت و سلطانیه و قزوین و طارم و ساوه بگرفت و در سنه اثنی و عشرین و
ثمانمایه بحلب و عناب رفت و در سنه ثلاث و عشرین و ثمانمایه میرزا شاهرخ از
خراسان متوجه او شد قرا یوسف نیز استقبال نمود و در او جان در روز پنجشنبه
هفتم ذی قعده سنه مذکوره بمرگ طبیعی نماند و هیچکس به تکفین و تجهیز او نپرداخت
و فرزندان او هیچکدام در آن حال حاضر نبودند و لشکرش متفرق گشتند و خزانه اش
را غارت کردند و هیچکس را فرصت نشد که او را دفن کند و او را در همان خرگاه
که مرده بود بر بالای کت بگذاشته آحاد الناس و تراکمه غارت کردند و جامها
از تن او بیرون کشیدند و بر طبع حلق طلاکه در گوشش داشت گوششش ببریدند و او را
از کت برهنه بر روی زمین انداخته و دو شبانروز بدین حال افتاده بعد بعد از ان
اختا جیان او را بطرف ارجیس بردند در مرقد آباو اجداد او دفن کردند
و یکی از شعرا در تاریخ او گفته است وفات میرزا یوسف شاه تبریز کتابت
شد بتاریخ کتابت مدت سلطنت او چهارده سال و کری و مدت عمرش
بروایت صاحب تاریخ جعفری شصت و پنج سال و او بغایت بهادر
و دلیر بود و در معارک فیروز آمدی و در خزاین او مال جمع نشدی و بذل کردی
قرا یوسف شش پسر داشت پیر بداق خان قرا یوسف او را به سلطنت نصب
کرده بعد و در زمان حیات پدر در گذشت و بعد ازان قرا یوسف سلطنت
باسم خود کرد و امیر اسکندر و میرزا جهانشاه احوال ایشان مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

امیرشاه محمد مدت دو سال بر استقلال حاکم عراق بعد [illegible] سنه ست
وثلاثین وثمانمایه برادرش امیر اسبان بغداد را از دست او بیرون برد شاه محمد
کرخینه از بغداد بیرون رفت و بموصل رسیده موصل و اربل را مسخر کرد و بعد از
آن بطرف بغداد عزم کرده بعقوبت و غارت فرهود و بدرنگ آمد و قصد سنجان
داشت و محمد سنجان بر دست امیرجاجه همدانی بقتل رسید و در روز شنبه
پنجم دیحجه سنه سبع وثلاثین وثمانمایه امیر اسبان بعد از اخراج شاه محمد دوازده سال
حاکم بغداد بوده در بعضی کتاب بجای امرا اسبان اصفهان یک نوشته اند و در روز سه
شنبه ثامن عشر ذی قعده سنه ثمان واربعین وثمانمایه برحمت ایزدی پیوست
قران نخستین در سرطان بود امیرابوسعید بر دست برادرش امیر اسکندر بقتل رسید
و در روز پنجشنبه بیست وچهارم ذیحجه الحرام سنه اثنی وعشرین وثمانمایه خواجه محمد پارسا
در مدینه طیبه بعد از معاودت از زیارت مکه معظمه بجوار رحمت حق تعالی پیوست
و در جوار قبه شریفه امیرالمومنین حسن علیه الصلوة والسلام مدفون شد در شب
جمعه امیر اسکندر بن قرایوسف بغایت متهور و دلیر و شجاع بود و در طایفه
قراقویونلوس شجاعت او بحدی اتمام دولتش منزل بود بعد از فوت پدر پیش
لشکر قراقویونلو برو رجوع شدند و او را در روز دوشنبه بیست وهفتم رجب
سنه اربع وعشرین وثمانمایه در حدود داشکر بموضعی که آنرا نخش خوانند
بایرزاشاه رخ مصاف داد و سپاه طرفین دو روز آتش قتال وجدال میان
ایشان اشتعال داشت و در شب پاس سیم اشتد و روز بر سر
کوشش و آویزش می رفت و در روز سیوم میرزا اسکندر منهزم گشت و بحدود
فرات گریخت و چون میرزاشاه رخ بعد از فتح بر خراسان مراجعت فرمود
امیر اسکندر به تبریز آمد و بر تخت نشست و بر آذربایجان مستولی شد
و در سنه اسبع وعشرین وثمانمایه امیر شمس الدین ملک کردستان از اردبیل
بگشت و در سنه ثمان وعشرین وثمانمایه امیر شمس الدین ملک اخلاق را
بقتل رسانید و در سنه ثلاثین وثمانمایه سلطان احمد کرد را بقتل رسانید
و در سنه احدی وثلاثین وثمانمایه ببرزوان رفت و در شماخی خرابی بسیار
کرد و در سنه اثنی وثلاثین سلطانیه را از تصرف مردم میرزاشاه رخ
بیرون برد و در همین سال میرزاشاه رخ نوبت رویم بقصد دفع وقمع
او باذربایجان آمد و در روز شنبه هفدهم ذی حجه سنه مذکوره در ظاهر سلماس
با امیر اسکندر و میرزا جهانشاه جنگ کرد و بین العسکرین دو روز جدال وقتال
بعد امیر اسکندر درین نبرد دست بردی کرد که دیگر متمثل آن در آینه خیال
متصور نخواهد بود و در آخر چون طاقتش نماند بجانب روم فرار نمود و چون میرزا

شاهرخ بخراسان رفت در سنه اربع وثلاثین وثمانمایه باز امیر اسکندر آذربایجان
را در ضبط آورد و یکی از طرفای خراسان گفته است سکندر لشکر مارا زدو
جبت رشه مملکت بگرفت و بگرفت و تاریخ این واقعه عظما از مضمون این نظم بوضوح
می پیوندد اسکندر ترکمان چو چنین ور زید داری جهان سرای او واجب دید
از تتبع ابوالفتح چو بگرفت بجنگ تاریخ شد از قد را بوالفتح پدید امیر اسکندر برادر خود
امیر ابوسعید را که از جانب میرزا شاهرخ بایالت آذربایجان منصوب شده بود
بقتل آورد و در سنه سبع وثلاثین وثمانمایه بار دیگر بشیروان رفت ونهب وغارت
و قتل کرد و در دویم ربیع الثانی سنه ثمان وثلاثین وثمانمایه میرزا شاهرخ باز بجهت
دفع او از خراسان متوجه آذربایجان شد چون بری رسید میرزا جهانشاه برادر میرزا
اسکندر در منتصف ماه ذی حجه سنه مذکوره بخدمت میرزا شاهرخ پیوست و
بعنایت واعزاز مفتخر گشت و هم درین سال سید حسین اخلاطی در شهر مقر بعالم
آخرت خرامید و میرزاده شاه علی ولد امیرشاه محمد بن قرا یوسف و امیرزاده
بایزید بدانلو که از عظمای امرای ترکمان بود بمیرزا شاهرخ ملحق شدند و میرزا شاهرخ بجانب
آذربایجان نهضت فرمود امیر اسکندر این نوبت قوت مقاتله ندانسته فرار کرده
آذربایجان بگذاشت و در وقت گریز قراعثمان بایندری را که سر راه بدو گرفته
بودند در حدود ارزروم بکشت و این صورت در سنه تسع وثلاثین وثمانمایه وقوع
یافت میرزا شاهرخ بآذربایجان آمد و سلطنت آن مملکت را تا سرحد شام و روم میرزا
جهانشاه تفویض فرمود و نشان همایون بمهر آل تغا ارزانی داشت چون میرزا شاهرخ در
اوایل سنه اربعین وثمانمایه بخراسان معاودت فرمود امیر اسکندر از روم مراجعت نموده
در صوفیان تبریز با میرزا جهانشاه جنگ کرد و شکست یافت و بقلعه النجق گریخت
ومحصور شده و در انجا در شب یکشنبه پنجم شوال سنه احدی واربعین وثمانمایه
بر دست برخی قبادکه یکی از محبان پدر مساة خان سلطان ملقب بلیلا نظری
داشت بقتل آمد مدت سلطنتش شانزده سال بود میرزا جهانشاه بن قرایوسف
بن قرامحمد در شهور سنه تسع وثلاثین وثمانمایه بحکم میرزا شاهرخ حکومت آذربایجان
بدو تعلق گرفت و روز بروز بر دولت وحکومت او تزاید پذیرفت برادرش امیر
اسکندر با او جنگ کرد و منهزم شد و در قلعه النجق بدست پسرش کشته شد
چنانچه گذشت و میرزا جهانشاه پسرش را بقصاص پدر بکشت و مملکت میرزا جهانشاه
را صافی شد و او در سنه اربع واربعین وثمانمایه بقرای گرجستان رفت
وفتح کرد و بعد از فوت برادرش امیر اسپان بمدتی عراق عرب نیز بدست آورد
و صورت فتح بغداد میرزا جهانشاه را بر سبیل اجمال چنان بود که چون میرزا
اسپان در ذی قعده سنه ثمان واربعین وثمانمایه وفات یافت امرای بغداد پرش

فولاد را بسلطنت نصب کردند و در عراق عرب رسید اشوب بعضی
چون احوال عراق عرب بمیرزا جهانشاه رسید با لشکر بسیار بدر عراق آمد
و مدت شش ماه بغداد محصور بود تا انکه بعضی امرای بغداد بجانب میرزا
جهانشاه میل کردند و لشکر او را بشهر آوردند و درین واقعه مردم میرزا جهانشاه
زیاده از ده هزار کس از سپاهی و رعیت بقتل آوردند بعد از فوت میرزا
سلطان محمد بن میرزا بایسنقر در سنه ست و خمسین و ثمانمایه بر عراق عجم مستولی
و مردم اصفهان را در سنه سبع و خمسین و ثمانمایه بقتل آورد و مجموع قلاع و
حصون بلاد عراق را خراب ساخت و فارس و کرمان نیز در تصرف گرفت
و در آخر سنه احدی و ستین و ثمانمایه که میرزا با بر در آن سال وفات یافت بعد
چنانچه سابق در احوال سلطان ابو سعید میرزا ایراد یافته بعزم تسخیر خراسان
از راه عقبه صندوق شکن متوجه جرجان شد و در روز سه شنبه بیست و پنجم
محرم سنه اثنی و ستین و ثمانمایه با میرزا ابراهیم پسر میرزا علاء الدوله در یک
فرسخی استراباد جنگ و منازعه و بسیاری از امرا و امیرزاده گان جغتای
درین جنگ کشته شدند و میرزا جهانشاه به استقلال تمام بخراسان در آمد و
در پانزدهم شعبان سنه مذکوره در شهر هرات نزول فرمود و قریب
شش ماه باستقلال در آن حدود توقف کرد و در انجا میرزا علاء الدوله بن
میرزا بایسنقر در روز عید الضحی سنه مذکوره بحمد متش رسید و احترام یافت بعد
ازین میرزا سلطان ابو سعید از بلخ متوجه او شد و خبر بمیرزا جهانشاه رسید
کر پیرش حسن علی کرد در قلعه باکویه آذربایجان محبوس بود بیرون آمده و تبریز
را گرفته یاغی شد بنابرین میرزا جهانشاه با سلطان ابو سعید صلح کرده
خراسان بر و مسلم داشت و در اوایل صفر سنه ثلث و ستین و ثمانمایه
بعراق مراجعت نمود هر روز دوازده فرسنگ کوچ میکرد و لشکرش
در ان راه بهر جا که رسیدند از اباد انی اثری نگذاشتند درین سفر بیست
هزار رشته و ده هزار راس اسب و استر در راهها مردند و میرزا جهانشاه چون
بملک خود آمد حسن علی را گرفته محبوس ساخت و بعد از مدتی از قلمرو
خود اخراج کرد و پسر دیگرش پیر بداق را که مملکت فارس بدو داده بود و او
پسندیده معاشی نمیکرد در سنه اربع و ستین و ثمانمایه از انجا اخراج کرد و به
بغداد فرستاد و چون همچنان عقوق مرتفع و حقوق رعایت نمیکرد میرزا جهانشاه
در سنه تسع و ستین و ثمانمایه متوجه بغداد شد و پیر بداق را محاصره کرد و مدت
یکسال بر در بغداد بنشست مردم در میانه سخن از صلح گفتند و پیر بداق
در بغداد بگذشت و برادرش محمد میرزا المنصور میرزا جهانشاه در صباح یکشنبه

دویم ذی قعده سنه ست و ثمانین و ثمانمایه بر سر او رفت و او غافل نشسته و بصلح آمدن
کشته او را بکشت و میرزا جهانشاه به تبریز آمد و شوکت و عظمت او بمرتبه
اعلی رسیده بود به نوعی که پیلان او را هرگز عشر آن در خیال نمی آمد و تمام
ملک عراق عرب و عجم و کرمان و فارس و سواحل دریای عمان و آذربایجان
تا سر حد روم و شام در زیر نگین او بود بعد ازین دولت او روی در
انحطاط نهاده آورده اند که چون خبر کشته شدن میرزا اسپر بداق در دیار بکر حسن بیک
شنید از روی بهجت و سرور دستهای خود را برای رقص برافشاند و
این لفظ بر زبان آورد دشنم او کی ایکن یعنی او اوغلی ایکمیش یعنی پدرش اولدی یعنی دشمنم
دو تا بود یکی شد جوان بود پیر شد و میرزا جهانشاه در عاشر شوال سنه احدی
وسبعین و ثمانمایه بقصد دفع حسن بیک که حاکم دیار بکر بود ازانجا رفت
و کاری پیش نبرد و زمستان در رسید خواست که معاودت نماید در کوچ
دادن احتیاط مرعی نداشت اردو لشکر را در اول روز از پیش روان میکرد دو خفه
تا آخر روز در بستر استراحت میخفت و بعد ازان از عقب لشکر می رفت حسن بیک
فرصت غنیمت دانسته در وقتی که لشکر و اردوی میرزا جهانشاه از پیش رفته
بود و او خفته با سه هزار کس و بروایت صاحب کتاب تاریخ دلکشا یار بکر باش
با شش هزار سوار مکمل بر سر او فرود آمد و میرزا جهانشاه در وقت کز برگشته
شده و پسرانش محمد میرزا و ابو یوسف میرزا گرفتار شدند محمد میرزا را بقتل آوردند
و ابو یوسف میرزا را میل کشیدند و بسیاری از امرای او که توق و نقاره داشتند
مثل پیرزاده بخاری و رستم بیک تواچی باشی و صفر لاله شاه و قاسم بیک پروانچی
و لد شیخ علی صاحب طارم و فوشنج بیک و حسین اینانلو و دیگر امیرزاده گان
و اتباقان و امرای قوشون و مقربان و جوانان نامدار و گزیده گان یکه سوار بیحد و شمار
درین واقعه کشته شدند اما میرزایار محمد بانیقری را گرفتار شده بود رعایت
فرمودند و ترپیت کردند و این واقعه در دوازدهم ربیع الثانی سنه اثنی وسبعین
و ثمانمایه واقع شده و درین باب گفته اند بیت اردوی جهانشاه بهادر تو یاغی
با آن همه اسباب و زبردستی و پشت ثانی عشر ماه ربیع الثانی ویران شد و
تاریخ حسن بیک بگشت مدت سلطنت میرزا جهانشاه سی و دو سال
و مدت عمرش چنانچه در بعضی کتب مذکور شده هفتاد سال جد او یعنی
به تبریز نقل کردند و در مظفریه مدفون ساختند میرزا جهانشاه مردانه مرد
بدخوی بود سرداران خود را باندک بهانه میکشت و شرع مصطفوی
را خوار میداشت و برفوق فسق و فجور اقدام مینمود حسن علی بن جهانشاه
بن قرا یوسف با گویه محبوس بود بیرون آمد و تخت را بگرفت و قلاع

وخزاین را بدست آورد و موازی یکصد و پنجاه هزار تومان بخشش کرد و
قریب دویست هزار سوار بر و جمع شد و چون قریب بیست و پنج سال
در قلعه محبوس بود دماغ او خلل یافته بود و تدبیری نداشت و کردی چندی
وجود سلطنت کرد و جولی نام نهاد و امرای بزرگ پدر خود را خوار و
ذلیل گردانید و بیکی زوجه پدر را و برادرش ابوالقاسم میرزا را بقتل آورد
و در اثنای این حال بیک متوجه آذربایجان شد حسن علی باستقبال رفت
و در حوالی مرند امرا از وی تخلف نمودند و او منهزم شد در این وقعت سلطان
ابوسعید از خراسان به سلطانیه رسیده بود نزد او رفت سلطان
ابوسعید محل قشلاق او را در تبریز تعیین فرمود و چون سلطان ابوسعید
در قراباغ بقتل آمد حسن علی بعراق رفت باز جمعی کثیر از اوس و خزم
بر وی جمع شدند و در همدان با سپاه مظفر که مقدم ایشان اغزلو محمد بن
حسین بیک بود مصاف کرد و گرفتار شد و در ماه شوال سنه ثلاث
وسبعین وثمانمایه دولت سلاطین بگشت و دولت قراقوینلو بآخر رسید

فصل سیوم در ذکر سلاطین آق قوینلو

و ایشان را نیز باید دانست نه این مدت سلطنتشان چهل و دو سال اول ایشان امیر ابوالنصر حسن
بیک بن علی بیک بن عثمان بیک بن قتلغ بیک بن طور علی بیک بن پهلوان
بیک است پادشاه باذفار صاحب شوکت و رعیت پرور و بعد
عدل او را آفت تمام و هیبت و سیاست لاکلام داشت تا غایت
علی او در استقصای مال و حقوق دیوانی قانون است حضور او فوق قضایا
و مهمات میرسید و حکم بر نهج راستی و عدالت میکرد و شرع شریف در
زمان او رواج تمام گرفت و فضلات اسلام اعتبار تمام یافتند با علما
و فضلای مرتبت و از تفسیر و حدیث و فقه سخن در مجلس عالی او میگذشت
و سادات و مشایخ را تکریم و تعظیم مرتبه و هم ساسیورغال داد و مساجد
و مدارس و رباطات ساخت و در فتح بزرگ در اوایل دولت او را
میسر شد و بر دو پادشاه نامدار عالیمقدار ظفر یافت اول فتح جهانشاه
میرزا چنانچه در احوال او مذکور شد دویم فتح سلطان ابوسعید میرزا و شرح
آن بعضی در احوال وکت سبق ذکر یافت و برخی ازان در بین مواضع ایراد
مرتبه پدران او در دیار بکر حاکم بوده اند قلاع و محالی سخت داشته اند و پیشه
بادو و دمان امیر تیمور طریق موافقت مرعی و مسلوک میداشته اند جد او
قرا عثمان در سفر روم با امیر تیمور همراه بوده و بخلاف قرا یوسف و پسرانش
امیر اسکندر و میرزا جهانشاه که همیشه از ایشان مخالفت ظاهر میشد و بعد از

میرزا جهانشاه حسن بیک باذربایجان آمد و حسن علی پسر میرزا جهانشاه از و فرار کرد و بخدمت سلطان ابوسعید رفت و احترام یافت حسن بیک بهشت فرسخی تبریز آمد و چون سلطان ابوسعید از عراق متوجه آذربایجان شد و در منزل میانه نزول فرمود حسن بیک در زمستان بقشلاق قراباغ رفت و پرسش سلطان خلیل را که بتبریز فرستاده بود از انجا بیرون آورد و پس ازین لشکر جغتای به تبریز رفتند و معامله و سودا کردند و بهیچ مانع ایشان نبود و حسن بیک مکرر از یکدیگر باردوی سلطان ابوسعید فرستاده و حقوق خدمت قدیم آباء و اجداد باز نمود و عصیان قرایوسف و اولاد و احفاد او شرح داد و التماس صلح کرد بدین نوع که آذربایجان بدستوری که پادشاه مرحوم شاهرخ میرزا به میرزا جهانشاه شفقت نمود بعد بجلدوی انکه دشمنان ایشان را برانداخته بعهده گذارند سلطان ابوسعید قبول نکرد و بقراباغ رفت حسن بیک چون دید که سلطان ابوسعید در مقام نخوت و غرور و تجبر است از صلح ناامید گشت و در مقام مخالفت شد و راهها مسدود ساخت و مردم شیروان نیز با حسن بیک موافقت کردند و قوت بازگرفته لشکر جغتای مضطرب شدند و قحط عظیم در لشکر ایشان پدید گشت چنانچه دواز روز اسبان پادشاه هر چو نخوردند سلطان ابوسعید امر فرید ارغون را که امرالامرای او بود با سرداران آن لشکر بمقابله حسن بیک فرستاد و حسن بیک بر ایشان غالب آمد و میرفرید گرفتار شد و حسن بیک بدوازدوی جغتای نزول نمود و اردوی سلطان ابوسعید متزلزل گشت و سلطان ماه رخ خود سه تنز و حسن بیک فرستاد و التماس صلح کرد و حسن بیک چون میدانست که از دوی او پریشان شده و کمارش از دست رفته صلح قبول نکرد و سلطان ابوسعید بعزم فرار از اردوی خود بیرون رفت حسن بیک در اردوی جغتای نزول کرد و پسر انش سلطان خلیل و زنیل بیک بسلطان ابوسعید رسیدند و او را گرفته نزد حسن بیک آوردند و بعد از سه روز مقتول گشت و این واقعه در ماه رجب سنه ثلاث و سبعین و ثمانمایه بوقوع انجامید چنانچه در بیان احوال سلطان ابوسعید گذشت بعد ازین حسن بیک با امرا و لشکر جغتای بطریق مروت عمل کرد و ایشان را در خدمت یادگار محمد بخراسان فرستاد چنانچه در احوال یادگار محمد مذکور شد حسن بیک در اخر ماه ذی قعده سنه مذکوره از راق سیری به تبریز نزول کرد و در سنه اربع و سبعین و ثمانمایه بعراق آمد و از عراق به شیراز رفت و دو ماه در شیراز توقف فرمود و ابویوسف میرزا پسر جهانشاه میرزا در آن وقت در فارس بود و در منتصف ربیع الثانی سنه مذکوره بدست لشکر حسن بیک مقتول گشت و درین سال قشلاق در شهر قم فرمود حسن بیک شیراز را در اول محرم بیک صد صلوداد و بعد ازان بهر خصه سلطان خلیل شفقت فرمود و او تا آخر عهد حسن بیک حاکم فارس بود و شهر اصفهان بپیر بزرگتر خواجه لو محمد تفویض فرموده

بود واو در آخر عهد پدر مخالفت ظاهر کرد و بجد و در روم و بعد از به سر دیگر مقصود بیک
ارزانی داشت و بالجمله عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان به تصرف حسن بیک درآمد
و چون استقلال تمام یافت در آخر شهور سنه ست و سبعین و ثمانمایه قصد روم کرد و در حدود
آذربایجان مردم او با مقدمه لشکر روم غالب شدند و خاص مرلو روم را بکشته بعد ازان
در روز شنبه تاسع ربیع الثانی سنه سبع سبعین و ثمانمایه با سلطان محمد پادشاه روم
جنگ کرد و شکست یافت و پسرش زینل بیک کرد والی مملکت قزوین بعد در آن جنگ
کشته شد حسن بیک به تبریز آمد و لشکر روم از عقب او نیامدند و سلطان محمد بروم معاودت
کرد و در سنه ست و ثمانین و ثمانمایه در روم وفات یافت و بعد از قتل زینل بیک قزوین
به برادرش یعقوب بیک تفویض فرمود و حسن بیک در اوایل شهور سنه احدی و ثمانین و ثمانمایه
بگرجستان رفت و سادات و اهالی و مشایخ قلم رو خود و هر کس که سیورغال داشت
بگرجستان برد و بسیاری از ولایت گرجستان فتح کرد و بر ده بسیار گرفت و هر یکی از
سادات و اهالی را ازان نصیبی داد و هم در سنه مذکوره به تبریز معاودت فرمود و چون
ده سال و کسری در پادشاهی سر برد و در شب عید فطر سنه اثنی و ثمانین و ثمانمایه در
تبریز وفات یافت و در باغ مدرسه نصیریه که از منشآت اوست مدفون شد حسن بیک
هفت پسر داشت اغرلو محمد در اوایل شهور سنه اثنی و ثمانمایه نماند سلطان خلیل و وثمانین
یعقوب بیک و مسیح میرزا و یوسف میرزا احوال هر کدام از اینها مذکور خواهد شد مقصود بیک
بعد از حسن بیک بفرمان سلطان خلیل مقتول گشت زینل بیک در جنگ روم کشته شد
سلطان خلیل بن حسن بیک بعد از پدر بر سلطنت نشست و دو یار بیگ به برادر خود
یعقوب بیک داد و در عراق مرلو بیک بن جهانگیر بیک که عمو پسر شش بود با او در
صفر سنه ثلاث و ثمانین و ثمانمایه یاغی شد و سلطانیه آمد و با منصور بیک پرناک
که از امرای سلطان خلیل بود جنگ کرد و غالب آمد سلطان خلیل از تبریز آهنگ او کرد
و مرلو بیک ازو فرار کرده بقلعه فیروزکوه رفت حسن کیای چلاوی که حاکم آن قلعه بود
او را بقلعه برد و چون امرای سلطان خلیل بپای قلعه رسیدند مرلو بیک سر با چند
امیر که همراه ایشان بودند بدیشان داد تا در روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول سنه
مذکوره بکشتند و سرهای ایشان را در خرقان نزد سلطان خلیل آوردند درین اثنا
خبر رسید که یعقوب بیک در دیار بکر یاغی شده و با آذربایجان آمده سلطان خلیل
در خرقان بعزم رزم او متوجه آذربایجان شد در روز چهارشنبه چهاردهم ربیع الآخر
سنه مذکوره در رود خانه خوی با یعقوب بیک جنگ کرد و بعد از کوشش بسیار شکسته
شد مدت سلطنتش شش ماه و نیم بود یعقوب بیک بن حسن بیک بعد از قتل برادر
پادشاه بر و قرار گرفت سیورغالات و مناصب که پدرش بمردم داده بود امضا فرمود
و به شعرا و شاعران رغبت تمام داشت شعرا در زمان دولت او رونق گرفتند و از

اطراف

اطراف وجوانب قصاید و مدایح باسم او گفتند و به تبریز فرستادند و در زمان او در سنه
خمسی و ثمانین و ثمانمایه تاشی بیک که امیر الامرای شام بود بقطع ملک بدیار بکر آمد و بر دست
لشکر یعقوب در ماه رمضان سنه مذکوره بقتل رسید و ولادت مولف این تالیف یحیی بن
عبد اللطیف حسینی در عصر روز پنجشنبه نوزدهم ذی قعده این سال وقوع یافته و در سنه ست
و ثمانین و ثمانمایه پیر جمال الدین احمد در شام وفات یافت و در اخر سنه ست و ثمانین
و ثمانمایه بایندر بیک که امیر الامرای او بود و پادشاه باغی شد یعقوب بیک بر حدود ساوه
با او جنگ کرد و او را بشکست و درین سال سلطان محمد پسر سلطان مراد پادشاه روم
در روم در گذشت و چون ده سال از سلطنت او بگذشت در شعبان سنه ثلاث و
تسعین و ثمانمایه نواب رفیع جناب حضرت سلطان الاعظم و خاقان الاکرم اعدل معظم قهرمان
الملوک و السلاطین ظل الله فی الارضین الداعی الی الخیر فخر السلطنة و الولایة و الاهدایت شاه
ابو الغازی سلطان حیدر الحسینی الصفوی تغمده الله بغفرانه و اسکنه اعلی فرادیس جنانه
لشکر بشیروان کشیده و فرخ یاسر پادشاه شیروان از یعقوب بیک استمداد نمود یعقوب بیک
سلاه صواب و صلاح دید کرده با انکه پسر خاله حضرت اعلی سلطان حیدر بود قلع صلر رحم کرده
سلیمان بیک پسر ان سلا با لشکر بسیار بمدد فرخ یاسر فرستاد تا در حدود تبرستان با آن
مظهر الطاف الهی جنگ کردند و آنحضرت بفرشهادت فایض گشت پس ازین یعقوب بیک
شش هزاده کان آنحضرت سلا که هریک ماه ایوان پادشاهی بودند در قلعه اصطخر محبوس
کرد اینند قصد خاندان نبوی و عداوت دودمان مرتضوی که خلاصه اهل عالم و زبده بنی
آدم اند بهیچکس مبارک نیست لاجرم یعقوب بیک از عمر بهره نیافت و عنقریب نسلش
برافتاد و در او ان جوانی هنوز سال عمرش به بیست نارسیده و در حادی عشر صفر سنه
ست و تسعین و ثمانمایه در یورت سلطانیه بعد قراباغ که در انجا قشلاق کرفته بود
وفات یافت مدت سلطنتش دوازده سال و دو ماه و مدت عمرش بیست و
هشت و قبل از وفات او بدو هفته برادرش یوسف بیک و مادرش سلجوق خاتون
از عالم رحلت کردند و مولانا نبای در آن وقت گفته است
دیدم مزار یعقوب آثاری عزیزان یوسف ارکم شد چه شد یعقوب را باری و مولانا
جامی این رباعی به نظم آورده است
عمری دل من ز شوق یعقوب طپید یعقوب برفت و روی یعقوب ندید
رنجی که غمی از غم یعقوب رسید مرکز یعقوب از غم یوسف نکشید
و این دو بیت نیز درین باب گفته اند
در راه طلب طالب مطلوب نماند در بزم طرب راغب و مرغوب نماند
نیل ملک از موج قضا طغیان کرد در مصر بقا یوسف و یعقوب نماند
در تاریخ وفات سلطان یعقوب گفته اند
گنجور وقت بود سلطان یعقوب تاریخ وفات نیز گنجور شد و در
زمان او ابواب اخراجات مسدود بود و بغیر از مال راستی از رعیت مطالبه نمود

از یعقوب بیک به پسر ماند با یسنقر میرزا و سلطانی مرلو مادر ایشان کوهر سلطان خانم
دختر فرخ یاربن امیر خلیل شروانی بعد پسر دیگر حسن بیک مادرش بیگجانم دختر سلیمان
بیک بیجن بعد و احوال هریک گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی در تاریخ وفات مولانا
جامی گفته اند ۹ در واقعه دیدم رخ شاه مردان ۹ گفتم که برفت جامی از دار جهان
تاریخ وفات او چه بود گفتا ۹ از ساقی کوثر بطلب معنی آن ۹ ولادت ایشان در
وقت عشا پنجشنبه ششم شهر شعبان سنه سبع عشر و ثمانمائه بوده و لقب اصلی
ایشان عماد الدین است و لقب مشهور نور الدین میرزا با یسنقر بن یعقوب بیک
بن حسن بیک بعد از وقوع پدرش بیعی صوفی خلیل موصلو سلطنت بر و مقرر شد
و چون کودک بود زمام امور پادشاهی بقبضه اقتدار صوفی خلیل در آمد و
او در همان شب که یعقوب میرزا وفات یافت میرزا علی ولد سلطان خلیل
را که مرد یوان پادشاه بود بقتل رسانید جماعت بایندریه و دیگر امرا با
حکومت صوفی خلیل نساختند و هم در آن چند روز مسیح میرزای ابن حسن بیک
را بپادشاهی برداشتند و با صوفی خلیل و امرای موصلو در یورت سلطان محمد
جنگ کردند و مغلوب گشته و مسیح میرزا با بسیاری از بایندریه و جمعی کرد ایشان
متفق شده بودند بقتل آمدند مکرر رستم بیک بن مقصود بیک بن حسن بیک
که او را بقلو النجق فرستاده بند کردند و محمد بیک بن اغرلو محمد بن حسن بیک
درین جنگ گریخته بعراق آمد و لشکری بر وجمع شده و با تمام شاه علی بیک
پرناک بسلطنت نشست و با یسنقر میرزا و یوسف خلیل با لشکرهای کران
آهنگ جنگ محمد بیک کردند و در رباط اتابک در حدود درجزین فریقین
بهم رسیدند و حرب عظیم واقع شد و با یسنقر میرزا غالب گشت و محمد بیک و
شاه علی بیک بقتل آمدند بعد ازین سلیمان بیک بشتن در دیاربکر با صوفی
خلیل مخالفت نمود و صوفی خلیل بعزم دفع او متوجه دیاربکر گشت میان فریقین
در حدود قلعه وان محاربه عظیم دست داد و بعضی امرا از جانب صوفی خلیل
روی گردان شده با یسنقر میرزا را بطرف سلیمان بیک بردند و صوفی خلیل
درین جنگ کشته شد و سلیمان بیک صاحب اختیار گشت و به تبریز آمد و این
واقعه در آخر شهور سنه ست و تسعین و ثمانمائه بوقوع پیوست و بعد ازین واقعه
امیر سلطان بایندر با تفاق لشکر قاجار با میرزا با یسنقر یاغی شد و با تفاق سیدی
علی حاکم قلعه النجق رستم بیک بن مقصود بیک بن حسن بیک را از بند بیرون آوردند
و پادشاه ساخته بدفع سلیمان بیک متوجه تبریز شدند اکثر امرا و لشکر
میل ایشان کردند و سلیمان بیک را قوت مقابله نماند و بطرف دیگر بگریخت
و در انجا بدست نورعلی بیک بایندر برادر ابله سلطان بقتل آمد و بسزای انچه

باصفهان

خاندان عظیم الشانی حیدریه بوده بعضی بر سیدند اگر بدکنش مرد بهروزگار بکردون گردان
رسد زهره وار زمانه زکردون فرو آردش بفعل بد خویش بسیار دش ویا یسنقر میرزا
نقوجه مادری حضرت فرخ یاربیژوان رفت تمام احوال او در خلال احوال رستم بیک خواهد آمد ان شاء الله
رستم بیک بن مقصود بیک بن حسن بیک بعد از انهزام بایسنقر میرزا و سلیمان بیک
در آخر رجب سنه تسع وسبعین وثمانمایه به تبریز آمد و بر تخت نشست و او پادشاه بخشنده
بوده آنقدر سیورغال که او بمردم داد از طبقه آق قونیلو و قراقونیلو کسی نداده بوده و در
اول سلطنت او بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین میرزا پادشاه داده خراسان
هوس تسخیر عراق کرده و در چهارم محرم سنه ثمان تسعین وثمانمایه در وراین نزول کرده و بعد از
چند روز از ضبر توجه لشکر آق قونیلو تو هم کرده فرار بجانب خراسان کرد و چون یکسال
از سلطنت رستم بیک بگذشت کوسه حاجی بایندر در شهور سنه ثمان وتسعین وثمانمایه
در اصفهان با او یاغی شد رستم بیک بعراق آمد و بعضی امرا بدفع حاجی نامزد فرموده و
ایشان کار او را در حد قم کفایت کردند و سراورا نزد رستم بیک فرستادند و چنین
در آن ولا از کار کیا میرزا علی پادشاه گیلان مخالفتها ظاهر شده بعضی امیر عبد الملک
حسینی سیفی از سادات عظام قزوین که مقدم امرای گیلان بوده بعضی از بایندریه
در قزوین وری بقتل آورده و سلطانیه را غارت کرده بعضی ایبه سلطان را با لشکر
قاجار بر سر گیلان فرستادند و ایبه سلطان از حوالی قزوین گذشته در کوه لار شیم در منزل
دریاوک نزول فرموده و میر عبد الملک از و فرار کرده و لشکر قاجار تمام الکای رودبار
که تعلق بپادشاه گیلان داشت غارت کردند و بسیاری از لشکریان گیلان را در ماه
رمضان سنه مذکوره بقتل آوردند و از سرهای ایشان منارها ساختند رستم بیک
پس ازین دفع فتنه بایسنقر میرزا که از شیروان خروج کرده بوده بآذربایجان معاودت
فرموده و نواب کامیاب شاهزاده عالی قدر پناه آسمان سلطنت و انتباه سلطان علی
پادشاه بن سلطان حیدر را با برادران رفیع مکان از قلعه اصطخر بیرون آورده بنحو
همت و عنایت نواب سلطان علی پادشاه و غازیان ظفر پناه دو نوبت میان امرای
رستم بیک و بایسنقر میرزا مقابله و مقاتله واقع شده و در نوبت دویم در حدود دنخه و برزج
بایسنقر میرزا در جنگ گرفتار شده در آخر شوال یا اوایل ذی قعده سنه مذکوره بقتل آمد
مدت یکسال و نیم پادشاهی کرده بوده و برادرش حسن بیک بن یعقوب بیک کور
اردو بوده مقتول شد بعد ازین رستم بیک از نواب سلطان علی پادشاه وصیتی فیمابین
نصرت دستگاه متوهم گشت و اندیشهٔ عذری داشت سلطان علی پادشاه ازان واقف
شده با غازیان عظام بجانب اردبیل توجه فرمودند و تو هم رستم بیک زیاده شده و ایبه
سلطان را با حسین بیک علی خانه کخدای رستم بیک بوده با لشکر بسیار بقصد سلطان
علی پادشاه و غازیان عظام در آخر سنه مذکوره جنگ کردند و سلطان علی پادشاه

بدرجه شهادت رسیدند وعنقریب ایه سلطان و حسین بیک علیخانلو هریک در وقتیکه نوشتند
وبنزای عمل خود گرفتار گشتند و درین فتنه نواب کامیاب حضرت اعلی پادشاه دین پناه
ابوالمظفر شاه اسماعیل بهادرخان بگیلان تشریف بردند و کارکیا میرزا علی ملازمان آنجا را
بقدم تعظیم و تبجیل استقبال فرموده در خدمت و اعزاز نواب حضرت اعلی از روی صدق
و اخلاص اجتهاد نمود و رستم بیک مکرر ایلچی نزد کارکیا میرزا علی بطلب نواب نامدار پادشاه
کشورکشای فرستاد و کارکیا میرزا علی بصواب دید امیر عبدالملک حسینی سیفی که مطاع آن
بود در حفظ نواب کامکار شاهراه فرمود و ایلچیان رستم بیک را جواب داده گسیل کردند و در
تاریخ روز جمعه سیزدهم شعبان سنه ثمان وتسعمایه امیر عبدالملک حسینی سیفی در الکای کوکم
در جنگ مردم بیرسی بقتل شهادت رسید چه او را بلاهیجان نقل کردند و در کنار میدان
دفن کردند و در تاریخ او گفته اند بیت عبدالملک از جهان چو بگذشت تاریخ وفات
اوست ازرشت و چون از سلطنت رستم بیک پنج سال بگذشت در سال ششم
در شهور سنه اثنی وتسعمایه احمد بیک بن اغرلو محمد بن حسن بیک از روم بر و خروج
کرد و چون این خبر بعراق رسید حسن بیک علیخانی عبدالکریم لله را که از خاصان رستم
بیک بود در حدود سلطانیه بقتل آورد و در غره رمضان سنه مذکوره خطبه و سکه
بنام احمد بیک که برادر زنش بود کردند و در آذربایجان دو نوبت میان رستم بیک و احمد
بیک محاربه و مقاتله واقع شد و در نوبت اول ایه سلطان از رستم روگردان
شده بطرف احمد بیک رفت و رستم بیک منهزم گشت و از آب ارس عبور نموده
بطرف گرجی رفت و احمد بیک باین طرف آب آمده در تبریز نزول فرمود و در
نوبت دویم در ماه ذی قعده سنه مذکوره رستم بیک بدست افتاده بقتل رسید
قریب پنج سال و نیم پادشاهی کرده بود احمد بیک بن اغرلو محمد بن حسن بیک بعد از
قتل رستم بیک در سلطنت متمکن گشت پادشاه رعیت پرور بود و در اندک
زمانی که او پادشاه بود ابواب اخراجات بنوعی مسدود شد که هیچ آفریده را
یارای آن نبود که برگ کاهی بغیر حق از رعیت تواند گرفت و از مناهی و ملاهی
و شرب خمر اجتناب نمود و در ترویج شرع شریف و تقویت دین منیف میکوشید
و علما و فضلا را تعظیم و تکریم میفرمود و در مجلس او گفت و گوی علمی بسیار واقع میشد
و خود بدان وامیر سید شیخی داشت که او را نقطه صغی اعلی میگفتند و احمد بیک
با او بطریق ارادت و ادب سلوک میکرد و از سخن و جواب دید او تجاوز
نمینمود اما اساس بر طبیعت پادشاه و شیخ غالب بود و در اجرای سیورغالات
و ادرارات که اجداد و اعمام او و سلاطین ماضی بمردم انعام فرموده بودند
مضایقه مینمود و ایشان مبارک نیامد لاجرم دولت بر و نپائید و ایام
سلطنت او زود بآخر رسید القصه احمد بیک از غدر امرا ایمن نبود و حسین

بیک

بیک علیشاه را که از جواهر داماد شیخ بود در ماه ذیحجه سنه اثنی وتسعمایه با چند کس دیگر
از امرا بقتل آورد و درین اثنا ابوسعید سلطان را ایالت کرمان داد و او فرصت
غنیمت دانسته رخصت یافت و خود با معظم کرمان از تبریز بیرون انداخت
و بفارس رفت و در آنجا باتفاق حاکم آنجا قاسم بیک بیرنک باغی شد و پادشاه
ازین معنی آگاهی یافته معظم دفع ایشان در زرستان آهنگ عراق کرد و ایشان
نیز از شیراز باندک پایه سپاه قصد او کردند و در حدود خولجه حسن مارض
در روز چهارشنبه هیجدهم ربیع الثانی سنه ثلاث وتسعمایه بهم رسیدند لشکر
پادشاه در جلگ سستی کردند و احمد بیک کشته شد و شیخ منصور بر نقطه حتی اعلی
نیز با بسیاری از خاصان احمد بیک درین جنگ کشته شدند و در همین سال
زبدة المورخین برهان الدین محمد خاندشاه که مشهور است به میرخواند و مولد او
بلخ است در دویم ذی قعده بمرض استسقا وفات یافت و لادتش در شهور سنه
سبع وثلاثین وثمانمایه بود و مدفنش در حوالی مزار شیخ بهاء الدین است در
خیابان هرات و وفات میرصدر الدین محمد علامه در محل طلوع آفتاب روز جمعه
هفدهم رمضان سنه ثلاث وتسعمایه بوده و لادتش در محل طلوع شمس روز
سه شنبه دویم شعبان سنه ثمان وعشرین وثمانمایه وقوع یافته و در تاریخش گفته اند

بیت هست تاریخ فوت حضرت میر ناد را العصر اعلم علما سید القوم و
صدر و دانش دین نور الله قبره ابدا ناد را العصر بود اعلم دهر مظهر خلق کردگار
حکما ماند ازان در زمانه تاریخش ناد را العصر و اعلم علما القصه بعد از قتل
احمد بیک دولت آق قوینلو روی در انحطاط نهاد و اتفاق ایشان به نفاق تبدیل
یافت و در آن وقت از نسل حسن بیک سه کودک مانده بود هر یک بطرفی
افتاده بودند سلطان مراد پسر یعقوب بیک در شیروان بود و الوند بیک
پسر یوسف بیک در آذربایجان و برادرش محمدی میرزا و له یوسف بیک در دیار
و امرای آق قوینلو و طبقه بایندریه سر فرقه شدند و هر فرقه یکی ازین پادشاه زاده گان را
بسلطنت برداشتند و پیوسته با یکدیگر در مقام مقاتله و محاربه میبودند و در تخریب
خانواده یکدیگر مسکوشیدند و ممالک ایران ویران ساختند تا دولت از طبقه
ایشان بیرون رفت و جمیع قوم آق قوینلو مستاصل و منیت شدند و شرح حال هریک
گفته میشود الوند بیک بن یوسف بیک بن حسن بیک چون ابوسعید سلطان در عراق
خطبه بنام او مودود خود با آذربایجان رفت قبل از رسیدن او بدانجا دایه قاسم که
حاکم دیاربکر بود و سیدی غازی بیک بایندر الوند بیک را بسلطنت نصب فرموده
بودند و جمعی دیگر سلطان مراد را از شیروان بیرون آورده با ابوسعید سلطان
در مقام مخالفت بودند ابوسعید سلطان با ایشان جنگ کرده غالب آمد و سلطان

مرلو را گرفته در قلعه رویین دز محبوس ساخت و مادر او را در قلاع آورد و با
الوند بیک و اتباع او صلح کرد و الوند بیک را به تبریز آورده در آخر شهور سنه
ثلاث و تسعمایه بر تخت نشاند و عاقبت کار الوند بیک و مآل حال او در خلال احوال
سلطان مرلو خواهد آمد ان شاء الله تعالی محمدی میرزای بن یوسف بیک بن حسن بیک
جمعی از امرا او را در عراق پادشاه کردند و بعد از تسخیر اصفهان در فارس با قاسم
بیک پرناک جنگ کردند قاسم بیک از ایشان منهزم شده تحصن بقلعه استخر
نمود و ایشان شهر شیراز را گرفته بعراق معاودت کردند ابهه سلطان با الوند بیک
بقصد دفع ایشان از آذربایجان بعراق آمد چون بجدود ری رسید محمدی میرزا
فرار کرده بقلعه استرنز د حسین کیا چلاوی رفت ابهه سلطان و الوند بیک در
قم قشلاق کرفتند و بعضی امرا در دامغان بجهت دفع محمدی میرزا بگذاشتند و در آخر
زمستان محمدی میرزا باتفاق حسین کیا چلاوی شبیخون بر سر امرائی که در دامغان بودند آورد
و ایشانرا متفرق ساخت ابهه سلطان و الوند بیک از قم بآذربایجان رفتند
محمدی میرزا در عراق قوت کرفت و لشکر بسیار از ترک و کیل بر و جمع شدند و با
ابهه سلطان و الوند بیک در عزیز کندی در ماه شوال سنه اربع و تسعمایه جنگ کردند
و غالب شدند ابهه سلطان در ین جنگ کشته کشت صاحب حبیب السیر گوید که
ابهه سلطان پسر دانا خلیل است و دانا خلیل پسر امیر کبیر حسن بیک است چنانچه
حسن بیک پسر علی بیک ولد قراعثمان بایندر است دانا خلیل هم پسر کور محمد پسر قراعثمان
مذکور است و ابهه سلطان از طبقه بایندر به صاحب شان و پادشاه نشان بعدل
و شجاعت و مبادری و صولت و صدمت عدیل و نظیر نداشت و چون بخت و دولت
آق قویونلو برگشته بود او نیز در میانه کشته شد و بعد از و خصمان طمع در ملک نموده
سلطنت از دست ایشان بیرون بردند چنانچه بتفصیل ایراد خواهد یافت
ان شاء الله تعالی و درین سال اعنی سنه اربع و تسعمایه امیر حسین معمایی که در فتن معمایی
بعد فوت شد و در تاریخ فوتش گفته اند بیت منظر خلق حسن میر حسین سید فاضل
فرخنده صفات کرد رحلت بسوی خلد برین یافت از حادثه دهر نجات نور
رحمت چو بر و نازل شد نور رحمت بشد ش سال وفات القصه بعد از واقعه
ابهه سلطان الوند بیک بجدود یار نکر رفت و محمدی میرزا در تبریز نزول نمود و
در ین اوقات برادران ابهه سلطان سلطان مرلو را از قلعه رویین دز بیرون
آورده بجانب فارس نزد قاسم بیک پرناک بردند و در انجا او را به پادشاهی
برداشته و محمدی میرزای از آذربایجان جهت دفع فتنه ایشان بعراق آمده و سلطان
مرلو نیز از فارس آهنگ او کرد میان این دو لشکر در کنز انک از حدود اصفهان
در سنه خمس و تسعمایه حرب عظیم واقع شد و محمدی میرزا بقتل رسید مدت سلطنتش

قریب

قریب یکسال بجوسلطان مرلو بن سلطان یعقوب بعد ازین واقعه در فارس و عراق
مستولی گشت و اوزون بیک در آذربایجان با سر سلطنت خود رفت و درین اثنا شخصی
سلطان حسین نام باد عای آنکه پسر میرزا جهانشاه بن قرایوسف است در آذربایجان
خروج کرد و لشکر بسیار بر وجمع شد و اوزون بیک در شهور سنه خمس و تسعمایه با او محاربه
نمود و غالب آمد و آن شخص سلطان حسین نام بدست افتاده بقتل رسید پس ازین در
اوایل شهور سنه ست و تسعمایه اوزون بیک و سلطان مرلو آهنگ یکدیگر کرده در حدود
قزوین و ابهر در برابر یکدیگر نشسته مردی در میان ایشان از صلح سخن گفتند بدین نوع که
عراق و فارس سلطان مرلو را باشد و آذربایجان و دیار بکر اوزون بیک را طرفین بدین
راضی شده هریک بملک خود معاودت کردند و سلطان مرلو در جمادی الآخر
سنه مذکوره بقزوین آمد و قریب یکهفته انجا مقام کرد و اوزون بیک به تبریز
رفت بعد ازین نهب و غارت و ظلم و ستم و مطالبات عنیف در اطراف ممالک
شیوع یافت و راهها مسدود گشت و میان امرا مخالفت پدید آمد و در سیم
پرناک که سالها حکومت شیراز بدو و پدرش متعلق بود در هفتم صفر سنه
سبع و تسعمایه کور کردند و بقلعه اصطخر فرستادند و بعد از آن بقلاع اصفهان
نقل کردند و در انجا بقتل رسید و در یوم السبت سوم صفر سنه ثمان
و تسعمایه ابوالفتح بیک بانیدر که حاکم کرمان بود بشیراز آمد و یعقوب خان
بیک که از جانب سلطان مرلو حاکم فارس بود از و بگریخت و ابوالفتح
بیک در فارس بر استقلال حکومت یافت و بعد از شش ماه در یوم الاحد
ثامن شعبان سنه مذکوره در شکارگاه از کوه بیفتاد و هلاک شد و بالجمله
در زمان ایشان مملکتها خراب شد و از شوم ظلم و ستم و قحط و وبا پدید
آمد و خلق بسیار از گرسنگی و علت طاعون هلاک شدند و رعیت
پریشان و متفرق گشته مردم جلای وطن اختیار کردند و احوال عالم
دگرگون شد تا انکه نسیم عنایت الهی از مهب مرحمت نامتناهی بر فضای
عالم وزیدن گرفت و اشعه انوار آفتاب جهانتاب نواب
کامیاب اعلی حضرت شاه دین پناه ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادر خان
از مطلع سلطنت و اقبال طلوع یافت و لوای رایت و نصرت شاهد
سایه مرحمت و عنایت بر مفارق اهل عالم انداخت و با امرای ذوالاقتدار
و غازیان عالی مقدار در اوایل شهور سنه سبع و تسعمایه در حدود نخجوان
با اوزون بیک و طایفه اق قوینلو جنگ کردند و اوزون بیک پریشان
و مغلوب شده فرار کرد و مملکت آذربایجان به تصرف غازیان
ظفرنشان در آمد و امالی آندیار از جور و ستم ترکمان بپرداز خلاص

شد ند و از انوار معدلت نواب کامیاب شاهی مرفه الحال و مستریح البال
گشته و الوند بیک مدتی سرکردان میگشت تا انکه به بغداد رفت و از بغداد
بدیاربکر افتاد و در انجا با جمعی بیک ولد جهانگیر بیک برادرزاده حسن بیک
که مدتها والی انجا بود سلطنت بنام خود کرده بعد در حدود و مارد بین جنگ
کرد و غالب شد و بسلطنت نشست و بعد از چند وقت در شهور
سنه عشر و تسعمایه در انجا وفات یافت امارایت جلال شاهی بعون
عنایت الهی پس از اخراج الوند بیک از آذربایجان و تسخیر آن دیار بعد از
یکسال بجهت دفع سلطان مراد بجانب عراق حرکت کرد و در روز دوشنبه
بیست و پنجم ذی حجه سنه ثمان و تسعمایه در حدود همدان با سلطان مراد
محاربه فرمودند و نصرت یافتند سلطان مراد بطرف شیراز گریخت
و از انجا به بغداد و نزدیک بیک پرناک مدتها حاکم آندیار بعد رفت
و پنج سال و نیم در ان دیار بسر برد و چون نواب کامیاب حضرت اعلی
در شهور سنه اربع و عشر و تسعمایه بجانب عراق عرب شتافتند سلطان
مراد بیارنیک عراق عرب پناه گذاشته بطرف قرامان و روم رفتند و سلطان
مراد دیگر روی دولت ندید و در سنه عشرین و تسعمایه بدیاربکر افتاد و در انجا
بدست لشکر ظفر اثر اعلیحضرت شاهی بقتل رسید و دولت طبقه آق قوینلو سری شد
باب ششم در ذکر سلاطین اوزبکیه که بعد از سنه تسعمایه بماوراء النهر و
خراسان آمده اند اول ایشان شاهیبک خان بن بوداق سلطان بن ابوالخیر
خان است از نسل جوجی خان ولادت محمد خان شیبانی در شهور سنه خمس و ثمانین
و ثمانمایه اتفاق افتاده و هنوز آن ولد امجد در سن طفولیت بود که پدرش بوداق
سلطان فوت شد و جدش ابوالخیر خان همت بر تربیتش گماشت و او در سنه
اربع و تسعمایه سلطنت ماوراء النهر از تصرف اولاد امیر تیمور بیرون برد و چون
زمان دران دیار حکومت کرد سلطان حسین میرزا که پادشاه خراسان
بود وفات یافت و پسرانش باهم اتفاق نداشتند و هریک در مملکتی حاکم
بودند و اطاعت یکدیگر نمیکردند شاهیبک در محرم سنه ثلاث عشر و تسعمایه
لشکر بخراسان کشید و بابدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا که بسلطنت متعین
بودند جنگ کرد و نصرت یافت میرزا بدیع الزمان که مقدم اولاد سلطان حسین
میرزا بود بعراق گریخت و دیگران بعضی در دست لشکر اوزبک کشته شدند
و برخی وفات یافتند و شاهیبک خان در سلطنت خراسان متمکن گشت
چون سه سال و نیم ازین تاریخ بگذشت نواب کامیاب حضرت اعلیشاه
دین پناه ابوالمظفر شاه اسماعیل بهادر خان حسینی صفوی لشکر بخراسان کشید و اورا در

روز جمعه سادس عشر شعبان سنه ست عشر و تسعمایه در حدود مرو بکشته و بر تمام
خراسان مستولی شدند کوجنجی خان که مشهور بکوجم خان است بعد از قتل شاهرخ خان
چون الوس بجه در توره ایشان چنین است که هر کس از نژدان طایفه الوس بهتر خان نشود
در ماوراالنهر بپادشاهی رسید و قریب پنج سال سلطنت کرد و در زمان
او میرزا یار محمد اصفهانی که بنجم ثانی ملقب بود بعضی از امرای نامدار در شهور سنه ثمان
عشر و تسعمایه بعزم تسخیر ماوراالنهر از عراق بکنار جیحون رفت و چون از آب آمویه عبور کرد میرزا
بابر که پادشاه حدود هندوستان بود بدیشان ملحق شده و باتفاق از در بند آهنین عبور کرده در
بلده قرشی نهب و غارت و قتل عام فرمودند و در بین فترت و نهب و غارت مولانا
نبای که در قرشی بود کشته شد و بعد ازان در حوالی بخارا میان پادشاه ازبک و عبید سلطان
که یکی از اعاظم آن طبقه بود در روز سه شنبه هفتم رمضان سنه مذکوره جنگ کردند و
شکست بافتند میرزا یار احمد کرشکر بود با چند امیر معتبر درین جنگ کشته شد و پس
ازین در شهور سنه اربع و ثلاثین و تسعمایه عبید سلطان تحریک کرد تا کوجم خان با تمام خانان
ازبک بخراسان آمدند و در روز آبادجام در روز شنبه یازدهم محرم سنه خمس
و ثلاثین و تسعمایه با نواب کامیاب اعلی حضرت پادشاه زمان خاقان سلیمان مکان
السلطان ابن السلطان ابوالمظفر شاه طهماسب بهادر خان خلد الله ملکه آمده جنگ کردند
شکست بافتند و بماوراالنهر گریختند و در سال دیگر که سنه ست و ثلاثین و تسعمایه بود
باز بمرو آمدند و هجوم کردند و بصلح باز گشتند و چون بدان دیار رسیدند کوجنجی خان
در سنه مذکوره وفات یافت ابوسعید خان بن کوجنجی خان بعد از پدر بسلطنت
نشست و قریب چهار سال حکم کرد و در سنه تسع و ثلاثین و تسعمایه وفات کرد
عبید خان بن محمود خان سلطان که برادرزاده شاهرخ خان است بعد از
ابوسعید خان در ماوراالنهر بپادشاه شد و او بکرات و مرات در زمان سلطنت
کوجنجی و ابوسعید و زمان سلطنت محمود بخراسان آمد و میان او و امرای حضرت
اعلی محاربات رفت و بواسطه فتنه او اکثر بلاد خراسان و ولایت روی بخرابی نهاد
و مردم بسیار تلف شدند و هر وقت که نواب کامیاب اعلی بنفس نفیس خود
متوجه دفع او میشدند ماوراالنهر میرفت تا در اوایل ذی قعده سنه ست و اربعین
و تسعمایه در بخارا وفات یافت عبدالله خان بن کوجنجی خان بعد از عبید خان بپادشاهی
ماوراالنهر رسید و قریب شش ماه بپادشاهی بود و در سنه سبع و اربعین و تسعمایه
در گذشت عبداللطیف خان بسلطنت رسید و او نیز پسر کوجنجی خان است و لاکن
سنه ثمان و اربعین و تسعمایه است در ماوراالنهر بپادشاه او است عبداللطیف
نیز در آخر جمادی آخر سنه تسع و خمسین در سمرقند بمرض استسقا وفات یافت و بعد از

خطبه وسکه در ماوراءالنهر بو اق خان بن سونج محمد خان متعین شده فصل چهارم
در ذکر پادشاهان خاندان ولایت و دودمان امامت و هدایت
رفیعه عالیه صفویه خصهم الله بالانوار الجلیه القدسیه مرقوم اصلی ازین تالیف نشر
شمه از مناقب و مآثر علیه ایشان است و الله المستعان سلاطین عظیم الشان صفویه
و خواقین رفیع المکان حیدریه پادشاهان کامگار عالیمقدار دودمانی نامدار بزرگوار
اند و بشرف سیادات و منقبت ولایت و هدایت و سلطنت صوری و معنوی
موصوف و متصف اند و بصفات کمال و نعوت جلال از جمیع پادشاهان عالم و
خروان بنی آدم مستثنی و ممتاز اند اولیک علیهم صلوات من ربهم و اولیک
هم المهتدون نسب سیادات این طبقه چنانچه بتفصیل ایراد خواهد یافت بحضرت
امام هفتم امام موسی کاظم صلوات الله الرحمن و سلامه علیه میرسد و سلسله هدایت
و ولایت ایشان بحضرت سلطان طریقت و برهان حقیقت قطب آفاق
شیخ صفی الحق والدین ابو اسحق قدس الله سره العزیز که جد اعلی این طبقه علیه است میرساند
و آنحضرت در طریقت هدایت بحضرت شیخ تاج الدین ابراهیم زاهد گیلانی رحمة
الله علیه دارند وفات حضرت شیخ زاهد در گشتار گیلان در سنه سبعمایه
وقوع یافته و هم انجا مدفون است و سلسله حضرت شیخ زاهد بوسطه مشایخ
کرام بحضرت امیر المومنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه و آله اجمعین
که سرشته امامت و هدایت اند منتهی میشود و حضرت شیخ صفی الدین ابو اسحق غوث
زمان و قطب دوران و مرشد کامل اوان خلف بوده اند و انوار ولایت و هدایت
آنحضرت در زمان پادشاهان مغل چنگیزیه ظهور یافته و طایفه مغل بدان حضرت ارادت
و اعتقاد تمام داشته اند و بسیاری از آن قوم را چنانچه در تاریخ گزیده مذکور است
از ایذای مردم باز میداشته اند و در شرح مقامات قدسیه و کرامات علیه و حالات
رفیعه و ریاضات و مجاهدات آنحضرت مجلدات پرداخته اند و اکثر صفوة
الصفا از مولفات ابن بزاز علیه الرحمه از آنجمله است و آنحضرت بعد از نماز صبح
روز شنبه دوازدهم محرم سنه خمس و ثلاثین و سبعمایه در زمان پادشاهی سلطان
ابو سعید بهادر ایلخانیه سلطان در دار الارشاد اردبیل جهان فانی را وداع
فرموده برای بلوغ اشتیاق مخلصان رفته اند و در خطیره مقدسه منوره صفویه اردبیل که از منشات
خلف صدق ایشان حضرت مرشد الکاملین و سلطان المحققین قطب الاولیا
شیخ صدر الدین موسی است و مطاف اهل ایمان و مقصد عالمیان راست
مدفون شده اند اول پادشاهی که ازین دودمان عالیشان بموجب ارکریمه
هو الذی جعلکم خلائف فی الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات

الخلافة

بر تمام ممالک ایران حکم فرمود و بر تخت سلطنت و سریر خلافت
عروج و صعود نمود و براعدا غالب آمد و دشمنان را مقهور کرد و بر دارای
زمان و گردن کشان دوران غبار نعل سم مرکبش سلاطین آسا
در چشم میکشیدند و ملوک اطراف بر درگاه عرش اشتباهش
بجای غلامان کمر بسته نواب کامیاب حضرت اعلی خاقان صاحبقران
سلطان سلاطین جهان خسرو هفت کشور شاه نشان رافع رایات عدل و احسان
ماحی آثار جور و طغیان شهنشاه مشهور ستان باسط بساط امن و امان
الموفق من الله العزیز القوی مؤید السلطنة والدین والدنیا ابو المظفر شاه
اسماعیل بهادر خان الحسینی الصفوی انار الله برهانه است و الحضرت پادشاهی
بعد در نهایت عظمت و جلال و غایت ابهت و کمال در شجاعت و فردانیت
و صولت و فرزانگی بمرتبه بود که باندک سوار بر سر صد هزار سوار تاختی
و شکارگاه شهان بگشتی بشمشیر و جنگ پلنگ بشتافتی و کلام در نظام حکیم
فردوسی مناسب این حال است

به نخجیر شیران شکاری نه دد و
دام در رزمگاه روی نه زآوردگه روی نه

حریم پلنگ و در صلابت و مهابت چنان بوده که ارکان دولت و اعیان
حضرت را در بارگاه رفیعش پی رخصت بار نبود و اعاظم سلاطین را در مجلس
منیعش زهره گفتار نه و همانا در شأن عالی ایشان گفته اند

مهابت تو اگر
بنگ برزمانه زند قطار هفته ایام بگسلند مدار

و در کرم و جود بمثابه بود که
چون بارخانها و خزاین از اطراف رسیدی هم را در بارگاه بخشیدی
جود تو نگذارد که خود زر مجموع زان پراکنده بود حرف زر از یکدیگر
مفاخر و مآثر حضرت اعلی حد و بی شمار است و اگر کسی متصدی بیان آن شود کتاب
علیحده در این باب تالیف می باید کرد و درین مختصر شرح حالات و بیان
فتوحات الحضرت و کیفیت وصول این خاندان ولایت نشان بسلطنت
مؤبد و دولت مخلد بر سبیل اجمال کی بر خواهد یافت و بعد ازین
هر جا حضرت اعلی گفته منظور مراد از ان حضرت است و ابتدا بیان
نسب الحضرت بعضه منظور اسامی شریف حضرات آباء عظام و اجداد
کرام عالیمقام الحضرت هر یک باین ترتیب و رسلک نسب انتظام یافته
ذکر نسب حضرت اعلی شاه اسماعیل بن سلطان حیدر بن سلطان
جنید بن شیخ صدر الدین ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ
صدر الدین موسی بن شیخ صفی الدین ابو اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل
بن شیخ صالح بن شیخ قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ بن

عوض الخوامي بن فيروز شاه زرين كلاه بن محمد بن حسن بن ابراهيم بن جعفر بن محمد بن اسماعيل بن
محمد بن احمد اعرابي بن ابو محمد قاسم بن ابو القاسم حمزه ابن الامام الهمام موسى الكاظم صلوات
الله وسلامه اجمعين حضرات آباء رفيع درجات حضرت اعلى همه صاحب ولايت
وكرامت وهدايت بوده اند وهميشه عاليان از انوار ارشاد وتربيت ايشان
منور ومطهر مربعه اند ومريدان ومعتقدان ايشان از نزك وتازيك روز بروز و
ماه بماه وسال بسال زياده ميگشته اما ابتداء سلطنت اين طايفه قدسيه در زمان
حضرت سلطان جنيد بوده ذكر مبادى ظهور اين طايفه عليه در وادى سلطنت
شرح اين حال بر سبيل ايجاز آنكه چون نوبت ارشاد بحضرت شيخ جنيد كه پدر دوم
حضرت اعلى است رسيد الحضرت داعيه سلطنت صورى فرمودند وتقويت
دين مصطفوى وترويج مذهب حق ايمه اثنى عشرى فرمودند وپيوسته تحريص ارباب ارادت
بغزو كفار مينمودند وروز بروز اسباب سلطنت الحضرت از جمعيت اصحاب
ارادت وشكر زيادت ميگشت وچون پادشاه آنزمان ميرزا جهانشاه از طبقه
قراقوينلو بر داعيه ايشان اطلاع يافت بسبب توهم زوال ملك الحضرت را از
قلمرو ملك خود عذر خواست الحضرت باجمع كثير از اصحاب ارادت بجانب
حلب رفتند وبعد از مدتى بديار بكر كه والى انجا امير كپك ابو النصر حسن بيك بود با
ميرزا جهانشاه مخالفت ومخاصمت مرتفع شد حسن بيك باعزاز واعظم
تمام استقبال ايشان فرمودند وبمصاهرت با الحضرت مفاخرت جسته خواهر
اعيانيه خود سلامه عليا خديجه بيكم آغا را به نكاح الحضرت در آورد وحضرت
شاه صفدر ابو الغازى شاه حيدر از اين خاتون متولد شده وحضرت سلطان
جنيد بعد از چند وقت با مردم بسيار از ديار بكر بعزم غزو كفار بطرف ابزون
رفته وباكفار انجا غزا كردند واز انجا مراجعت كرده بملك شيروان در آمدند
امير خليل كه والى شيروان بود از استيلا واستعلال ايشان ترسيده لشكر بسيار بمقابله
ايشان فرستاد وميان فريقين جنگ عظيم دست داد وحضرت سلطان جنيد
درين جنگ بفوز شهادت فايز گشته بمقتضاى آيه كريمه ولا تقولوا لمن يقتل في
سبيل الله اموات بل احياء ولكن لا تشعرون بحيات جاودانى واصل شد ومدفن
ايشان در موضع قوديان واقع است كه دهى است از قراى قبه شيروان
وتاريخ واقعه ايشان در سنه سبع وستين وثمانمايه بوده ووفات امير خليل والى
شيروان در سنه ثمان وستين وثمانمايه بوده وبعد از شهادت حضرت شيخ جنيد
حضرت سلطان حيدر بر مسند ولايت وارشاد بر جاى پدر بزرگوار تكيه
آمدند وزمره مريدان ومعتقدان سر نياز بر عتبه اقبال الحضرت نهادند وامير كپك
حسن بيك كه بعد از ميرزا جهانشاه سلطنت وپادشاهى ايران بدو تعلق گرفته بود

ارذوز

از و فور اخلاص که بآن خاندان ملایک نشان داشت مجد و بمصاهرت با آنحضرت کامیاب
زاده او بعد میل فرمود و دختر خوبلقیس زمان علم شاه خاتون را با آنحضرت بعقد
شرعی تزویج نمود و حضرت اعلی شاه هدایت پناه از این خاتون بوجود آمده ولادت
همایون آنحضرت در اول صباح روز سه شنبه بیست و پنجم رجب سنه اثنتی و تسعین
و ثمانمایه باشوا هد پادشاهی و اقبال و قرین جهانگشائی و سلطنت و کمال شرف و
فتح یافته حضرت شاه غازی سلطان حیدر در زمان سلطنت یعقوب بیک
بن حسن بیک در شعبان سنه ثلاث و تسعین و ثمانمایه با غازیان ظفر آثار چنانچه سابق در
احوال یعقوب بیک مذکور شده بمملکت شیروان شفت فرمودند شیروان شاه
فتح یار بن امیر خلیل مغلوب و منکوب گشت و از یعقوب بیک استمداد نمود و یعقوب
بیک با انکه از طریق مصاهرت با حضرت سلطان حیدر خویش بعید راه صواب گم کرده
و سلیمان بیک پسر خود را با لشکر بسیار بمدد شیروان شاه فرستاد تا با آنحضرت
در حدود تبرستان جنگ عظیم کردند و خلق بسیار از طرفین کشته شدند و در
جنگ بموجب اذا جاء اجلهم لا یستاءخرون ساعة و لا یستقدمون از کمان
قضا و قدر تیری بحضرت سلطان حیدر رسید و آنحضرت جرعه شهادت
بدستور آباء رشیده از جام و مامنا الا مقتول شهید در کشیده بدار جنان و روضه
رضوان خرامیده فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و این واقعه هایله در شعبان سنه
مذکور روی داد و قوع یافت آری کار دنیا خوف چنین است که همیشه زمره انبیاء و ائمه هدا علیهم السلام
و طبقه اولیاء و اصفیا از دست جفا دیده اند و ستم ها کشیده بیت
چیست دنیا سرای آفت و شر خانه محنت و مکان ضرر
نیست در وی وفا و یاری و یار دیده و آزموده ام بسیار
بعد ازین واقعه یعقوب بیک شاهزاده کامکار آنحضرت را که هر یک ماه آسمان سلطنت
و مهر سپهر ولایت و هدایت بودند بجانب اصطخر فارس فرستاد و اوقات
شریف ایشان قریب چهار سال و نیم در آن دیار گذشت و دشمنی آل بیغمر و قصد
خاندان آل حیدر رسم قاتل و زهر هلاهل است لاجرم یعقوب بیک در غضون
جوانی بمرد و پسران او بعد از و کشته شدند و نسلش بر افتاد و طبقه آق قوینلو غرب
بقهر دشمن سوز نوآب کامیاب حضرت اعلی گرفتار شده اکثر آن طایفه از تبریز
آبدار غازیان ظفر آثار بدار البوار رفتند القصه چون نوبت سلطنت آق قوینلو
برستم بیک رسید حضرت شاهزاده کامکار از اصطخر با ذربایجان طلب نمود
و شاه ذاده ولایت پناه سلطان علی پادشاه سابقا در احوال رستم بیک
گذشت از غدر رستم بیک بفرز شهادت فایز گشت و درین فتنه حضرت اعلی
در آخر شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه بسطرف گیلان تشریف بردند و پادشاه
گیلان حضرت سیادت منقبت سلطنت منزلت کارکیا میرزا علی نسبت با آنحضرت

در مقام خدمت کاری و جان سپاری در آمده لوازم اعزاز و تعظیم و اکرام بتقدیم
رسانیده و حضرت اعلی مدت شش ماه در گیلان توقف فرمودند و چون
دولت آق قویونلو حسنجه سابقا ایراد یافته ضعیف گشت و در ممالک ایران
هرج و مرج شد و مردم بایمان ظلم و عدوان گشتند و نهب و غارت شیوع
یافت و کار عالم از نسق و نظام بیفتاد رایات نصرت آیات شاهی بعون عنایت
الهی در اواسط محرم سنه خمس و تسعمایه بعزم تسخیر ممالک ایران و اطفاء نایره ظلم
و طغیان در حرکت آمده در اردوی سامان از حدود و دیلمان کارکیا میرزا علی را و
داع کرده از گیلان بیرون فرمودند و قشلاق در ارجوان از مملکت استاره بلندی
گرفتند و در بهار از انجا بعد و دار و پیل تشریف بردند و از انجا بطرف آذربایجان
نهضت فرمودند و در آذربایجان از طوایف مریدان و معتقدان و صوفیه قدیم قریب
هفت هزار کس از استاجلو و شاملو و تکلو و ورساق و روملو و ذوالقدر و افشار
و قاجار و صوفیه و قراجه داغی و غیرهم بر درگاه سلطنت پناه الحضرت جمع شدند
و حضرت اعلی در اوایل شهور سنه ست و تسعمایه باغازیان ظفر پناه بدولت و اقبال ظهور
فرمودند و بدفع شیروانشاه متوجه مملکت شیروان گشته و در آن دیار با شیروانشاه
فرخ یار محاربه بمعنی ظفر و نصرت یافته و در این جنگ خلق بسیار از مخالفان بقتل
آمدند و شیروانشاه کشته شد و بعد از قتل حسب الفرمان قضا جریان هدف
سهام عساکر ظفر فرجام شده بجزای افعال و اعمال خود رسیده اند بیت کرزا نکه
ندکنی تو پسند ارکسان بدی کردون فرو گذارد و دوران رها کند فرض است قضای
بدت پیش روزگار و هر کدام روزه بش ادا کند فرخ یار بعد از پدرش امیر خلیل
در سنه ثمان و ستین و ثمانمایه بسلطنت شیروان رسیده بعد و مدت سلطنت او سی
و شش سال و چند ماه امتداد یافت حضرت اعلی بموجب آیه کریمه قل اللهم
من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر
انک علی کل شئ قدیر بر تخت سلطنت شیروان بر آمدند و در آن سال قشلاق
همایون در محمد آباد شیروان کرفتند و در این قشلاق جناب وزارت پناه معالی
و سکاه امیر شمس الدین زکریا که سالها وزارت کرده بعد بشرف بساط بوسی همایون
نواب کامیاب حضرت اعلی مفتخر و سرافراز گشت و عنایت شاهانه شامل حال او
شده منصب وزارت دیوان اعلی بدو شقیقت فرمودند و او را کلید اذربایجان خواندند
و منصب صدارت بجناب فضایل پناه مولانا شمس الدین گیلانی که بقدمت
خدمت موصوف بود تعلق داشت و از طبقه غازیان ظفر نشان حسین بیک لله شاملو
و ابدال بیک دده امیر الامرای او صاحب اختیار بودند بعد ازین در شهور سنه سبع و
تسعمایه بقصد الوند بیک و تسخیر ممالک آذربایجان از شیروان نهضت فرموده در حدود

نخجوان در موضع سرور با الوند بیک و امرای آق قوینلو جنگ کردند و مظفر شدند
و از امرا و لشکر اق قوینلو قریب هشت هزار کس درین جنگ کشته شدند و
الوند بیک بجدود دیار بکر گریخت حضرت اعلی نزول اجلال در دار السلطنه
تبریز فرمودند و سریر سلطنت آذربایجان بشکوه پادشاهی ایشان زیب و زینت
گرفت و روس مناشیر و وجوه دنانیر بنام هدایت فرجام ایمه معصومین صلوات
الله علیهم و القاب همایون مشرف و مزین گشت و مردم بمذهب حق ایمه اثنی عشر
در آمدند و تاج و باج دوازده امام که از ستقر لاط قرمزی ترتیب میدهند سرافراز شدند و
خلایق از جور و ظلم اهل عدوان خلاص شده بیمن مرحمت و عدالت حضرت اعلی در مهد
امن و امان آسایش یافتند و زمانه بزبان حال بدین مقال مترنم گشت بیت سریر سلطنت
اکنون کند سرافرازی که سایه بر سرش افکند خسرو غازی شکوه شهریاری همنشین
بگزیت ولی عقاب سپهر از بلند پروازی فلک کلاه غرور این زمان زسر بنهد که
هست افسر شه بر سر افرازی چنان بساخت جهانرا هوای معدلتش که از طبیعت
از داد رفت ناسازی ازان گذشت که گستاخی کند پس ازین سحر بپردهٔ دری
یا صبا بغمازی بعد ازین رعب و صولت غازیان ظفر نشان بنوعی در دلهای مردم اثر
کرده بود که مخالفان بمجرد آوازه ایشان از اقلیم با قلیم میگریختند و سر حدیث نصرت بالرعب
مسیرهٔ شهر از ایشان ظاهر بود و درین سال قشلاق همایونی در تبریز واقع شد و در بهار
اردوی گیهان پوی بجانب آذربایجان و تاخت و مملکت ذو القدر که والی انجا علاء الدوله
ذو القدر بود رفته و در غیبت ایشان الوند بیک بتبریز آمد و چون نواب کامیاب
حضرت اعلی برین حال اطلاع یافتند در اوایل شهور سنه ثمان و تسعمایه بآذربایجان
تبریز توجه فرمودند الوند بیک از وصول لشکر ظفر اثر خبر یافته فرار کرد و ببغداد
رفت و از بغداد بدیار بکر افتاد و در انجا در شهور سنه عشر و تسعمایه وفات کرد چنانکه
سابقا مذکور شده و مملکت آذربایجان با توابع از جنت و جمیع اعدای دولت قاهره
پاک شد و قشلاق در تبریز کرفتند پس ازین در آخر شهور سنه ثمان و تسعمایه موکب
ظفر توأمان عزم دفع سلطان مراد ولد یعقوب بیک آنهنگ عراق کرد و بعد از طی
منازل و قطع مراحل در روز سه شنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه مذکوره در حدود همدان
با سلطان مراد که حضرت اعلی او را نامراد خوانده بودند محاربه فرمودند و نصرت
یافته و قریب ده هزار کس از اق قوینلو درین جنگ کشته شدند و حضرت اعلی
از عقب نامراد که بطرف فارس گریخته بود توجه فرموده در ماه ربیع الاول سنه
تسع و تسعمایه در شیراز نزول اجلال فرمودند و ممالک عراق و فارس و کرمان بر
تصرف نواب کامیاب همایون در آمد و نامراد از فارس ببغداد گریخت و درین
سال قشلاق همایون در رقم گرفته و درین قشلاق جناب وزارت مآب

ملک شرف الدین محمود خان ویلمی قزوینی که با نواع فضایل و خصایل اتصاف داشت و در
وزارت شریک جناب امیر شمس الدین زکریا شد و از حسین کیای چلاوی که مدتها
حاکم فیروزکوه و دماوند و خار و کمان بود عصیان ظاهر شده بری آمده بود و
الباس بیک اللغوت ایلچی را که از جانب حضرت اعلی والی انجا بود بقتل آورده و
مردم آن مملکت را غارت کرده و جمعی بقیة السیف از طایفه آق قویونلو نزد او جمع
شده بودند حضرت اعلی در آخر زمستان این سال در اوایل دهم رمضان بقصد
قلع و قمع او از قشلاق قم بیرون آمدند و از راه دیر و کماج ایلغار نموده در ری نزول
فرمودند و از انجا بای قلعه کلخندان که در دست مخالفان بود در آخر شهر مذکور تهضت
کردند و درین منزل قاضی محمد کاشی در منصب صدارت شریک جناب مولانا
شمس الدین محمد کیلانی گشت و روز بروز کار او در ترقی بود تا امارت با صدارت
جمع کرد و خلاصه الجمله غازیان عظام در بروز فتح قلعه مذکوره نموده در دویم شوال مردم قلعه را
بقتل آوردند و در دماوند نهب و قتل عام رفت و در منصف شوال قلعه فیروزکوه
را در حصار گرفته مدت پانزده روز علی کیا خان دارکوتوال قلعه بود شرف عتبه بوسی
مفتخر و سرافراز گشت و قلعه را تسلیم کرد و بجان امان یافت و از مردم قلعه هر کس
سپاهی بود بقتل آمد و هر کس از جمله رعایا بود خلاص شد و حضرت اعلی بعد از فتح قلعه از
راه ابهر رود بپای قلعه استاد که حسین کیای چلاوی و مراد بیک جهانشاه لو از طبقه
آق قویونلو با لشکر و مردم بسیار بدانجا تحصن نموده بودند نزول اجلال فرمودند و قریب
یکماه بحرب و قتال اشتغال داشته و در آخر ابهر رود را که اهل قلعه از آن سیراب
میشدند از مجرا اصلی انداخته آب از ایشان باز گرفتند اهل قلعه مضطرب شدند و از
تشنگی بر حد مرگ رسیدند حسین کیای چلاوی با مراد بیک و توابع و اولاد فی الجمله
از قلعه بیرون آمدند مراد بیک را تاش بوخشه و سیاه گیزه خواه گوشت او را
بخوردند و حسین کیای چلاوی را در قفس کرده تعذیب مینمودند و او خود را
در قفس کشته و منزل قوهدری جبشه او را نیز بوخشه و دیگران طعمه شمشیر غازیان
ظفرنشان گشته و قلعه را خراب ساخته درین یورش قریب سه هزار کس از
مخالفان بقتل رسیدند مولف این مختصر درین سفر دولت آن در رکاب
ظفر انتساب بوده و بچشم خود شاهد این وقایع بوده و در زمانی که حوالی قلعه اشتر
مخیم عساکر نصرت شعار گشته بود شاهد این اثر بوده والی استراباد محمد حسین میرزا
ولد سلطان حسین میرزای بایقرا که در این ایام پادشاه تمام خراسان بود و کار
کیا سلطان حسین میرزا برادر حضرت کارکیا میرزا اعلی پادشاه گیلان بصدق
نیت و صفای طویت و اعتقاد درست بشرف بساط بوس سرافراز گشته
و بعد از فتح قلعه چون اردوی همایون بری مراجعت فرمود عاطفت پادشاهانه

و مراحم خسروانه شامل حال ایشان شده بتاج زر و کمر مرصع و چار قب و اسب
زین طلا اختصاص یافته محمد حسین میرزا با فوجی از لشکر ظفر اثر به استراباد معاودت نمود
برادرش مظفر حسین میرزا که در غیبت او در استراباد استیلا یافته از و منهزم شده
بهرات نزد پدر رفت و استراباد یکبار دیگر بتصرف محمد حسین میرزا در آمد و آن مملکت
تا آخر حیات او در تصرف او بود و در کار کیا سلطان حسین در ساوه بلا رخصت انصراف
بجانب گیلان یافت و در محرم سنه عشر و تسعمایه اردوی گردون شکوه به ییلاق خرقان
و تخت سلیمان حرکت کرده بعیش و شکار اوقات گذرانیدند و در پایز متوجه
اصفهان گشتند و درین سال قاضی میر حسین میبد که بانواع فضایل معقول و منقول آراسته
بود در یزد بموجب حکم همایون حضرت اعلا بقتل رسید و در تاریخ وفات او گفته اند
بیت قاضی دین پناه میر حسین فضل شد بطرف زرحلت او بعد در فضل چون بکاهد
دهر فضل کرد ند سال رحلت او و از وقایع این سال یکی آنست که کار کیا سلطان
حسین در حدود دیلمان با برادرش کار کیا میرزا علی که پادشاه گیلان بود اظهار مخالفت
کرد و کار کیا فریدون را که از جانب کار کیا میرزا علی وکیل السلطنه بود در موضع شلندر
از حدود دیلمان بکشت و کار کیا میرزا علی سلطنت بدو باز گذاشت و عبادت
اختیار کرد دیگر انکه شخصی را که نام او درویش محمد کرهرودی بود در فرصت آق قوینلو ابر قوه بدست
آورده بود و بر یزد نیز مستولی شده حضرت اعلا بجهت دفع او متوجه یزد شدند
تفصیل این اجمال آنست که در ان ایام که نامراد شکست خورده بجانب شیراز
و بغداد گریخت مراد بیک با نیدر که والی یزد بود چون خبر شکست آق قوینلو بدو
رسید یزد را گذاشته بجانب هرات رفت و در غیبت او خواجه سلطان احمد
ساروی که وزیر او بود یزد را ضبط نمود حضرت اعلا بعد از فتح نامزد حکومت
یزد و ابرکوه بیک للو تفویض فرمودند و او جوقه بیک نامی را از طبقه شاملو با
معدودی چند از غازیان بدار و غگی یزد فرستاد بعد و سلطان احمد ساروی
استقبال دار و غه نمود او را در یزد فرود آورده بعد و بعد از چند روز دار و غه
را در حمام کشته هر کس از غازیان که همراه او بودند بقتل آورده و با جمعی از پیادگان
بر یزد مستولی شد و این خبر در ابرقوه بر پیش محمد کرهرودی رسیده بعد از ابرقوه
بجد و یزد آمده بعد و سلطان احمد ساروی را قاهره کرده و بعد از مدتی
یزد را گرفته و سلطان احمد ساروئی را با جمعی پیادگان بقتل رسانیده و در
یزد و ابرقوه حاکم مطلق العنان شده بعد چون این احوال بر ضمیر همایون
واضح شد در آخر ماه جمادی الاخر یا در اوایل رجب سنه مذکوره با عساکر
نصرت مآثر متوجه یزد شدند و تا ماه رمضان در پای حصار یزد با مخالفان
بقتال و جدال اشتغال داشته و بتائید الهی و اقبال شاهنشاهی یزد مفتوح شد

و رئیس محمد کرمهر گرفتار گشت و اتباع او طعمه فرغام بلاد صمصام فنا شدند و رئیس محمد کرمهر را در
قفس باصفهان آورده باشش بوخشند و دیگر انکه بعد از فتح یزد حضرت اعلی عاکر نصرت شاه
سبای ایلغار فرموده تاخت بجانب طبس کردند و قریب یک هفته در انجا توقف
فرموده اند و قریب هفت هزار کس از مخالفان در آن حدود بقتل آمدند و آوازه ایشان در
تمام خراسان شایع گشت و پادشاه خراسان سلطان حسین میرزای بایقرا با فرزندان
در قلق و اضطراب افتادند و حضرت اعلی بعد از یکهفته از طبس بعراق معاودت فرموده
و زمستان در اصفهان قشلاق کردند و درین قشلاق در ماه رمضان سنه مذکوره برای
اصفهان باغوای حسین بیک شاملو که والی اصفهان بود غضب فرمودند و میرغیاث الدین
محمد میر میران را که اجله سادات و مقدم اکابر انجا بود با سه پسر بقتل رسانیدند و خانهای
ایشان را تاراج کرده بازنین هموار کردند و اولاد مذکور را آنطبقه منقطع شدند و هم در آن
اوقات شاه تقی الدین محمد حسینی که از نقباء اصفهان بود بفیض شهادت فایز گشت
و در تاریخ روز دوشنبه دویم ذی قعده سنه عشر و تسعمایه امارت پناه امیر غیاث
الدین محمد حسینی سیفی بحکم امرا در طارم بقتل آمد و در مونس آباد برادرش امیر علی کیا نیز
در قلعه طارم بحکم امرا کشته شد بر تهمت انکه با حاکم بیه پس در مخالفت متفق اند و در
سلخ ذی قعده همین سال برادر دیگرشان امیر موسی حسب الحکم همایون در اصفهان
بقتل آمد و در محرم سنه احدی و عشر و تسعمایه در تابستان از حوالی همدان گزشته و تخت
سلیمان بر فرموده بعیش و عشرت گذرانیدند و درین اوقات فرمان همایون
عز اصدار یافت بعضی از هر کس در جنگ سلطان حیدر با مخالفان همراه بوده است
و به ثبوت رسد او را بقتل آورند و پرسش این امر را بدالی یک ده کرد و در آن
وقت قوچی باشی بعضی رجوع فرموده بودند و بدین سبب بسیاری از مردم بقتل
آمدند و در چهارم صفر بعضی از امرا و اکابر قزوین را بر سبب انکه نجم الدین ولید منسوب
بودند در حوالی همدان بقتل رسانیدند و در اخر شهر مذکور بعضی از ابناء ایشان را
در حدود تخت سلیمان بکشتند و حالا از اولاد مذکور ایشان بغیر قاضی قطب الدین
ابو سعید که بقاضی میر مشهور است و خواهرزاده مولف است و درین فتنه موفق
او را ضامن شده فرار نموده بعضی باقی مانده دیگر کسی زنده نمانده بعضی و بعد از سه
سال از واقعه مذکور املاک و اسباب ایشان را مسونک شده بعضی بدیشان
شفقت فرمودند و مناصب شرعیه همچنان بقاضی میر تفویض فرمودند بفعل الله
مایشاء و درین سال قشلاق همایون در طارم اتفاق افتاد و در اثناء
قشلاق خبر فوت پادشاه کیلان بسامع عز و جلال رسید و آن چنان بود
که جمعی از مردمان کیلان با کارکیا میرزا علی در خفیه اتفاق کردند و شب پنج شنبه
چهارم شهر رمضان سنه مذکوره در انکوبر سر کارکیا سلطان حسین رفته و او را در خانه

بگشته و او یک و نیم پادشاهی گیلان کرده بعد و در همین شب این خبر به لاهیجان رسید
امرای سلطان حسین میرزا با لشکر لاهیجان اتفاق نموده درین روز بانکوه آمدند و کارکیا میرزا
علی که قریب بیست و هشت سال پادشاهی گیلان کرده بعد و در زمان پدر بیست و دو
سال دیگر سلطنت لاهیجان متعلق به او داشت و ولی عهد پدر بعد بقتل رسانیدند و او
او در روز جمعه نوزدهم ماه رمضان سنه سبع و اربعین و ثمانمائه بعد در انکوی مبارک
و او پادشاه عابد زاهد بعد و خیرات و مبرات بسیار داشت و اکثر اوقات به
تلاوت قرآن و طاعت و عبادت میگذشت و پدر کارکیا میرزا علی کیا ابن سلطان
محمد است و او سی و یک و چند ماه پادشاه گیلان بوده و ولادتش در سنه خمس و
عشرین و ثمانمائه بوده در قلعه لشت و وفاتش در سلخ ربیع الاول سنه ثلاث و ثمانین
و ثمانمائه در سیام وقوع یافته و پدر او کارکیا ناصر کیا است و او چهارده سال پادشاه
گیلان بوده و فاتش در وقت عصر روز جمعه دوازدهم ذی قعده الحرام سنه سنه
احدی و خمسین و ثمانمائه بوده و پدر او کارکیا محمد مرسلیه است و سلطنت
کوه گیلان در ثانی الحال او بدست آورده و فاتش در روز جمعه سیوم جمادی الاول
سنه تسع و ثلاثین و ثمانمائه در الموت واقع شده و در ملاط مدفون است و پدر
او کارکیا مهدی کیاست و مهدی کیا برادر کارکیا علی کیاست و او اول پادشاهی
که در گیلان سلطنت بدست آورده و در زمان امیر تیمور گورکان در سنه تسع و ثمانین
و سبع مائه در رشت شهادت یافته و حکومت انکوی در زمان علی کیا تعلق بمهدی کیا داشته
و فات کارکیا رضا که مدت العمر دست عطا بخش او پسیم و زر آلوده نشد و بعد در
روز نوزدهم سنه تسع و عشرین و ثمانمائه وقوع یافته و بالجمله در زمانی که این وقایع در گیلان
روی نمود کارکیا سلطان احمد پسر کارکیا سلطان حسین در اردوی همایون بعد حضرت
اعلی غایت شاهانه و مراحم پادشاهانه شامل حال او فرموده سلطنت گیلان بدو شفقت
فرمودند و جمعی را از غازیان ظفرنشان همراه کارکیا سلطان احمد کرده او را بپادشاهی گیلان
فرستادند و چون کارکیا سلطان احمد بجد و دانکوه رسید امرای پدرش که کارکیا علی را کشته
بودند باستقبال او بیرون آمدند و چون بکارکیا سلطان احمد نزدیک شدند
از اسب فرود آمدند که بمراسم پای بوسی قیام نمایند کارکیا سلطان احمد فرصت
هر سه را بقتل آوردند و در انکوه نزول کرده بر تخت سلطنت نشست و قریب
بیست و نه سال در پادشاهی بماند و در روز دوشنبه دویم شعبان سنه اربعین
و تسعمائه وفات یافت و هم در قشلاق طارم حضرت اعلی امرا از راه خلخال بسر
امیر حسام الدین پادشاه رشت فرستاد و خود بنفس همایون با عسکر نصرت مآثر
از راه طارم بجد و در رشت نزول اجلال فرمودند امیر حسام الدین جمعی را باستقبال
و استقاته باردوی همایون فرستاد و شیخ بخ رشتی که از مقربان حضرت اعلی بود

ابدال بیک دوّه را که صاحب الکاء دارالموحد اردبیل قزوین و ساوه بلاغ و خاروری بعد از
امارت عزل فرموده امارات الکاء او را به زنبیل بیک شامل و عنایت فرموده و منصب صدارت
بلاشراکت بجناب سادات و اقافت دستگاه مرسید شریف شیراز که از دخترزاده های عالیجناب
استاد المحققین صاحب التصانیف الفایقه میرسید شرف علاء بعد تفویض فرموده و وفات سید
العلماء در بلده شیراز در ششم ربیع الثانی سنه ست عشر و ثمانمایه و ولادت الحضرت در بلده
جرجان در سنه اربعین و سبعمایه روداده و در تاریخ وفاتش گفته اند استاد
همه سران عالم سلطان جهان شریف ملت اند ششم ربیع ثانی در بهشت شد نزده رحمت
زین دار فنا بجهار شنبه فرمود بدار خلد و جنت و وزارت بمیرزا احمد جوزجانی و استیفا
بمولانا شمس اصفهانی شفقت کردند و اردوی همایون از عراق بجانب آذربایجان
حرکت فرمود و چند روز در تبریز توقف فرموده و در انجا حسن بیک لاله که منصب
امیر دیوانی داشت الکاء و نوکران او را بمحمد بیک سفرچی اشجلوار زانی داشته و بعد ازان
او را اجانان سلطان لقب کردند و از تبریز متوجه خوی شدند و چون در موضع جمنه از حدود
شبستر نزول اجلال واقع شد نجم کیلانی درین منزل بمرض ذات الجنب درگذشت
جسد او را بموجب فرمان همایون بنجف اشرف نقل کردند و منصب او با میرزا احمد
جوزجانی تفویض فرموده اند و بعد از چند روز در اثنای زمستان بجانب شیروان
نهضت فرموده اند و تا دربند باکو به رفته و قلاع آنجا را مفتوح گشت و در بهار
بدولت و اقبال بآذربایجان و عراق معاودت فرمودند و چون خاطر خطیر فیض
مآثر آفتاب مآثر همایون از انتظام کلیات امور مملکت آذربایجان و عراقین و دیار
بکر و فارس و کرمان بازپرداخت تدبیر تسخیر مملکت خراسان را و جهت عالی
نهمت ساخته لوای اقلیم کشای بدفع شیبک خان اوزبک که بر بلاد خراسان
مستولی شده بود و غرور و طغیان او از حد گذشته در اواسط شهور سنه
عشر و تسعمایه متوجه خراسان گشته و شیبک خان از توجه ایشان خبر یافته در
آخر سنه مذکوره در روزی که قمر در طریق محترقه بود از هرات بمرو رفت و مخیم
قلعه مرو غفه حضرت اعلی با جمیع امرا و عساکر بعد از شرف زیارت امام هشتم
علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثناء و استمداد همت از ان آستان ملایک آشیان
خواسته در بیستم شعبان سنه مذکوره نزول اجلال در ظاهر مرو فرموده اند و
یکدو روز میان غازیان ظفرنشان و اوزبکان جدال و قتال دست داد و
چون صرفه جنگ با مخالفان در ان مکان نبود از پای حصار کوچ فرموده یک
منزل پس نشسته شیبک خان اوزبک این صورت را حمل بر فرار نموده دلیر شد
و با قریب پانزده هزار کس از حصار بیرون آمده از عقب لشکر ظفر اثر یلغار
کرده برسید حضرت اعلی بتوفیق ربانی و تایید سبحانی تعبیه میمنه و میسره فرموده

اورا بعد از فتح بلاغ کردند و بموکب همایون
در وقتی که نزول فرمود

در یک منزلی مرو با شیبک خان اوزبک مصاف دادند و بین العسکرین از صباح تا
وقت زوال جنگ واقع شد که تا سنخ داستان رستم و اسفندیار گشت و قریب
ده هزار کس از اوزبک درین جنگ کشته شدند و شیبک خان اوزبک سه
در موضع معرکه مرده یافته و سرداران ایشان را دست گیر کرده گردن
زدند و این فتح بزرگ در روز جمعه بیست و ششم شعبان سنه مذکوره اتفاق
افتاد و تمام بلاد خراسان به تصرف خانان دودمان نلک اشتباه در آمد و لشکر
منصوره عنایم نامحصور گرفته منشیان بلاغت شعار شرح این فتح نامدار که طراز
فتوحات سلاطین کامگار تواند بود بقلم گهربار گرفته فتح نامها بعراق و فارس
و آذربایجان و کرمان و بغداد و خوارستان و دیار بکر و شیروان و هندوستان
و طبرستان و شام و روم فرستادند و عاکر ظفر مآثر سه روز مرور اکمکن اوزبکان
و موطن مخالفان بعد غارت کردند و بعد از سه روز عنایت پادشاه زوال حال
عجزه و مساکین آنجا شده برایشان ببخشیدند و حکومت ان مملکت را بایدال بیک
ذوالقدر ارزانی داشته و درین سال قشلاق همایون در شهرات واقع شد
و در بهار سنه سبع عشر و تسعمایه از دوی کردون شکوه بعزم تسخیر ماوراالنهر در
حرکت آمد و بعد از طی منازل و قطع مراحل حدود آب بخیم عاکر نصرت مآثر
شد سلاطین اوزبک پناه به سلاطین ذوی الاقتدار برده طلب شفاعت کردند
حضرت اعلی شفاعت ایشان را قبول فرموده مراجعت نمودند و شهرات
را بایدال بیک للهارزانی داشتند و در خریف این سال عازم عراق شدند
و چون شهریار که نام موضعی است در ری منزل همایون شد قریب پانزده هزار کس
از طایفه تکلو که در روم خروج کرده بودند و با امرای روم مکرر جنگ کرده و غالب
آمده بسیاری از اموال روم را غارت کرده و قریب پانصد کس سلاح از تجار
در حدود آذربایجان بقتل در آورده و مالهای ایشان را غارت کرده درین
وقت مغز زمین بوسی سرافراز گشته حسب الفرمان همایون سرداران اشرا
بواسطه حرکات شنیعه که از ایشان صدور یافته بود سیاست فرموده
و دیگران را برای مرای نامدار قسمت کرده ملازم ساخته و قشلاق
همایون در رقم واقع شد و درین قشلاق سلاطین مازندران به تقبیل
آستانه علیه سرافراز گشته و مبلغ سی هزار تومان نقد بر سم پیشکش تموقف
عرض رسانیدند و هم درین قشلاق جناب سیادات مآب مرتبت شریف
شیرازی بحیث احراز سعادت زیارت مشاهد مقدسه حضرات ائمه معصومین
حضرات ایمه هدی علیهم افضل التحیت والثنا متوجه عراق عرب شده و منقلب
صدارت در اوایل ذی حجه سنه مذکوره بعالیجناب سیادات و نقابت پناه

عرفان و دستگاه امیر ظهیر الدین عبد الباقی یزدی که از احفاد حضرت عارف ربانی امیر نعمت الله
کرمانی بوده مفوض شد و وفات حضرت حقایق و معارف آگاه سید نعمت الله در سنه
اربع و ثلاثین و ثمانمایه بوده در ماهان کرمان و قبرش انجاست و ولادت باسعادتش
در رجب سنه ثلاثین و سبعمایه بوده در شهر حلب و مدت عمرش یکصد و چهار سال است
رحمت الله علیه و در عشر آخر دیحجه این سال امیر ملک احمد اصفهانی که به نجم ثانی ملقب بود بعزم تسخیر ماوراء النهر
از رقم متوجه خراسان شد و در بهار سنه ثمان عشر و تسعمایه موکب همایون از قشلاق بیرون
آمده بطرف تخت سلیمان و ییلاق ان حدود نهضت فرمودند و درین سال جنید
واقعه روی نمود اول واقعه فترت روم است و آن چنان بود که پادشاه انجا سلطان
بایزید ولد سلطان محمد روم سر بر داشت سلطان احمد و سلطان سلیم و سلطان
قرخت و هریک از فرزندان را طرفی از روم داده بود و قریب سی و نه سال در
پادشاهی انجا بسر برده درین سال جماعتی از ینکچریه با بعضی از لشکر روم اتفاق
کردند و سلطان بایزید را از سلطنت معزول ساخته و سلطان سلیم را
به پادشاهی برداشته و او بعد از انکه در سلطنت متمکن شد برادران را بکشت و
پدرش نیز درین سال در گذشت بعد ازین سلطان سلیم بر تمامت ملک روم
متمکن یافت و سلطنت بر و قرار گرفت و هم درین سال جناب وزارت پناه
امیر زکریا وزیر در بلده توقات خراسان وفات یافت و در مشهد مقدس رضوی
مدفون گشت دیگر انکه نجم ثانی درین سال با بسیاری از امرا و لشکر چون از آب
آمویه عبور کرد میرزا بابر از اولاد امیر تیمور گورگان پادشاه غزنی و حدود و بلخ بعضی
بار دوی نجم ثانی ملحق شد و باتفاق از طریق ذرنه آهنین گذشته بظاهر قرشی
نزول نمودند و آن شهر را بجنگ گرفته در انجا قتل عام و غارت کردند و مولانا
نهایی شاعر از جمله مقتولان انجاست و بعد از تسخیر قرشی از انجا کوچ نموده از حدود
بخارا گذشته بنای قلوغ بخدوان که تمر سلطان پسر شیک خان در انجا فرود آمده بود
و عبید سلطان که برادر زاده شیک خان او نیز بنفس انجا بود تمر سلطان
آمده به و ملحق شد و جانی بیک خان نیز با لشکر خود بدیشان پیوست و میان
ایشان و لشکر نجم ثانی جدال و قتال واسطه بعضی از امرای دوالا مقدار
جرفه جنگ درین میان ندیدند نجم ثانی قبول نکرده با اوزبکان در پای حصار
جند روان مقابله و مقاتله فرموده شکست بر غازیان عظام افتاد و نجم ثانی بالبداری
از امرای کبار درین جنگ کشته شدند و میرزا بابر بکابل غزنی و حدود و بلخ
بملکت خود گریخته و خلق بسیار در وقت فرار تلف شدند و اموال و
اسباب بی شمار بدست اوزبکان افتاد و عمر سلطان و عبید سلطان بخراسان
آمدند و تمام بلاد خراسان بهم بر آمد و حسین بیک لله هرات را گذاشته از راه

بلخ

سیستان بکرمان آمد و این مخابره در روز سه شنبه هفتم رمضان سنه مذکوره روی نمود
چون این خبر در اصفهان که قشلاق همایون در انجا بود رسید بعضی از امرا
را پیش بخراسان فرستادند و فرمان با حضار لشکرهای ممالک محروسه نافذ شد در بهار
سنه تسع عشر و تسعمایه بعزم دفع مخالفان از موضع قشلاق نهضت فرموده اند و در زمانی
که یورت سارقمش از محال شهریار لشکر گاه پادشاه جم اقتدار شده منصب امیرالامرائی
کربه بخم ثانی متعلق بود معالیجناب میرسید شریف شیرازی قرار یافت و او را از شیراز طلب
فرمودند و چون اردوی گردون شکوه بحدود مشهد مقدس رسید تمر سلطان و عبید
سلطان که در هرات بودند از توجه همایون واقف شده بماوراءالنهر گریختند خواندامیر
یک دو که صاحب الکاء مرو بود و در وقت فترت خراسان مرو را اندخته
گریخته بود او را جامه زنان در بر و مقنعه نسوان بر سر بر داز کوشی سوار کرده باد
وند جهت عبرت لشکر در اردوی همایون گردانیدند بعد ازین نزول حضرت
اعلی در ظاهر هرات واقع شد و بتجدید ممالک خراسان از غبار اشوب مخالفان
صاف گشت و حضرت اعلی شهر هرات را با توابع بنزیل پیک خان شاملو مرحمت
فرمودند و شهر بلخ را بدیو سلطان رومیلو ارزانی داشته و بدولت و اقبال
بعراق معاودت فرمودند و قشلاق در اصفهان گرفتند و در وقتی که اردوی
همایون از قشلاق اصفهان بیرون آمده در منزل اول که از انجا تا به اصفهان یک
فرسخ باشد در حدود موضع شاه بلاغ ولادت همایون حضرت شاه دین پناه
شاه طهماسب واقع شده و درین قشلاق مبشران سعادت بشارت رسانیدند
که آفتاب سلطنت از مطلع اقبال طالع شده و اختر ولایت و هدایت از افق
پادشاهی لامع گشت و در صباح روز چهارشنبه بیست و ششم ذی حجه الحرام سنه
تسع عشر و تسعمایه عرصه عالم از انوار ولادت اعلی حضرت پادشاه زمان و شهنشاه
سریر عدل و احسان خسرو سلیمان مکان وارث تخت سلاطین جهان مخزن
اسرار الهی منبع فیض نامتناهی مهر سپهر شهنشاهی کعبه هر در هل اتی مظهر سر لافتی
ظل الله فی الارضین عون الضعفا و غوث العالمین معین السلطنة و الخلافة و الولایة و
الهدایة و العزة و الاقبال ابو المظفر شاه طهماسب بهادر خان الحسینی الصفوی خلد الله
ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین برکه و احسانه منور و روشن گشت و جهان
از وجود مبارکش رشک بهشت برین آمد یکی غنچه از باغ شاهی دمید
کز ان سان گلی چشم گیتی ندید حضرت اعلی را از شرافت و کرامت این مولود
همایون انواع مسرت و ابتهاج بحصول پیوست و اصناف بهجت و ارتیاح
دست فراهم داد انحضرت بدولت و اقبال طوی بعظمت فرموده چندگاه
از طبع تا شام ابواب فرح و شادمانی بر روی خواص و عوام گشادند و خلایق

دست افشان و پای کوبان قدم بر بساط نشاط نهادند و بعد ازین در بهار
سنه عشرین و تسعمایه سلیم پادشاه روم مخالفت و عصیان ظاهر کرده با جمیع
عساکر روم بجد و آذربایجان آمد و این خبر در اصفهان به پایه سریر خلافت
مصیر رسید نواچیان را با حفار لشکرها فرمان دادند و کس بدیار بکر نزد محمد خان
استاجلو فرستاده حکم جهانمطاع شد که با لشکرهای دیار بکر در آذربایجان
بار دوی گردون شکوه ملحق گردند و رایات جلال بعز و اقبال از اصفهان
در حرکت آمده متوجه آذربایجان شدند و بعد از طی مراحل و قطع منازل
چون از خوی و سلماس گذشته بجد و دموضعی که آنرا چلدران گویند نزول
اجلال فرمودند محمد خان استاجلو با لشکرهای دیار بکر بار دوی همایون ملحق شد
و پادشاه روم نیز با لشکر بیحد و شمار بدان حدود رسیده و در موضع
چلدران حضرت اعلی تعبیه صفوف فرموده میمنه لشکر را بفرهاد خان زیب
زینت بخشیده میسره را بمحمد خان استاجلو و امرای دیار بکر سپردند و جناب
امیر عبد الباقی را با چند هزار سوار در قلب تعین فرمودند و سید محمد
کمونه و میر سید شریف را تابع او گردانیدند و بدین ترتیب در روز چهار
شنبه دویم رجب سنه مذکوره با رومیان مصاف دادند از اول صبح تا
نماز پیشین بین العسکرین آتش قتال و جدال اشتعال داشت و قریب
بیمخدار کس از طرفین درین جنگ کشته شدند و میر عبد الباقی و میر سید شریف
صدر و سید محمد کمونه و محمد خان استاجلو و پسر قورچی باشی و خلف بیک
خادم و حسین بیک لله و سلطان علی میرزا که محبوب پادشاه بود و کوسه حمزه
قورچی تیر و کمان با بسیاری از امرا شهادت یافتند و چون پادشاه روم عرصه
درهم کشیده و زنجیرها بر حوالی آن استوار ساخته و بر کنارهای ان توپ و تفنگ
تعبیه کرده قلعه ساخته بود و در میان تخصص جسته طرفین روی بشکل بود و لشکر ظفر اثر
از توپ و تفنگ رومیه کشته میشدند حضرت اعلی بدولت و اقبال صلاح
در ترک قتال دانسته دست از جنگ باز داشته و به تبریز نزد معاودت
فرمودند و از تبریز توجه بعزیز کندی نمودند و از انجا بجدود درجزین نهضت
فرمودند و در غیبت آنحضرت پادشاه روم به تبریز آمده و بعد از دو هفته
از خوف لشکر خراسلاح در اقامت ندانسته بروم مراجعت کرد و در
اماسیه روم فتلاق کرفت و حضرت اعلی در همان روزها به تبریز معاودت
فرموده فتلاق همایون انجا واقع شد و بعد ازین واقو منصب امیر الامرائی
بجانان سلطان استاجلو تفویض فرمودند و نظارت دیوان اعلی بخواجه
شاه حسین اصفهانی ارزانی داشته و رتق و فتق مهام ممالک محروسه و تعین

امرا و لشکر برای او معوض بعهد او را میرزا شاه حسین خواندند و منصب صدارت به
عالیجناب سیادت و نقابت پناه امیر جمال الدین محمد استرابادی مقرر شد و فات
حضرت سیادت و شکاه صدارت پناه میرشاه ولیه در ماه ربیع الاول سنه احدی
و ثلاثین و تسعمایه در شهر تبریز وقوع یافته و نعش او را بعراق عرب بردند و در کربلا
معلا مدفون است و هم درین سال نامراد این یعقوب بیک که در فرقت رومیه
بدیار بکر آمده بود بدست غازیان ظفر نشان کشته شده سر او را بپایه سریر
اعلا آوردند و هم درین سال جناب ملک شرف الدین محمد خان دیلمی در
قزوین در ماه ربیع الاول وفات یافت و مشارالیه در آخر عمر ترک مناصب
و امور دنیویه کرده بطاعت و عبادت اشتغال داشت رحمت الله علیه و
در آخر سنه احدی و عشرین و تسعمایه سلطنت بلاد خراسان بنواب کامیاب
شاه دین پناه ابوالمظفر شاه طهماسب بهادر خان شفقت فرمودند و امیر بیک
موصلو را کمنصب مهرداری داشت للرسالخشید و بخراسان فرستادند
و در همین سال سلیم پادشاه روم بپای قلعه کماخ آمد و آن قلعه را بتصرف
گرفت و از انجا بقصد علاء الدوله ذوالقدر بمملکت او رفت و او را تقهقر
بران مملکت مستولی شده و از انجا بشهر برصه رفت و قشلاق انجا کرفت و در شهور
سنه اثنی و عشرین و تسعمایه قشلاق همایون در تبریز واقع شد و در آخر این
سال سلیم پادشاه روم با سلطان قانصوغوری که پادشاه مصر و
شام و حجاز بود جنگ کرده او را بکشت و هم درین سال لشکر بدیار
بکر فرستاد و ایشان با امرای قزلباش در حدود دمار دین جنگ کردند
و غالب شدند و فرخان استاجلو که والی دیار بکر بود و بعد از قتل
برادرش محمد خان حکومت انجا باو مفوض شده بود درین جنگ کشته
شد و مردم روم و دیار بکر نیز به تصرف کرفشد و در سنه اثنا عشر و
تسعمایه خواجه عبدالکریم مروارید از عالم فانی روی بعالم باقی نهاد و در تاریخ
او کفته اند از مصرع اول تاریخ ولادت مفهوم میشود و از مصرع ثانی تاریخ
وفات بعضی و افرودین قوید و دانش و جاه پناه اهل جهان بود خواجه
عبدالله و هم درین سال ملا فغانی شیرازی در مشهد مقدس فوت شد
و در مقام خواجه خضر مدفون کشت اصل او از شیراز است و شاعر
بی نظیر بود و اشعار خوب او مشهور است و در سنه ثلاث و عشرین و تسعمایه
قشلاق همایون در نخجوان بود و درین سال پادشاه روم بمصر رفت
و او را با غلامان مصری مکرر اقتتال واقع شده و در آخر ظفر یافت و قشلاق
در مصر کرفت و وفات خواجه اصیل شاعر در شانزدهم شعبان سنه ثلاث و عشرین

وتسعمایه بوده و یکروز قبل از وفاتش این رباعی در تاریخ وفات خود گفته و بر لوح مزارش
که در کنار رکناباد هرات واقع است منقوش است سالی که رخ آصفی تهفا نهاد
هفتم تمام کرد و از ما افتاد زین مرحله رفت و گشت تاریخ وفات بمود و ره بقا بکام صفا
گویند لب خواجه آصفی چاک بود چنانکه دندانهای او مرئی بود و یکی از شعرای ستم ظریف در هجو او
فرموده ز نیکی از کناره بامر چشم بر روی آصفی افکند لب او را بدید خندان شد
گفتمش بر کسی دریده مخند و در سنه اربع وعشرین وتسعمایه قشلاق همایون در تبریز
بود و در سنه خمس وعشرین وتسعمایه کارکیا سلطان احمد پاشاه گیلان و امیر دوباج
پاشاه رشت بعزم طبوسی مشرف گشته و ترتیبها یافته و حضرت اعلی
بخششهای بسیار فرموده اند و امیر دوباج بمظفر سلطان لقب یافت و بعد ازین شیخ
شاه بن فرخ یاپاشاه شیروان نیز بدرگاه فلک اشتباه آمده و بعیانات بسیار مفتخر
و سرافراز گشت و در این سال قشلاق در تبریز واقع شده و در سنه ست وعشرین وتسعمایه
قشلاق همایون در اصفهان واقع شده و مولانا علاء الدین طبیب شیرازی که از مقربان
پاشاه بود در روز نزول همایون در اصفهان در بیرون دروازه طقچی بمرض ذات
الجنب در گذشت نعشش او را بخراسان نقل کردند و در مشهد مقدس رضوی
علیه السلام مدفون شد و در این سال سلیم پاشاه روم در ان دیار بعلت
طاعون وفات یافت و پسرش سلطان سلیمانخای او پاشاه شد و در سنه
سبع وعشرین وتسعمایه قشلاق همایون در نخجوان واقع شد و در این سال امیر سلطان
موصلو میر محمد یوسف را که سالها شیخ الاسلام هرات بود و در آخر بمنصب امارت
وحکومت رسیده و صاحب طبل وعلم گشته در روز چهارشنبه هفتم رجب به
تهمت مخالفت بکشت و هم در این سال مولانا هاتفی وفات یافت و مولانا حبیب الله
المعروف در تاریخ فوت او گفته از باغ دهر هاتف خوش کلام رفت سوی ریاض
خلد بصد عیش و صد طرب جان داد و رو بروضه پاک رسول گفت روحی فداک
ای ضم البطی لقب رفت از جهان کسی که بود لطف شعرا و آشوب ترک و شور عجم
فتنه عرب تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت ارث شاعر شهان و شر شاعران طلب
و در سنه ثمان وعشرین وتسعمایه حضرت اعلی حضرت شاه دین پناه را از خراسان
طلب فرموده و رنمش خان شاملو را باشاهزاده سام میرزا بخراسان فرستادند
وقشلاق همایون در تبریز بود و در این سال قاضی اختیار الدین حسین که از افاضل دهر
بود و جاه عالی داشت بمرض استسقا وفات یافت و در سنه تسع وعشرین وتسعمایه
قشلاق همایون در تبریز بود و در این سال در شب یکشنبه دوازدهم شعبان امیر خان
موصلو در آذربایجان وفات یافت و در این قشلاق در آخر روز یکشنبه بیست و
هفتم جمادی الاول سنه مذکوره مهتر شاه قلی که از خادمان خاص حضرت اعلی بود میرزا

شاه حسین را در دولتخانه بتبریز ناگاه بکشت و بگریخت و بعد از مدتی بدست
اقتاد و حسب الفرمان قضا جریان بسیاست رسید و بعد از میرزا شاه
حسین منصب نظارت دیوان اعلی بنایب او خواجه جلال الدین محمد تبریزی
تفویض فرموده اند و در سنه ثلاثین و تسعمایه جانان سلطان استاجلو که امیر
دیوان بود باطوار حسنه و اوصاف مستحسنه انتصاف داشت و پرسش
امور بطریق عدل و انصاف مرعی و وفات یافت جای او به پرسش بایزید
سلطان شفقت فرموده اند و او نیز بعد از چند روز درگذشت و منصب
امیر الامرای بردلو سلطان روملو مقرر شد و حضرت اعلی درین سال بعزم
شکار اسب بجانب شکی میل فرموده اند و بعد از نیل مقصود و مراجعت از
انجا در حدود سرای مزاج همایونی از اعتدال باعتلال کشیده و چند روز بمرض
متمادی گشت و اطبا حاذق تشخیص بهیضه کرده بودند و هرچند در علاج
سعی بیشتر کردند فایده کمتر داد و روز بروز رخنهٔ اشتداد می یافت و چون
جاذبه داعی یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک را تضیهٔ مرضیه غالب بود و ارواح
مقدس انبیا و ایمهٔ هدی حضور حضرتش را طالب در صباح سه شنبه نوزدهم رجب سنه
مذکوره جهان فانی را وداع کرده برای جاودانی و نعیم باقی انتقال فرمودند و خطایر قدس
بر مجالس انس اختیار فرمودند انا لله و انا الیه راجعون و در ینغ ان شنبه صاحب
قران جم تاج بخش ممالک ستان در ینغ انکه دیگر نه بیند سپهر نظیر شی در آینه ماه و مهر
و مولانا لسانی شاعر درین باب فرموده که گفت این چرخ ظالم پیشه قصد شاه
عادل کن ملک کافر بینش و رسناهش بعد باطل کن و نقش موزه الانوار الخضرت
در شب چهارشنبه بیستم ماه مذکور محجوب جناب سماوات و نقاب بنا امیر جمال الدین
محمد صدر بدار الارشاد اردبیل فرستادند و در خطیره مقدسه صفویه مدفون
ساختند عمر شریف الخضرت سی و شش سال بوده و مدت سلطنتش بیست
و چهار سال حضرت اعلی شکار دوست بوده اند و در فصول اربعه در کرمان و سرما
هرگز از ان شغل خالی نبوده و در حق سادات و اهالی و علما و فضلا بسوستر انعام
و افر و اکرام بسیار کرده سیورغال بسیار بدیشان و سایر طبقات ارزانی داشته
و در هر سر بدیده شفقت نظر کردند مرتبه انکس بچرخ اثیر و فلک تدویر رسیده
و زمانه بلبان جلال گفت ز خاک پای تو هر ذره که برخیزد بر آسمان رود
و کار آفتاب کند و الخضرت چهار پسر نامدار یادگار گذاشته اول نواب کامیاب اشرف اقدس اعلی پادشاه
صفوی و معنوی ابو المظفر شاه طهماسب بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه
که نظام کار جهان و بقای نوع انسان بوجود اشرف و عنصر لطیف الخضرت

منوط و مربوط است و بعد از بن هر جا شاه عالم پناه گفته شود مراد الحضرت است
دویم نواب کامرانی ابوالغازی القاس میرزا است که حالا سلطنت تبریز و این
حب الحکم قضا جریان تعلق بدیشان دارد و ولادت الحضرت در یوم الجمعه عاشر
صفر سنه اثنی وعشرین وتسعمایه وقوع یافته سیوم نواب ابوالنصر سام میرزا
کرشبانروز بشرف خدمت حضرت شاه عالم پناه مشرف و مستعد است
و ولادت الحضرت در روز سه شنبه بیست و یکم شعبان سنه ثلث وعشرین وتسعمایه
بعد چهارم نواب جهانبانی برخورداری ابوالفتح بهرام میرزا است و الحضرت برادر
اعیانی نواب کامیاب شاه عالم پناه است و در نظر کیمیا اثر نواب کامیاب
بسیار عزیز و گرامی و معظم و معتبر است و شمه از صفات جلال ایشان در دیباچه این
کتاب که بنام مخجسته فرجام الحضرت مولف و مرتب گشته ایراد یافته است ولادت
الحضرت بعد از ولادت اشرف سام میرزا در شهور سنه ثلاث وعشرین
وتسعمایه بوده و حق سبحانه وتعالی نواب جهانبانی را چهار پسر کرامت کرده اول
سلطانی حسین میرزا که از نواب کامیاب حضرت شاه عالم پناه بشرف قبول
بفرزندی یافته او را پسر خوانده اند دویم سلطان حسن میرزا سیوم سلطان ابراهیم
میرزا چهارم بدیع الزمان میرزا حضرت فردوس مکانی بهرام میرزا در شب جمعه نوزدهم
رمضان سنه ست وخمسین وتسعمایه در حدود کردستان به حضرت شاه عالم
پناه بجهت دفع القاس میرزا با خیل وحشم وطبل وعلم به ولایت کردستان
توجه فرموده بودند جهان فانی را وداع کرده به نعیم باقی اشتغال فرمودند و نعش
الحضرت را به مشهد مقدس رضوی فرستادند رحمت الله تعالی و در مشهد شهر ربیع
الاول سنه ثلاثین وتسعمایه مولانا امیدی رازی را در شب جمعه از اشرار در
خانه او در آمدند او را کشتند و افضل طهرانی در تاریخ فوت او گفته نادر
العصر امیدی مظلوم کو نا حق شهید ناگاه شب بخواب من آمد و فرمود کای
زحال درون من آگاه بهر تاریخ قتل من بنویس آه از خون ناحق من آه ذکر جلوس
نواب کامیاب اشرف اعلا حضرت شاه عالم پناه ابوالمظفر شاه طهماسب
بهادر خان الخلیفه الصفوی بر تخت ایران خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی
العالمین برکه و احسانه امروز مظهر آیات ربانی و مجمع عنایات سبحانی و شرف گوهر
نسب آدم و روشنی دیده اهل عالم و خلاصه ایجاد و تکوین و صورت رحمت رب
العالمین مطلع انوار آلهی و مصدر الطاف نامتناهی مستخدم سلاطین نامدار و مستعبد
خواقین عجمیه اقتدار نواب کامیاب اشرف اعلا شاه عالمیان پناه است
و الحضرت پادشاه ایست که بر ایه سلطنت صوری را سرمایه سلطنت
معنوی ساخته ذات ملکی صفاتش جامع اصناف فضایل و کمالات است

منبع انواع لطف و خلق و فضل و کرمات هم ولایت در نسب هم پادشاهی در حسب
کو سلیمان نادر انگشتری کند انگشتری آب و آتش را اگر در مجلسش حاضر کنند ازسان هر دو بردارد
شکوهش داوری شش شهامیت که باوجه جمعیت اسباب سلطنت و کامرانی در
حداثت سن و عنفوان جوانی بحفظ او قات قدسی ساعاتش بملاعب و ملاهی نگذشته
بلکه روزگار سعادت آثارش بعد از ادای طاعات و مفترضات صرف غمخواری جهانیا
گشته چو وصف ذات شریفش کند زبان قلم عجب مدار که آب حیات از و بجکد
آثار عدل و سیاست و انوار عاطفت و رحمت آنحضرت در کمل عالم منتشر گشته اوصاف
جلال و نعوت کمالش در اقطار آفاق ظاهر و باهر شده و معاقد دین و دنیا در کمل عالم
منتشر گشته بلا از سنه سلطنت او انتظام یافته و قواعد ملک و ملت از شوکت و هیبت
او آرام پذیرفته و اعلام اسلام و شعایر شرایع به تقویت و تربیت او از کنکره کیوان
در گذشته و بنیان ظلم و جور چون بیمن صلابت و مهابت او بالکلیه منخلع گردیده
این چنین سایه سایه حق است و این چنین مایه مایه حق است شکر او واجبست در هر
حال زانکه او نعمتیست بس متعال ارتقای مدارج مقنبت و معارج مرتبت سعادت
کر شرایف قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی مشرف اند بر ذمت خدوان
واجب فرمهم و تربیت ارباب علم و فضل و تقویت اصحاب نقل و عقل بر همت پادشاه زمان
لازم غنم لاجرم عامه افراد نوع انسان در مهاد امن و امان بعد از اوامر ملک دیان از صمیم
قلب و حریم جنان دست نیاز برداشته میگویند که چت یارب تو مرین سایه یزدانی را
بید ارسکندر جهانبانی را و اندر کنف عاطفت خویش دار این جامع حوزه مسلمانی را
اهتمام و تقدم آنحضرت در متابعت فرمان الهی بتخصیص در قلع و قمع مشاهیر مرتبه ایست
که در ممالک محروسه هیچکس را یارای آن نیست که نام مسکرات بر زبان تواند آورد
شراب چون کبریت احمر در عالم مفقود است و صهبا مانند کیمیا نامو جود رسم
مرخوردن چنان برداشت نهبش کاختران نیم شب بر وی کردون سرنگون دارند طاک
و بالجمله حضرت شاه دین پناه بعد از پدر بنامدار جم اقتدار بحکم ولایت عهد و اتفاق جمیع
امرا و اعیان لشکر در روز سه شنبه نوزدهم رجب سنه ثلاث و تسعمایه بر عتبه
که تفاخر کند بدو ایوان بطالع که تولا کند بدو تقویم مسند پادشاهی و سریر پادشاهی را بشرف
ذات همایون صفات مشرف ساخت و بهای معدلت آنحضرت سایه سعادت
بر سر عرجهانیان انداخت منشی لطیف رحمانی منشور انا جعلناک خلیفة فی الارض
فاحکم بین الناس بالحق بنام همایون ایشان فرموده و کاتب مرحمت یزدانی ایه
و رفعنا مکانا علیا طغرای مثال پادشاهی و عنوان احکام شاهنشاهی گردانیده
آثار ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بر عالمیان واضح و لایح گشت و انوار
الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المومنین بر همگنان لامع و ساطع شده اهل عالم

از بشارت این جلوس کرم اشعار عقود خلافت و استحکام خلود سلطنت را مدعاو
مکنت مسئلت نمودند و جهان در کنف امن و امان قرار گرفت و روس مشابر و
وجوه دنایر بالقاب همایون زیب و زینت پذیر رفت و دبیر خرد بدین
حال گفت بیت هوای مهر تو تن را مفید تر ز قضا حروف نام تو زر را
شکرف تر ز عیار و از ان تاریخ که عالم از انوار آفتاب سلطنت و پادشاهی
آنحضرت نور و ضیا یافته تا امروز که بیستم ذی حجه سنه ثمان و اربعین و تسعمایه هجده
سال و پنجاه است روز بروز اعلام دولت در ترقی و رایت سلطنت
در بلندی است و هیبت در جمیع معارک اولیای حضرت منصور و اعدای دولت
مقهور بوده اند هر طرف که روی سکندر وار بوده فتح از عین ظفر زیار
داده شاهان تاجور باجبش خان خانان کشیده تار اجبش تیغ قهرش چو در مصاف
شفق زهر پرولان شکاف شعله مرغ تیرش چو آسمان گیرد در دل دشمن آشیان گیرد نخل
رمحش چو بار بردارد بار خصم از میانه بردارد دست جودش چو زر فشان گردد کیسه پرداز
بحر و کان گردد فیض عامش ز عالم جبروت بعجز تسخیر ملک تا ملکوت مصدوقه این مقال
آنکه از طرف شرق خانان اوزبک با صد و بیست هزار سوار قصد مملکت خراسان کردند
نواب کامیاب اشرف اعلی در روز شنبه یازدهم محرم سنه خمس و ثلاثین و تسعمایه در بروز
آباد جام با ایشان مصاف دادند و از اول صباح تا محل غروب بحرب و ضرب اشتغال
فرمودند و با وجود انکه بعضی از امرا و لشکر از صدمت جنگ هزیمت نموده بودند اعلحضرت
با اندک سپاه چون کوه بر جای خود متمکن و ثابت ایستاده در میان لشکر ایران و
توران داد شجاعت و مردی داده بر دشمنان غالب آمدند چوسالار
شایسته باشد بجنگ نترسد سپاه از دلاور نهنگ کوچونی خان که پادشاه
ماوراالنهر بود و جانی بیگ خان و عبید خان با سایر اوزبکان شکسته سلاح و
خسته کمر نه پروای دست و نه پروای سر گمانم مستفرقه فرت من مسورة
بماوراالنهر گردیدند و غنایم بسیار و اشتاب بی شمار در دست عساکر نصرت اثار
افتاده عبید خان چند بار دیگر بخراسان آمد و باز چون آوازه توجه حضرت پادشاه
دین پناه بگوش او رسیدی فرار غنوی و هم چنین از جانب غرب سلطان
سلیمان پادشاه روم با قریب سیصد هزار سوار در اوایل شهور سنه احدی
و اربعین و تسعمایه در غیبت حضرت شاه دین پناه تا ذربایجان آمد و از انجا
بعراق عجم نزول کرد و میان شهر سلطانیه و ابهر و بعضی از ولایت قزوین
و خرقان و در جزین را در وقت عبور غارت کردند و بعراق عرب رفتند
و سلطان سلیمان پادشاه روم در غره جمادی الآخر در بغداد فرود آمد و جمیع
عراق عرب بتصرف اهل روم در آمد و قشلاق در بغداد کرفتند و در بیت

وهشتم شهر رمضان از انجا متوجه آذربایجان و در اوایل شهور سنه مذکوره شدند
و از انجا باز بعراق عجم آمدند و تا حدود دربند رفته و از انجا در اوایل شهور
سنه اثنین و اربعین و تسعمائه معاودت نمودند نواب اعلی از عقب
ایشان تا حدود دارمن نهضت کردند و از انجا مراجعت فرموده در اواسط
جمادی الاول سنه مذکوره در تبریز نزول اجلال فرمودند و قشلاق انجا کرفتند
از ثقات استماع شده که در دفعه دویم که سلطان سلیمان بولایت عراق
آمده بود در حوالی سلطانیه با انکه در آن وقت آفتاب در آخر ثور بود برف
عظیم در لشکر روم باریدن کرفت و شتاب بسیار از لشکر روم تلف شد و
سلطان سلیمان این معنی را از خوارق عادت شاه دین پناه دانسته بروم
معاودت نمود و در این واقعه بسیاری از مردم روم بردست غازیان ظفر
نشان بقتل رسیدند و روایح فتح و فیروزی از مهب واللدیه بمنظره عین
یشاء بتمامها بمشام و کمال نصرت و بهروزی بر کلمین و ما النصر الا من عند الله در تبسم
چشم فلک ندیده و ندیده بعمر خویش این فتحها که دولت شه را میسر است
مولانا کمال الدین حسین که از تلامذه مولانا جلال الدین محمد دوانی است در سنه
اربعین و تسعمائه بود و در سنه خمس و اربعین و تسعمائه در روز چهارشنبه
بیست و هم شهر رمضان مولانا حسین اردبیلی روی بعالم آخرت نهاد و درین سال مولانا
اهلی شیرازی نیز روی بعالم آخرت نهاد و در شیراز در پهلوی خواجه حافظ شیرازی
مدفون است رحمة الله علیه و هم درین سال مولانا ثانی شیرازی رحمت ایزدی
واصل شد و در سرخاب تبریز مدفون است و در عاشر ماه ذی حجة الحرام سنه
اربعین و تسعمائه الامه سلطان که از ملازمت درکاه جهان اعلی در سنه ثمان و
ثلاثین و تسعمائه رو کردان شده بعد و بروم رفته منقلای لشکر روم شده بنکاه
از افق تبریز طلوع کرد و موسی سلطان که در تبریز حاکم بود فرار کرده بحدود
سلطانیه آمد و در یوم الخمیس نوزدهم ماه مذکور بعد از طلوع صبح صادق شیخ
عبد العالی که مجتهد زمان خود بود بجوار رحمت ایزدی پیوست و در نجف اشرف
معلا مدفون شد مقتدای شیعه تاریخ فوت آنحضرت است و در ذی قعده
همین سال سیادت پناه میر نعمت الله حلی روی بعالم آخرت نهاد القصة
چون بیان فتوحات علیه و حالات قدسیه حضرت شاه عالم پناه بیش از آنست
که درین مختصرات کنجد اکر توفیق رفیق شود اعید چنان است که بعضی ازان
در کتاب مفرد مبین کردد ان شاء الله و تعالی و چون عادت مولفان و مورخان
در تقدیم و تاخیر ذکر پادشاهان برحسب ترتیب زمان است بس برین نسق
متابعت نموده این کتاب را به بیان شمه از حالات نواب کامیاب

اشرف اعلی برسیل ایجاز و دعای دوام دولت روز افزون مکالختام کرد بیت
الا تا قبایل ز فیاض جود پذیرند هموارہ فیض وجود دل پاک شہ قابل راز
باد در فیض بر خاطرش باز باد سپہرش بفرمان جہانش بکام دعاگوی او
انس و جان و اسلام مولف این کتاب امیر نظام الدین یحیی الحسینی الرازی از فنون علوم
عقلیہ و نقلیہ بہرہ تمام داشت و تخصیصی در فن تاریخ و حید عصر بود و فریدہ دہر بود و مہارت
ایشان در فن مذکور ہمتنا بہ بود از رسال تاریخ ہجرت حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و
آلہ وسلم و خلافت ایمہ ہدا و احوال سلاطین و وزرا و مشایخ و علما و اکابر و شعرا را بر سر زبان
داشتند و بر بدیہہ از ہر سال کہ سوال میکردند جواب بہ تفصیل حالات و وقایع آن سال
میگفتند و بہ تقریب سال ولادت و وفات ہر کس کہ مذکوری میساختند و بیان میکردند و بہ
تقریب جہت اعتماد نقل از کتب معمول علیہ مرقوم میفرمودند سخنان حکمت آمیز ایشان در دلہای ارباب
عقول ساریست و لطایف کلمات دلپذیرش بر زبان اہل روزگار جاریست نواب کامیاب
اشرف اعلی خلد اللہ ملکہ ابدا ایشان را سالہا اعزاز و احترام تمام بعنایات و الطاف خاص از دیگران
ممتاز میفرمودند و زبان الہام بیان در توصیف و تعریف ایشان در محفل خلد آئین جاری میگشت
تا مجدی کہ ایشان را موسوم بہ یحیی معصوم ساختند در شہور شعبان سنہ ستین و تسعمایہ حکم جہان
مطاع بہ نقل ایشان بدار السلطنہ اصفہان صادر شد تیلش آقای قورچیان را از قزوین کوچانیدہ
بانجا برد و بعد از یکسال و نہ ماہ کہ در دار السلطنہ اصفہان توطن داشتند در شب چہارشنبہ
بیست و سیوم شہر رجب سنہ اثنین و ستین و تسعمایہ بدار البقا رحلت کردند انا للہ و انا
الیہ راجعون و ہم در انجا در جنب شیخ علی سہیل مدفون شدند و ولادت ایشان در
عصر روز پنجشنبہ نوزدہم شہر ذی قعدہ سنہ خمس و ثمانین و ثمانمایہ بود و مدت پنجاہ سال در
قزوین قاضی القضات باستقلال بودند و در قطع و فصل معاملات ید بیضا مینمودند و این
کتاب را حسب الاستدعای نواب جنت مکانی ابو الفتح بہرام میرزا در عرض یکماہ در سلک
تحریر کشیدند و مولانا نازکی شاعر در تاریخ وفات ایشان گفتہ ست
امیر یحیی حیف کز این جہان کہ وطن بود عزم قربت کرد سر اکابر عالم
گذاشت عالم از ابنای دہر نفرت کرد سپہر پیر کہ نظیرش نبود در عالم
باو مدار البقا عزیمت کرد بسال نہ صد و شصت و دو بود کاخر عمر دل از جہان بر
افسوس کند و رحلت کرد چو بود روی نیازش بدرگہ ایزد درین چو شنبہ کہ او رو بسوی
جنت کرد در تاریخ اوایل شہور سنہ ثلاث و خمسین و تسعمایہ از القاس میرزا در شروان
بیت با نواب برادر بزرگ ابو المظفر شاہ طہماسپ بہادر خان مخالفت ظاہر شد
و حضرت شاہ دین پناہ باتقام او در یازدہم ذی حجہ سنہ مذکورہ از آب ارس عبور
فرمودہ لشکر شروان کشیدہ و القاس میرزا فرار نمودہ باستیول نزد سلطان سلیمان پادشاہ
روم رفت و الکاء شیروان مجددا بہ تصرف بندگان نواب شاہ در آمد و قلعہ گلستان

مفتوح شده و قتل بسیار در انجا واقع شده و حسب الحکم همایون قلعه مذکوره را خراب ساختند
و مردم قلعه در بند بصلح بیرون آمدند و امان یافتند و پاشاه جهان پیرو وزرا به پرکوچک خطاب
شاهزاده عالیان اسماعیل میرزا شفقت فرمودند و بجانب دارالسلطنه تبریز معاودت کردند
و در شعبان سنه اربع وخمسین وتسعمایه در دوشنبه تبریز به دولت و اقبال نزول اجلال
فرمودند و درین سال در تبریز قشلاق کرفشه و بعضی را که در مخالفت با القاص میرزا موافقت
کرده بودند سیاست فرمودند و در بهار پاشاه روم با لشکر باجد و القاص میرزای بی
آذربایجان حرکت نمودند و چون بجد و دتبریز رسیدشاه دین پناه در چهارم جمادی آخر
سنه خمس وخمسین وتسعمایه از شنب غازان بتبریز بطرف اشکنبر و کلیبر تاخت و قراچه داغ
نهضت فرمودند و در غیبت آنحضرت سلطان سلیم پاشاه روم در یوم الخمیس عشرین شهر
مذکور در تبریز نزول نمود و بعد از چهار روز معاودت بجانب دیار بکر کرد و در حین
مراجعت قلعه وان را تسخیر نمود و نواب کامیاب از عقب او از وان تا شهرازنجان رفتند
و در آن دیار آتش نهب و تاراج برافروخته و از انجا در ماه رمضان سنه مذکوره معاودت
بجانب نخجوان سعد بقراباغ توجه فرمودند و القاص میرزا در حدود دیار بکر از پاشاه روم جدا شده
از راه عراق عرب در سیوم شوال سنه مذکوره بهمدان آمد و از همدان بقم نزول کرده جمعی را
بدو این تاخت فرستاد و از قم بکاشان رفت و اموال غازیان هرجا یافته غارت
کردند و جمیع مردم عراق عجم بهم برآمدند و فتنه عظیم پدید گشت و از کاشان باصفهان رفت
اصفهانیان در و اثره شهر بسته و بمقاتله و مدافعه برآمدند و در روز بر در اصفهان
توقف نمود و در روز یکشنبه غره ذی قعده سنه مذکوره از انجا بطرف یزد خاص
رفت و قتل و غارت کرد و از انجا بطرف فارس رفت و از فارس بخوزستان
افتاد و در قراباغ خبر نزول او در عراق بمسامع عز و جلال رسیده و از قراباغ
از طریق اردبیل و خلخال و طارم بجانب قزوین در اوایل زمستان ایلغار فرمودند
در روز چهارشنبه سیوم ذیحجه سنه مذکوره قزوین از فر قدوم همایون رشک
خلد برین گشت و درین سال قشلاق در قزوین واقع شده و در اثنای
بهار در نهم ربیع الثانی سنه ست وخمسین وتسعمایه به ییلاق خرقان نهضت فرمودند
و از انجا بجد و دکردستان حرکت کردند و درین سفر نواب شاهزاده
عالی گهر خلاصه دودمان اولاد خیر البشر بهرام میرزا در شب نوزدهم شهر رمضان
المبارک سنه ست وخمسین وتسعمایه از دار غرور ببرای سرور سفر فرموده و نعش
آنحضرت را به مشهد مقدس رضویه علی ساکنها السلام والتحیه فرستادند و القاص
میرزا که بطرف خورستان رفته بود بجانب عتبات عالیات ذاد هما الله شرفا و تکریما
از اهل روم روگردان شده بجد و دکردستان آمد و از مردم روم جمعی را سر او کشته
و از ایشان منهزم گشته پناه بر خاب که یکی از حکام کردستان است برد و درین

که راه ایران است

توسط حضرت مرتضی ممالک اسلام شاه نعمت الله یزدی در روز یکشنبه چهاردهم
رمضان سنه مذکوره وارد دوی همایون گردید و در حدود دکردستان بموجه ملحق شد و از لامیدود
که باو آمده بودند بقتل رسید اندوثانیا او را دست بسته بدرگاه معلی اورده و بعد از
زمانی دست او را گشاده خلعت شفقت فرمودند و روز دیگر او را همراه ابراهیم خان ذوالقدر
و حسین بیک یوزباشی استاجلو و جمعی دیگر از قورچیان اعتمادی بقلعه قهقه فرستادند و ایشان میرزا
اول بر تبریز برده بعد ازان بقلعه قهقه بردند و در انجا محبوس گردید و در انجا بعد از چند ماه وفات یافت انا لله و انا الیه راجعون در روز دوشنبه
وقت عصر سام میرزا بموجب حکم اشرف اعلا مقید و محبوس شد و در روز سه شنبه ابالت و
امارت پناه نظر سلطان استاجلو او را بقلعه قهقه بردند و مقید ساختند خبر وفات القاص
میرزا در اوایل ربیع الثانی سنه خمس و خمسین و تسعمایه در دار السلطنه قزوین شایع شد و
در روز پنجشنبه چهاردهم ماه ذی قعده سنه تسع و ستین و تسعمایه خسرو پادشاه علی بیک از
جانب خوانکار روم که عبارت از سلطان سلیمان است ولد خلف او سلطان سلیم
به برسالت بایران آمدند و در روز دوشنبه هیجدهم شهر مذکور در شهر قزوین در
باغ سعادت آباد بشرف پای بوس پنجکان نواب کامیاب اشرف اقدس اعلی شاهنشاه
ظل الهی مشرف و سرفراز شدند و در روز پنجشنبه بیست و یکم شهر مذکور بهنگام بین الصلوتین
ایلچیان سلطان سلیم و سلطان بایزید ولد سلطان سلیم پادشاه روم که از پدر و
برادر روی گردان شده بایران آمده بودند و در میدان اسب دار السلطنه قزوین
ریسمان در گردن کرده کشیده و در همان ساعت چهار پسر او را که همراه پدر آمده بودند
و در خانهای امرا می بودند بهمین دستور بقتل رسانیدند و در شب پنجشنبه بیست و هفتم
ماه مذکور جسد ایشان را برداشته بدیار روم بردند و یکی از شعرا تاریخ آمدن سلطان
بایزید بایران بدین نمط نظم فرمود ... چو سلطان بایزید قیصر روم ... ز روم آمد سوی
ایران بتعجیل ... چو از تاریخ سال و ماه پرسند ... بگو شهر محرم بود و قویل ... و تسلطان
محمد خدابنده ابن ابو المظفر شاه طهماسب بهادر خان در شب سه شنبه بیست و نهم
شهر جمادی الثانی سنه خمس و ثمانین و تسعمایه بعد از وفات حضرت شاه اسماعیل
برادر اعیانی مشار الیه در دار الملک تبریز بر تخت سلطنت ایران جلوس نمودند
و تا اوایل شهور سنه ست و تسعین و تسعمایه در پادشاهی بسر بردند و چون پادشاه
بانیاز و عاجز بعد امرای قزلباش ظفر تلاش دست تعدی و جور در ممالک
ایران دراز کرده از ظلم و تعدی دقیقه فروگذاشت نکردند و دران رستخیز
آنمقدار خانه و اده قدیم خراب و نابود شد که زبان قلم از تعداد ان عجز و قصور
معترف است و اکثر ولایت ایران از تصرف کاشتکار دیوان اعلی بیرون رفته

پادشاه روم تمامی شیروان و تمامی آران و ایروان و اکثر ممالک آذربایجان و بعضی از
عراق عجم به تصرف خود در آورد و چون خرابی ایران و پریشانی رعایا که وقایع حضرت
خالق البریا از حد گذشت رایات اقتدار شعاع بنکهان نواب کامیاب حضرت
شاه دین پناه ابوالمظفر سلطان عباس پادشاه بهادر خان خلد الله تعالی ظلال اجلاله
العالی که قریب ده سال بعد پدر دار السلطنه هرات و اکثر اقالیم خراسان پادشاه
صاحب سکه و خطبه بودند از طرف خراسان طالع شده در شهور سنه ست
و تسعین و تسعمائه در دار السلطنه قزوین اجلاس فرمودند و روی بمناصر و وجوه
و مایر تمامی ولایت ایران باسم همایون شاه دین پناه زیب و زینت گرفت
و خلایق از جور و تعدی خلاص یافته در مهاد امن و امان آسودند و حضرت شاه
دین پناه به حسن تدبیر تمامی امرا و اقایان قزلباش او باش را مقهور ساخته ایشان
اثر و آثار نگذاشته و تمامی ممالک از دست رفته را مسخر ساخته و حالت تحریر که روز
سه شنبه بیست و یکم شهر محرم الحرام سنه ثلاث و عشرین و الف بر تمامی ولایت آذربایجان
و شیروان و شماخی و عراق عجم و فارس و کرمان و خراسان و مازندران و گیلان و
خوزستان و لار و بحرین و سواحل هرموز بمنازعت پادشاه و فرمان روا الله امید که
این دولت و سلطنت تا زمان ظهور حضرت امام صاحب الزمان از حوادث
دوران مصون و دست طوارق زمان از زیل ان کوتاه باد بحرمت سید المرسلین و ایمه
معصومین علیهم الصلوات و السلام بیت بر سر خلق پاینده دار خدایا تو این شاه
از ریش دوست که آسایش خلق در ظل اوست بیت بر سر خلق پاینده دار
با انصاف و طاعت دولتش زنده دار ولادت با سعادت شاهزاده عالمیان
اسماعیل میرزا در شب پنجشنبه بیست و یکم شهر ذی حجه الحرام سنه ثلث و اربعین
و تسعمائه در دار المومنین قم واقع شده و در شهر صفر سنه اربع و ثمانین و تسعمائه
پادشاه تمام ممالک ایران با وجه باوجاهتان زیب و زینت گرفت شهنشاه
روی زمین تاریخ جلوس الخدمت است و در شب هفدهم شهر رمضان سنه خمس و ثمانین
و تسعمائه از این سرای فانی بر نعیم جاودانی رحلت فرمودند و شهنشاه زیر زمین تاریخ
فوت آن پادشاه عدالت شعار است ولادت سلطان مصطفی میرزا در شب
جمعه دویم جمادی الاول سنه ست و ستین و تسعمائه در دار السلطنه قزوین بوده و در
تربیت امارت پناه نظر سلطان شاملو پرورش یافته بوده و در شهور سنه اربع و ثمانین
و تسعمائه بموجب حکم شاه اسماعیل شهید شده رضوان الله علیه ولادت شاهزاده
سلطان محمد میرزا در روز سه شنبه شانزدهم رجب سنه سبع و ستین و تسعمائه و للّه
شاهزاده و الاگهر مرادی یک بوده حسب الفرمان شاه اسماعیل در شهور سنه اربع
و ثمانین و تسعمائه شربت شهادت نوشید انا لله و انا الیه الراجعون ولادت

شاه زاده سلطان سلیمان میرزا در سنه احدی وستین وتسعمایه در نخجوان
وقوع یافت و در شهور سنه اربع وثمانین وتسعمایه حسب الحکم شاه اسماعیل بدرجه
شهادت رسید و ولادت شاهزاده عالمیان سلطان حیدر میرزا در شب جمعه
قریب بوقت سحر بیست وپنجم شهر ذی قعده الحرام سنه ثلاث وستین وتسعمایه در قزوین روی
داد وحسب الحکم جهان مطاع حسین بیک بوزباشی استاجلو لله در حافظه الحضرت بیجه وحضرت
شاه دین پناه ولایت عهد بنام نامی ایشان مقرر فرمودند و وثیقه درین باب قلمی
فرمودند بدستخط همایون مزین شده بمهر مهر آثار رسیده بجهة شاهزاده ازانتاج تارکش خود
ساخته هرگاه سلام وکورنش والد بزرگوار مرآت ای اتاقه در سر داشت و اکثر امرا و
سلاطین وقورچیان بر بیعت شاهزاده بر افراخته بودند و در اوایل صفر سنه
اربع وثمانین وتسعمایه در همان روز که حضرت شاه دین پناه جهان فانی را وداع فرموده
بجنت المأوای خلد برین توجه فرمودند آن شاه داده بنظر و خیال موافقت و رفاقت
والد ماجد حسب الفرموده بر سر خان خانم از دست ترکمان بی باک وغلامان ناپاک شربت
شهادت نوشیده ازین سرای فانی بعالم جاودانی رحلت فرمودند و در بیغاکه
خورشید روز جوانی چو صبح دوم بجهة کم زنده گانی در بیغ آن سپهر سروبالاکه ناکه فرو ریخت از
تند باد خزانی دل یوسف عهد خون است کوی زنادیدن این باغ ثانی ولادت شاهزاده
امامقلی میرزا برادر اعیانی سلطان حیدر میرزا در شب چهارشنبه شانزدهم ذی قعده
سنه سبعین وتسعمایه در قزوین واقع شده وحسب الحکم شاه اسماعیل در شهور سنه
اربع وثمانین وتسعمایه در قزوین شهادت یافت ولادت شاهزاده سلطان بقلی
میرزا در شب چهارشنبه بیست وهفتم ماه رمضان المبارک سنه احدی وسبعین وتسعمایه
در قزوین واقع شده و در شهور سنه اربع وثمانین وتسعمایه بموجب
فرموده شاه اسماعیل مرتبه شهادت یافت ولادت شاه سلطان احمد
میرزا در وقت طلوع صبح روز پنجشنبه هفتم ماه محرم الحرام سنه احدی وسبعین وتسعمایه
بطالع عقرب وقوع یافته و دار السلطنه قزوین در شهور سنه اربع وثمانین وتسعمایه موجب
شاه اسماعیل بطریق سایر برادران از دست ساقی اجل شربت شهادت
نوشیده ولادت شاهزاده والاگهر ابوالمحسن سلطان حسین میرزا ولد سلطان
محمد بن شاه بن ابوالمظفر شاه طهماسب در یوم الثلثا هفتم شهر ذی حجه سنه خمس وسبعین
وتسعمایه در شهر هرات بطالع میزان بوده و ازین سرای فانی در شهر طهران در شهور
سنه اربع وثمانین وتسعمایه حسب الحکم شاه اسماعیل ارتحال بجوار رحمت حضرت
الرحم الراحمین نمود رضوان الله علیه وعلیهم اجمعین روایت صاحب تاریخ روضة
الصفا در باب اولاد ذکور و نیزهای حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان برین
نهج است و حضرت صاحب قرانی در همه مکان که از بیخ سرای ناپایدار بجوار رحمت

آفریده کار از تحال نمود و شش پسر و پنج زاده و بنیره زاد بالذ گشته شاهزاده میرانشاه در سن
سی و شش سالگی بعوضت پسر و بنیره داشت مرزا ابابکر بیست و سه سال بادو سر ایلنگیر مرزا
زساله عثمان چلپی مرزا چهار ساله میرزا عمر بن مرزا میرانشاه بیست و دو ساله سلطان خلیل مرزا
بیست و یکساله ایجل مرزا دو ساله سیورغتمش مرزا شش ساله شاهزاده جوان بخت میرزا
شاهرخ جهار ده در سن بیست و شش سالگی با هفت پسر مرزا الغ بیک و سلطان ابراهیم
مرزا هر دو در سن یازده سالگی مرزا بایسنقر در سن هشت سالگی سیورغتمش موزا شش
ساله میرزا محمد جوکی سه ساله خان اعلان میرزا دو ساله باروی میرزا یکساله و از نسل شاهزاده
مرحوم جهانگیر میرزا یازده نفر بعد ندچه از سلطان محمد میرزا اشتر پسر ماند ه بعد جهانگیر میرزا نه ساله
میرزا سعد وقاص شش ساله یحیی میرزا پنج ساله و میرزا پیر محمد بن میرزا جهانگیر در سن بیست و نه
سالگی بعد با هفت پسر بزرگتر از هم میرزا قبذ قوز ساله خالد میرزا هفت ساله بونجر میرزا
و سعد وقاص میرزا و سنجر میرزا و قیصر میرزا و جهانگیر میرزا و از نژاد شاهزاده مرحوم سعید
شهید عمر شیخ بهادر هفت پسر رستم میرزا در سن بیست و چهار سالگی با دو پسر
عثمان میرزا شش ساله سلطانعلی میرزا یکساله میرزا پیر محمد بن عمر شیخ در سن سی سالگی میرزا
اسکندر بن عمر شیخ بیست و یکساله باد و پسر میرزا احمد هفت ساله سید احمد میرزا نه
سیزده ساله بایقرا میرزا دوازده ساله و فات مرحوم مغفوری مرحوم افلاطون الزمان
حکیم مسیح الدین ابو الفتح ولد مولانا عبد الرزاق صدر گیلان در روز پنجشنبه هژدهم شهر
شوال سنه احدی و تسعین و تسعمایه در نواحی جنت آباد کشمیر بوقوع انجامیده و مدفنش
در بابا حسن ابدال است که در نواحی نیلاب واقع است و فات سید الفضلا و علامة
العلماء شاه فتح الله شیرازی الملقب بعضد الدوله در شب چهارشنبه سیوم شهر شوال
سنه سبع و تسعین و تسعمایه در کشمیر وقوع یافت قبر ایشان در اول در بقعه پر سید علی همدانی
که در کشمیر واقع است انجا بعد حسب الحکم اشرف از انجا بر تخت سلیمان که کوهی است
بغایت مرتفع در کشمیر نقل کرده شده و الی الان انجا مدفون است و ذکر حضرت خیر النسا
فاطمه زهرا علیها السلام کنیت وی ام محمد و القاب آن ذات مقدس طاهره زاکیه در ائمه
و بتول است و لادت وی در سال سی و پنجم از واقعه فیل پنج سال پیش از بعثت
و بقولی در سال چهل و یکم بعد از واقعه فیل روی نمود و خورد ترین دختران آنحضرت
بقول صحیح وی بوده و بقولی رقیه و بروایت بعضی ام کلثوم و حضرت امیر المومنین
علیه الصلوات و علیه السلام در رمضان سال دویم از هجرت بعد از مراجعت
از غزوه بدر و بیرانجوا است و در ذی حجه بادی زفاف کرده و بقولی انکه در ماه رجب
و بقولی در ماه صفر او را بخواست و در ان وقت فاطمه علیها السلام پانزده ساله و
بقولی بیجده ساله بوده و انچه در تاریخ سال ولادت و تزویج آنحضرت ذکر کرده اند

تقاضای ان میکند / وی در وقت ترویج در سن بیست سالگی بوده یا هجده سال بوده باشد
والباقی الله تعالی اعلم بحقیقت حال نقل از کتاب روضة الاحباب وفات حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام در ماه رمضان بعد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم شش ماه بوده
وعمر شریف آنحضرت بیست و نه سال بوده و اسماء بنت عمیس آنحضرت را غسل داد و
علی و عباس و فضل هر سه بقبر در آمدند و آنحضرت را دفن کردند [illegible] انکه نمرده است و نه مرده
خداست در خبر است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که انا ابن الذبیحین من پسر دو
ذبیح یعنی دو پدر مرا از بهر خدای عزوجل ذبح خواسته که دین یکی اسماعیل را خواست
که پدر عرب است و دیگری عبدالله پدر بزرگوار خویش را و سبب قصه عبدالله چنان بوده
که بوقت عبدالمطلب هر چند جهد کرد چاه زمزم ویران شده بود و آب برنمی آمد و عبدالمطلب
را اده پسر بود پس عبدالمطلب هر چند جهد کرد و ان چاه را نکند هیچ آب برنیامد پس با
خدا عزشانه نذر کرد که اگر این بر دست من گشاده شود من یکی را از این ده پسر قربان کنم از
بهر خدای عزوجل پس آن آب گشاده شد و چاه آباد ان شد عبدالمطلب فرزندان را طلب
کرد و گفت نذر کرده ام که یکی از شما را در راه خدا قربان کنم درین باب شما چه میگویید گفتند ای پدر
بزرگوار تو به نذر خویش وفا کن و هر کرا خواهی از ما قربان کن عبدالمطلب گفت من قرعه بنام
شما اندازم بنام هر که بر آید او را قربان کنم پس قرعه بنام عبدالله آمد و خواست که عبدالله
را قربان کند و عبدالله در ان وقت پنج ساله بود و از هم پسران کمتر بود و مادرش ازدی
مخزوم بود و نسب مخزوم مردمانی بودند که در مکه اند غلیه بسیار داشتند پس آن زن که مادر
عبدالله بود برخواست و به نزدیک برادران و قبیله خویش شد و ازکان حضرت ما
خواست تا ایشان بیامدند و عبدالمطلب را گفتند ما نمی پسندیم که تو این پسر را بکشی
عبدالمطلب گفت پس من چه چاره کنم که من نذر کرده بودم و اکنون قرعه بنام او برآمده
اقربای مادر عبدالله گفتند فدی کن و بدل او گوسفندی بکش ابراهیم اسماعیل را فدی کرد
بگوسفندی پس عبدالمطلب بصواب دید ایشان شتر بیاورد و پیش عبدالله برپای
کرد و قرعه زد میان عبدالله و میان اشتر قرعه بنام عبدالله افتاد ایشان گفتند ما نه پسندیم
اشتر افزون کن و عبدالمطلب پنج پنج شتر افزون کرد تا صد شتر گشت آن هنگام قرعه
بر نام اشتران آمد ایشان گفتند اکنون بدید آمد / خدای تعالی این صد شتر بسنده و
عبدالمطلب آن شتر را بکشت بدل عبدالله پس اندر عرب این رسم گشت که دیت
مردی صد شتر باشد و تا رستخیز این رسم از عبدالمطلب بماند پس صلعتم انا ابن
الذبیحین این است که گفته اند پس بدین جنس دلیل است که ذبیح اسماعیل بوده و این
دلیل است روشن فایده حنظلة بن صفوان از نسل قهر بن مخلد حق تعالی او را پیغمبری
و به اصحاب الرس فرستاد و این رسی پادشاهی بود از قوم ثمود بر زمین مغرب و او

در اول

خدای شناسی بعد اما بسبب طول دولت مغرور شده دعوی خدائی کرد و قوم او بامردان
لواط کردندی و با چهار پایان کردامدندی و زنان ایشان الت مردی از پوست
دوخته استعمال کردندی اکنون زنان این کاره را رس خوانند و زنان هم بودندی که
بی آلت خود را بر هم مالیدندی اکنون زنان این کاره را سحتری گویند حنظله ایشان را
از این حرکات قبیحه منع کرد و بخدای تعالی خواند اجابت نکردند مدتی برین برآمد
و بهمین کار مشغول بودند و بفصحت لعین عبد اد حنظله در حق ایشان دعا کرد خدای تبارک
و تعالی آب از ایشان باز گرفت و هلاک ایشان هم بدست ایشان کرد رشی
و قوم او از بد باز جنگ حنظله و متابعان او رفتند و هر تیر که شکرش انداختند باز
گشت و از ایشان یکی را نگذاشت تا بیشتر لشکرش کشته شد و رس منهزم شده در
قلعه گریخت ملک الموت بقبض روح او رفت رس امان خواست ملک الموت
یک لب امانش داد و او خانه از آهن و ارزیز ساخت چنانچه از هیچ جا راهی
بدو نبود چون وعده بسر آمد ملک الموت قبض روحش کرد و بدوزخ برد و تمت
در یوم الاربعاء خامس شهر رجب سنه اثنی وثلاثین وتسعمائه خواجه حبیب الله ساوجی را
که خواهد امیر تاریخ حبیب السیر نام او نوشته باصد و شتاد کس از اولاد و اتباع و منتسبان
و جماعت شاملو در دار السلطنه هرات بفر شهادت رسیدند بفعل الله وما
یشاء و یحکم ما یرید چنین گویند که در عالم پنج تن بعد ند که در کهواره سخن گفتند یکی ان
کودک بعد که در زمان دو ملک بعد نام او ذو قرنین که بر جهودان اهل بخرا ان غضب
کرده بعد که شما چرا از دین خود برگشته اید و دین ترسائی اختیار کرده اید و سبب اختیار کرده
دین ترسائی آن بعد که مردی از حواریان عیسی بن مریم علیه السلام نام او قیمون بقبیله ایشان
افتاده بعد و ایشان را از دعلامتها و معجزها پیدا آمده بعد و ایشان هم دست از دین موسی
بازداشته بعد ند و دین ترسائی گرفته و او کس نزد ایشان فرستاده بعد ایشان
رسول او را گرفته و کشته بود بواسطه این صورت ذو قرنین با لشکر بسیار بر سر ایشان
آمد و فرمود که گندها بکنند و بر هیزم کردند و آتش زدند و آن مردم را در آن
گندهای آتش مرانداخته تا همه بسوخته و از ایشان زنی ماند که دو پسر داشت یکی
پانزده ساله و دیگری یکساله این زن را گفته که از دین ترسائی برگرد و اگر نه
پسران ترا در آتش بسوزیم آن زن از دین ترسائی برنگشت پسر بزرگش را بکشتند و آن
پسر کهتر را خواسته در آتش انداز ند زن خواست که از دین ترسائی برگردد
آن پسر کهتر در سخن آمد و بزبان فصیح گفت مکن ای مادر و از دین باز مگرد پس آنان
خاموش شدند تا آن کودک را بسوختند و این گروه را اصحاب اخدود گویند چنانکه
حق تعالی در قرآن مجید فرموده است قتل اصحاب الاخدود اخدودها باشد
یعنی دختر فرپل که دایه دختر فرعون بعد روزی پیش دختر فرعون گفت کو بار

آن چشمه که خدای عزوجل را نشناسد دختر فرعون گفت جز به رمن خدای دیگر است دختر
فرعون این سخن را نزد پدر خود گفت فرعون خواست که او را بعذاب سخت بکشد
آزن خواست که از ان حدیث باز گردد آن کودک یکماهه که از ان بطن سخن درآمد و
با مادر گفت از این حدیث باز مگرد و بگذار تا ترا بکشند تا به بهشت روی سیوم
بروزگار جریج عابدی بود و آن چنان است که جریج اندر کوه عبادت کردی
و اندران حوالی مردی بود گاوبانی و آن گاوبان دختر آبستن کرده بود و آن دختر کودک
بیاورد از و پرسیدند که این را از کجا آوردی او گفت که از جریج عابد است
که با من زنا کرد پس جریج را بیاوردند و خواستند او را بعذاب زنند آن کودک
یکماهه سخن آمد و گفت من کودک فلان گاوبانم و جریج عابد بی گناه است چهارم آن
کودک که بروزگار یوسف علیه السلام سخن گفت و آن مشهور است پنجم در رجحته الوداع
طفلی را از اهل مکه بیاورند که همان روز تولد شده بود او را نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
وسلم آوردند حضرت فرمود که این کودک من کیستم طفل گفت تو رسول خدای و
برحقی وفات سلطان العارفین سلطان ابوسعید ابوالخیر در سنه اربعین و اربعمایه
بود و لفظ اثم موافقت سنه مذکور است و وفات میر صدرالدین محمد شیرازی در سنه
سبعین و تسعمایه بود و در شیراز مدفون است تاریخ وفات مرحوم مولانا شیرازی
هیجدهم شهر شعبان سنه تسع و تسعین و تسعمایه در دارالسرور لاهور مدفنش در خطه
امیر حب الله است ولادت با سعادت بندگان خلافت پناهی جلال الدین محمد
اکبر پادشاه در سنه تسع و اربعین و تسعمایه بود و در عمرکوت از بلاد هند تاریخ
جلوس الحضرت در شهور سنه ثلث و ستین و تسعمایه بود و تمام این
مصراع تاریخ است از همه شاه زادها اشرف تاریخ وفات ایشان دوشنبه
جمادی الثانی سنه اربع و عشر و الف بود و لفظ جباغ موافقت آن سال است
و ذکر ابوسلم مروزی صاحب تاریخ مقدسی گوید که در اسم و نسب او بسیار اختلاف
کرده اند و گفته اند که او از عرب بود و ولادت او در اصفهان بود و پرورش
او در میان فرزندان ادریس بن عبید الله الحجبی یافته و در مکتب قرآن بایشان حفظ
کرده و لغت و اشعار یاد گرفته و بیشتر اهل تاریخ بر انند که او از عجم بود و از
نواحی اصفهان و او مردی کوتاه بالای سفید گون شیرین منظر دراز پشت
کوتاه ساق بود و هرگز کسی او را خندان ندیده و مزاح نکردی و از هیچ فتح تازه
روی نشدی و از هیچ نکبت روی نگشتی بغایت سخت دل بود و بر کشتن رحم
بسیار می نمود او شیعه بود جمله اصناف خلایق که بر دولت بنی امیه دل نهاده بودند
و نشو و نما از مردانیان یافته بودند تمام را بکشت گویند آنچه در جنگها کشته شصت هزار
مرد را در مقام سیاست و عتاب بکشت و جهان را از لوث خوارج بنی امیه و الی

کرد و دولت بعباسیان رسید و او را سه زن بعد و سالی یکبار بغراشی زن خود رفتی
و مرد غیور بعد و در جوان مردی عظیم و بالا دست افتاده بعد هر گز از هیچکس چیزی طمع
نکردی و نخواستی و نستدی و او را یکهزار طباخ بعد هر روز سه هزار من نان و در مطبخ او پنجاه
و صد و بیست کوسفند سوای گاو و اسب و شتر و مرغ و در مطبخ او خرج شدی و سالها
کج رفت امر کرد که جمیع اهل قافله از مطبخ او طعام برند و هیچکس از خود طعام نپزد و گفت
انچه از مایحتاج طعام و شراب اهل قافله است از خوان من باشد در رفتن و آمدن
اعراب نایه از خوف او از حوالی راه نقل بدیگر منازل کردند و چون مکه رسید از مرکب
پیاده شد و پای برهنه میرفت و واجبات و فرایض و آداب حج خوب بجای
آورد و ولادت او در سنه اثنی و مایه بوده و در سبع و ثلاثین مایه بر دست ابو جعفر
منصور شهادت یافت مدت عمر او سی و پنج سال بعد حمزه حسن اصفهانی ابو مسلم
را از آل حمزه بن عمار بشمرده و در حیز بیان آورده که نسب حمزه بن عمار منتهی
بکو در زین کشواد میشود و از غرایب اتفاق انکه کو در زرد غزای سیاوشی
جامه سیاه پوشیده بعد و اختراع اوست در ماتم جامه سیاه پوشیدن و در
غیر جنگ نمیخندیده و ابو مسلم نیز در حین خروج کسوت سیاه پوشیده و بغیر
از معرکه کارزار لب بخنده نمیگشاد و طایفه بر انند که نسب ابو مسلم
بر بوزرجمهر حکیم میرسد و زمره بر انند که ابو مسلم از فرزندان
سلیط است و الله اعلم بالصواب قد وقع الفراغ
من هذا الاوراق بتاریخ ۲۱ شهر صفر الختم بالظفر سنه
ثلاث وسبع بعد الف من الهجره النبی صلی الله علیه وآله
وسلم در فتحاباد عرف دهار در من اعمال گجرات
فقیر الحقیر محمد رضا ابن محمد صالح مشهدی
غفر الله ذنوبه بمازاغ عنه البصر